



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ  
فِي إِمَامَةِ الْأئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِيدِ  
قَالَتْ

الْأَمَامُ الْحُجَّةُ الْمَجَابِدَةُ السَّيِّدُ سَخَاوِدَةُ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَائِمِيِّ

تَحْقِيقِي

عَلَامَةُ رِسَالَتِنَا مَوْلَانَا الْبُرُوقِيُّ

تَبَعِي

الْحُجَّةُ الْمَجَابِدَةُ السَّيِّدُ سَخَاوِدَةُ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَائِمِيِّ

الجزء الثالث والعشرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی لکھنوی

ناشر چاپی:

موسسه المعارف الاسلامیہ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ ای قائمیہ اصفہان

## فهرست

- فهرست ..... ۵
- عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار - جلد ۲۳ ..... ۸
- مشخصات کتاب ..... ۸
- حدیث سفینه ..... ۸
- تقدیم بیان فیه نور و برهان ..... ۸
- آغاز در رد بر این تیمیه و اسامی روات حدیث سفینه از عصر امام شافعی تا عصر مؤلف و نقل کلمات آنها درین باب ..... ۱۰
- وجوه دلالت حدیث سفینه بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام «۲۱ وجه» ..... ۷۷
- نقل عبارات شاه صاحب متعلق بحدیث سفینه و جوابهای مؤلف از آنها ..... ۹۱
- کلام شاه صاحب در باب تمسک اهل سنت بجمیع اهل بیت و جواب مؤلف از این ادعا و اثبات اینکه حضرات نسبت بأهل بیت علیهم السلام حق کشی های فراوان دارند ۱۰۸
- اشاره ..... ۱۰۸
- «ما جناب أمير المؤمنين عليه السلام» ..... ۱۱۰
- «ما جناب حسنین علیهما السلام» ..... ۱۱۵
- اعتقاد اهل سنت در باب حضرت سید الشهدا ..... ۱۲۲
- «ما امام زین العابدین علیه السلام» ..... ۱۳۶
- اشاره ..... ۱۳۶
- «تنبيه لكل عاقل نبیه» ..... ۱۳۹
- فتاوی اهل سنت بجواز نکاح نه زن! ..... ۱۳۹
- «ما امام محمد باقر علیه السلام» ..... ۱۴۳
- «ما امام جعفر صادق علیه السلام» ..... ۱۴۵
- «ما امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام» ..... ۱۴۷
- «ما جناب امام رضا علیه السلام» ..... ۱۴۸
- «و اما باقی ائمه معصومین علیهم السلام» ..... ۱۵۱
- عبارت ملا جلال دوانی در «شرح عقائد عضدی» ..... ۱۵۹
- نقل کلمات دیگری از شاه صاحب در باب حدیث سفینه و جواب آنها ..... ۱۶۰

- ۱۶۰ ..... اشاره
- ۱۷۹ ..... «تنبيه و ايقاظ» يرغم أنف كل جعظري جواظ - - - - -
- ۱۸۴ ..... حديث نفيس في شأن العتره الطاهره - - - - -
- ۱۸۵ ..... نقل كلام شاه صاحب در تفسير «فتح العزيز» و جواب از آنها بوجه عديده - - - - -
- ۱۸۵ ..... اشاره - - - - -
- ۱۹۵ ..... استفاده صحابه از علوم حضرت امير - - - - -
- ۲۰۰ ..... در بيان فساد و بطلان حديث نجوم - - - - -
- ۲۲۲ ..... «لزام و افحام» فيه الهدى و الرشد لذوى الالباب و الافهام - - - - -
- ۲۲۲ ..... نقل احاديث بسيار كه در آنها پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله امت را باقتدای بأهلبيت امر فرموده است - ۱ - حديث «اهلبيتي كالنجوم...» - - - - -
- ۲۲۲ ..... اشاره - - - - -
- ۲۲۳ ..... ترجمه نبيط بن شريط اشجعی و پدرش - - - - -
- ۲۲۶ ..... حديث «النجوم أمان لأهل السماء و أهلبيتي أمان لأهل الارض» - - - - -
- ۲۳۲ ..... حديث «النجوم أمان لاهل السماء و أهلبيتي أمان لامتي» - - - - -
- ۲۳۶ ..... حديث «النجوم أمان لاهل السماء فاذا ذهب...» - - - - -
- ۲۳۹ ..... حديث «النجوم أمان لاهل الارض من الغرق...» - - - - -
- ۲۴۱ ..... حديث شمس و قمر و زهره و فرقدین - - - - -
- ۲۴۳ ..... حديث «يا على! ان الحسن و الحسين من أولادك كالبدن بين النجوم» - - - - -
- ۲۴۳ ..... حديث كواكب بودن اولاد جناب فاطمه، سلام الله عليها - - - - -
- ۲۴۴ ..... حديث «مثلک و مثل الائمه من ولدک بعدی مثل سفينه نوح» - - - - -
- ۲۴۴ ..... اشاره - - - - -
- ۲۴۵ ..... «أما ارشادات اهلبيت عليهم السلام» - - - - -
- ۲۴۸ ..... «أما آثار صحابه كرام» - - - - -
- ۲۴۸ ..... بيانات عاليه ابن عباس در اوصاف امير عليه السلام - - - - -
- ۲۵۳ ..... «أما اقوال و افادات علما» - - - - -
- ۲۵۵ ..... المجدد على رأس كل سنه من أهل البيت - - - - -
- ۲۵۸ ..... حديث نبوی «من سره أن يحيى حيوتی...» بنقل از علماء عامه - - - - -

- ۲۶۲ ..... حدیث نبوی «من أحب أن يحيى حيونى...» بنقل از «ذیل المذیل»
- ۲۶۳ ..... حدیث دیگر که از حجج و آیات حق است در شأن امیر المؤمنین علیه السلام، منقول از «کفایه الطالب»
- ۲۶۷ ..... کلمه ناشر
- ۳۰۳ ..... ضمائم کتاب «مشمتمل بر شش بخش»
- ۳۰۳ ..... اشاره
- ۳۰۴ ..... بخش یکم: «تحفه اثنا عشریه» چیست ؟
- ۳۰۴ ..... اشاره
- ۳۰۶ ..... فهرست أبواب تحفه:
- ۳۰۷ ..... بخش دوم: شرح حال صاحب تحفه
- ۳۰۹ ..... بخش سوم ردهایی که بر تحفه نوشته شده است
- ۳۱۳ ..... بخش چهارم عباقت الانوار
- ۳۱۹ ..... بخش پنجم شرح حال صاحب عباقت
- ۳۱۹ ..... اشاره
- ۳۲۰ ..... ولادت و وفات
- ۳۲۰ ..... استادان
- ۳۲۰ ..... تألیفات
- ۳۲۲ ..... فرزندان مؤلف
- ۳۲۴ ..... کتابخانه
- ۳۲۴ ..... «کتابخانه ناصریه»
- ۳۳۷ ..... بخش ششم تقریظات عباقت
- ۳۵۱ ..... کتبی که پیرامون حدیث ثقلین تألیف شده است «پیرامون حدیث ثقلین»
- ۳۵۲ ..... خاتمه الطبع
- ۳۵۵ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۲۳ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛  
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

ص: ۱

حدیث سفینه

تقدیم بیان فیه نور و برهان



از بس که مخاطب ما می خواهد که در قول آتی خود بر مضمون حدیث سفینه کلام خدیعت انضمام نماید، و در صرف آن از مطلوب و مرام اهل حق کرام راه زیغ و عدوان بیباید، لهذا مناسب آنست که ما «أولاً» در اثبات و احقاق حدیث سفینه - رغماً لأنف بعض أصحاب البغضاء و الضغینه - همت خود برگماریم، و «ثانیا» در تبیین و توضیح دلالت این حدیث شریف بر امامت و خلافت اهلبیت علیهم السلام بیانی موجز بر روی کار آریم، و بعد از آن بنقض بقیه کلام سخافت نظام مخاطب متبوع العوام پردازیم، و پرده از روی تلیسات و تدلیسات حضرتش براندازیم.

پس باید دانست که خیلی معتنم است از شاه صاحب که این حدیث شریف أعنی حدیث سفینه را با تباع پیر و مرشد خود خواجه کابلی صاحب «صواعق» قبول فرمودند و راه تضعیف و توهین آن نیمودند، و نه اگر با تباع بعض أسلاف ناانصاف خود درین حدیث شریف طریق قدح و جرح مسلوک می ساختند و برد و تضعیف آن می پرداختند کدام کس مانع می شد؟!.

مگر نمی دانی که ابن تیمیه حرّانی - که سرکرده خیل عثمانی و پیشرو عصابه مروانی می باشد - از راه کمال عصیبت و عناد و حروریت و لداد، بنا بر سجویه نامرضیه خود درین حدیث نیز طعن مردود و جرح مطرود آغاز نهاده، داد نهایت خلاعت و رقاعت داده، چنانچه در «منهاج» می گوید:

[أما قوله: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح» فهذا لا يعرف له إسناد أصلاً! صحيح ولا ضعيف ولا هو في شيء من كتب الحديث التي يعتمد عليها، وإن كان قد رواه من يروى أمثاله من حطاب الليل الذين يروون الموضوعات! فهذا مما يزيد هنا و ضعفاً!].

## آغاز در رد بر ابن تیمیه و اسامی روات حدیث سفینه از عصر امام شافعی تا عصر مؤلف و نقل کلمات آنها درین باب

و بطلان و هوان این کلام سخافت انضمام اگر چه بر برنا و پیر واضح و لائحت لیکن برای مزید تبصیر و تذکیر ارباب ایمان و اسلام و تسکیت و تبکیت خصام اغنام می گویم که: این حدیث شریف را بسیاری از علماء اعلام و عظمای فخام متقدمین و متأخرین سنیّه باسناد متکاثره و طرق متضافره روایت کرده اند، و یثبات و احقاق آن - رغم آناف نواصب لثام، و جدع معاطس خوارج طغام - بعمل آورده، مثل محمد بن ادیس الشافعی صاحب المذهب المعروف المتوفی سنه ۲۰۴، و أحمد بن حنبل الشیبانی صاحب «المسند» المشهور المتوفی سنه ۲۴۱، و مسلم بن الحجاج القشیری صاحب «الصحيح» المتوفی سنه ۲۶۱، و أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه الدینوری المتوفی سنه ۲۷۶، و أبو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البصری المعروف بالبزار صاحب «المسند» المتوفی سنه ۲۹۲، و أبو یعلی احمد بن علی التیمی الموصلی صاحب «المسند» المتوفی سنه ۳۰۷، و أبو جعفر محمد بن جریر الطبری صاحب «التفسیر» و «التاریخ» المتوفی سنه ۳۱۰، و أبو بکر محمد بن یحیی الصولی صاحب کتاب «الأوراق» المتوفی سنه ۳۳۵، و أبو الفرج علی بن الحسین الاصفهانی المتوفی سنه ۳۵۶، و أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی صاحب المعاجم المشهوره المتوفی سنه ۳۶۰، و أبو الیث نصر بن محمد السمرقندی المتوفی سنه ۳۷۵، و أبو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاکم النیسابوری صاحب «المستدرک» المتوفی سنه ۴۰۵، و أبو سعد عبدالملک ابن محمد النیسابوری الخرکوشی المتوفی سنه ۴۰۷، و أبو بکر أحمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی المتوفی سنه ۴۱۰، و أبو إسحاق أحمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی المتوفی - سنه ۴۲۷، و أبو منصور عبدالملک بن محمد الثعالبی المتوفی سنه ۴۳۰، و أبو نعیم أحمد ابن عبد الله الاصبهانی المتوفی سنه ۴۳۰، و أبو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی المتوفی سنه ۴۶۳، و أبو بکر أحمد بن علی بن ثابت المعروف بالخطیب البغدادی المتوفی سنه ۴۶۳، و أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد بن متویه الواحدی المتوفی سنه ۴۶۸، و أبو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی المتوفی سنه ۴۸۳، و أبو المظفر منصور بن محمد السمعانی المتوفی سنه ۴۸۹، و

عمر بن محمّد بن خضر الموصلي - المعروف بالملأ - صاحب السيرة المعروفه، و أبو الحسين محمّد بن حامد بن السري صاحب كتاب «السنة» و أبو محمّد أحمد بن محمّد بن علي العاصمي، و أبو عبد الله محمّد بن مسلم بن أبي الفوارس الرازي، و مجد الدين أبو السعيدات مبارك ابن محمّد بن عبد الكريم الجزري المعروف بابن الاثير المتوفى سنة ٦٠٦، و فخر الدين محمّد بن عمر بن الحسين بن الحسن بن علي التيمي البكري المعروف بالفخر الرازي المتوفى سنة ٦٠٦، و أبو سالم محمّد بن طلحة القرشي النصبّي الشافعي المتوفى سنة ٦٥٢، و شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قرغلي الحنفي المعروف بسبط ابن الجوزي المتوفى سنة ٦٥٤، و أبو عبد الله محمّد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي المتوفى سنة ٦٥٨، و محب الدين أبو العباس أحمد بن عبد الله الطبري المكي الشافعي المتوفى سنة ٦٩٤، و جمال الدين أبو الفضل محمد بن مكرم الأنصاري المتوفى ٧١١، و صدر الدين أبو المجمع إبراهيم بن محمد بن المؤيد الحموي المتوفى ٧٢٢، و شهاب الدين محمود بن سلمان ابن فهد بن محمود الحلبي المتوفى سنة ٧٢٥، و نظام الدين الحسن بن محمّد بن الحسين النيسابوري المعروف بالنظام الاعرج الذي كان حيّا إلى سنة ٧٢٨، و وليّ الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي صاحب «المشكوه» الذي كان حيّا إلى سنة ٧٤٠، و حسن بن محمد الطيبي شارح «المشكوه» المتوفى سنة ٧٤٣، و جمال الدين محمد بن يوسف بن الحسن الزرندي المدني الانصاري المتوفى سنة بضع و خمسين و سبعمائه، و سيد علي بن شهاب الدين الهمداني صاحب كتاب «المودّه في القربى» المتوفى سنة ٧٨٦. و نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيتمي المتوفى سنة ٨٠٧، و السّيّد الشريف علي بن محمّد الجرجاني المتوفى سنة ٨١٦، و أبو العباس أحمد بن علي القلقشندي المتوفى سنة ٨٢١، و محمّد بن محمّد بن محمود الحافظي البخاري المعروف بخواجه پارسا المتوفى سنة ٨٢٢، و أبو بكر علي الحموي المعروف بابن حجّه المتوفى سنة ٨٣٧، و ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين الزاولي الدّولت آبادي المتوفى سنة ٨٤٩، و نور الدين علي بن محمّد المعروف بابن الصّباغ المالكي المتوفى سنة ٨٥٥، و كمال الدين حسين بن معين الدين اليزدي الميذي الذي كان حيّا إلى سنة ٨٩٠، و اختيار الدين

ابن غياث الدين الهروي الذي كان حيًا إلى سنة ٨٩٧، و عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوري، و محمود بن أحمد الكيلاني، و شمس الدين أبو الخير محمّد بن عبد الرحمن السيخاوي المتوفى سنة ٩٠٢، و حسين بن علي الكاشفي المتوفى سنة ٩١٠، و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي المتوفى سنة ٩١١، و نور الدين علي بن عبد الله السمهودي المتوفى سنة ٩١١، و أحمد بن محمد بن علي الهيثمي المكي المعروف بابن حجر المتوفى سنة ٩٧٣، و علي بن حسام الدين المتقي المتوفى سنة ٩٧٥، و محمد طاهر الفتني الكجراتي المتوفى سنة ٩٨٦، و شيخ بن عبد الله العيدروس اليمني المتوفى سنة ٩٩٠، و كمال الدين بن فخر الدين الجهرمي، و جمال الدين عطاء الله بن فضل الله الشيرازي، و علي بن سلطان الهروي - المعروف بعلي القاري - المتوفى سنة ١٠١٤ و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوي المتوفى سنة ١٠٣١، و الشيخ أحمد بن عبد الأحد العمري السهرندي المعروف بالمجدّد المتوفى سنة ١٠٣٤، و محمد صالح الحسيني الترمذي و أحمد بن الفضل بن محمد باكثير المكي المتوفى سنة ١٠٤٧، و الشيخ عبد الحق بن سيف الدين الدهلوي المتوفى سنة ١٠٥٢، و علي بن محمد بن ابراهيم العزيزي المتوفى سنة ١٠٧٠ و محمد بن أبي بكر الشلي المتوفى سنة ١٠٩٣ و محمد بن محمد بن سليمان المغربي المتوفى سنة ١٠٩٤، و محمود بن محمد بن علي الشيخاني القادري الذي كان حيًا إلى سنة ١٠٩٤، و حسام الدين بن محمد بايزيد بن بديع الدين السهاري الذي كان حيًا إلى سنة ١١٠٦، و ميرزا محمد بن معتمد خان البدخشي الذي كان حيًا إلى سنة ١١٢٦، و محمد صدر العالم الذي كان حيًا إلى سنة ١١٤٦، و ولي الله أحمد بن عبد الرحيم العمري الدهلوي المتوفى سنة ١١٧٦، و هو والد المخاطب، و محمد بن سالم الخفني المتوفى سنة ١١٨١، و محمد بن إسماعيل بن صلاح الأمير الصنعاني المتوفى سنة ١١٨٢، و محمد بن علي الصبان المصري الذي كان حيًا إلى سنة ١١٨٥، و محمد مرتضى بن محمد الواسطي البلجرامي المتوفى بعد سنة ١٢٠٠، و الشيخ أحمد بن عبد القادر بن بكرى العجيلي الذي كان حيًا إلى سنة ١٢٠٣، و محمد ميبين بن محب الله الأنصاري اللكهنوي المتوفى سنة ١٢٢٠، و محمد ثناء الله العثماني النقشبندی

المجددى المتوفى سنة ١٢٢٥، و محمد سالم الدهلوى البخارى، و جمال الدين محمد ابن عبد العلى القرشى الهاشمى، و ولى الله بن حبيب الله الأنصارى اللكهنوى المتوفى سنة ١٢٧٠، و محمد رشيد الدين خان الدهلوى، و الشيخ حسن العدوى الحمزاوى المعاصر، و أحمد بن زينى دحلان المكى المعاصر، و السيد مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجى المعاصر، و الشيخ سليمان بن إبراهيم البلخى المعاصر، و الشيخ حسن الزمان التركمانى المعاصر.

اما شافعى، پس اين حديث شريف را بسند خود از حضرت أبى ذرّ غفارى - عليه آلاف الرحمة من الله الخالق البارى - روايت نموده، چنانچه صدر الدين أبو المجمع الحموى در كتاب «فرائد السمطين» على ما نقل عنه آورده: [

و قد أخبرنى جماعه منهم العلامة نجم الدين عثمان الموقّ الأذكانى فيما أجازوا لى روايته عنهم، قالوا أنبأنا المؤيد بن محمد بن على الطوسى، عن عبد الجبار بن محمد الجوازى، إجازة، قال: أنبأنا أبو الحسن على الواحدى، قال: أنبأنا الفضل بن أحمد بن محمد بن إبراهيم، أنبأنا أبو على بن أبى بكر الفقيه، أنبأنا محمد بن إدريس الشافعى، أنبأنا المفضل بن صالح، عن أبى اسحاق الشيبى، عن حنش بن المعتمر الكنانى، قال سمعت أبا ذرّ و هو آخذ بباب الكعبه و هو يقول: أيها الناس! من عرفنى فأنا من قد عرفتم، و من لا يعرفنى فأنا أبو ذرّ، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: إنما مثل أهل بيتى فيكم كمثل سفينه نوح من دخلها نجا و من تخلف عنها هلك].

و شافعى تنها بروايت كردن اين حديث شريف اكتفا نموده بلكه آن را در أشعار آبدار خود بكمال حسن نظم هم فرموده، چنانچه علامه عجيلى در «ذخيره المآل» گفته: [أما شهادة الأئمة الأربعة فمن كلام الامام الشافعى:

و لما رأيت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم فى أبحر الغى و الجهل

ركبت على اسم الله فى سفن النجا و هم اهل بيت المصطفى خاتم الرسل

و أمسكت جبل الله و هو ولائهم كما قد أمرنا بالتمسك بالجبل

إذا افترت في الدين سبعون فرقه و نيفا على ما جاء في واضح النقل

و لم يك ناج منهم غير فرقه فقل لي بها يا ذا الرّجاحه و العقل:

أ في الفرقة الهلاك آل محمّد؟ أم الفرقة اللاتي نجت منهم؟ قل لي!

فان قلت في التّاجين فالقول واحد و إن قلت في الهلاك حفت عن العدل!

إذا كان مولى القوم منهم فإنني رضيت بهم لا زال في ظلهم ظلّي

رضيت عليا لي إماما و نسله و أنت من الباقيين في أوسع الحل!

فهذه شهاده الشافعي - كما تسمع - مصرّحه بركوب تلك السفينه التّاجيه و تمسّكه بذلك الحبل و أنّهم في الفرقة التّاجيه، و من حكم عليهم بالهلاك فقد حاف عن العدل و رضاه بإمامه آل فاطمه و تحليل آل هند و آل مرجانه و أشباههم، فأين المقلدون؟!].

أما أحمد بن محمّد بن حنبل شيباني، پس روایت کردن او این حدیث شریف را از مطالعه «مشکاه المصابیح» ثابت و محقق می گردد، چنانچه در کتاب مذکور در باب مناقب أهل بیت النبی صلی الله علیه و آله مسطور است: ]

عن أبي ذرّ أنّه قال - و هو أخذ بباب الكعبه -: سمعت النّبيّ صلی الله علیه و آله و سلم يقول: ألا إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هلك. رواه أحمد.]

و بحمد الله روایت کردن أحمد بن حنبل این حدیث شریف را از کلام ابن حجر مکی در «صواعق» و نصر الله کابلی در «صواعق» نیز واضح و آشکارست، كما ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى.

أما مسلم بن حجاج القشيري صاحب «الصحيح»، پس روایت کردن او حدیث سفينه را از افاده ابن حجر مکی و مولوی ولی الله لکهنوی ثابت و محققست.

ابن حجر مکی در «صواعق» آورده: [و جاء من طرق عديدة يقوى بعضها بعضا:

إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجى، و في روايه مسلم:

و من تخلف عنها غرق، و في روايه: هلك و إنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّه في بني اسرائيل من دخله غفر له الذّنوب].

و عبارت «مرآة المؤمنین» مولوی ولی اللہ لکھنوی، آئندہ انشاء اللہ تعالیٰ مذکور خواهد شد.

اما ابن قتیبہ، پس این حدیث شریف را از حضرت ابی ذرّ رضوان اللہ علیہ اخراج نموده، چنانچه در کتاب «المعارف» گفته: [أبو ذرّ الغفاری رضی اللہ عنہ، قال أبو یقظان: اسمہ جندب بن السکن و لقبہ بریر، و قال الواقدی: اسمہ بریر بن جنادہ، و قال آخرون: جندب بن جنادہ،

قال: و حدّثنی أبو الخطاب، قال: حدّثنا أبو عتاب سهل بن حمّاد، قال: حدّثنا عمر بن ثابت، عن ابن (أبی. ظ) اسحاق، عن حنش بن المعتمر قال: جنّت و أبو ذرّ أخذ بحلقه باب الکبه و هو یقول: أنا أبو ذرّ الغفاری، من لم یعرفنی فأنا جندب صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یقول: مثل أهل بیتی مثل سفینہ نوح من ركبها نجی. و هو من غفار، و غفار قبیلہ من کنانہ، و هو غفار بن ملیک بن ضمیرہ بن بکر بن عبد منانہ بن کنانہ بن خزیمہ. و أسلم أبو ذرّ بمکّہ و لم یشهد بدرًا و لا أحدا و لا الخندق، لأنّہ حين أسلم رجع إلى بلاد قومہ فأقام حتّی مضت هذه المشاهد ثمّ قدم المدینہ علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و کان عثمان سیّره إلى الرّبذہ فمات بها سنہ اثنتین و ثلاثین و لیس له عقب.]

و نیز ابن قتیبہ این حدیث شریف را در کتاب «عیون الأخبار» آورده چنانچه در جزء ثانی کتاب مذکور مسطورست:

[حنش بن المغیرہ (المعتمر. ظ) قال: جنّت و أبو ذرّ أخذ بحلقه باب الکعبه و هو یقول: أنا أبو ذرّ الغفاری من لم یعرفنی فأنا جندب صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یقول: مثل أهل بیتی مثل سفینہ نوح من ركبها نجا].

اما أبو بکر بزار، پس این حدیث شریف را در «صحیح» خود از ابن عباس و ابن الزّبیر روایت نموده، کما سیأتی انشاء اللہ تعالیٰ فیما بعد فی عبارات أعلام القوم تفصیلا و إجمالا.

اما أبو یعلیٰ الموصلی، پس این حدیث شریف را در «مسند» خود آورده، چنانچه در کتاب مذکور - علی ما نقل عنه - گفته:

[حدّثنا سوید بن سعید، حدّثنا

مفضّل بن عبد الله عن أبي اسحاق عن حنش، قال: سمعت أبا ذرّ رضی الله عنه و هو أخذ بحلقه الباب يقول أيها الناس! من عرفني فقد عرفني و من أنكرني فأنا أبو ذر، سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم يقول: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح عليه الصلوة و السّلام من دخلها نجى و من تخلف عنها هلك].

اما محمد بن جرير طبري، پس این حدیث شریف را در کتاب «تهذیب الآثار» که در آن التزام ذکر احادیث صحیحه کرده بروایت حضرت ابي ذرّ رحمه الله اخراج نموده، كما ستعرف فيما بعد إنشاء الله تعالى.

اما أبو بكر صولي، پس در کتاب «الأوراق» این حدیث شریف را بروایت ابن عباس آورده، چنانچه آینده انشاء الله تعالى از «قول مستحسن» فاضل معاصر خواهی دانست.

اما ابو الفرج اصفهانی، پس این حدیث شریف را در کتاب «مرج البحرين» بسند خود از جناب ابي ذرّ رضوان الله عليه روایت کرده، چنانچه آینده انشاء الله تعالى از عبارت «تذكرة خواص الامه» تصنیف سبط ابن الجوزي خواهی دانست.

اما أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانی، پس حدیث سفینه را در «معجم صغير» روایت نموده، چنانچه گفته:

[حدّثنا الحسين بن أحمد بن منصور سمار (سحاره . ظ) البغدادي، حدّثنا عبد الله بن عبد القدّوس، عن الأعمش عن أبي اسحاق، عن حنش بن المعتمر أنّه سمع أبا ذرّ الغفاريّ يقول: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم يقول: مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح، من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك، و مثل باب حطّه في بني اسرائيل. لم يروه عن الأعمش إلاّ عبد الله بن عبد القدّوس].

و نیز طبرانی در «معجم صغير» گفته:

[حدّثنا محمّد بن عبد العزيز بن محمّد بن ربيعه الكلابي أبو عليل الكوفي، حدّثنا أبي، حدّثنا عبد الرحمن بن أبي حمّاد المقرئ، عن أبي سلمه الصّائغ، عن عطيه، عن أبي سعيد الخدري: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم يقول: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق، و إنّما أهل بيتي فيكم مثل باب حطّه في بني اسرائيل، من دخله غفر له. لم



یروہ عن أبی سلمہ إلا ابن أبی حماد، تفرّد به عبد العزیز بن محمّد].

اما ابو اللیث السمرقندی، پس این حدیث شریف را در کتاب «المجالس» اثبات نموده، چنانچه در کتاب مذکور در تفسیر سورۀ و التّین می گوید: [وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ عَلَيَّ، شبهه بمكّه لأنّ من دخل مكّه صار آمنا من عذاب الله، كذلك علیّ

بقوله عليه الصّلوٰه و السّلام مثل أهل بيتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها هلک].

اما حاکم نيسابوری پس این حدیث شریف را در «مستدرک علی الصّحیحین» بروایت حضرت أبی ذرّ رضوان الله عليه اخراج نموده، چنانچه در مستدرک در کتاب التّفسیر در تفسیر سورۀ هود گفته:

[أخبرنا میمون بن إسحاق الهاشمی، ثنا أحمد بن عبد الجبار، ثنا یونس بن بکیر، ثنا المفضّل بن صالح، عن أبی اسحاق، عن حنش الكنانی، قال: سمعت أبا ذرّ يقول و هو آخذ بباب الکعبه: أيها النّاس! من عرفنی فأنا من عرفتم، و من أنکرني فأنا أبو ذرّ، سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم يقول: مثل أهل بيتی مثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق. و هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه].

و نیز حاکم نيسابوری در «مستدرک علی الصّحیحین در کتاب المناقب در مناقب اهل بیت عليهم السّلام گفته:

[أخبرني أحمد بن جعفر بن حمدان الزاهد ببغداد:

حدّثنا العباس بن ابراهیم القراطیسی، ثنا محمّد بن اسماعیل الأحمسی، حدّثنا مفضّل بن صالح عن أبی اسحاق عن حنش الكنانی، قال: سمعت أبا ذرّ و هو آخذ بباب الکعبه:

من عرفنی فأنا من عرفنی و من أنکرني فأنا أبو ذرّ، سمعت النّبیّ صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول: مثل أهل بيتی فيکم مثل سفینه نوح من (فی. ظ) قومه، من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و مثل حطّه لبني اسرائيل].

اما خرکوشی، پس این حدیث شریف را در کتاب «شرف النّبوه [۱]» آورده

چنانچه آینده انشاء الله تعالى از تصریح ملک العلماء دولت آبادی در «هدایه السعداء» خواهی دانست.

اما ابن مردویه، پس این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت ابن عباس اخراج نموده چنانچه آینده انشاء الله تعالى از عبارت «أساس» سیوطی خواهی دانست.

اما ثعلبی، پس روایت کردن او این حدیث شریف را از عبارت «کنوز الحقائق» مناوی و «ینایع المودّه» بلخی واضح و لائحست، کما ستعرف فیما بعد، انشاء الله تعالى.

اما ابو منصور عبد الملک بن محمد الثعالبی النیسابوری، پس این حدیث شریف را در کتاب «ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب» آورده، چنانچه گفته: [«سفینه نوح»].

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: انّ عترتی کسفینه نوح من ركب فیها نجا و من تأخر عنها هلك. و أخذ هذا المعنی أبو عثمان الخالدی فقال من قصیده:

أعذل أن کساء التقی کسانیه حبی لأهل الکساء

سفینه نوح فمن یعتلق بحبلهم یعتلق بالتجا].

اما ابو نعیم اصفهانی، پس این حدیث شریف را در کتاب «منقبه المطهرین» بطرق عدیده و سیاقات سدیده اخراج نموده، چنانچه در کتاب مذکور - علی ما نقل عنه - بسند خود آورده:

[عن أبی ذرّ، قال: قال رسول الله صلعم: مثل أهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجا، و من تخلف عنها غرق، و من قاتلنا فی آخر الزّمان فکأنما قاتل مع الدّجال].

و نیز در کتاب مذکور علی ما نقل عنه بسند خود آورده:

[عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلعم: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح، من ركب فیها نجا، و من

تخلف عنها غرق].

و نیز در کتاب مذکور - علی ما نقل عنه - بسند خود آورده:

[عن أبي سعيد الخدري، قال: سمعت رسول الله صلعم يقول: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، إنّما مثل أهل بيتي مثل باب حطّه، من دخله غفر له].

و نیز در کتاب مذکور علی ما نقل عنه، بسند خود آورده:

[عن حنش بن المعتمر، قال: رأيت أبا ذر أخذ بعضادتي باب الكعبه و هو يقول: من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا أبو ذر الغفاري، سمعت رسول الله صلعم: مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح في قوم نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطه في بني اسرائيل].

اما ابن عبد البر القرطبي، پس این حدیث را در کتاب «الإنباه علی قبائل الرواه» آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[و ذكر ابن سنجر في مسنده: حدّثنا قاسم بن محمّد، قال: ثنا خالد بن سعد، قال: ثنا أحمد بن عمرو بن منصور، قال: ثنا محمّد بن عبد الله ابن سنجر، قال: ثنا مسلم بن ابراهيم، قال: ثنا الحسن بن علي أبي جعفر، قال:

ثنا ابو الصهباء، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم: مثل مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف هلك].

اما خطیب بغدادی، پس این حدیث شریف را در «تاریخ بغداد» در ترجمه علی بن محمّد بن شدّاد آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[علي بن محمد بن شدّاد أبو الحسن المطرز، حدّث عن محمد بن محمّد الباغندی و أبي القاسم البغوی. حدّثنا عبید الله ابن محمّد بن عبید الله النجار، أخبرنا النجار، حدّثنا ابو الحسن علی بن محمّد بن شدّاد المطرّز، حدّثنا محمّد بن محمّد بن سلیمان الباغندی، حدّثنا أبو سهیل القطیعی، حدّثنا حمّاد بن زید بمكّه و عیسی بن واقد عن أبان بن أبي عیاش، عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم: إنّما مثلی و مثل أهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق].

اما واحدی، پس این حدیث شریف را از «صحیح حاکم» نقل نموده، چنانچه

در «تفسیر» خود علی ما نقل عنه آورده:

[روی الحاكم فی صحیحہ عن أحمد بن جعفر ابن حمدان، عن عباس بن ابراهیم القراطیسی، عن محمد بن اسماعیل الأحمسی، عن المفضل ابن صالح، عن أبي اسحاق، عن حنش الكنانی، قال: سمعت أبا ذر و هو أخذ باب الكعبه: من عرفنی فأنا من عرفنی، و من أنكرنی فأنا أبو ذر، سمعت النَّبِيَّ صلعم يقول: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح في قومه، من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثل (باب. صح. ظ) حطه لبني اسرائيل].

و روایت کردن واحدی، این حدیث را بسند دیگر از حضرت ابی ذر غفاری رضوان الله علیه از عبارت «فرائد السّیّطین» حموی انشاء الله تعالی آینده خواهی دانست.

اما ابن المغازلی پس این حدیث شریف را باسناد متعدده روایت نموده و باخراج آن از ابن عباس بدو طریق و از حضرت ابی ذر رضوان الله علیه بدو طریق و از سلمه بن الأكوع بیک طریق، در امتنان أهل حق و ایقان افزوده، چنانچه در کتاب «المناقب» که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش نظر قاصر حاضرست گفته: ]

قوله علیه السلام:

مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح.

أخبرنا أبو الحسن أحمد بن المظفر بن أحمد العطار الفقيه الشافعي - رحمه الله - نا: أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطي، قال: حدّثني أبو بكر بن محمد بن يحيى الصّوليّ النّحوي، نا: محمد بن زكريا الغلابي. نا: جهم بن السّباقي الرّياحي، حدّثني بشر بن المفضل، قال: سمعت الرّشيد، يقول: سمعت المهديّ، يقول: سمعت المنصور، يقول: حدّثني أبي عن أبيه عن ابن عيّاس، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك.

أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان، نا:

أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ إذنا، نا: محمد بن محمد بن سليمان الباغندي، نا: سويد، نا: عمر بن ثابت، عن موسى بن عبيده، عن إياس بن سلمه ابن الأكوع، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجي.

أخبرنا أحمد بن محمد بن عثمان، أنا أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ إذنا، نا محمد بن محمد بن سليمان، نا سويد، نا المفضل بن عبد الله

عن أبي اسحاق عن ابن المعتمر عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النَّحْوِيُّ رحمه الله، نا أبو عبد الله محمد بن علي السَّقَطِيُّ إملاء، نا أبو يوسف بن سهل، نا الحضرمي، نا محمد بن عبد العزيز بن أبي رزمه، نا سليمان ابن ابراهيم، نا الحسن بن أبي جعفر، نا أبو الصَّهْبَاءِ عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ.

أخبرنا أبو نصر الطَّحَّانُ إجازة عن القاضي أبي الفرج الحنوطي، نا أبو الطَّيِّبِ بن فرح، نا إبراهيم، نا إسحاق بن سنان، نا مسلم بن إبراهيم، نا الحسن بن أبي جعفر، نا علي بن زيد، عن سعيد بن المسيب عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ مَنْ قَاتَلْنَا آخِرَ الزَّمَانِ فَكَأَنَّما قَاتَلَ مَعَ الدَّجَالِ.

اما ابو المظفر سمعاني، پس این حدیث شریف را در کتاب «فضائل الصحابه» روایت نموده، چنانچه در کتاب مذکور - علی ما نقل عنه - بسند خود آورده:

[قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ].

و روایت کردن سمعانی این حدیث شریف را از «ینایع المودّه» سلیمان بلخی نیز واضح و لائحست، كما ستقف فيما بعد انشاء الله تعالى.

أما شهردار ديلمی، پس این حدیث شریف را در «مسند الفردوس» بروایت أبو سعید خدری اخراج نموده، كما ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى.

أما عمر ملا، پس این حدیث شریف را در سیرت خود که مسمی به «وسيله المتعبدین» است بروایت ابن عباس آورده، چنانچه آینده انشاء الله تعالى از عبارت «ذخائر العقبی» تصنیف محب طبری خواهی دانست.

اما ابن السری، پس این حدیث شریف را در «کتاب السنه [۱]» بروایت جناب

أمير المؤمنين عليه السلام اخراج نموده، كما ستعرف من عبارته المحبّ الطبرى فى «ذخائر العقبى».

أما عاصمى، پس این حدیث شریف را در «زین الفتی» در مشابهُه جناب نوح و جناب أمير المؤمنين عليهما السلام بأسانيد عديده آورده، چنانچه گفته: [و أما السفينه فقولہ تعالى: وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا، إلى قوله: و قال الله تعالى:

إِرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُزَسَّاهَا، فمن ركب سفينه نوح نجا من الغرق و من تخلف عنها صار من المغرقين. قوله تعالى: وَ نادى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرِزٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ، إلى قوله: وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

فكذلك المرتضى رضوان الله عليه و أهل بيته كانوا سفينه نوح من ركبها نجا و ذلك

قوله صلى الله عليه و آله و سلم مثل أهل بيتى مثل سفينه نوح.

أخبرنى شيخى الإمام رحمه الله عليه، قال:

أخبرنا الشيخ أبو إسحاق إبراهيم بن جعفر الشورمى - رحمه الله عليه - قال أخبرنا أبو الحسن على بن يونس بن الهياج الأنصارى، قال: حدّثنا الحسن بن عبد الله و عمران بن عبد الله و عيسى بن على و عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن. ظ) النسائى، قالوا: حدّثنا عبد الرحمن ابن صالح، قال: حدّثنا على بن عابس عن أبى اسحاق عن حنش، قال: رأيت أبا ذر متعلّقا بباب الكعبه و هو يقول: من يعرفنى فليعرفنى و من لم يعرفنى فأنا أبو ذرّ، قال حنش: فحدّثنى بعض أصحابى أنّه سمعه يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى فإنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض، ألا و إنّ أهل بيتى فيكم مثل باب بنى إسرائيل و مثل سفينه نوح.

و أخبرنى شيخى الإمام رحمه الله عليه - قال: أخبرنا الشيخ إبراهيم بن جعفر الشورمى - رحمه الله - قال أخبرنا أبو الحسن على بن يونس الأنصارى، قال: حدّثنا الحسن بن عبد الله و عمران بن عبد الله و عيسى بن على و عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن. ظ) قالوا: حدّثنا مسلم بن إبراهيم، قال: حدّثنا الحسن - يعنى ابن أبى جعفر - قال: حدّثنا على بن زيد عن

سعيد بن المسيب عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم: إنما مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق و من قاتلنا في آخر الزمان كمن قاتلنا مع الزمان.

و أخبرني شيخى محمّد بن أحمد رحمه الله، قال: حدّثنا أبو سعيد الرّازى الصّوفى، قال: حدّثنا محمّد بن أيوب الرّازى قال: حدّثنا مسلم بن إبراهيم، قال:

حدّثنا حسن بن أبى جعفر، قال: حدّثنا أبو الصّيهب، عن سعيد بن جبيرة، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم: مثل أهل بيتى مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق.

و أخبرني شيخى محمّد بن أحمد - رحمه الله - قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن بالويه، قال: حدّثنا جعفر بن محمّد، قال: أخبرنا محمد بن يحيى، قال: حدّثنا مسلم بن إبراهيم، قال: حدّثنا الحسن بن أبى جعفر، قال: حدّثنا عليّ بن زيد عن سعيد بن المسيب، عن أبى ذر، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم و ذكر الحديث بنحو الحديث الأوّل. و أخبرني شيخى محمّد بن أحمد رحمه الله، قال حدّثنا أبو سعيد الرّازى الصّوفى. قال: قرئ على أبى الحسن على بن محمّد بن مهرويه القزوينى بها فى الجامع و أنا أسمع، قال: حدّثنا أبو احمد داود بن سليمان الفراء (القزوينى. ظ) قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرضا، قال: حدّثنى أبى موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن على بن الحسين، عن أبيه على بن الحسين عن أبيه الحسين بن على، عن أبيه على بن أبى طالب - كرم الله وجوههم - قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه: مثل أهل بيتى مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها زجّ فى النار. قلت: و المرتضى - رضوان الله عليه - لا يشكّ مويّد و لا ملحد أنّه من اهل بيت النّبى صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم].

اما ابن أبى الفوارس الرّازى، پس اين حديث شريف را در «أربعين» خود بحتّم و جزم آورده، كما عرفت من عبارته الماضيه فى تخريج حديث الثقلين، و ستعرف فيما بعد أيضا إنشاء الله تعالى.

أما ابن الاثير الجزرى، پس اين حديث شريف را در «نهايه اللّغه» ثابت نموده، چنانچه در كتاب مذکور گفته: [«زخخ»].

فيه: مثل أهل بيتى مثل سفينة نوح

من تخلف عنها زخّ به في النَّار، أي دفع و رمى، يقال زخّه يزخّه زخًا].

أما فخر الدين رازی، پس حدیث سفینه را در «مفاتیح الغیب» در تفسیر آیه مودّت ذکر نموده، کما ستسمع فیما بعد انشاء الله تعالی.

أما محمد بن طلحه شافعی پس حدیث سفینه را در ضمن أشعار مدح أهل بیت علیهم السّلام ثابت نموده، چنانچه در «مطالب السّئول فی مناقب آل الرّسول» گفته:

[يا رب بالخمسه أهل العبا ذوی الهدی و العمل الصّالح

و من هم سفن نجاه و من ولیهم ذو متجر رابح

و من لهم مقعد صدق إذا قام الوری فی الموقف الفاضح

لا تخزنی و اغفر ذنوبی عسی أسلم من حرّ لظى اللافح

فإنّنی أرجو بحبی لهم تجاوزا عن ذنبی الفادح

فهم لمن والاهم جنّه تنجیه من طائره البارح

و قد توّسّلت بهم راجیا نجح سؤال المذنب الطالّح

لعلّه يحظى بتوفیقه فیهدی بالمنهج الواضح]

اما سبط ابن الجوزی، پس حدیث سفینه را در «تذکره خواص الامّه» آورده، چنانچه گفته:

[و ذکر أبو الفرج الأصبهانی فی کتاب «مرج البحرین» باسناده إلى أبي ذرّ، قال: قال رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلم: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح علیه السّلام، من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق].

اما حافظ کنجی شافعی، پس حدیث سفینه را بسند متّصل از جناب ابي ذرّ غفاری و نیز بسند دیگر از أبو سعید خدری روایت کرده، چنانچه در «کفایه الطالب» گفته:

[أخبرنا نقیب التّقاء أبو الحسن علی بن محمّد بن إبراهیم الحسینی و غیره بدمشق، و أخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل الدّمشقی بحلب، قالوا: أخبرنا أبو الفرج یحیی بن محمود الثّقفی أخبرنا أبو عدنان و فاطمه بنت عبد الله، قالوا أخبرنا أبو بکر ابن زبده، أخبرنا الحافظ ابو القاسم سلیمان بن أحمد بن أيوب الطبری (الطبرانی. ظ) حدّثنا الحسن بن أحمد بن منصور سجاده، حدّثنا عبد الله بن عبد القدّوس عن الأعمش



عن أبي اسحاق عن حنش بن المعتمر أنه سمع أبا ذر الغفاري يقول: سمعت رسول الله صلعم يقول: مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنه هلك و مثل باب حطه في بني اسرائيل. أخرجه إمام الحديث في معجم شيوخه كما أخرجه سواه، و رواه عن أبي سعيد بسند آخر كما أخبرنا الحافظ أبو الحجاج يوسف بن خليل الدمشقي بحلب، قال أخبرنا الأمين أبو علي داود بن سليمان بن أحمد و مولانا وزير وزراء الشرق و الغرب محيي الشريعة نظام الملك أبي علي الحسن بن إسحاق، قال أخبرنا فاطمه الجوز دائيه و خجسته الصالحيه، قالت أخبرنا أبو بكر بن زبده أخبرنا الحافظ أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني حدثنا محمد بن عبد العزيز بن محمد بن ربيعه (حدثنا أبي. صح. ظ) حدثنا عبد الرحمن بن أبي حماد المقرئ عن أبي سلمه الصياني عن عطيه عن أبي سعيد الخدري، قال: سمعت رسول الله صلعم يقول: إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق و إنما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بني اسرائيل من دخله غفر له. قلت: هو في هذه الترجمة في كتابه، و أما الكلام على لفظه فظاهر عند أهل النقل].

اما محب طبري، پس حديث سفينه را بروايت ابن عباس در روايت جناب أمير المؤمنين عليه السلام آورده، چنانچه در «ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى» گفته:

[ذكر أنّهم كسفينة نوح عليه السلام من ركبها نجا.

عن ابن عباس (رض) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنه غرق.

أخرجه المألا في سيرته.

و عن علي (رض) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تعلق بها فاز و من تخلف عنها زج في النار.

أخرجه ابن السرى].

اما ابن منظور افريقى، پس اين حديث شريف را در «لسان العرب» آورده چنانچه در لغت «زخخ» گفته:

[و في الحديث: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من تخلف عنها زخّ به في النار. أى دفع و رمى، يقال زخّه يزخّه زخّا].

اما صدر الدين حموى، پس اين حديث شريف را بروايت أبو سعيد خدرى

اخراج نموده، چنانچه در کتاب «فرائد السّمطين» علی ما نقل عنه آورده:

[أخبرني الشيخ الصّالح كمال الدّين أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن علي الجويني، فيما كتب إليّ و أجاز لي في روايته في ذى الحجّه سنه أربع و ستّين و ستّمائه، قال: أنبأنا الإمام جمال الدّين أبو الفضل جمال ابن معين الطبري، قال: أنبأنا زاهر بن طاهر بن محمد المسلمي، أنبأنا أبو الفتح محمّد بن علي بن عبد الله المذكّر بهرات، قال: أنبأنا إسماعيل بن زاهر البوقاني في كتابه، قال: أنبأنا أبو الحسن أحمد بن إبراهيم الأصفهاني، قال: أنبأنا سليمان بن أحمد الطبراني، قال: أنبأنا محمّد بن عبد العزيز الكلابي قال: أنبأنا عبد - الرّحمن بن حماد المقرئ عن أبي سلمه الصّائغ عن عطيه العوفى عن أبي سعيد الخدرى قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقول: أنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح، من ركبها نجى و من تخلف غرق و إنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بنى إسرائيل من دخله غفر له].

و نیز حموى اين حديث شريف را بروايت حضرت أبى ذرّ اخراج نموده، كما عرفت فيما سبق. و از تصريح سليمان بن إبراهيم بلخى در «ينابيع المودّه» واضح و لائحست كه حموى اين حديث شريف را بروايت ابن عباس نیز اخراج نموده، كما ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى.

اما شهاب الدين محمود حلبى پس اين حديث را در ضمن نسخه تقيدي كه از جانب سلطان محمّد بن قلاوون بنام پسر او أحمد نوشته ثابت نموده، چنانچه در نسخه تقييد مذکور بعد ذكر جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم مسطور است [صلى الله عليه و على آله سفن النّجاه المؤمنين من المخاوف المنقذين من المهالك].

و اين تقييد را بالتّمام قلقشندى در كتاب «صبح الأعشى» وارد نموده.

أما نظام الدين الأعرج النّيسابورى، پس اين حديث شريف را در تفسير «غرائب القرآن» آورده، چنانچه در تفسير آيه مودّت گفته:

[قال بعض المذكّرين إنّ النّبىّ صلى الله عليه و آله و سلم قال: مثل أهل بيتي كمثل سفينه نوح من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق، إلخ].

أما خطيب تبریزی پس این حدیث شریف را در «مشکاه المصایح» در باب مناقب أهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم آورده، چنانچه در ما سبق دانستی و آینده نیز إنشاء الله تعالی خواهی دانست.

أما حسن بن محمد الطیبی پس حدیث سفینه را در «کاشف - شرح مشکاه» ثابت نموده، چنانچه گفته: [قوله: و هو آخذ بباب الکعبه. أراد الرّأوی بهذا مزید توکید لإثبات هذا، و کذا أبو ذرّ اهتمّ بشأن روايته فأورده فی هذا المقام علی رءوس الاناس لیتمسکوا به. و

فی روايه له بقوله: من عرفنی فأنا من قد عرفنی، و من أنکرنی فأنا أبو ذرّ، سمعت النّبی: ألا- إنّ مثل أهل بیتی، الحدیث. أراد بقوله فأنا أبو ذرّ المشهود بصدق اللّجه و ثقہ الرّوايه و أنّ هذا حدیث صحیح لا مجال للردّ فيه. و هذا تلمیح إلی ما

روینا عن عبد الله بن عمرو بن العاص یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: ما أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء أصدق من أبي ذر.

و فی روايه أبي ذرّ: من ذی لهجه أصدق و لا أوفی من أبي ذر، شبه عیسی بن مریم. فقال عمر بن الخطاب کالحاسد:

یا رسول الله! أفتعرف ذلک؟ قال: ذلک فاعرفوه! أخرجه الترمذی و حسنه الصّغانی

فی «کشف الحجاب» شبه الدّنيا بما فیها من الکفر و الضلالات و البدع و الأهواء الرّائعه ببحر لّجّی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلّمت بعضها فوق بعض، و قد أحاط بأکنافه و أطرافه الارض کلّها و لیس فیها خلاص و مناص إلاّ تلک السّفینه و هی محبّه أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم].

أما جمال الدین زرندی، پس این حدیث شریف را بروایت أبي الطفیل از حضرت أبي ذرّ رضوان الله علیه آورده، چنانچه در «نظم درر السّمین» زیر عنوان «ذکر وصاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بأهلبیته و فضل مودّتهم و أنّ محبّتهم من الايمان بالله تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم» گفته:

[و عن أبي الطفیل أنّه رأى أبا ذرّ قائما و هو ینادی: من عرفنی فقد عرفنی و من لم يعرفنی فأنا جنّ، ألا و أنا أبو ذرّ! سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (یقول. صح. ظ) مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركب فیها نجا و من تخلف عنها غرق و إنّ مثل أهل بیتی فیکم کمثل باب حطه].

و نیز زرندی در «نظم درر السّیّمّین» گفته: [القسم الثانی من السّیّمّط الأوّل فی مناقب أمير المؤمنين و إمام المتّقین عین مناهج الحقّ و الیقین و رأس الاولیاء و الصّیدیقین زوج فاطمه البتول قرّه عین الرّسول ابن عمّه و باب مدینه علمه موازره و أخیه و قرّه عین صنو أبیه المرتضیّ المجتبیّ الّذی فی الدّنیاء و الآخره إمام سیّد و فی ذات الله سبحانه و تعالی و إقامه دینه قویّ أید ذی القلب العقول و الاذن الواعیه و الهّمّه الّتی هی بالعهود و الزّمام وافیہ یعسوب الدّین و أخی رسول ربّ العالمین.

محّمّد العالی سرادق مجده علی قمّه العرش المجید تعالیا

علیّ علا فوق السموات قدره و من فضله نال المعالی الأمانیا

فأسّس بنیان الولاية متقنا و حاز ذوا التّحقیق منه الامانیا

اللیث القاهر و العقاب الكاسی و السّیّف البتور و البطل المنصور و الضیغم الهصور و السّید الوقور و البحر المسجور و العلم المنشور و العباب الزاخر الخضم و الطود الشّاهق الأشمّ و ساقی المؤمنین من الحوض بالأوفی و الاتمّ أسد الله الكزار أبی الائمة الاطهار المشرف بمزیّه

«من كنت مولاه فعلیّ مولاه» المؤیّد بدعوه

«اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه» كاسر الانصاب و هازم الاحزاب المتصدّق بخاتمه فی المحراب فارس میدان الطعان و الصّراب هزبر كلّ عرین و ضرغام كلّ غاب الّذی كلّ لسان كلّ معتاب و مغتاب و بیان كلّ ذامّ و مرتاب عن قدح فی قدح معالیه لنقاء جنابه عن كلّ ذمّ و عاب المخصوص من الحضرة النبویّه بكرامه الاخوه و الانتخاب المنصوص علیه بآته لدار الحکمه و مدینه العلم باب، و بفضلّه و اصطفائه نزل الوحي و نطق الكتاب، المكنی بأبى الرّیحانتین و أبی الحسن و أبی التراب.

هو النّبأ العظیم و فلك نوح و باب الله و انقطع الخطاب

و نیز زرندی در کتاب «الاعلام» گفته: [باب فی خلافة أمير المؤمنين أبی - الحسن علی بن أبی طالب بن عبد المطلب الهاشمی رضی الله عنه، یجتمع مع رسول الله صلّى الله علیه و سلّم فی عبد المطلب فهو ابن عمه و باب مدینه علمه و موازره و مواخیه و قرّه عین صنو أبیه و زوج فاطمه البتول و قرّه عین الرّسول، أوّل هذه الائمة إسلاما و

أوفاهما عهدا و ذماما يعسوب الدين مبین مناهج الحق و اليقين و رأس الاولياء و الصديقين و إمام البرره المتقين البحر المسجور و العلم المنشور و اللّيث الهصور و السيف البتور ذو الكرامات الظاهره و البراهين القاطعه و الحجج البالغه أسد الله الكرار أبو الائمّه الاطهار المخصوص من الحضرة النبويه بكرامه الاخوه و الانتخاب والمنصوص عليه بأنه لدار الحكمه و مدينه العلم باب المكنى بأبى الریحانتين و أبى الحسن و أبى التراب.

هو النبأ العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب]

ازین دو عبارت واضح و لائحست که حافظ زرندی در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام شعر مشهور:

هو النبأ العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب

آورده و پر ظاهرست که این شعر بلا ارتیاب مثبت حدیث سفینه می باشد و إنشاء الله عنقریب خواهی دانست که قائل این شعر عمرو بن العاصست، فکن من المنتظرین.

اما علی همدانی، پس این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده، چنانچه در کتاب «مودّه القربی» در مودّت ثانیه گفته:

[و عن علی علیه السلام، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: مثل أهل بيتي كمثل سفینه نوح من تعلق (بها. صح. ظ) نجا و من تخلف عنها زخّ فی النار].

و نیز علی همدانی این حدیث شریف را بروایت جناب أبو ذرّ رضوان الله علیه آورده، چنانچه در کتاب «مودّه القربی» در مودّت ثانیه عشر گفته: ]

عن أبی ذر رضی الله عنه: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفینه نوح من ركبها نجا و من رغب عنها غرق].

اما نور الدین هیتمی، پس این حدیث شریف را در کتاب «مجمع الزوائد» علی ما نقل عنه بروایت ابن الزبیر و حضرت أبی ذرّ رضوان الله علیه آورده و آن را از علمای کبار خود مثل بزّار و طبرانی و أبو یعلی و أحمد بن حنبل نقل کرده.

اما سید شریف جرجانی، پس این حدیث شریف را در حاشیه خود بر «مشکاه»

ثابت نموده، چنانچه در حاشیه مذکوره بشرح

قول حضرت اَبی ذَرِّ (رض): سمعت النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَلَا إِنَّ مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مِثْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ، الْخُ، كَفْتَهُ:

[قوله سمعت النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و]

فِي رِوَايَةٍ قَالَ مِنْ عَرَفَنِي فَأَنَا مِنْ عَرَفَنِي وَ مِنْ أَنْكَرَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرِّ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، كَانَ مَشْهُورًا بِصِدْقِ اللَّهْجَةِ،

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا أَظَلَّتِ الْخُضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرِّ].

اما ابو العباس قلقشندی پس این حدیث شریف را در کتاب «صبح الأعشى» در دو مقام ذکر نموده کما لا یخفی علی من راجعه.

اما خواجه پارسا البخاری، پس حدیث سفینه را در «فصل الخطاب» ثابت نموده، چنانچه نقلاً عن «تفسیر الرازی» گفته:

[و سمعت بعض المذکرین يقول انَّ الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ مِنْ رَكْبٍ فِيهَا نَجَا] الْخُ.

اما ابن حجه حموی، پس این حدیث شریف را در عهدی که از جانب مستعین بالله العباسی بنام مظفر شاه نوشته ذکر نموده. چنانچه گفته: [نحمده حمد من علم انَّ آلَ هَذَا الْبَيْتِ الشَّرِيفِ كَسَفِينَةِ نُوحٍ وَ تَعَلَّقَ بِهِمْ فَنَجَا].

و این عهد را شیخ ابو العباس أحمد قلقشندی در کتاب «صبح الأعشى» بالتَّام نقل کرده، کما لا یخفی علی من راجع.

اما ملك العلماء دولت آبادی، پس این حدیث شریف را بکمال اهتمام ثابت نموده. چنانچه در «هدایه السعداء» در جلوه ثالثه از هدایه ثانیه گفته: [اگر ایمان بخدا داری شرط ایمان بجا آر، در طوفان غوغاء آخر الزمان «ظهر الفساد فی البرِّ و البحر» فساد القلوب علی قدر فساد الزمان، غرق غره نگردی. فی «شرف النبوه» و «المشکاه»:

روی أحمد عن اَبی ذَرِّ أَنَّهُ قَالَ أَخَذَا بِثِيَابِ الْكَعْبَةِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ:

أَلَا! مِثْلُ أَوْلَادِي (أَهْلِ بَيْتِي. ظ) فِيكُمْ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فَمَنْ (مَنْ. ظ) رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَلَكَ لِأَنَّ مِنْ كَانَ فِي الْبَحْرِ فَالسَّفِينَةُ شَرَطُ النَّجَا. وَ فِي التَّشْرِيحِ وَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَنْ يَخْرُقَ سَفِينَهُ وَ لَا يَعْيبُهَا وَاحِدٌ مِنَ الْمَلَّاحِينَ وَ السَّفِينَةُ إِنْ صَلَحَ حَالُهَا

صلح حال نوح و إن غرقت دلت علی عدم النّجاه، و قد أمر برکوب السفینه لنجاتها و أهله (أهلها. ظ)، و المراد من هذا الحدیث نجاه المتبین (المتشبهین. ظ) بأهله و عترته لیفوزوا برضوانه و جنته. و فی التشریح عند ذکر هذا الحدیث و المأمور بمتابعته لا یصیر تبعاً حتّی یتبعه و المنسوب إلی إمامته لا یصیر مأموماً حتّی یوافقه، فعلم کلّ عالم و فعل کلّ مؤمن دلّ علی مخالفه النّبّی صلعم فهو زندقه و شیطنه. حاصل، مصطفی فرمود (صلعم): حبّ فرزندان من در ایمان شما شرط همچو کشتی نوحست، هر که در طوفان زمانه آخر که «أصبح الرّجل مؤمناً و أمسی کافراً» و بدار انجام و شور عام خواهد که ایمان سلامت برد او با ایشان با حرمت و رعایت باشد و هر که آواره و خراب و در پریشانی و بدبختی گرفتار شده هر آینه رعایت و محبت رسول بگذارد و هلاک شود، چه گویم اگر که باشد و چه بود. و این حدیث نیز دلیلت که حبّ ایشان برای صحت ایمان شرطست از آنکه روز طوفان نوح کشتی گرفتن شرط و علامت ایمان بوده، مؤمن و کافر از وی معلوم می شد، کقوله عز و جل: فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ، یعنی روز طوفان شرط نجات از غرق کشتی بود و چون نوح بدید پسر را «وَ كَانَ فِي مَعْرَلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبَ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»

ای پسر! بنشین بر کشتی که امروز نجات کشتیست، با کافران (مباش. صح. ظ)، لا عاصمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ، نیست نجات امروز مگر کسی که توفیق نشستن کشتی یافت بر وی رحمت خداست. و امروز فرزندان رسول مانند کشتی نوح اند هر که گرفت ایمان سلامت برد، و هر که گذشت هلاک و خراب گشت].

و نیز دولت آبادی در «هدایه السّعداء» در جلوه اولی از هدایت رابعه گفته:

]

و فی «شرف النّبوه» و «المشکوه»: روی أحمد عن أبي ذرّ أنّه قال آخذنا بباب الكعبه: سمعت النّبّی يقول: مثل أولادی (أهل بیتی. ظ) فیکم کمثل سفینه نوح فمن (من. ظ) رکبها نجا و من زاغ عنها هلک. ترجمه: مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: و در آن حال در کعبه گرفته بود [۱] گفت مانند اولاد من در شما همچو کشتی نوح است،

پس هر که چنگ در زد در آن نجات یافت و هر که گذاشت در ضلالت هلاک شد، و این فرمان در وقت صحابه شده بود از آنکه مصطفی می دانست که در آخر الزمان طول مدت شود از غیبت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ،

ظهر الفساد في البرِّ والبحر، فساد القلوب على قدر فساد الزمان، خير القرون قرنى ثم من يليه ثم من يليه ثم يفسو الكذب، آن روز دریای فساد زمانه در موج آید، و من كان في البحر لا ينجو إلا بالسفينه. و بیان این حدیث در جلوه اولی (ثالثه. ظ) از هدایت ثانیه گفته شد.]

و نیز دولت آبادی در «هدایه السعداء» در هدایت نهم گفته: [الجلوه السادسة (الثالثه. ظ) و العشرون في عزّتهم بخطاب سفینه نوح] یعنی یکی از عزّت سادات آنست که مصطفی فرمود: اولاد من در شما مانند کشتی نوحست هر که گرفت رست، «بیت»:

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

و هر که گذاشت هلاک شد. «مصراع»:

هر که بی کشتی در آید غرق در دریا شود و این تمام حدیث بنقل «شرف النبوه» در جلوه ثالثه از هدایه ثانیه و نیز در جلوه اولی از هدایه رابعه گفتیم.]

و نیز دولت آبادی در «هدایه السعداء» در جلوه سادسه هدایه رابعه عشر گفته:

[و في «شرف النبوه» و «المشكاه»: مثل اولادی (أهل بيتي. ظ) فيكم كمثل سفینه نوح فمن (من. ظ) ركبها نجا و من تركها هلك].

أما ابن الصباغ مالکی، پس این حدیث شریف را بروایت حضرت ابي ذرّ رضوان الله عليه آورده، چنانچه در «فصول مهمه» در ذکر فضائل أهل بیت عليهم السلام گفته: [تنبيه على ذكر شيء مما جاء في فضلهم و فضل محبيهم.

عن رافع مولى ابي ذرّ قال: صعد أبو ذر على عتبة باب الكعبه و أخذ بحلقه الباب و أسند ظهره إليه و قال:

أيها الناس! من عرفني فقد عرفني و من أنكرني فأنا أبو ذرّ سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يقول: مثل أهل بيتي مثل سفینه نوح، من ركبها نجا، و من تخلف عنها زجّ في النار،



و سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يَقُولُ: اجْعَلُوا أَهْلَ بَيْتِي مِنْكُمْ مَكَانَ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ مَكَانَ الْعَيْنَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ، فَإِنَّ الْجَسَدَ لَا يَهْتَدِي إِلَّا بِالرَّأْسِ وَ لَا يَهْتَدِي الرَّأْسُ إِلَّا بِالْعَيْنَيْنِ].

أما ميبذی، پس این حدیث شریف را در فواتح «شرح دیوان منسوب بجناب أمير المؤمنين عليه السلام» بروایت ابي ذرّ رضوان الله عليه آورده، چنانچه در كتاب مذکور بعد ذكر حدیث ثقلین گفته: [و أحمد از أبو ذرّ غفاری رضی الله عنه روایت کند که نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرموده:

ألا إِنَّ مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكٌ].

أما اختيار الدين بن غياث الدين الهروي، پس این حدیث شریف را در كتاب «أساس الاقتباس» آورده چنانچه در كلمه رابعه افتتاح بعد ذكر آيات گفته:

[«الاحاديث»:

مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق].

أما صفوري، پس حدیث سفینه را در «نزهة المجالس» آورده چنانچه در باب مناقب جناب سيده عليها السلام گفته:

[و عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ قال: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها سلم و من تخلف عنها زج في النار].

اما محمود بن احمد گیلانی، پس حدیث سفینه را در «مناظر الانشا» آورده چنانچه در كتاب مذکور در أمثله بودن مشبه و مشبه به حسنی و وجه شبه عقلي گفته: [مثال دیگر: چنانکه رسالت پناه عليه من الصلوه افضلها و من التحيات أكملها فرموده است:

(مثل ظ.) أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها فيها نجا و من تخلف عنها غرق. تشبيه کرده است اهل بيت را بسفینه نوح عليه السلام و هر دو حسنی اند و وجه شبه ما بينهما سبب حصول نجاتست که عقليست] انتهى.

اما سخاوی پس در جمع طرق این حدیث شریف سعی مشکور و جهد موفور بعمل آورده و بنقل ألفاظ و سياقات و إثبات أسمای مخزجين و روايات آن مسلک أخبار کبار خود سپرده، چنانچه در كتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول و ذوی الشرف» در باب سادس كتاب مذکور که آن را معنون باین عنوان نموده «باب الأمان ببقائهم و النجاه في اقتنائهم» می گوید:

[و عن أبي إسحاق السبيعي عن حنش بن

المعتمر الصنعاني عن أبي ذرّ رضي الله عنه، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثل حطه لبني اسرائيل.

أخرجه الحاكم من وجهين عن أبي اسحاق، هذا لفظ أحدهما و لفظ الآخر: ألا إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح. و ذكره دون قوله «و مثل حطه» إلى آخره، و كذا هو عند أبي يعلى في مسنده. و

أخرجه الطبراني في معجمه الأوسط و الصّغير من طريق الأعمش عن أبي اسحاق و قال: إنّ عبد الله بن عبد القدوس تفرد به عن الأعمش، و رواه في الأوسط أيضا من طريق الحسن بن عمرو الفقيمي عن أبي اسحاق و من طريق سمّاك بن حرب عن حنش. و أخرجه أبو يعلى أيضا من حديث أبي الطفيل عن أبي ذرّ رضي الله عنه بلفظ أنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق و أنّ مثل أهل بيتي مثل باب حطه. و أخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيّب عن أبي ذرّ نحوه،

و عن أبي الصّهباء عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس رضي الله عنهما، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. أخرجه الطبراني و أبو نعيم في «الحلية» و البزار و غيرهم،

و عن عبد الله بن الزبير رضي الله عنهما أنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها سلم و من تركها غرق، رواه البزار.

و عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه: سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق و أنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بني اسرائيل من دخله غفر له. رواه الطبراني في الصّغير و الأوسط، و بعض هذه الطرق يقوى بعضها].

اما كاشفي، پس این حدیث شریف را در «رسالة عليه في الأحاديث النبوية» ثابت کرده، چنانچه گفته: [اما روز عاشورا بود که کشتی نوح بکوه جودی قرار گرفت و هم درین روز بود که کشتی

«مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجا» بطوفان بلا در دشت كربلا غرقه شد و تا روز قیامت درد مصیبت عترت بر جان پژمرده این امت مانده است].

و نیز کاشفی این حدیث شریف را در نظم هم ثابت نموده چنانچه در رساله علیه

زیر عنوان فضیلت اهل بیت کرام گفته:

هم الکلمات الطیبات الّتی بها یتاب علی الخاطی فیحیی و یزلف

هم البرکات النّازلّات علی الوری تعمّ جمیع المسلمین و تکنف

هم الباقیات الصّالحات بذکرها لذاکرها خیر الثّواب یضعّف

هم الحرم المأمون من أجل أهله و أعداؤه من حوله یتخطف

هم الوجه وجه الله و الجنب جنبه و هم فلك نوح خاب عنه المخلف]

و نیز کاشفی در آخر «رساله علیه» گفته: [ای عزیز! این راه را بی حمایت رهبری نتوان رفت، که در هر قدمی خطریست، و هر که در ظلّ دولت صاحب‌دلی باشد همان مثال متابعان نوح (علیه السلام) آید.

بهر آن فرمود پیغمبر که من همجو کشتی ام بطوفان زمن

ما و اهل بیت [۱]

چون کشتی نوح‌هر که دست اندر زند یابد فتوح]

اما جلال الدین سیوطی پس حدیث سفینه را بوجه سدیده در کتب عدیده خود آورده چنانچه در تفسیر «درّ منثور» گفته:

[و أخرج الحاكم عن أبي ذرّ - رحمه الله - قال: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يقول: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق].

و نیز سیوطی در «جامع صغیر» گفته:

[إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك. (ك) عن أبي ذرّ].

و نیز سیوطی در «جامع صغیر» گفته:

[مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. البزار عن ابن عباس و عن ابن الزبير. (ك)]

عن أبي ذرّ].

و نیز سیوطی در «خصائص کبری» گفته:

[و أخرج أبو يعلى البزار و الحاكم عن أبي ذرّ: سمعت النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلْ سَفِينِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ].

و نیز سیوطی در «إحياء الميت بفضل اهل البيت» گفته: [الحديث الرابع و العشرون] ۱].

أخرج البزار عن عبد الله بن الزبير أنّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلْ سَفِينِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ. الحديث الخامس و العشرون.

أخرج البزار عن ابن عيّاس، قال: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلْ سَفِينِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. الحديث السادس و العشرون.

أخرج الطبراني عن أبي ذرّ: سمعت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ وَ مَثَلْ بَابِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ. الحديث السابع و العشرون.

أخرج الطبراني في «الأوسط» عن أبي سعيد الخدري: سمعت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّمَا مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ إِنَّمَا مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، مَنْ دَخَلَ غَفَرَ لَهُ].

و نیز سیوطی در «نهاية الإفضال في تشریف الآل» گفته:

[عن أبي ذرّ - رضي الله عنه - أنّ رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: إِنَّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلْ سَفِينِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. أخرجه الحاكم و هو صحيح].

و نیز سیوطی در «اساس» گفته:

[عن عبد الله بن الزبير أنّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ:

مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلْ سَفِينِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ. رواه البزار في مسنده،

و

أخرج ابن مردويه مثله من حديث علي و ابن عباس عن أبي ذرّ: سمعت النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

يقول: ألا- إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و من قاتلنا في آخر الزمان كان كمن قاتل مع الدجال. رواه البزار و أبو يعلى في مسنديهما و الطبراني في «الأوسط» و الحاكم و صححه.

اما سمهودى، پس اين حديث شريف را بكمال اهتمام إثبات نموده، چنانچه در «جواهر العقدين» گفته: [الذكر الخامس: ذكر أنهم أمان الأمة و أنهم كسفينة نوح عليه السلام من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و عن أبي اسحاق السبيعي، عن حنش بن المعتمر الصنعاني، عن أبي ذرّ - رضى الله عنه - سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبنى اسرائيل. أخرجه الحاكم من وجهين عن أبي اسحاق. هذا لفظ أحدهما و لفظ الآخر:

ان مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح. و ذكره دون قوله «و مثل حطه» الى آخره.

و كذا هو عند أبي يعلى في مسنده. و

أخرجه الطبراني في الصّغير و الاوسط من طريق الاعمش عن أبي اسحاق و قال: انّ عبد الله بن عبد القدوس تفرد به عن الاعمش. و رواه في الأوسط أيضا من طريق الحسن بن عمرو الفقيمي، و أبو نعيم عن أبي اسحاق و من طريق سّمّاك بن حرب عن حنش. و أخرجه أبو يعلى أيضا من حديث أبي الطفيل عن أبي ذرّ - رضى الله عنه - بلفظ انّ أهل بيتي فيكم مثل باب حطه. و أخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيب عن أبي ذرّ نحوه. و كذا أخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلى و زادوا: من قاتلنا آخر الزمان فكأنما قاتل مع الدجال.

و عن أبي الصّهباء عن سعيد ابن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. أخرجه الطبراني و أبو نعيم في «الحليه» و البزار و غيرهم.

و

أخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلى في «المناقب» من طريق بشر بن الفضل (المفضل. ظ) قال: سمعت الرّشيد يقول: سمعت المهديّ يقول: سمعت المنصور يقول: حدّثني أبي عن أبيه - رضى الله عنه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: مثل أهل بيتي

مثل سفینه نوح من رکبها نجا.

و عن عبد الله بن الزبير - رضی الله عنهما - أنّ النبی صلی الله علیه و سلم قال: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق. رواه البزار.

و عن أبی سعید الخدری - رضی الله عنه - سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم يقول: إنّما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و إنّما مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطه فی بنی اسرائیل من دخله غفر له. رواه الطبرانی فی الصغیر و الأوسط.

أما ابن حجر هیتمی مکی، پس این حدیث شریف را در «صواعق محرقة» در باب حادی عشر فی فضائل أهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالتکرار ثابت نموده، چنانچه در فصل اول باب مذکور که در آن آیات وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده در تحت آیه سابعه گفته:

[و جاء من طرق عدیده یقوی بعضها بعضا: إنّما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا. و فی روایه مسلم: و من تخلف عنها غرق.]

و فی روایه: هلک، و إنّما مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطه فی بنی اسرائیل من دخله غفر له. و فی روایه: غفر له الذنوب.]

و نیز ابن حجر در صواعق در فصل ثانی در باب حادی عشر که در آن احادیث وارده در شأن أهل بیت علیهم السلام ذکر کرده، گفته: [الحدیث الثانی.]

أخرج الحاكم عن أبی ذرّ أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلک.

و فی روایه للبزار: عن ابن عیّاس و عن ابن الزبير و للحاکم عن أبی ذرّ أيضا: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق.]

و نیز ابن حجر در «منح مکیه بشرح قصیده همزیه» این حدیث را ثابت نموده و بصحّت آن معترف گردیده، چنانچه در شرح شعر

آل بیت النبی طبتم و طاب ال مدح لی فیکم و طاب الرّثاء

گفته:

[و صحّ حدیث إنّ مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلک.]

أما علی متقی پس در «کنز العمال» این حدیث شریف را بطرق عدیده و سیاقات



سدیده آورده، چنانچه در کتاب مذکور در کتاب الفضائل در فصل اوّل باب خامس گفته:

[إِنَّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلْ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ (ك) [۱] عَنْ أَبِي ذَرٍّ].

و نیز در «کنز العمال» گفته:

[مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلْ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. الْبَزَّازُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنْ ابْنِ الزَّبَّارِ (ك) [۲] عَنْ أَبِي ذَرٍّ].

و نیز در «کنز العمال» گفته:

[إِنَّمَا مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ].

و ابن جریر عن أبي ذرٍّ: مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَىٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ وَ مَثَلْ بَابِ حَطِّهِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ (طَب) [۳] عَنْ أَبِي ذَرٍّ].

اما محمد طاهر فتنی، پس در «مجمع البحار» این حدیث شریف را آورده، چنانچه در کتاب مذکور در لغت «زخخ» گفته: [(یه) [۴]:

مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلْ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَخَّ بِهٖ فِي النَّارِ. أَيْ وَقَعَ وَ رَمَى. مِنْ زَخَّهٖ يَزَخُّهٖ].

اما شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی، پس حدیث سفینه را در «عقد نبوی و سرّ مصطفوی» آورده و تصریح بصحّت آن کرده، چنانچه گفته:

[وَ صَحَّ حَدِيثُ إِنَّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلْ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ].

و نیز در «عقد نبوی» گفته: [وَ وَجِهَ تَشْبِيهِهِمْ بِالسَّفِينَةِ أَنَّ مِنْ أَحَبِّهِمْ وَ عَظَمِهِمْ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مَشْرِفِهِمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَخَذَا بِيَدِي عُلَمَائِهِمْ نَجَا مِنْ ظُلُمَاتِ الْمَخَالَفَاتِ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ ذَلِكَ غَرِقَ فِي بَحْرِ ظُلُمَاتِ كُفْرِ النِّعَمِ وَ هَلَكَ فِي مَفَاوِزِ الطُّغْيَانِ].

اما کمال الدین جهرمی، پس این حدیث شریف را در «براهین قاطعه» مکرّر ثابت نموده، چنانچه در کتاب مذکور در تفسیر آیه هفتم از آیات فضائل اهل بیت علیهم السّلام گفته: [وَ از طرق متعدّده که بعضی از آن مقوّی بعضست وارد شده که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوحست، هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت. و در



«و من تخلف عنها غرق» و هر کس که از آن تخلف کرد غرق شد. و در روایت دیگر: هر کس که تخلف کرد هلاک شد و جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل که هر کس در آن باب در آمد آمرزیده شد. و در یک روایت آنکه گناهان وی آمرزیده شد.

و نیز در آن گفته: [و أمّا وجه تشبیه اهل بیت بکشتی نوح آنست که هر کس اهل بیت پیغمبر را دوست دارد و تعظیم ایشان کند و پیروی علمای ایشان نماید شکر نعمت خدا و رسول خدا بجا آورده باشد و از ظلمت مخالفان نجات خواهد یافت و هر کس که ازین معنی تخلف کند در بحر کفران نعمت غرق خواهد شد و در بیابان طغیان هلاک خواهد گشت].

و نیز در «براهین قاطعه» در ذکر اخبار وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام گفته:

[حدیث دوم. مروی ست بروایت حاکم از ابو ذرّ رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك.

مثل و شان اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوحست که هر کس که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و هر کس که تخلف ورزید و تقاعد جست از آن هلاک شد. و در روایت بزّار از ابن عبّاس و ابن زبیر - رضی الله عنهم - و در روایت حاکم از ابو ذرّ نیز وارد شده باین طریق که: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوحست هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس که تخلف ورزید غرق شد].

اما جمال الدین محدث، پس این حدیث شریف را در صدر کتاب «الأربعین» در ضمن أوصاف جناب أمير المؤمنين علیه السلام ثابت نموده، چنانچه گفته: [هذه أربعون حديثاً في مناقب أمير المؤمنين و إمام المتّقين و يعسوب المسلمين و رأس الأولياء و الصّديقين و مبين مناهج الحقّ و اليقين كاسر الأنصاب و هازم الأحزاب المتصدّق في المحراب، فارس میدان الطعان و الصّراب، المخصوص بكرامه الاخوه و الانتجاب المنصوص عليه بأنّه لدار الحكمة و مدينه العلم باب، و بفضلّه و اصطفائه نزل الوحي و نطق الكتاب، المكنى بأبي الريحانين و أبي تراب،

هو النبأ العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب]

اما على قارى پس این حدیث شریف را در «مرقاہ - شرح مشکاھ» ثابت نموده و بنقل افادات بعض علمای اعلام خود در تشیید مبانی آن کما ینبغی افزوده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [و عن أبی ذر] قال المؤلف: هو جندب بن جناده الغفاری، و هو من اعلام الصحابه و زهادهم، أسلم قديما بمكّه، و يقال كان خامسا في الإسلام ثم انصرف إلى قومه فأقام عندهم إلى أن قدم المدينة على النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم بعد الخندق ثم سكن الرّبذه إلى أن مات بها سنه اثنين و ثلاثين في خلافة عثمان، و كان يتعبّد قبل مبعث النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم روى عنه خلق كثير من الصّحابه و التّابعين «أنه قال» أي أبو ذرّ و «هو آخذ» أي متعلّق «بباب الكعبه»، قال الطيّبيّ: أراد الزّاوى بها مزيد توكيد لإثبات هذا الحديث و كذا أبو ذرّ اهتمّ بشأن روايته فأورده في هذا المقام على رءوس الانام ليتمسكوا به «سمعت النبي» و في نسخه صحيحه:

«رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم يقول:

ألا! إنّ مثل أهل بيتي» بفتح الميم و المثلثه أي شبههم

«فيكم مثل سفينه نوح» أي في سببته الخلاص من الهلاك إلى النّجاه

«من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك» فكذا من التزم محبّتهم و متابعتهم نجا في الدارين و إلاّ فهلك فيهما و لو كان يفرق المال و الجاه أو أحدهما «رواه أحمد» و كذا الحاكم لكن بدون لفظ «إنّ»، قال الطيّبي و

في روايه اخرى لأبي ذرّ يقول: من عرفني فأنا من قد عرفني و من أنكرني فأنا أبو ذرّ سمعت النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم يقول: ألا! إنّ مثل أهل بيتي، الحديث. أراد بقوله: فأنا من قد عرفني، و بقوله: فأنا أبو ذرّ، أنا المشهور بصدق اللّهجه و ثقّه الزّوايه، و أنّ هذا الحديث صحيح لا مجال للردّ فيه. و هذا تلميح إلى ما

روينا عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم يقول: لا أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء أصدق من أبى ذرّ،

و في روايه لأبى ذرّ: من ذى لهجه أصدق و لا أوفى من أبى ذرّ شبه عيسى ابن مريم. فقال عمر بن الخطاب - كالحاسد! - يا رسول الله! أفتعرف ذلك له؟ قال:

أعرف ذلك فاعرفوه! أخرجه الترمذی و حسنه الصّغاني في كشف الحجاب].

اما مناوی، پس این حدیث شریف را در «کنوز الحقائق» آورده، چنانچه

در کتاب مذکور در احادیث حرف المیم گفته:

[مثل عترتی کسفینه نوح من ركب فيها نجا (ثعلبی)].

اما مجدد سهرندی، پس حدیث سفینه را در خاتمه «رساله کلامیه» خود آورده، چنانچه گفته:

[و عن أبي ذرّ أنه قال و هو أخذ بباب الكعبه: سمعت النّبىّ صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول: ألا! إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك].

اما محمد صالح ترمذی، پس این حدیث شریف را در کتاب «مناقب مرتضوی» آورده، چنانچه در باب دوم آن گفته: [«منقبت»:

قال النّبىّ صلّى الله عليه و آله و سلّم: ألا! إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك. «ترجمه»:

در «مسند أحمد بن حنبل» و «مشکاه» و «شرف النبوه» و «هدایه السعداء» از ابی ذرّ غفاری - رضی الله عنه - مرویست که او در کعبه را گرفته می گفت: شنیدم از رسول که می فرمود مثل أهل بیت من در شما مثل سفینه نوحست، هر که سوار شد بر آن کشتی خلاصی یافت و هر که تخلف کرد هلاک شد].

اما أحمد بن الفضل المکی، پس این حدیث را بروایات عدیده و طرق سدیده در کتاب «وسيله المال في عدّ مناقب الآل» آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[و عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي كمثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق. و أخرجه الملاء في سيرته و الطبرانی و أبو نعیم و البزار و غیرهم. و أخرج أبو الحسن المغازلی في «المناقب» من طریق بشر بن الفضل، قال: سمعت الرّشید يقول: سمعت المهدیّ يقول: سمعت المنصور يقول: حدّثني أبي عن أبيه عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تأخر عنها هلك.

و

عن ابن الزّبير - رضی الله عنهما - قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها سلم و من تركها غرق. أخرجه البزار.

و عن علی - کرّم الله وجهه - قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تعلق



بها فاز و من تأخر عنها زجّ في النار. أخرجه ابن السري.

و عن أبي ذرّ الغفاري - رضي الله عنه - قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثل حطه بنی اسرائيل. أخرجه الحاكم،

و

أخرج أبو يعلى عن أبي الطفيل عن أبي ذرّ - رضي الله عنه - و لفظه: إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، و من تخلف عنها غرق و إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه.

و أخرج أبو الحسن المغازلي عنه و زاد فيه: و من قاتلنا آخر - الزّمان فكأنما قاتل مع الدّجال.

و عن أبي سعيد الخدري - رضي الله عنه - قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم يقول: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق و إنّما مثل أهل بيتي فيكم باب حطه في بنی اسرائيل من دخله غفر له.

رواه الطبراني في الاوسط و الصّغير].

أما شيخ عبد الحق الدهلوی، پس حدیث سفینه را در رساله «تحقیق الاشاره الی تعمیم البشاره» آورده، چنانچه گفته:

[إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك. رواه الحاكم في «المستدرک» و ابن جریر عن أبي ذرّ. و في روايه البرّار عن ابن عبّاس و ابن الزبير - رضي الله عنه - «غرق» بدل «هلك»].

و نیز عبد الحق دهلوی این حدیث شریف را در «لمعات - شرح مشکاه» ثابت نموده، چنانچه در شرح این حدیث گفته:

[قوله: و هو آخذ بباب الكعبه، و زاد في روايه: و هو أي أبو ذرّ يقول: من عرفني فأنا من قد عرفني و من أنكرني فأنا أبو ذرّ

أي المشهور بصدق اللهجه - تلميحاً إلى

قوله ما أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء على أصدق لهجه من أبي ذرّ].

و نیز عبد الحق دهلوی این حدیث شریف را در «أشعه اللّمعات - ترجمه مشکاه» ثابت نموده، چنانچه گفته: [و عن أبي ذرّ، قال و هو آخذ بباب الكعبه:

سمعت النّبئی. روایتست از ابي ذرّ كه وی گفت و حال آنكه وی گیرنده است در كعبه را: شنیدم پیغمبر را

صَلَّى الله عليه و سلم يقول: ألا! إنّ مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح.

می گفت آن حضرت: آگاه باشید که حال عجیب و داستان اهل بیت من در میان شما

ص: ۳۶

بمثل و داستان کشتی نوحست، من رکبها نجا، کسی که سوار شد کشتی نوح را رستگار شد، و من تخلف عنها هلك، و کسی که پس ماند و سوار نشد آن را هلاک شد.

رواه أحمد].

و نیز عبد الحق دهلوی در «رجال مشکاه» در ترجمه جناب فاطمه سلام الله علیها گفته: [و فضائل فاطمه کثیره لا تعدّ و لا تحصی، منها ما جاء مجملا فی عنوان أهل البيت، مثل

قوله صَلَّى الله عليه و سلم: انّ مثل أهل بيتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك. و زاد فی روایه: و مثل باب حطه].

و نیز عبد الحق دهلوی در رساله «مناقب أهل البيت علیهم السلام» این حدیث را نظماً ثابت نموده، چنانچه در آخر آن گفته:

[بحمد الله این نامه اتمام یافت بتوفیق ایزد سرانجام یافت

اگر چند از روی صنعت کمست ز بار تکلف نه پشتش خم ست

ولی بارهای دو عالم بر اوست شرفنامه نسل آدم در اوست

غریق گنه را بوی التجا چو کشتی نوح، ان رکب قد نجا]

اما عزیزی پس این حدیث شریف را در «سراج منیر - شرح جامع صغیر» إثبات نموده و بنقل تصحیح آن از حاکم در تشیید مبانی آن افزوده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:]

«انّ مثل أهل بيتی» هم علی و فاطمه و ابناهما و بنوهما

«فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك» قال المناوی: وجه الشبه بينهما أنّ التّجاه ثبت لأهل سفینه نوح فأثبت لأمّته بالتّمسّک بأهلبیته التّجاه، انتهى، و لعلّ المقصود من الحدیث الحثّ علی إکرامهم و احترامهم و اتّباعهم فی الرّأی «ک» عن أبی ذرّ].

و نیز عزیزی در «سراج منیر» گفته:]

«مثل أهل بيتی» زاد فی روایه: فیکم

«مثل سفینه نوح» فی روایه: فی قومه

«من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق» قال المناوی: و لهذا ذهب جمع إلى أنّ قطب الأولیاء فی کلّ زمن لا یكون إلاّ منهم «البرّار عن ابن عبّاس و عن ابن الزّبیر، (ک) عن أبی ذرّ» و قال صحیح].

أما محمد بن أبي بكر الشلي، پس این حدیث شریف را بروایات عدیده و سیاقات

ص: ۳۷



سدیده در کتاب «مشرع روی» آورده، چنانچه در کتاب مذکور زیر عنوان «فضل أهل البيت» گفته:

[وقال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: مثل أهل بيتي فيكم كسفينة نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبنى إسرائيل.]

و قال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: ألا إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق.

و قال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه،

و قال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق،

و في روايه: و من تأخر عنها هلك.

و قال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا.

و قال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها سلم و من تركها غرق.

و قال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: إنَّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق. و إنَّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بنى إسرائيل من دخله غفر له.]

و نیز شلی در «مشرع روی» این حدیث را بعنوان نظم ثابت نموده، چنانچه بعد ذکر بعض روایات حدیث کسا گفته: [و فی أهل الكساء يقول الشاعر:

بأبي خمسه هم جنبوا الرّج س كرام و طهّروا تطهيرا

من تولّاهم تولّاه ذو العرش و لقاءه نضره و سرورا

و على مبغضيه لعنه اللّ ه و أصلاهم المليك سعيرا

و قال:

أ عاذل! إنَّ كساء التّقى كسانى حبّى لأهل الكساء

سفينة نوح و من يعتصم بحبلهم يعتلق بالنّجا]

أما محمد بن محمد بن سليمان المغربى، پس این حدیث شریف را در کتاب «جمع الفوائد» آورده، چنانچه در کتاب مذکور در مناقب أهل البيت عليهم السّلام گفته:

[ابن الزبير، رفعه: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تركها غرق. البرار زاد في الاوسط: نجى و إنما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بنى - إسرائيل من دخله غفر له].

ص: ٣٨

أما محمود شيخاني قادري، پس این حدیث شریف را در «صراط سوئی فی مناقب آل النبی» ثابت نموده و بروایات عدیده آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[و اعلم أنّ أهل البيت أمان للامّة و أنّهم كسفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق].

و نیز در «صراط سوئی» گفته:

[و عن أبي ذرّ - رضی الله عنه - سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبني إسرائيل، أخرجهم الحاكم. هذا في لفظ و

في لفظ آخر: ألا! إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح. و زاد في روايه أبي الحسن المغازلي: و من قاتلنا آخر الزّمان فكأنما قاتل مع الدّجال.

و عن أبي سعيد الخدري رضی الله عنه: سمعت النّبيّ صلّى الله عليه و سلّم يقول: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف غرق، و إنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّه في بني اسرائيل، من دخله غفر له الذّنوب كما في روايه].

و نیز قادری در «صراط سوئی» در ذکر منصور دوانقی گفته:

[و من روايه المنصور و عدم العمل بها أنّه كان يقول في أكثر مجالسه: حدّثني أبي عن أبيه عن ابن عباس، قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تأخر عنها هلك].

أما سهارنپوری، پس این حدیث شریف را بروایت حضرت ابي ذرّ - رضوان الله عليه - آورده چنانچه در «مرافض» در بیان احادیث وارده در شأن أهل بيت عليهم السلام گفته:

[و عن أبي ذرّ أنّه قال و هو آخذ بباب الكعبه: سمعت النّبيّ صلّى الله عليه و سلّم: ألا! إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك، رواه أحمد. گفت أبو ذر و حال آنکه وی گیرنده بود در کعبه را: شنیدم پیغمبر خدا صلّى الله عليه و سلّم را می گفت: آگاه باشید حال و داستان أهل بيت من در میان شما مثل حال و داستان کشتی نوحست، کسی که سوار شود کشتی نوح را رستگار شد، و کسی که باز ماند و سوار نشد هلاک گشت. روایت کرد این حدیث را أحمد].

أما مرزا محمد بن معتمد خان پس این حدیث شریف را در «نزل الأبرار بما

صَحَّ فِي مناقب أهل البيت الاطهار» که در آن التزام ایراد احادیث صحیحه نموده آورده چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[و أخرج أحمد و ابن جرير و الحاكم عن أبي ذر (رض) أنه قال و هو أخذ بباب الكعبه: سمعت النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يقول: ألا! إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك.

و في روايه اخرى عند الحاكم: غرق، بدل هلك، و هو عند البزار عن عبد الله بن عباس و عبد الله بن الزبير رضی الله عنهما].

و نیز مرزا محمد بدخشی این حدیث شریف را در «مفتاح النجا» بطرق عدیده آورده، چنانچه در فصل ثانی باب اول گفته:

[و أخرج الإمام أبو عبد الله أحمد ابن محمد بن حنبل الشَّيبَانِي المروزيَّ البغداديَّ في مسنده و الإمام أبو جعفر محمد بن جرير الطبريَّ في «تهذيب الآثار» و الحاكم في «المستدرک» عن أبي ذرّ - رضی الله عنه - أنه قال و هو أخذ بباب الكعبه: سمعت النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يقول: ألا إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك.

و عند الطبرانی في الكبير عنه:

مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح في قوم نوح، من ركب فيها نجا و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطه في بنی اسرائیل.

و أخرج الحافظ أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار البصريَّ عن عبد الله بن عباس و عبد الله بن الزبير و الحاكم عن أبي ذر، قالوا: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق].

و نیز میرزا محمد بدخشی این حدیث شریف را در صدر «مفتاح النجا» بحتم و جزم آورده، چنانچه گفته: [أما بعد، فلا يخفى أنه ليس لنجاه العقبي ذريعه أقوى من محبته آل المصطفى - عليه من الصلوات ما هو الأزكى و من التحيات ما هو الأصفى - لأنَّ الله عزَّ و جلَّ أوجب محبتهم على كلِّ مؤمن مخلص و موقن خالص حيث قال: قُلْ لا أسئلكم عليه أجرًا إلاَّ المودَّةَ في القُرْبى ، و أوصى النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله) فيهم كلِّ مؤمن من جنِّ و إنس و ملك، و

قال: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك].

و نیز مرزا محمد بدخشانی این حدیث شریف را در صدر «تحفه المحبتین» بحتم و جزم ثابت نموده، چنانچه گفته: [أما بعد، فلا يخفى على أولى النهى أنّ محبه آل النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم و أصحابه جزء للإيمان، و تعظيم هؤلاء الكرام ركن عظيم للإيقان فإنه صَلَّى اللهُ عليه و سلم حثّ على ولائهم و دعا بالخبية و الخسار لأعدائهم، حيث

قال: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هلك].

أما محمد صدر العالم، پس حدیث سفینه را بروایت حضرت اَبی ذرّ و ابن عبّاس و ابن الزبیر در «معارج العلی» آورده، چنانچه در تحت آیه رابعه از آیات فضائل أهل بیت علیهم السّلام گفته:

[و أخرج أحمد و الحاكم و البزار عن ابن عتيّاس و ابن الزبير أنّ النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم قال: إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هلك].

اما ولی الله العمری الدهلوی، والد المخاطب، پس حدیث سفینه را در رساله «مقدمه سنیّه» آورده، چنانچه گفته:

[و عن ابي ذرّ، قال و هو آخذ بباب الكعبه: سمعت النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم يقول: ألا! إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك].

و نیز ولی الله در «قرّه العینین» بعد ذکر بعض احادیث در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته:

[و قال: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبني اسرائيل. أخرج الحاكم هذه الأحاديث كلّها في «المستدرک»].

و روایت کردن شاه ولی الله حدیث سفینه را و اعتقاد او باین حدیث شریف از افاده مخاطب ما هم ثابت می باشد، چنانچه مخاطب در رساله یی که در آن عقائد والد خود ذکر نموده می فرماید: [فصل دوم. در بیان اعتقاد ایشان در جناب حضرات اهل بیت - علی صاحب البیت و علیهم الصّیلوله و السّیلام - باید دانست که اعتقاد در جناب آن حضرات دو مرتبه دارد. مرتبه اول که باتفاق شیعه و سنی لازم ایمان و رکن اسلامت و عوام و خواص در آن شریک اند، اگر شخصی در آن مرتبه قصور کند در خوارج و نواصب معدود

شود و از دائرة ايمان و اسلام بيرون رود، معاذ الله من ذلك، و آن مرتبه همينست كه محبت آن حضرات را مثل ايمان به پيغمبر فرض شمارد و عداوت آن حضرات را مثل كفر حرام انگارد و آن حضرات را يقينا از اهل بهشت داند و بتعظيم و توقير پيش آيد.

و اين مرتبه را حضرت ايشان در رساله «حسن العقيدة» كه عقائد خود را در آن جمع نموده اند و خدای تعالی و ملائكت و جنّ و انس را بر آن عقائد شاهد گرفته اند بيان می فرمايند باين عبارت: و نشهد بالجنّه و الخير لفاطمه و الحسن و الحسين رضی الله عنهم و نوقرهم و نعترف بعظم محلّهم في الاسلام. يعنى گواهی می دهيم به بهشت و نيکی برای فاطمه زهراء و حسن و حسين - رضی الله عنهم - و توقير و تعظيم می کنيم ايشان را و اعتراف می کنيم به بزرگی در اسلام. و لازم اين مرتبه، اعتقاد آنست كه دشمنان آن جناب را مبعوض دارد، و اين معنی را در قصيده «أطيب النعم في مدح سيد العرب و العجم» كه از منظومات ايشانست و شرح فارسی آن قصيده هم از تصانيف ايشانست باين عبارت ادا می فرمايند:

و آل رسول الله لا زال أمرهم قويما على إرغام أنف النواصب

يعنى اهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هميشه باد حال ايشان راست و درست، بخاك آلوده كردن بينی جمعی كه عداوت اهل بيت دارند، انتهى. بنده ضعيف گويد: خاك آلوده كردن بينی در محاوره عرب كنايت از خواری و ذلت و هلاكت، و نواصب فرقه را گویند كه عداوت اهل بيت داشته باشند. پس درين بيت هم اظهار تولاّ است بجناب حضرات و هم دعای بد و تبراّست از دشمنان ايشان.

ضميمه اين مرتبه اعتقاد آنست كه مناقب آن حضرات را كه از روی احاديث و آيات ثابتست در تصانيف خود روايت كنند، و اين معنی را بفضله تعالی حضرت ايشان در تصانيف خود بحدی استيعاب فرموده اند كه كم کسی آن مقدار درين باب سعی و جهد کرده باشد، آن همه را اگر در اينجا نقل كنيم مجلّدات می بايد پرداخت، و اگر کسی را اشتياق اين مطلب باشد كتاب «إزالة الخفا» و ديگر تصانيف كبار ايشان را مطالعه نمايد، اما بطريق نمونه چیزی از اين باب هم ذكر می كنيم.

در کتاب «مقدمه سستی» که در مدینه منوره تصنیف فرموده اند می فرماید: و نختم الرّسالة بالخاتمه الحسنه ذکر مناقب أهل بیت رضی الله عنهم. یعنی باید که ختم کنیم این رساله بخاتمه نیک که ذکر مناقب أهل بیت ست رضی الله عنهم. بعد از آن مناقب این حضرات را بتفصیل تمام بیان کرده اند، از آن جمله آیه تطهیر را از روی احادیث ثابت کرده اند که در حقّ این پنج تن پاک نازل شده و گفته اند که مراد از رجس گناه و شرکست و این حضرات از گناه و شرک پاک بودند، و از آن جمله آیه مباحله و دیگر آیات را در حقّ آن حضرات اعتقاد کرده اند، و

حدیث «إني تارك فيكم الثقلين»

و حدیث «أنا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم»

و حدیث

«ألا إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هلك»

و احادیث دیگر را در شان این حضرات روایت کرده اند.]

اما حفنی، پس این حدیث شریف را در «حاشیه جامع صغیر» ثابت نموده، چنانچه گفته: ]

قوله «من ركبها نجا» إلخ، أي من ركب سفينة نوح نجا، إلخ، فكذلك من تمسك بأهل بيته صلّى الله عليه و سلّم نجا، بمعنى الاقتداء بهم إن كانوا علماء، و إلا فبمعنى اعتقادهم و احترامهم و محبتهم].

و نیز حفنی در «حاشیه جامع صغیر» گفته: [قوله: غرق، من باب تعب، كما في «المصباح» فينبغي احترامهم و الاقتداء بعلمائهم].

اما محمد بن اسماعيل الأمير الصنعاني، پس این حدیث شریف را در «روضه ندیه» بروایات عدیده از کتب اعلام خود ثابت نموده، چنانچه در کتاب مذکور در شرح شعر:

فغدت عترته من أجلها عتره المختار نصا نبويا

گفته: [و أهل بيته عليهم السلام هم السفينة المشار إليها فيما أخرجه الحاكم في مستدرکه من

حدیث أبي ذر الغفاري - رضی الله عنه - عنه (صلعم): مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هلك.

و أخرج الملائ في سيرته من حدیث ابن عباس: مثل أهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق.

و أخرج

ابن السیرى من حدیث علی علیه السّلام، قال: قال رسول الله - صلعم -: مثل أهل بیتی کسفینه نوح من ركبها نجى و من تعلق بها فاز و من تخلف عنها زجّ به فى النار. أفاده المحبّ فى «الدّخائر».

اما محمد بن علی الصبان المصرى، پس حدیث سفینه را در «إسعاف الرّاعیین فى سیره المصطفى و فضائل أهل بیه الطاهرين» آورده و باعتراف روایت کردن جماعتی از أصحاب سنن آن را از صحابه متعدّدین طریق انصاف سپرده، چنانچه در باب ثانى کتاب مذکور گفته:

[و روى جماعه من أصحاب السنن عن عدّه من الصّحابه أنّ النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم قال: مثل أهل بیتی فىكم کسفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلک. و فى روايه غرق، و فى اخرى: زجّ فى النار. و فى اخرى عن أبى ذرّ زیاده:

و سمعته يقول: اجعلوا أهل بیتی منكم مكان الرأس من الجسد و مكان العینین من الرأس (فإنّ الجسد لا یهدى إلاّ بالرأس. صح. ظ) و لا یهدى الرّأس إلاّ بالعینین].

اما محمد مرتضى الزبیدی پس این حدیث شریف را در «تاج العروس» آورده، چنانچه در لغت (زخ) می گوید: [و زخه یزخه زخا: دفعه و أوقعه فى وهده، أى المكان المنخفض، و

فى الحدیث: مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من تخلف عنها زخّ به فى النار، أى دفع و رمى].

اما عجیلی، پس این حدیث شریف را در «ذخیره المآل» بعناوین شتى إثبات فرموده و بتحقیق و تصدیق آن مرّه بعد اخرى قصب السّبق از مجارین مضمار خویش ربوده، چنانچه در صدر «ذخیره المآل» گفته: [بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله الذى جعل أهل البیت کسفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها أهلکة الغرق].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» در ذکر آل جناب رسالت مآب صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته:

[و هم سفینه النّجاه و حبل الاعتصام و قرناء کتاب الله إلى ورود الحوض. و قد حثّ صلّى الله علیه و آله و سلّم على التّمسک بهم و ركوب سفینتھم و الأخذ بهدیهم و تقدیمهم و التّعلّم منهم، و حاشاه أن یأمر بالتّمسک بحبل مقطوع أو ركوب سفینه مخروقه أو بأخذ هوى مبتدع أو تقدیم ضالّ أو تعلّم من مخالف لسنته].



و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» در ذکر اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و قد عهد إلینا مشرفهم صلّى الله عليه وآله و سلّم أن نحّبهم و نحترمهم و نعتقد طهارتهم و فضلهم و أنّ لهم عند الله عهداً أن لا یدخل واحدا منهم النار، فهل ترى الحكم عليهم بالهلاك و هم السّیفینه؟! و تأخیرهم و هم المقدمون، و تسمیه حبّهم رفضاً و هو واجب، و ترك التمسك بهم و هم حبل الله و قرناء كتابه من الوفاء بالعهود؟! أم خفر ذمه صاحب الحوض المورد؟!].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» در ذکر اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و المقرّر أنّ مودّه القربى و موالاتهم من العقائد اللازمه و أنّ الاعتناء إليهم و الاقتداء بهم هو مذهب امامی [۱] الّذى قلّمدته فى شرائع دینه و بدائع فنونه، فاندراجى فى حلّه الاتباع هو الشاهد لصدق التقليد عند النزاع، و كيف و أنا اصلى عليهم فى كلّ صلاه فرضاً لازماً و أسأل الهدايه إلى صراطهم المستقيم فى كلّ يوم خمس مرّات، و هم حبل الاعتصام و سفینه النّجاه، فهل يحسن أن اوثر بهم أحداً أو أستبدل بهم ملتحداً؟! كلا! و الله، بل المزاحمه على هذا المورد العذب سبيلی، و العضّ بالتواجد على تلك السنن اعتقادى و قیلى].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته:

[سفینه تجرى و ترسى باسمه ركبت فيها طالبا لرسمه

ف اِزْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ، وَ هِيَ تَجْرِى بِهَمِّ فِى مَوْجِ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنُهٗ وَ كَانَ فِى مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ! و لم يكن أحد من أبناء الحسين في معزل لأنهم السفينه نفسها، و هم الألواح و الدّسر، فهى ناجيه منجيه، فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ! و من تأمل قوله «إِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» ظهر كمال المغفره و المرحمه لمن ركب السفينه فكيف يقول بالهلاك من ليس له إدراك؟!].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» در ذکر دلائل صحیحه محفوظیّت اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و منها

حدیث اهل بیته کسفینه نوح، إلخ، فاذا كانت السفینه

منجیه لمن ركبها من الغرق لزم أن تكون هي ناجیه من باب أولى، و إذا حکمنا - و العیاذ باللّٰه - بالهلاک لزم أن يكون الصادق الامین قد غشّ امته حيث أمرهم بركوب سفینه مخروقه هالکة! حاشا لله من ذلك! فقد قال: من غشّنا ليس منا، و الدّین النّصیحہ فقد نصح و أنصح و أوضح، صلّى الله عليه و سلّم].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» در قصیده خود گفته:

[و هم السفینه للنّجاه و حُبهم فرض و حبل تمسّک و أمان

حاشاه یا مرنا بركب سفینه مخروقه أم زاغت البصران!]

و نیز در «ذخیره المآل» در ضمن همین قصیده گفته:

[سماهم فلك النّجاه و قلت فی دعواک: قد غرقوا من الطوفان!]

و نیز در «ذخیره المآل» اشعار شافعی را که مشتمل بر نظم حدیث سفینه است آورده و بعد آن - کما سمعت سابقا - گفته: [فهذه شهادة الشّافعی کما تسمع مصرّحه بركوب تلك السفینه النّاجیه].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» نقلا عن کتاب «الأثمار» گفته: [و أهل الحلّ و العقد من أهل البيت علیهم السّلام هم الجماعه المطهره المعصومه و السفینه النّاجیه المرحومه بالأدله التّفصیلیه و الإجمالیه النّقائیه و العقلیه فیجب أن يكون لهم فی الفروع الاقتداء و إلیهم فی الاصول الاعتزاء].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» در شرح شعر:

فارکب علی اسم الله لا تخلف تنجو من الطوفان يوم التّلف

گفته: [و وجه تشبیهم بالسفینه أنّ من أحبهم و عظّمهم - شکرا لنعمه مشرفیهم و أخذنا بهدی علمائهم - نجا من ظلمات المخالفات و من تخلف عن ذلك غرق فی بحر کفر النّعم و هلك فی مفاوز الطغیان].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» بعد ذکر بعض موضوعات شنیعه که وضّاعین آنکاس در باب أصحاب منحرفین منسوب بأهلبیت علیهم السّلام نموده اند، گفته:

[فهذه أقوال سفینه نوح و معتقداتهم فی أصحاب جدّهم و أنصاره و أصحابه و وزراءه

و لا يخفى من ركب السفينه نجا و من تخلف عنها غرق].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» در ضمن قصیده بایه خود گفته:

[فخلف المصطفى فينا و تركته سفينه الله يا قوما لها ركبوا]

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته:

[سفينه ينجو بها من ركبا و هالك في النار من تجنبا]

أخرج الطبراني و أبو نعيم عن ابن عباس - رض - قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله):

مثل أهل بيتي كسفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. فثبت لهم بذلك النجاه لأنها إذا كانت منجيه لغيرها فهي أولى بأن تكون ناجيه. قال السيد السهمودي و غيره: فمن حفظ الحرمات الثلاث - حرمه الإسلام و حرمه النبي (صلى الله عليه و آله):

و حرمه رحمه - فقد ركب في سفينه النجاه و من لم يحفظهن فقد تخلف عن سفينه النجاه.

و محصل حديث السفينه و

«إني تارك فيكم» الحث على التعلق بحبلهم و حبهم و علمهم و الأخذ بهدى علمائهم و محاسن أخلاقهم و شيمهم.

فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفه و أدى شكر النعمه، و من تخلف عنهم غرق في بحار الكفر و تيار الطغيان فاستوجب التيران، فقد ورد أن بعضهم يوجب دخول النار، و كل عمل بدون ولائهم غير مقبول، و كل مسلم عن حبهم مسئول، و أذاهم على كاهل الصبر محمول].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و محصیله ما تقدم فی محصیل حدیث السفينه من الحث على إغظامهم و التعلق بحبلهم و حبهم و علمهم و الأخذ بهدى علمائهم و محاسن أخلاقهم - شكرا لنعمه مشرفهم - صلوات الله عليه و عليهم].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» در شرح شعر

تعلموا منهم و قد موهمتجاوزوا عنهم و عظموهم

گفته: [و لما أمرنا بتقدیمهم فتأخیرهم عن مقاماتهم الشریفه مخالفه للمشروع، و من مقاماتهم مقارنة القرآن و دوام التطهير من المعاصی و البدع إما ابتداء و إما انتهاء.

و وجوب التمسك بهم و اعتقاد أنهم سفینه ناجیه منجیه، و من قال خلاف ذلك فقد أخرج من قدم الله و رسوله،

قال - ص - : إنما جعل الإمام ليؤتم به و المأموم أسير الإمام، و المتابعه واجبه و التقدم عليه حرام، و من أخرهم عن مقاماتهم فصلاته باطله، و تأخير من يستحق التقديم في الموضع الذي استحقه من عكس الحقائق، فاعتبروا يا أولى الأبصار!].

اما مولوی محمد مبین لکهنوی، پس حدیث سفینه را در کتاب «وسيله النجاه» بنقل از اعظم ائمة ثقات و اکابر اثبات خود آورده، چنانچه گفته:

[و أخرج أحمد في مسنده و ابن جرير و الحاكم في مستدرکة عن أبي ذر الغفاري أنه قال و هو آخذ بباب الكعبة: سمعت النبي يقول: ألا إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك. و هذا أيضا في «المشكوه». «ترجمه»:

أحمد و ابن جرير و الحاكم در «مستدرک» از أبي ذر غفاری روایت کرده که گفت أبو ذر در حالی که گرفته بود دروازه کعبه را: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود:

آگاه باشید که مثل أهل بيت من میان شما مثل کشتی نوحست، کسی که سوار شد در کشتی نوح نجات یافت از عذاب دنیا و عقبی و کسی که باز ماند و تخلف ورزید غرق شد و هلاک گشت و به نکال دنیا و عقبی گرفتار ماند، همین طور کسی که فرمانبرداری آل رسول خدا و ادای حقوق ایشان - کما هو أحرى - کرد بدرجات اعلی و مقامات اقصی در دنیا و عقبی فائز گردید، و هر که - نعوذ بالله منه - انحرافی ازین بزرگان شفیعیان روز حشر ورزید گرفتار عذاب ابد گردید.

منکر این حرف این دم در نظر شد ممثل سرنگون اندر سقر]

اما ثناء الله پانی پتی، پس این حدیث شریف را در «سیف مسلول» ثابت نموده، چنانچه در کتاب مذکور بجواب حدیث ثقلین گفته: [جواب این حدیث مثل

حدیث مثل أهل بيتي کسفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك (می باشد).

صح. ظ)، این هر دو حدیث دلالت بر امامت ندارند بلکه دلالت دارند بر آنکه فلاح موقوفست بر دوستی اهل بیت نبوت و عترت پیغمبر صلی الله علیه و سلم. دین از آنها سند باید کرد

و هدایت از آنها باید گرفت].

أما محمد سالم دهلوی بخاری، پس حدیث سفینه را در «اصول الایمان» آورده، چنانچه گفته: [و نیز در حدیث شریف آمد:

«إِنَّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فَمَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ». یعنی تحقیق اهل بیت من در دنیا مانند کشتی نوح اند علیه السّلام، کسی که سوار شد در آن نجات یافت و کسی که خلاف کرد از آن هلاک شد].

أما جمال الدین محمد بن عبد العلی القرشی الهاشمی، پس این حدیث شریف را در کتاب «تفریح الأحاب فی مناقب الآل و الاصحاب» آورده، چنانچه گفته:

[عن أبی ذرّ أنّه قال و هو آخذ بباب الکعبه: سمعت النّبیّ (صلی الله علیه و آله) یقول: ألا إنّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلْ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. رواه أحمد].

أما ولی الله لکهنوی، پس حدیث سفینه را در «مرآت المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین» إثبات نموده، چنانچه در کتاب مذکور در بیان آیه خامسه از آیات فضائل اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و جاء بطرق عدیده یقوی بعضها بعضا:

أما مثل اهل بیتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا،

و فی روایه مسلم: و من تخلف عنها غرق، و فی روایه: هلك.

و قال صلّى الله عليه و سلّم: إنّما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بني اسرائيل، من دخله غفر له الذنوب، و وجه تشبيهه صلّى الله عليه و سلّم اهل بيته بالسفينة أنّ من أحبهم و عظّمهم شكرا لنعمة مشرفهم صلّى الله عليه و آله و سلّم و أخذ بهذا نجا من ظلمه المخالفات و من تخلف عن ذلك غرق في بحر كفر النعم و هلك في مفاوز الطغيان].

أما رشيد الدين خان دهلوی، پس این حدیث شریف را در رساله «الحق المبين فی فضائل اهل بيت سيد المرسلين صلّى الله عليه و آله و سلّم» نقلا عن «نزل الأبرار بما صحّ من مناقب أهل البيت الأطهار» آورده، چنانچه در رساله مذکوره گفته: [و صاحب «مفتاح النجا» در «نزل الأبرار بما صحّ من مناقب أهل البيت الاطهار» می فرماید:

«أخرج مسلم عن زيد بن أرقم - رض - : قام رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خمّا بين مكّة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر ثمّ قال: أما بعد! ألا يا

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النَّوْرُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلَ بَيْتِي].

و نیز می فرماید:

[أَخْرَجَ أَحْمَدُ وَ ابْنُ جُرَيْرٍ وَ الْحَاكِمُ عَنْ أَبِي ذَرِّ الْغَفَارِيِّ - رَضٍ - أَنَّهُ قَالَ وَ هُوَ آخِذٌ بِبَابِ الْكَعْبَةِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يَقُولُ: أَلَا إِنَّ مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مِثْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ].

و نیز رشید الدین خان در رساله «الحق المبین» حدیث سفینه را نقلاً عن تفسیر «فتح العزیز» آورده، چنانچه گفته: [و لهذا در حدیث شریف وارد است:

مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق].

و نیز رشید الدین خان در «ایضاح لطافه المقال» حدیث سفینه را از «تحفه» استاد خود نقل کرده، چنانچه گفته: [و نیز در باب هفتم که در امامت در مبحث

حدیث «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» می فرماید که

حدیث «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق» دلالت نمی کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشانست و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک، و این معنی بفضل الله تعالی محض نصیب أهل سنتست و بس از جمیع فرق اسلامیة و خاصست بمذهب أهل سنت، لا يوجد في غيرهم، زیرا که ایشان متمسک اند بحبل و داد جمیع اهل بیت، بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهل بیت را دوست نمی دارند و بعضی یک طائفه را محبوب می سازند و بقیه را مبغوض می دارند و بعضی طائفه دیگر را [انتهی مختصراً.

اما عاشق علی خان دهلوی، پس این حدیث شریف را در «ذخیره العقبی فی ذکر فضائل أئمة الهدی» ثابت نموده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [الحقّ چنین دلیری و جرأت خاصه همین حضراتست که دروغ گویم بر روی تو و إلا مثل آفتاب روشن و هویدا است که سرمایه نازش و افتخار فرقه حقه همین رکوب سفینه اهل بیت و تمسک بحدیث ثقلینست، و هو لا يوجد في غيرهم].

ص: ۵۰

و نیز در «ذخیره العقبی» گفته: [چون بقدر ضرورت که مناسب وقت بود از رفع شبهات اختلاف در معاملات ظاهر نبذی تحریر یافت، اکنون وقت آن رسید که حقیقت امامت و ما یتعلق بها که مراد کامل حدیث ثقلین و حدیث سفینه است از اقرار علمای متکلمین اهل سنت و از اقوال اصحاب طریقت و حقیقت که بزرگان دین و گل سر سبد این فرقه ناجیه اند مع شواهد عبارات کتب حقه زیب کلام گردد].

و نیز در «ذخیره العقبی» حدیث سفینه را نقلاً عن تفسیر «فتح العزیز» آورده چنانچه گفته: [و لهذا در حدیث شریف واردست «مثل اهل بیتی فیکم کسفینه نوح من ركب نجا و من تخلف عنها غرق»].

و نیز در «ذخیره العقبی» حدیث سفینه را از رساله که موضوع آن «بیان عقیده شاه ولی الله» ست نقل کرده گفته: [و حدیث «إني تارك فيكم الثقلين»

و حدیث

أنا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم»

و حدیث «ألا- إن مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك» و احادیث دیگر در شأن این حضرات روایت کرده اند].

و نیز در «ذخیره العقبی» حدیث سفینه را بواسطه فاضل رشید از صاحب «تحفه» نقل کرده، کما لا یخفی علی من راجع.

اما حسن عدوی حمزوی معاصر، پس این حدیث شریف را در «مشارق الأنوار فی فوز اهل الاعتبار» آورده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [و أما بیان ما ورد فی اهل بینه علی العموم صلی الله علیه و سلم و ذریّتهم و بیان أنّ صلتهم تكون صله لرسول الله صلی الله علیه و سلم اعلم (فاعلم. ظ) وفقنا الله و إياک لخدمه اهل بینه - صلی الله علیه - أنّ الله قد أمرنا علی لسان نبیه بالموّده لأهل بینه بقوله «فعل لا- أسئلكم علیه أجراً إلا- المودّة فی القربی» و من أفراد المودّه و الصیله زیارتهم مقدّما لهم علی غیرهم متوسّلاً بهم إلی شفاعه جدّهم.

قال المحقق ابن حجر: أخرج الدیلمی مرفوعاً: من أراد التوسّل و أن یكون له عندی ید أشفع له بها یوم القیمه فلیصل اهل بیتی و یدخل السّرور علیهم.

قال: و أخرج الإمام أحمد فی مسنده عنه صلی الله علیه و سلم: إني أوشك أن ادعی فاجیب و إني تارك فيكم الثقلين

كتاب الله عز وجل حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنّ اللطيف الخبير أخبرني أنّهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض فانظروا بما ذا تخلفوني فيهما،

و في روايه: أنّما أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق.

قال: و في روايه صحّحها الحاكم على شرط الشيخين: النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و أهل بيتي أمان لامتي من الاختلاف فإذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس «آه». و لعل المراد من الغرق ما يلحقهم من العذاب لولا وجودهم كما يدلّ عليه ما في بعض الروايات: فإذا ذهب أهل بيتي جاء أهل الأرض من العذاب ما كانوا يوعدون، و يحتمل أنّ المعنى أنّ من أحبهم و عمل بمقتضى سنّه جدّهم نجا من ظلمه الاغيار (العشار. ظ) و الطغيان و من تخلف عنها غرق في بحر كفر النعمه و البهتان].

اما احمد بن زيني دحلان معاصر، پس اين حديث شريف را در كتاب «الفتح المبين» ذكر نموده و باعتراف صحّت آن از طرق كثيره در خبرت أرباب بصيرت افزوده، چنانچه در كتاب مذکور در ذكر فضائل اهل بيت عليهم السلام گفته: [و صحّ

عنه صلّى الله عليه و سلّم من طرق كثيره أنّه قال: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، و في روايه هلك، و مثل أهل بيتي فيكم كمثل باب حطه في بني اسرائيل من دخله غفر له].

اما شبلنجي معاصر، پس اين حديث شريف را در «نور الأبصار» آورده، چنانچه در باب ثاني كتاب مذکور گفته:

[و روى جماعه من أصحاب السنن عن عدّه من الصحابه أنّ النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم قال: مثل أهل بيتي فيكم كسفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك، و في روايه غرق، و في اخرى زجّ في النار].

اما سليمان بلخي معاصر، پس اين حديث شريف را در «ينابيع المودّه» جابجا آورده و بذکر آن - مژه بعد مژه - قصب السبق از أقران و أمثال خود برده، چنانچه در كتاب مذکور گفته: [الباب الرابع في حديث سفينه نوح و باب حطّه بني اسرائيل و حديث الثقلين و حديث يوم الغدير.

في «مشكاه المصابيح» عن أبي ذرّ - رضی الله



عنه - أنه قال و هو آخذ بباب الكعبه: سمعت النبي صلى الله عليه و سلم يقول: إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك، رواه أحمد.

و فى «جمع الفوائد»: ابن الزبير رفعه: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تركها غرق،

للبيزار، و زاد فى الأوسط: و إنما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه فى بنى اسرائيل من دخله غفر له.

أبو الطفيل عن أبى ذرّ و هو آخذ بباب الكعبه، رفعه: إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك و إن مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه فى بنى اسرائيل من دخله غفر له. أخرجه الطبراني فى الأوسط و الصيغير و أبو يعلى و أحمد بن حنبل عن أبى ذرّ، انتهى «جمع الفوائد». أيضا

أخرجه البيزار و ابن المغازلى عن سعيد بن جبير عن ابن عباس و عن سلمه بن الأكوع و عن ابن المعتمر عن أبى ذرّ و عن سعيد بن المسيّب عن أبى ذرّ. و أيضا أخرجه الحمويّ عن أبى سعيد الخدرى بزياده «و إنما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه فى بنى اسرائيل من دخله غفر له». أيضا

أخرجه أبو يعلى و البيزار و الطبراني فى الأوسط و الصيغير عن أبى سعيد الخدرى حديث السيفينه و باب الحطه. أيضا ابن المغازلى أخرجه عن أبى ذرّ حديث السيفينه و الحطه. أيضا الحمويّ أخرجه عن جيش (حنش. ظ) بن المعتمر عن أبى ذرّ. و أخرجه المالكيّ فى «فصول (الفصول. ظ) المهمه» عن رافع مولى أبى ذرّ. و أخرج أيضا حديث السفينه الثعلبيّ و السمعانيّ أيضا عن سليم بن قيس الهلاليّ، قال: بينا أنا و جيش (حنش. ظ) بن معتمر بمكّه إذ قام أبو ذرّ و أخذ بحلقه باب الكعبه فقال: من عرفنى فقد عرفنى فمن لم يعرفنى فأنا جندب بن جناده أبو ذرّ، فقال: أيها الناس! إنى سمعت نبيكم صلى الله عليه و سلم يقول: مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تركها هلك و يقول: مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه فى بنى اسرائيل من دخله غفر له، و يقول: إنى تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتى و لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

الحمويّ فى «فرائد السّمطين» بسنده عن سعيد ابن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: يا على! أنا مدينه العلم و أنت بابها و لن تؤتى المدينه إلا من قبل الباب و كذب من زعم أنه يحبنى

و يبغضك لأنك مني و أنا منك لحمك لحمي و دمك دمي و روحك من روحي و سريرتك من سريرتي و علانيتك من علانيتي سعد من أطاعك و شقي من عصاك و ربح من تولّك و خسر من عاداك فاز من لزمك و هلك من فارقك مثلك و مثل الأئمه من ولدك بعدى مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلكم كمثل النجوم، كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيمة].

و نیز بلخی در «ینابیع المودّه» در باب رابع و أربعون گفته: [أيضا

أخرج الحموي عن سعيد بن جبير عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! أنا مدينة الحكمة و أنت بابها و لن تؤتى المدينة إلا من قبل الباب و كذب من زعم أنه يحبني و يبغضك لأنك مني و أنا منك لحمك من لحمي و دمك من دمي و روحك من روحي و سريرتك من سريرتي و علانيتك من علانيتي و أنت إمام امتي و وصيي، سعد من أطاعك و شقي من عصاك و ربح من تولّك و خسر من عاداك، فاز من لزمك و هلك من فارقك و مثلك و مثل الأئمه من ولدك مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثلكم مثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيمة].

و نیز بلخی در «ینابیع المودّه» در باب سادس و خمسون نقلا عن «كنوز الحقائق» گفته:

[مثل عترتي كسفينه نوح من ركبها نجا. للثعلبي].

و نیز در «ینابیع» در همین باب نقلا عن «الجامع الصغیر» آورده:

[إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك. للحاكم عن أبي ذر].

و نیز نقلا عن «الجامع الصغیر» آورده:

[مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. للبرّار عن ابن عباس و عن ابن الزبير، و للحاكم عن أبي ذر].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن «ذخائر العقبی» آورده:

[و عن علي مرفوعا:

مثل أهل بيتي كمثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تعلّق بها فاز و من تخلف عنها زجّ في النار. أخرجه ابن السري.

و عن ابن عباس مرفوعا: مثل أهل بيتي كمثل

سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. أخرجه الملاء في سيرته].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن «مودّه القربی» آورده:

[على عليه السلام، رفعه: مثل أهل بيتي كمثل سفينه نوح من تعلق بها نجا و من تخلف عنها أولج في النار].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن «مودّه القربی» آورده:

[أبو ذرّ و هو آخذ باب الكعبه و يقول: أيها الناس! من عرفني عرفني و من لم يعرفني فأنا أعرفهم: أنا أبو ذرّ، سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجي و من رغب عنها غرق].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن «الصواعق» آورده:

[و جاء من طرق عديدة يقوى بعضها بعضا: إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق،

و فی روايه: و إنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بني اسرائيل من دخله غفر له].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن «الصواعق» آورده: [و وجه تشبيههم بالسفینه أنّ من أحبهم و عظّمهم و أخذ بهدى علمائهم نجا من ظلمه المخالفات و من تخلف عن ذلك غرق في بحر كفران النعم و هلك في مفاوز الطغيان].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن «الصواعق» آورده: [الثاني:

أخرج أحمد و الحاكم عن أبي ذرّ أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: إنّ مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك،

و فی روايه للبخاري عن ابن عباس و عن ابن الزبير و للحاكم عن أبي ذرّ أيضا: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق].

اما حسن الزمان معاصر، پس این حدیث شریف را در «قول مستحسن» بروایات عدیده آورده و باثبات آن علی أحسن الوجوه طریق اذعان سپرده، چنانچه در کتاب مذکور بعد نقل بعض افادات أسلاف خود گفته: [و إليه الإشارة في الآيه الكريمه إنّنا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ] مع

حدیث «ألا إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجي و من تخلف

عنها هلك» و في لفظ «غرق» رواه أحمد و ابن جرير و الحاكم عن أبي ذر الغفاري، و الصولي من جهة الرشد عن آباءه عن ابن عباس، و البزار عنه و عن ابن الزبير. و

حديث «سألت الله أن يجعلها اذنك يا علي! فقال علي: ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم شيئاً فنسيتها»

و حديث «يا علي! إن الله أمرني أن ادنيك و اعلمك لتعي انزلت هذه الآية: وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ، فأنت اذن و اعيه لعلمي» و قد بين ذلك ولد صاحب القره في «فتح العزيز».

و مخفي نماند که بودن اهل بيت عليهم السلام مثل سفينه نوح أمریست که برای آن شواهد عدیده و آثار عتیده در ارشادات خود اهل بيت عليهم السلام و کلمات صحابه سرور اناام - صلى الله عليه و آله ما همر غمام - و افادات تابعین اعلام موجود و مسرودست.

پس از آن جمله است ارشاد باسداد جناب أمير المؤمنين عليه السلام

«إنما مثلنا في هذه الامه كسفينة نوح و كباب حطه في بني إسرائيل» و این ارشاد آن جناب را جلال الدين سيوطي در تفسير «در منشور» آورده، چنانچه در تفسير آيه وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ گفته:

[و أخرج ابن أبي شيبة عن علي بن أبي طالب، قال: إنما مثلنا في هذه الامه كسفينة نوح و كباب حطه في بني إسرائيل].

و از مطالعه «كنز العمال» على متقى که تبويب «جمع الجوامع» سيوطيست واضح و لائح می گردد که این ارشاد باسداد جناب أمير المؤمنين عليه السلام را بزيادت بعض ألفاظ مفیده أبو سهل قطان و ابن مردويه نیز روايت کرده اند، چنانچه در «كنز العمال» در تفسير سورة هود مذکورست: ]

عن عبيد بن عبد الله الاسدي قال: بينا أنا عند علي بن أبي طالب رضى الله عنه فى الرّحبه إذ أتاه رجل فسأله عن هذه الآية أ فَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ فَقَالَ: ما من رجل من قریش جرت عليه المواسى إلا قد نزلت فيه طائفه من القرآن، و الله لأن يكونوا يعلموا ما سبق لنا

أهل البيت على لسان النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مَلَأُ هَذِهِ الرَّجْبَةَ ذَهَبًا وَفِضَّةً، وَاللَّهُ إِنْ مَثَلْنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَا مَثَلْنَا فِي قَوْمِ نُوحٍ وَ إِنْ مَثَلْنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَا مَثَلْنَا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ. (أبو سهل القَطَّانِ فِي أَمَالِيهِ وَابْنِ مَرْدَوِيهِ).

و از آن جمله است کلام بلاغت نظام آن جناب

«أنا من سنخ أصلاب أصحاب السفينه و كما نجا في هاتيك من نجا ينجو في هذه من ينجو» چنانچه أحمد بن إسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح الكاتب العباسي المعروف باليعقوبي [١] در تاریخ خود آورده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه بلیغه خود فرموده

«فأين يتاه بكم؟! بل أين تذهبون عن أهل بيت نبيكم؟! أنا من سنخ أصلاب أصحاب السفينه و كما نجا في هاتيك من نجا ينجو في هذه من ينجو، ويل رهين لمن مخلف (تخلف. ظ) عنهم أتى فيكم كالكهف لأهل الكهف و إني فيكم باب حطه من دخل منه نجا و من تخلف عنه هلك، حجّه من ذى الحجّه في حجّه الوداع: إني قد تركت بين أظهركم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى أبدا: كتاب الله و عترتى أهل بيتى».

و از آن جمله است کلام هدایت التیام آن جناب

«فنحن أنوار السموات و الارض و سفن النّجاه»، و این کلام حقّ انضمام آن جناب در ضمن خطبه بلیغه واقع شده که مرآه جمال و کمال جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و أهل بیت آن جناب می باشد، و بکلمات حقائق آیات خود أنوار لامعه حقیقت مذهب أهل حقّ کرام بر سجاجل قلوب أرباب ألباب و أحلام می باشد.

علامه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی البغدادی الحنفی المعروف بسبط ابن الجوزی در «تذکره خواص الامّه» در باب سادس که آن را باین عنوان بلیغ معنون نموده «الباب السّادس فی المختار من کلامه علیه السّلام. کان علیه - السّلام ینطق بکلام قد حفّ بالعصمه و یتکلم بمیزان الحکمه، کلام ألقى الله علیه

المهابه، فكل من طرق سمعه راعه فهابه، وقد جمع الله له بين الحلاوه و الملاحه و الطلاوه و الفصاحه، لم يسقط منه كلمه و لا بارت له حجه، أعجز التاطقين و حاز قصب السبق فى السابقين، ألفاظ يشرق عليها نور النبوه و يحير الأفهام و الألباب، و قد اخترت منه ما أودعته فى هذا الكتاب من (فنون. صح خ) العلوم و الآداب» مى فرمايد:

[خطبه فى مدح النبى صلى الله عليه و آله و سلم:

أخبرنى أبو طاهر الخزيمى، أنبا أبو عبد الله الحسين ابن على، أنبا عبد الله بن عطاء الهروى، أنبا عبد الرحمن بن عبيد الثقفى، أنبا الحسين بن محمّد الدينورى، أنبا عبد الله بن ابراهيم الجرجانى، أنبا محمّد بن على بن الحسين العلوى، أنبا أحمد بن عبد الله الهاشمى، ثنا الحسن بن على بن محمّد بن على بن موسى بن جعفر بن محمّد ابن على بن الحسين بن على (بسندة إلى الحسين بن على. صح. ظ) قال: خطب أبى أمير المؤمنين يوما بجامع الكوفه خطبه بليغه فى مدح رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقال بعد حمد الله: لَمَا أراد الله أن ينشئ المخلوقات و يتدع الموجودات أقام الخلائق فى صوره قبل دحو الأرض و رفع السموات ثم أفاض نورا من نور عزه فلمع قبسا من ضيائه و سطع ثم اجتمع فى تلك الصوره و فيها هيئه نبينا (صلى الله عليه و آله) فقال له الله تعالى: أنت المختار و عندك مستودع الأنوار و أنت المصطفى المنتخب الرضا المنتجب المرتضى، من أجلك أضع البطحاء و أرفع السيماء و أجرى الماء و أجعل الثواب و العقاب و الجنة و النار، و أنصب أهل بيتك علما للهدايه و أودع أسرارهم من سرى بحيث لا- يشكل عليهم دقيق و لا- يغيب عنهم خفى و أجعلهم حجتى على برئيتى و المتبهمين على قدرى و المطلعين على أسرار خزائنى. ثم أخذ الحق سبحانه عليهم الشهاده بالزبوييه و الإقرار بالوحدانيه فى مكنون علمه و نصب العوالم و موج الماء و أثار الزبد و أهاج الدخان، فطفى عرشه على الماء ثم أنشأ الملائكه من أنوار أبداعها و أنواع اختراعها، ثم خلق الله الأرض و ما فيها، ثم قرن بتوحيده نبوه نبيه محمّد (صلى الله عليه و آله) و صفيه و شهدت السموات و الأرض و الملائكه و العرش و الكرسي و الشمس و القمر و النجوم و ما فى الأرض له بالنبوه، فلما خلق آدم أبان للملائكه فضله و أراهم ما خصه به من سابق العلم و جعله محرابا و قبله لهم و سجدوا له، ثم بين لآدم حقيقه ذلك النور و مكنون ذلك السر، فلمّا حانت أيامه أودعه

شيئا و لم يزل ينقل من الأصلاب الفاخره إلى الأرحام الطاهره إلى أن وصل إلى عبد المطلب ثم إلى عبد الله ثم إلى نبيّه (صلى الله عليه و آله) فدعا الناس ظاهرا و باطنا و ندبهم سراً و علانيه و استدعى الفهوم إلى القيام بحقوق ذلك السير المودع في الذرّ قبل النسل، فمن وافقه قيس من لمحات ذلك النور و اهتدى إلى السير و انتهى إلى العهد المودع، و من غمرته الغفله و شغلته المحنه فاستحقّ البعد. ثم لم يزل ذلك النور ينتقل فينا و يتشعشع في غرائزنا، فنحن أنوار السموات و الأرض و سفن النجاه، و فينا مكنون العلم و إلينا مصير الامور و بمهديننا تقطع الحجج خاتمه الأئمه و منقذ الامه و منتهى النور، فليهنّ من استمسك بعروتنا و حشر على محبتنا].

و از آن جمله است قول جناب امام زين العابدين عليه السلام

«نحن الفلك الجاربه في اللجج الغامره يأمن من ركبها و يغرق من تركها» چنانچه سليمان بن ابراهيم بلخي در «ينابيع الموده» در باب ثالث آن گفته:

[و قال عليّ بن الحسين رضى الله عنهما:

نحن الفلك الجاربه في اللجج الغامره، يأمن من ركبها و يغرق من تركها].

و نیز بلخي در «ينابيع الموده» در باب تاسع و ثمانون گفته: ]

أخرج الحافظ الجعابى أنّ الإمام زين العابدين رضى الله عنه قال: نحن الفلك الجاربه في اللجج الغامره يأمن من ركبها و يغرق من تركها و إنّ الله تبارك و تعالى أخذ ميثاق من يحبنا و هم في أصلاب آبائهم فلا يقدرّون على ترك ولايتنا لأنّ الله عزّ و جلّ جعل جبلّتهم على ذلك، انتهى].

و از آن جمله است قول عمرو بن العاص در باب جناب أمير المؤمنين عليه السلام:

«هو النبا العظيم و فلك نوح».

و این قول عمرو بن العاص در قصیده او واقعه شده که اکابر علمای أهل سنت آن را نقل نموده اند.

أبو محمّد حسن بن أحمد بن يعقوب الهمداني اليمنى در كتاب «الإكليل» على ما نقل عنه گفته: [روى أنّ معاويه بن أبى سفيان قال يوما لجلسائه: من قال في عليّ على ما فيه فله هذه البدره! فقال كلّ منهم كلاما غير موافق من شتم أمير المؤمنين عليه السلام

إلا عمرو بن العاص فإنه قال أبياتا اعتقدها و خالفها بفعاله!

بآل محمّد عرف الصّوابو في أبياتهم نزل الكتاب

و هم حجج الإله على البرايا بهم و بجدّهم لا يستراب

و لا سيما أبي حسن عليه في المجد مرتبه تهاب

إذا طلبت صوارمهم [۱]

نفوسافليس بها

[۲] سوى «نعم» جواب

طعام حسامه مهج الأعدايو فيض دم الرقاب لها شراب

و ضربته كيبعته بخمّ معاقدها من الناس الرقاب

إذا لم تبر من أعدا عليفما لك في محبته ثواب

هو البكاء في المحراب ليلاهو الضحّاك إن آن الضّراب

هو التّبأ العظيم و فلكك نوحو باب الله و انقطع الجواب

[۳] فأعطاه معاويه البدره و حرّم الآخرين].

و جمال الدين محدث شیرازی در کتاب «تحفه الأحناء من مناقب آل العبا» گفته: [و آورده که روزی معاویه بن ابی سفیان با عمرو بن عاص در مجمعی از صناید مملکت شام گفت علی را وصفی بگوی، و در بعضی از کتب تواریخ هست که چون خبر شهادت یافتن امیر المؤمنین علی علیه السّلام بشام رسید معاویه گفت: «الآن انقطع العداوه!» و در مجلسی که خواص او و اشراف شام حاضر بودند یک بدره زر در پیش خود داشت گفت: هر که برخی از صفات و فضائل و چندی از خواص و مزایای علی ابن ابی طالب درین محفل بیان کند مر او راست این بدره زر! عمرو خود را از مرتبه مکابره و معانده گذرانیده بمقتضای «إنّ الكذوب قد يصدق» این ابیات را بدیهه بر منضه عرض جلوه داد - یا خود - طمعا بالبدره الموعوده المشار إليها - زبان بحق و صدق و راستی گشاد که «شعر»:

بآل محمّد عرف الصّواب و في أبياتهم نزل الكتاب

هم حجج الإله على البرايا بهم و بجدّهم لا يستراب





و لا سيما أبا حسن عليًا [١] \* له في العلم مرتبه نصاب [٢]

إذا نادى صوارمه نفوسا فليس لها سوى نعم جواب  
طعام سيوفه مهج الأعاديو فيض دم الرقاب لها شراب  
و من لم يبر من أعداء علفليس له النجاه و لا ثواب  
أمير المؤمنين على ذخريشفيغ لي إذا قام الحساب  
هو الفردوس لا يخفى عليكم هو الساقى على

[٣] الحوض الشراب

هو النبأ العظيم و فلك نوحو باب الله و انقطع الخطاب  
معاويه گفت:

و مليحه شهدت لها ضرباتها و الفضل ما شهدت به الأعداء!]

از آن جمله است نامه حسن بصری بنام جناب امام حسن علیه السلام که در آن حسن بصری بمضمون حدیث سفینه مکرر  
اعتراف نموده، و این نامه او را اکابر علمای سنیّه در کتب و أسفار دینیّه خود نقل کرده اند.

أبو الحسن علی بن عثمان الغزنوی در کتاب «کشف المحجوب لأرباب القلوب» گفته: [و منهم: جگر بند مصطفی و ریحان دل  
مرتضی و قرّه العین زهراء أبو محمّد الحسن بن علی، کرم الله وجهه، و ویرا اندرین طریقت نظر تمام بود و اندر دقائق عبارات  
این معنی حظّ وافر، تا حدّی که گفت اندر حال وصیتش:

«علیکم بحفظ السیراثر فانّ الله مطلع علی الصّمائر» بر شما باد بحفظ أسرار که خداوند عزّ و جلّ داننده ضمائرست. و حقیقت  
این معنی آن بود که بنده مخاطبست بحفظ أسرار همچنان که بحفظ إظهار، پس حفظ أسرار عدم التفات بأغیار بود و حفظ  
إظهار از مخالفت جنبار، و همی آرند که قدریان چون غلبه گرفتند و مذهب اعتزال اندر جهان پراکنده شد، حسن بصری -  
رحمه الله - بحسن بن علی - کرم الله وجهه - نامه نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. السّلام علیک یا بن رسول الله و قرّه عینه  
و رحمه الله و برکاته. أمّا بعد، فإنّکم معاشر بنی هاشم کالفلک الجاریه فی بحر لّجّی و مصابیح الدّجی و أعلام

الهدى و الأئمة القاده الذين من تبعهم نجا كسفينه نوح المشحونه التي يؤل إليها المؤمنون و ينجو فيها المتمسكون، فما قولك يا بن رسول الله عند حيرتنا في القدر و اختلافنا في الاستطاعه لتعلمنا بما تأكد عليه رأيك فإنكم ذريته بعضها من بعض، بعلم الله علمتم و هو الشاهد عليكم، و أنتم شهداء الله على الناس، و السلام». معنى اين آن بود كه سلام خدا بر تو باد أى پسر پیغمبر و روشنائى چشم او و رحمت خدا و بركات او بشما باد كه شما جملگى بنى هاشم چون كشتىهاى روانيد اندر دريائى ژرف و ستارگان تابنده و علامات هدايت و إمامان دين، هر كه متابيع شما بود نجات يابد چون متابعان كشتى نوح كه بدان نجات يافتند مؤمنان، و توجه گويى أى پسر پیغمبر اندر حيرت ما اندر قدر و اختلاف ما اندر استطاعت تا ما بدانيم كه روش تو اندر آن چيست و شما ذريت پیغمبريد و هرگز منقطع نخواهد گشت، علمتان بتعليم خدائست عز و جل و او نگاه دارنده و حافظ شماست و شما از آن (شاهدان. ظ) خلق.

و ملك العلماء شهاب الدين دولت آبادى در «هداياه السعدا» گفته: [فى «كشف المحجوب»: كتب الحسن البصرى إلى أمير المؤمنين حسن بن على رضى الله عنه مكتوبا:

السلام عليك يا بن رسول الله و رحمه الله و بركاته! و بعد فأنتم معاشر بنى هاشم الفلك الجاربه فى اللجج - أى البحر - و مصابيح الدجى و أعلام الهدى و الأئمة القدوه الذين من تبعهم نجى كسفينه نوح المشحونه التي يؤل إليها المؤمنون و ينجو فيها المتمسكون فأنتم ذريته بعضها من بعض، بعلم الله علمتم و لهو الشاهد عليكم و أنتم شهداء على الناس، أنتم شهداء على الناس].

و عبد الرحمن بن عبد الرسول چشتى در «مرآه الاسرار» گفته: [و هم، وى در «كشف المحجوب» مى آرد كه چون قدریان غلبه گرفتند و مذهب اعتزال اندر جهان پراکنده شد حسن بصرى رضى الله بحسن بن على كرم الله وجهه نامه عربى نوشت كه آن اين است: «بسم الله الرحمن الرحيم. السلام عليك يا بن رسول الله و قره عينه و رحمه الله و بركاته. أما بعد، فأنكم معاشر بنى هاشم كالفلك الجاربه فى بحر لجج و مصابيح الدجى و أعلام الهدى و الأئمة القاده الذين من يتبعهم نجا كسفينه نوح

المشحونه التي يؤل إليها المؤمنون و ينجو فيها المستمسكون، فما قولك يا بن رسول الله عند حيرتنا في القدر و اختلافنا في الاستطاعه لتعلمنا بما تأكد عليه رأيك فإنكم ذريه بعضها من بعض، بعلم الله علمتم فهو الشاهد عليكم و أنتم شهداء الله على الناس و السلام». معنى آن بود که سلام خدای بر تو باد ای پسر پیغامبر و ای روشنائی چشم او و رحمت خدا و برکات او بشما باد، شما جملگی بنی هاشم چون کشتیهای روانید در دریای ژرف و ستارگان تابنده و علامات هدایت و إمامان دین، هر که متابع شما بود نجات یابد چون متابعان کشتی نوح که بر آن نجات یافتند مؤمنان، و تو چه گویی ای پسر پیغامبر! اندر حیرت ما اندر قدر و اندر اختلاف ما اندر استطاعت ما بدانیم که روش تو اندر آن چیست، و شما ذریت پیغمبرید و هرگز منقطع نخواهد شد، علمتان بتعلیم خدائست عزّ و جلّ و او نگاهدارنده و حافظ شماست و شما از آن (گواهان. صح. ظ) خلق، إلخ].

و محمد محبوب عالم بن صفی الدین جعفر، بدر عالم، در «تفسیر شاهی» در تفسیر آیه «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» گفته: [فی «جواهر العلوم»]: قیل: إنّ الحسن البصری کتب إلى الإمام الحسن بن علی رضی الله تعالی عنهما: من الحسن البصری إلى الحسن بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: أمّا بعد، فإنکم معاشر بنی هاشم! الفلک الجاریه فی اللجج الغامره، مصابیح الدجی و أعلام الهدی و الأئمه القاده الذین من تبعهم نجا و السیفینه التي يؤل إليها المؤمنون و ينجو فيها المتمسکون.

قد کثر - یا بن رسول الله - عندنا الکلام فی القدر و اختلافنا فی الاستطاعه، فتعلمنا ما ترى (تأكد. ظ). علیه رأيك و رأى آبائک فإنکم ذریه بعضها من بعض، من علم الله علمتم و هو الشاهد عليكم و أنتم الشهداء على الناس، و السلام.

فأجابه الحسن ابن علی رضی الله تعالی عنهما: من الحسن بن علی إلى الحسن البصری، أمّا بعد! فقد انتهى إلى کتابک عند حیرتک و حیره من زعمت من ائمتنا و کیف ترجعون إلینا و أنتم (تدینون. صح. ظ) بالقول دون العمل؟! و اعلم أنه لو لا ما تناهى إلى من حیرتک و حیره الاّمه قبلک لأمسکت عن الجواب، و لکنی الناصح ابن الناصح الامین،

و الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ فَقَدْ كَفَرَ، وَ مَنْ حَمَلَ الْمَعَاصِيَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ فَجَرَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَطَاعُ بِإِكْرَاهٍ وَ لَا- يَعصِي بِغَلْبِهِ وَ لَا أَهْمَلَ الْعِبَادَ مِنَ الْمَلِكَةِ، وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا عَلَيْهِ أَقْدَرَهُمْ، فَانْأَتَمُّرُوا بِالطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ صَادًّا وَ لَا عَنْهَا مَانِعًا، وَ انْأَتَمُّرُوا بِالْمَعْصِيَةِ فِشَاءِ سُبْحَانِهِ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْهِمْ فَيَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهَا فَعَلٌ، وَ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَمَا هُوَ حَمْلُهُمْ عَلَيْهَا إِجْبَارًا وَ لَا أَلْزَمُهُمْ بِهَا إِكْرَاهًا بَلْ احْتِجَاجُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَيْهِمْ أَنْ عَرَفَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى فَعَلٍ مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ وَ تَرَكَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ، فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، وَ السَّلَامُ].

### وجوه دلالت حدیث سفینه بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام «۲۱ وجه»

و هر گاه بر طرق حدیث سفینه و شواهد آن آگاهی یافتی، پس بدانکه این حدیث شریف بچند وجه دلالت بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام دارد.

وجه اول آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام علی الاطلاق، و وجوب اتباع علی الإطلاق بعد خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای احدی جز امام زمانه و خلیفه آن جناب ثابت نیست، كما دریت فیما سبق فی أدلّه دلالة حدیث الثقلین علی المطلوب، و الله الهادی لعباده إلى اللّقم الملوّحوب. و آنچه شهاب الدین دولت آبادی در «هدایت السیّعة» از کتاب «تشریح» در شرح مطالب حدیث سفینه نقل کرده و سابقا آن را شنیدی، درین مقام قابل توجه ارباب أفهام و لائق غور أصحاب احلامست، و همچنین آنچه عجیلی در «ذخیره المآل» آورده و در آخر عبارات او عنقریب مذکور گشته موجب کمال انبساط خواطر ناظرین با ایقان و ممعنین با ایمان می باشد، لأنّ فیہ إثبات الزّعامه و الامامه علی وجه بلیغ تهتّر له طباع ذوی السّلامه و الاستقامه.

وجه دوم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه اتباع اهل بیت علیهم السلام موجب نجاتست، و پر ظاهرست که این معنی نزد کسی که ادنی بصیرتی داشته باشد دلیل عصمت این حضرات می باشد، و عصمت این حضرات بلا شبهه موجب امامت و خلافتشانست، و مجوّز تقدّم غیر معصوم بر معصوم نزد ارباب عقول و حلوم نهایت

مدحور و ملوم می باشد. و اگر چه دلالت این حدیث بر موجب نجات بودن اتباع اهل بیت علیهم السّلام أظهر من الشّمس و آیین من الأمسست و مخاطب ما هم طوعا و کرها اعتراف بآن دارد، لیکن بحمد الله تعالی این معنی را بغرض مزید إفحام خصام از کلمات دیگر علمای اعلام ستنیه هم ظاهر و باهر می نمایم.

واحدی در «تفسیر» خود علی ما نقل عنه آورده: [انظر كيف دعا الخلق إلى النسب إلى ولائهم و السّير تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفینه نوح علیه السّلام جعل ما فی الآخره من مخاوف الأخطار و أهوال الثّار كالبحر الذی لَجّ براكبه فیورده مشارع المتیّه و یفیض علیه سجال البلیّه، و جعل أهل بیته علیه و علیهم السّلام سبب الخلاص من مخاوفه و النّجاه من متألّفه، و كما لا یعبر البحر الهیّاج عند تلاطم الأمواج إلاّ بالسّفینه، كذلك لا یأمن نفخ الجحیم و لا یفوز بدار النّعم إلاّ من تولّى اهل بیت الرسول صلوات الله علیه و علیهم و تخلّى لهم وده و نصیحته و أكّده فی موالاتهم عقیدته فإنّ الذّین تخلفوا عن تلك السفینه آلوا شرّ مآل و خرجوا من الدّنیا إلى أنکال و جحیم ذات أغلال، و كما ضرب مثلهم بسفینه نوح قرنهم بكتاب الله تعالی فجعلهم [۱] ثانی الكتاب و شفع التّزلیل].

و عاصمی در «زین الفتی» بعد ذکر حدیث سفینه گفته: [و معنی الحدیث عندنا: من أحبّ أهل البيت بقلبه و أثنی علیهم بلسانه و اقتدی بهم فی أقوالهم و لا- یزید علی ما ذکر من مقالهم فقد نجا من البدعه و التّغال و من زاد علی ما قالوه و نسبهم الی خلاف ما نسبوا إليه أنفسهم فقد هلك إذ لم یرض بهم قدوه و إماما و لم یقتد بهم شرفا و احتراما كالترافضه و النّاصبه!].

و بر ناظر خبیر پوشیده نیست که آنچه عاصمی درین کلام بعد اقرار بحق بسوی باطل طرفه زده و در آخر آن متعلّق بأهل حقّ تفوّه نموده مصداق مثل «ذمّتی بدائها و انسلّت» می باشد، زیرا که در حقیقت کار اهل سنّت است که بر اهل بیت علیهم السّلام افترا می نمایند و در نسبت ایشان مرتکب خلاف واقع می شوند. اما اهل حق پس ساحت علیایشان از وصمت این تهمت بالاترست، و ایشان بحمد الله هرگز سر مو از ارشادات

أهل بيت عليهم السلام تجاوز نمی نمایند، و من ادّعی خلاف ذلك فلیأت علیه ببرهان و أتى له ذلك و أين إلى آخر الزمان؟!.

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در بیان تنبیهاات ذکر خامس گفته:

[ثانیها،

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه، الحديث. و وجهه أن النّجاة ثبتت لأهل السّفينة من قوم نوح عليه السلام و قد سبق في الذّكر قبله في حثّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على التّمسّك بالثّقلين كتاب الله و عترته

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَإِنَهُمَا لَن يَفْتَرِقَا حَتَّى يردا على الحوض،

و قوله في بعض الطرق: تَبَأْنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، فَأُثِبْتُ لَهُمْ بِذَلِكَ النَّجَاهِ وَ جَعَلَهُمْ وَصَلَهُ إِلَيْهَا، فَتَمَّ التَّمَسُّكُ الْمَذْكُورُ، وَ مَحْصِيْلُهُ الْحَثُّ عَلَى التَّلَوُّقِ بِحَبْلِهِمْ وَ وَ حَبِّهِمْ وَ إِعْظَامِهِمْ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مَشْرَفِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ الْأَخْذُ بِهَدْيِ عِلْمَانِهِمْ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِهِمْ وَ شِيمَتِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ نَجَا مِنْ ظُلُمَاتِ الْمَخَالَفَةِ وَ أَدَّى شُكْرَ النِّعْمَةِ الْوَافِرَةِ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ غَرِقَ فِي بَحَارِ الْكُفْرَانِ وَ تِيَارِ الطَّغْيَانِ فَاسْتَوْجِبَ النَّيْرَانَ].

و ابن حجر هيثمی مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث سفینه گفته: [و وجه تشبیهم بالسّفینه فیما مرّ أنّ من أحبهم و عظّمهم شکرًا لنعمة مشرفهم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و أخذ بهدی علمائهم نجا من ظلمه المخالفات و من تخلف عن ذلك غرق في بحر كفر النعم و هلك في مفاوز (تیار. ظ) الطغیان].

وجه سوم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام بر قاطبه خلایق، زیرا که اگر سوی این حضرات کسی دیگر - معاذ الله - افضل می بود لابد جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان کس را شبیه سفینه نوح قرار داده امت را بر اتباع و اطاعت او آماده می فرمودند. و دلالت این حدیث شریف بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام اگر چه کالتور فی الظلام خود ظاهر و باهر است لیکن کلمات سابقه اکابر علمای سنیّه نیز مظهر و مبین آنست، کما لا یخفی علی الناظر البصیر، وَ لَا یُنْبِئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ .

وجه چهارم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام علی الاطلاق، و وجوب محبت علی الاطلاق - کما دریت فی مجلد آیه الموده - دلیل وجوب اطاعت و عصمت و افضلیت این حضرات است و این همه مستلزم

امامت می باشد، کما مرّ غیر مرّه.

وجه پنجم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه محبت اهل بیت علیهم السلام سبب نجاتست، و در کمال ظهورست که این معنی مستلزم عصمت این حضرات می باشد زیرا که اگر - معاذ الله - ازین حضرات امری خلاف رضای ربّ الأرباب بظهور رسد هرگز محبتشان جائز نخواهد شد چه جای آنکه سبب نجات در دنیا و آخرت شود! و هذا فی الوضوح و الظهور کالتور علی شاهی الطور، و هر گاه عصمت این حضرات ثابت شد در امامتشان ربیبی باقی نماند.

وجه ششم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر کفر و ضلال متخلفین از اهل بیت علیهم السلام، و تخلف حضرات خلفای ثلاثه و أحزابشان از اهل بیت علیهم السلام أظهر من الشمس و أبین من الامست، و لقد أثبتته علمائنا الأعلام - أحلّهم الله دار السّلام - فی کتب الکلام، بحیث لا یرتاب فیہ أولو الأحلام، پس خلافتشان بسبب این تخلف فاسد و باطل گردید و بعدشان ازین مرتبه علیا و منزلت کبری بحد تحقق و ثبوت رسید، و بعد ازین کیست که در وضوح و ظهور خلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ازین حدیث شک و ارتیاب داشته باشد و از آفتاب امامت آن جناب مثل خفّاش إعراض نموده خاک مذلت بر سر خود پاشد؟! وجه هفتم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السلام مثل سفینه نوح ممیز بین المؤمن و الکافر هستند. و این معنی هم بحمد الله تعالی موجب ریاست عامّه و امارت تامّه ایشانست، زیرا که تمیز بین المؤمن و الکافر بلا شبهه مرتبه عظماست که غیر معصوم دارای آن نمی تواند شد.

وجه هشتم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه بقای امام معصوم از نفوس قدسیه حضرات اهل بیت علیهم السلام إلى یوم القیامه لازم است تا همیشه برای امت طبقه بعد طبقه رکوب سفینه منجیه متحقق شده باشد، و این معنی بنحوی که دلیل حقیقت مذهب اهل حق و بطلان مذهب مخالفین است محتاج به بیان نیست.

وجه نهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیث سفینه را در ضمن سیاق طولانی

ص: ۶۷



حدیث «إِنِّي تارك فيكم» که هر جمله بلکه هر هر کلمه آن نور بصیرت برای اهل ایمان می افزاید و روی شاهد حق را بأنواع زیب و زینت الی أقصى الغایه می آراید، بنحوی بیان فرموده که بعد ملاحظه آن در دلالت این حدیث شریف بر امامت اهلیت علیهم السلام هرگز ریبهی عارض خواطر عقلا نمی شود و أصلاً تشکیکی در صحّت استدلال اهل حق بآن در قلوب ألبا فرو نمی رود، الحال آن ارشاد هدایت بنیاد را بگوش دل باید شنید و وضوح امر حق را کالصّبح المسفر بچشم بصیرت باید دید.

أبو عبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس الرازي در صدر «أربعين» فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السلام - كما سمعت سابقا - گفته:

[و قال النبي صَلَّى اللهُ عليه و سَلَّمَ: إِنِّي تارك فيكم كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فهما خليفتان بعدى أحدهما أكبر من الآخر سبب موصول من السماء إلى الأرض فان استمسكتم بهما لن تضلوا فإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض يوم القيامة فلا تسبقوا أهل بيتي بالقول فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتذهبوا فإن مثلهم فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك و مثلهم فيكم كمثل باب حطه في بني إسرائيل من دخله غفر له. ألا! و إن أهل بيتي أمان امتي فاذا ذهب أهل بيتي جاء امتي ما يوعدون. ألا- و إن الله عصمهم من الضلاله و طهرهم من الفواحش و اصطفاهم على العالمين. ألا- و إن الله أوجب محبتهم و أمر بمودّتهم. ألا و إنهم الشهداء على العباد في الدنيا و يوم المعاد. ألا و إنهم أهل الولاية الدالون على طرق الهدايه.

ألا- و إن الله فرض لهم الطاعة على الفرق و الجماعه، فمن تمسك بهم سلك و من حاد عنهم هلك. ألا و إن العتره الهاديه الطيبين دعاه الدّين و أئمه المتّقين و ساده المسلمين و قاده المؤمنين و أمناء ربّ العالمين على البريه أجمعين، اللّذين فرّقوا بين الشك و اليقين و جاؤا بالحقّ المبين].

وجه دهم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عليه و آله و سَلَّمَ الأطياب حدیث سفینه را در بعض مواقع بخطاب أصحاب خود بسیاقی ارشاد نموده که امامت أئمه اثني عشر عليهم السلام را كالشمس في رابعه النهار واضح و آشکار می گرداند و متبوع و مطاع واجب التمسك و الاتّباع بودن این حضرات را بنص جلی که مشتمل بر أحسن كلمات بلاغت آیات

و أجمل جمالات براءت سمات می باشد بمنصّه شهود می رساند.

أبو منصور شهردار بن شیرویه دیلمی که از أجلمه معاریف حفاظ و أكابر مشاهیر أیقاظ سئیه است، و جلالت شأن و رفعت مکان او بتصریح این حضرات در مجلده حدیث ولایت بتفصیل جمیل شنیدی و بکمال استناد و اعتماد و اشتهار و اعتبار او نزدشان بخوبی و ارسیدی، در کتاب «مسند الفردوس» که به «فردوس کبیر» نیز مسمی می شود علی ما نقل عنه آورده:

[عن أبی سعید الخدری، قال: صلّی بنا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم صلاه الاولی ثمّ أقبل بوجهه الکریم علینا فقال: یا معاشر أصحابی! إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح و باب حطه فی بنی اسرائیل فتمسّکوا بأهل بیتی بعدی الأئمه الراشدین من ذرّیتی فإنّکم لن تضلّوا أبدا. فقیل: یا رسول الله! کم الأئمه بعدک؟ قال: اثنا - عشر من أهل بیتی، أو قال: من عترتی].

ازین روایت سراسر هدایت واضح و لائحتست که جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلّم بعد نماز جماعت که محل اجتماع مسلمین بود بخطاب أصحاب خود ارشاد فرمود که: ای گروه یاران من! بتحقیق که مثال أهل بیت من در میان شما مثال سفینه نوح است و مثال باب حطه است در بنی اسرائیل پس تمسّک بنمائید بأهل بیت من بعد از من که ایشان ائمه راشدین از ذرّیت من هستند، بتحقیق که شما در حال تمسّک بایشان هرگز گمراه نخواهید شد تا بأبد. و هر گاه بعد استماع این ارشاد هدایت بنیاد بعض حاضرین عرض کردند که یا رسول الله! ائمه بعد جناب شما چقدر خواهند شد؟ آن جناب در جواب ارشاد فرمود که دوازده نفر از أهل بیت من خواهند شد، یا آنکه فرمود که دوازده نفر از عترت من خواهند شد.

و این حدیث شریف أثیر بچند وجه ناظر بصیر را بسوی حق منیر رهنمائی می نماید:

اول آنکه درین حدیث مذکورست که جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلّم بخطاب أصحاب خود بودن أهل بیت علیهم السّلام دریشان مثل سفینه حضرت نوح علیه السّلام مبین نموده.

دوم آنکه أهل بیت علیهم السّلام را مثل باب حطه معین فرموده.

سوم آنکه أصحاب خود را بعد خود حکم تمسّک بأهل بیت علیهم السّلام داده.

چهارم آنکه اهل بیت علیهم السلام را بوصف جلیل «أئمة راشدين» ستوده.

پنجم آنکه در صورت تمسک بأهلیت علیهم السلام أصحاب خود را از ضلال و گمراهی مأمون فرموده.

ششم آنکه بعد سؤال بعض سائلین از عدد أئمة علیهم السلام که بعد آن جناب خواهند شد ارشاد کرده که ایشان دوازده نفر خواهند شد از اهل بیت من یا از عترت من.

و بعد ملاحظه این تصریحات صریحه و ارشادات نصیحه که هر یک از آن برای واجب الإطاعه بودن اهل بیت علیهم السلام کافی و وافی است هرگز کار عاقلی نیست که در دلالت حدیث سفینه بر امامت أئمة اثنی عشر علیهم السلام شک و ریب آرد و همت خود بر معاندت حق أبلج و موازرت باطل لجلج برگمارد.

وجه یازدهم آنکه جناب رسالت مآب - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ما همر سحاب - حدیث سفینه را بمخاطبه جناب أمير المؤمنين عليه السلام بأسلوب بدیع و سیاق رفیع که هر جمله آن دلیل ساطع و برهان قاطع امامت و خلافت آن جنابست بیان فرموده، و بر مخصوص بودن این حدیث شریف بانجناب و أئمة طاهرين از اولاد آن جناب سلام الله عليهم أجمعين نص صریح نموده. و بعد ملاحظه آن کار احدی از اهل عقول و أحلام نیست که در دلالت این حدیث شریف بر امامت و خلافت أئمة اثنی عشر عليهم السلام قیل و قال نماید، و هیچ مجادلی را تاب آن نیست که حرفی بمقابله اهل حقّ درین باب آراید.

علامه سلیمان بن ابراهیم القندوزی در «ینایع الموده» كما سمعت سابقا گفته: ]

أخرج الحمونيني عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

يا علي! أنا مدينة الحكمه و أنت بابها و لن تؤتى المدينة إلا من قبل الباب و كذب من زعم أنه يحبني و يبغضك لأنك مني و أنا منك، لحمك من لحمي و دمك من دمي و روحك من روحي و سريرتك من سريرتي و علانيتك من علانيتي، و أنت إمام امتي و وصيي، سعد من أطاعك و شقي من عصاك و ربح من تولاك و خسر من عاداك، فاز من لزمك و هلك من فارقك، و مثلك و مثل الأئمة من ولدك مثل سفينة نوح

من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلکم مثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيمة].

وجه دوازدهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مضمون بلاغت مشحون حدیث سفینه را در حدیث دیگر که بوجوه عدیده مصرح بخلافت و امامت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین می باشد بعنوانی ذکر فرموده که اگر عاقل بصیر ادنی تأملی در آن نماید اصلا ریبی در دلالت حدیث سفینه بر مطلوب اهل حق دامن گیر او نخواهد گردید و امر حق را کالصبح المسفر المنیر واضح و مستنیر دیده بصد جان و دل باعتقاد آن خواهد گروید.

حالا ألفاظ مبارکه آن حدیث شریف را شنیده آن را از آیات حق باید شمرد، و حظ وافر از کمال بلاغت و تمام ابلاغ جناب بشیر نذیر - علیه و آله آلاف السلام من الملك القدير - باید برد.

سید علی همدانی در «موذه القربی» کما علمت سابقا گفته: ]

عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من أحب أن یركب سفینه النجاه و یستمسک بالعروه الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی و لیعاد عدوه و لیأتّم بالأئمه الهداه من ولده، فإنهم خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی خلقه بعدی و ساده امتی و قاده الاتقیاء إلى الجنّه، حزبهم حزبی و حزبی حزب الله، و حزب أعدائهم حزب الشیطان].

و این حدیث شریف را سلیمان بن ابراهیم بلخی نیز در «ینایع الموده» آورده، کما دریت فیما سبق.

وجه سیزدهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب، سفینه نجات بودن اهل - بیت علیهم السلام را در حدیث اشباح خمس به نهجی ارشاد فرموده که بعد ملاحظه آن در دلالت حدیث سفینه بر افضلیت این حضرات از تمامی کائنات شبهه باقی نمی ماند و اندک توجه هم در مفاد آن امامت و خلافت این حضرات را بوجوه عدیده بمنصه عالیّه شهود می رساند.

صدر الدین أبو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی در «فرائد السمطین»

[أخبرنا الشيخ العدل بهاء الدين محمد بن يوسف البرزالي بقراءتي عليه بسفح جبل قاسيون مما يلي عقبه دمر، ظاهر مدينه دمشق المحروسه.

قلت له: أخبرك الشيخ أحمد بن الفرغ الامويّ إجازته، فأقرّ به. «ح» و أخبرني الشيخ الصّالح جمال الدّين احمد بن محمد بن محمّد المعروف بدكويه القزويني و غيره إجازته بروايتهم عن الشيخ الإمام امام الدّين أبي القاسم عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم الرافعي القزويني إجازته، قال: أنبأنا الشيخ العالم عبد القادر بن أبي صالح الجيليّ، قال: أنبا أبو البركات هبه الله بن موسى الشّيفطيّ، قال: أنبا القاضي أبو المظفر هناد بن إبراهيم النّسفيّ، قال: أنبا أبو الحسن محمّد بن موسى بن كريب، قال: أنبأنا محمّد بن الفرحان، حدّثنا محمّد بن يزيد القاضي، حدّثنا اللّيب بن سعيد، عن العلاء بن عبد الرّحمن، عن أبيه، عن أبي هريره، عن النّبي صلّى الله عليه و سلّم أنّه قال: لمّا خلق الله تعالى أبا البشر و نفخ فيه من روحه التفت آدم يمينه العرش فإذا نور خمسه أشباح، سجّدا و ركّعا، قال آدم: يا رب! هل خلقت أحدا من طين قبلي؟ قال: لا يا آدم! قال: فمن هؤلاء الخمسه الذين أراهم في هيئتي و صورتي؟ قال: هؤلاء خمسه من ولدك، لولاهم ما خلقتك و لولاهم ما خلقت الجنّه و لا النّار و لا العرش و لا الكرسي و لا السّماء و لا الأرض و لا الملكه و لا الإنس و لا الجنّ، هؤلاء خمسه شققت لهم خمسه أسماء من أسمائي، فأنا المحمود و هذا محمّد، و أنا العالی و هذا عليّ، و أنا الفاطر و هذه فاطمه، و أنا الاحسان و هذا الحسن، و أنا المحسن و هذا الحسين آليت بعزّتي أنّه لا يأتيني أحد بمثقال حبّه من خردل من بغض أحدهم إلّا أدخلته نارى و لا ابالى، يا آدم! هؤلاء صفوتي من خلقى، بهم أنجيهم و أهلکهم، فإذا كان لك إلى حاجه فهؤلاء توّسل. فقال النّبيّ صلّى الله عليه و سلّم: نحن سفينه النّجاه من تعلّق بها نجى و من حاد عنها هلک، فمن كان له إلى الله حاجه فليسأل بنا أهل البيت].

وجه چهاردهم آنکه در ما سبق از طرق عديده حديث سفينه دريافتي که جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله الأطياب حديث سفينه را با حديث باب حطه یکجا ذکر فرموده، و پر ظاهرست که حديث باب حطه دليل قاطع لزوم انقياد تامّ و وجوب اطاعت

مطلقه اهل بیت علیهم السّلام و مفید عصمت و طهارت این ذوات با برکات و مثبت کفر معرضین و مدبرین ازین حضرات می باشد. پس همچین حدیث سفینه نیز دلیل این مطلب خواهد شد، و مطلوب و مقصود صاحب مقام محمود از ذکر این حدیث مسعود بعنوان طلح منضود، إثبات امامت و خلافت این اشیاح مقدسه مطهره و إظهار عصمت و طهارت این نفوس مبارکه منوره خواهد بود.

وجه پانزدهم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام کما سمعت سابقا من «الدّر المنثور» ارشاد فرموده که مثل ما در این اّمّت مثل سفینه نوح و مثل باب حطه است، و این ارشاد باسداد و جوب اطاعت و لزوم انقیاد آن جناب و دیگر اهل بیت علیهم السلام را بکمال صراحت واضح می گرداند و فضیلت و اُکرمیت این حضرات را بأعلای مراتب وضوح و صراحت می رساند، و بعد از آن هرگز عاقلی در امامت و خلافت این نفوس قدسیه شک نمی تواند کرد.

وجه شانزدهم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه بلیغه خود که سابقا از «تاریخ یعقوبی» نقل شده سفینه بودن اهل بیت علیهم السّلام را با واقعه روز غدیر یکجا ذکر فرموده در ایمان موقنین و ایقان مؤمنین إلی أقصى الغایه افزوده، و این معنی نزد اهل خبرت و اعتبار و نقد و استبصار، دلیل واضحست بر اینکه حدیث سفینه مثل حدیث غدیر از أدله واضحه و براهین لائحه امامت آن جناب می باشد.

وجه هفدهم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه مذکوره «سفینه» بودن اهلیت علیهم السّلام را با حدیث ثقلین انضمام داده ابواب معرفت بر وجوه مستبصرین گشاده، و این معنی برای ألباب در إثبات امامت و خلافت آن جناب کافی و وافیست، و این انضمام بلاغت نظام شبهات مدغلین معاندین و تشکیکات مرتابین جاحدین را نافی و عافیست.

وجه هیجدهم آنکه خاصه ایزد باری حضرت اُبی ذرّ غفاری - علیه آلاف التّحیات من الله ما هطلت الغوادی و السواری - بعد أخذ حلقه باب کعبه و تعریف نفس نفیس خود حدیث سفینه را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم روایت نموده در إثبات اهمّیت

آن بأحسن وجوه و أبلغ طرق افزوده، چنانچه سابقا در روایت «مسند أبو یعلی» و غیر آن دیدی، و تفصیل آن از عبارت طیبی در «کاشف - شرح مشکاه» و دیگر عبارات شنیدی. و پر ظاهرست که این اهتمام خاص ازین صحابی با اختصاص در نقل این حدیث طیب المصاحف نزد اهل ایمان و اخلاص کاشف از آنست که این حدیث رفیع المکان بلا شبهه نزد آن صحابی جلیل الشأن دلیل وصول اهل بیت علیهم السّلام بمرتبه مطاعیت خلافت و منصب متبوعیت آنان می باشد، هذا هو العذی یرغم آناف الأعداء اللّثام و یرفع رءوس الأولیاء الکرام.

وجه نوزدهم آنکه حضرت اُبی ذرّ غفاری حدیث سفینه را با حدیث باب حطه مقرونا روایت فرموده جلالت شان و رفعت مکان و طهارت کامله و عصمت فاضله و افضلیت و اکرمیت حضرات اهل بیت علیهم السّلام را باتّباع جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم و جناب امیر - المؤمنین علیه السّلام بأحسن وجوه وانموده، کما دریت فیما سبق من روایه الطبرانی و غیره.

و بعد ملاحظه این مطلب کار خردمندی نیست که از دلالت حدیث سفینه بر خلافت و امامت این ذوات قدسیّه إنکار نماید و مسلک عدول و انحراف از سفینه منجیه و باب حطه بأقدام عناد و لداد پیماید.

وجه بستم آنکه در ما سبق از «فصول مهمّه» ابن الصّبّاح مالکی و غیر آن دانستی که حضرت اُبی ذرّ غفاری بر عتبه خانه کعبه رفته باهتمام تمام اوّلا حدیث سفینه را روایت فرموده، من بعد بغرض ایضاح معانی و تشیید مبانی آن

حدیث «اجعلوا اهل بیتی منکم مکان الرّأس من الجسد و مکان العینین من الرّأس» را که دلیل واضح و برهان لائح ریاست و امارت و امامت و خلافت و افضلیت و اکرمیت و عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السّلامست بمعرض بیان آورده بإظهار حقّ ابلج، باطل لجلج را بأقدام ابطال فرسوده، و گمان ندارم که بعد ازین هیچ عاقلی در معنای حقیقی حدیث سفینه شک و ارتیاب آرد و از دلالت آن بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السّلام إنکار نموده دین و ایمان خود را بدست خدوع غرور بسپارد! وجه بست و یکم آنکه حضرت اُبی ذرّ غفاری در بعض احوال هدایت اشتمال

خود بعد أخذ حلقه باب كعبه بكمال اهتمام و تمام احتفال حدیث سفینه و حدیث باب حطه و حدیث ثقلین را یکجا در معرض بیان آورده طریق فتح ابواب عرفان برای اهل ایمان و ایقان و سبیل ختم حجّت و برهان بر اصحاب عدوان و شتآن بأحسن بیان و أقهر سلطان سپرده، چنانچه سابقا از عبارت باب سابع، «ینایع الموده» سلیمان بلخی دانستی. و هرگز متوهم نیست که بعد ازین کسی از اهل انصاف در دلالت حدیث سفینه بر امامت و خلافت ارتیابی خواهد داشت، یا آنکه در بودن آن دلیل حقیقت مذهب امامیه اثنا عشریه قیل و قال آغاز نهاده اعلام صفاقت و رقاعت خواهد افراشت، و لله الحمد علی ذلک، و هو المنور المزرح للظلم الحوالک.

و هر گاه بحمد الله المنعم از إثبات حدیث سفینه و بیان دلالت آن بر خلافت اهل بیت علیهم السّلام فراغ دست داد، پس اینک باید دانست که آنچه شاه صاحب متعلق باین حدیث شریف در این جا تفوه نموده اند سراسر موجب تأنیب و تثریب ایشان می باشد.

قوله:

[و همین قسم حدیث

«مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق» دلالت نمی کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشانست، و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک].

اقول:

هر گاه حسب اعتراف شاه صاحب حدیث سفینه دلالت دارد بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی اهل بیت علیهم السّلام و منوط باتباع ایشانست، و تخلف از دوستی و اتباعشان موجب هلاکست، پس چرا حضرتش اعتراف بخلافت و امامت این حضرات نمی فرماید؟ و چگونه راه نکوص و عدول از قبول عقیده حقه بودن ایشان خلفای رسول - علیه و آله آلاف السّلام ما هبّ القبول می پیماید؟! زیرا که در ما سبق بتفصیل جمیل دانستی که وجوب دوستی و اتباع این نفوس قدسیه بلا شبهه و ارتیاب بوجوه

ص: ۷۵



عدیده مثبت خلافت و دلیل ظاهر ریاست و زعامت ایشانست، و هکذا موجب نجات بودن دوستی و اتباعشان و موجب هلاک بودن تخلف از دوستی و اتباعشان برهان باهر ریاست عامه و خلافت تامه این ذوات مقدسه است، و خود مخاطب بحمد الله آینده معترف می شود که معنی امام همینست که اتباع او موجب نجات آخرت باشد.

پس بعد از این از عقیده حقه امامت و خلافت ائمه اثنی عشر سلام الله عليهم اجمعین انحراف ورزیدن، و برای خلافت و ریاست، فلاّن و بهمان را برگزیدن یقینا باطل و ناصواب و سائق بسوی اقصای تبار و تباب است، و الحمد لله علی ظهور نور الحق فی کل باب، و بوار متاع الباطل عند اولی الالباب.

قوله:

[و این معنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهل سنت است و بس از جمیع فرق اسلامیه، و خاص است بمذهب اهل سنت، لا یوجد فی غیرهم!] أقول:

بر عاقل هوشیار و متدبر نصفت شعار کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکارست که اهل سنت هرگز حظی از ولا و اتباع اهل بیت علیهم السلام ندارند، چه جای آنکه این معنی محض نصیب ایشان باشد؟! سبحان الله! کسانی که ظالمین و غاصبین و محاربین و مقاتلین و سامین و قاتلین و سائین و شامین و منحرفین و مبغضین اهل بیت علیهم السلام را دوست دارند بلکه مقتدا و پیشوای خود انگارند، بچه رو دعوی دوستی و ولای حضراتشان می توانند کرد؟! و آنانکه علی الإعلان نفی عصمت اهل بیت علیهم السلام کنند و تخطیه و توهیم این حضرات در اقوال و افعال و مذاهب و اعمالشان نمایند و اجماع اهل بیت علیهم السلام را حجت ندانند و در أدله آن قدح و جرح آغاز نهند - کما لا یخفی علی ناظر کتب کلامهم و أسفار اصولهم - چگونه خود را متبع و مطیع این حضرات ثابت خواهند کرد؟! هل هذا إلا مصادمه العیان و مباهته تتحیر لها الأحلام و الأذهان؟! قوله:

[زیرا که ایشان متمسک اند بحبل و داد جمیع اهل بیت، و بر قیاس کتاب

ص: ۷۶

الله که «أَفْتَوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» و در رنک ایمان بالانبیا که «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» با بعض، محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی ورزند].

أقول:

ادعایی که شاه صاحب درین کلام جالب الملام نموده اند ادعائی است باطل و انتحالی است عاقل که برای تکذیب و توهینش بالتفصیل دفاتر طوال هم کفایت نمی کند، و بمطالعه آن بسیاری از آیات قرآن مجید و فرقان حمید بیاد می آید.

از آن جمله است قول خداوند عالم «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» .

و از آن جمله است قول خداوند عالم «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» .

و از آن جمله است قول حق تعالی «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» .

و از آن جمله است قول خداوند عالم «قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ» .

و از آن جمله است قول حق جلّ و علا- «وَ يَقُولُونَ طَاعَهُ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ» .

و از آن جمله است قول حق تعالی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» .

و از آن جمله است قول خداوند عالم «وَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ» .

و از آن جمله است قول حق تعالی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ مِنْكُمْ وَ لَا مِنْهُمْ وَ يَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» .

و از آن جمله است قول ایزد متعال «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ» .

و از آن جمله است قول حق عزّ و جلّ «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» .

و از آن جمله است قول الله تبارک و تعالی «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» .

و از آن جمله است قول خلاق عالم جلّ و علا «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ» .

و علاوه برین هم آیات بسیاریست که درین مقام قابل تلاوتست، خصوصاً قول خداوند عالم «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» و بالخصوص قول حق سبحانه و تعالی «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» .

### نقل عبارات شاه صاحب متعلق بحديث سفینه و جوابهای مؤلف از آنها

و لنعم ما قال بعض علمائنا الأعلام في جواب مخاطبنا في هذا المقام: تمسك بحبل و داد عترت بدون تبری از اعدای غیر مسلم،  
كما قيل:

تودّ عدویّ ثمّ تزعم أنّی صديقک، إنّ الرّأى عنک العازب!

و اظهار و داد لسانی معنی تمسک نیست، چنانچه تعلیق کتاب الله و قول «حسبنا کتاب الله» بدون عمل بر آن غیر مفید، و حال  
ثقلین أعنی أهل بیت و قرآن در تمسک یکسانست، لقران العتره بالقرآن.

بالجمله، ادعای ستّیان موالات و اتّباع أهل بیت را با وجود موالات و اتّباع محاربین و اعدای ایشان مثل عائشه و طلحه و زبیر و  
معاویه و نظر ایشان اگر صحیح باشد، پس موالات و اتّباع شیعیان، شیخین و اخوان آنها را با وجود لعن و طعن بر آنها که  
استحقاق آن از اخبار ستّیان ظاهر می شود چرا صحیح نبوده باشد؟! انتهى کلامه، رفع فی الخلد مقامه.

و علاوه برین هر که قدری هم تتبع کتب سنّیه بنماید بخوبی می داند که ادّعی تمسّک اهل سنّت بحبل و داد جمیع اهل بیت علیهم السّلام مصداق «کسر اب بقیعه یحسبه الظمان ماء حتّی إذا جاءه لم یجده شیئا» می باشد، و کلمات ناصبیّت آیات و مضامین حروریّت سمات در کتب ایشان بحدّی موجودست که احصای آن در دفاتر کبار هم خیلی عسیر و دشوار می نماید، لیکن درین مقام برای تنبیه اولی الأحمال بعض عبارت خارجیّت صفات از مصنفات والد مخاطب نقل می نمائیم، تا واضح و آشکار گردد که دعوی شاه صاحب چه قدر از واقعیت بعید افتاده است، و اگر چه قلم عرفان شمیم از نقل این گونه عبارات کفرآمیز، آبی و مستنکفست لیکن بمفاد «الضرورات تبيح المحظورات» و نظر بمقوله «نقل کفر کفر نباشد» اضطرارا بطور انموذج بعض آن را ذکر نمودن ضروری است.

پس بشنو که ولی الله در «إزالة الخفاء» در فصل پنجم مقصد اول گفته: [باید دانست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت عثمان مقتول خواهد شد و نزدیک بقتل او فتنه عظیمه خواهد برخاست که تغیر اوضاع و رسوم مردم کند و بلای آن مستطیر باشد، زمانی که پیش از آن فتنه است آن را به اوصاف مدح ستودند و ما بعد آن را بأصناف ذمّ نکوهیدند، و استقصا نمودند در بیان آن فتنه تا آنکه مطابقت موصوف بر آنچه واقع شد بر هیچ فردی مخفی نماند، و به ابلغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه بآن فتنه منقطع خواهد شد و بقیه برکات ایام نبوت روی باختفا خواهد آورد، و این معنی را تا بحدّی ایضاح کردند که پرده از روی کار برخاست و حجه الله به ثبوت آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقّق گشت بآن وجه که حضرت مرتضی با وجود رسوخ قدم در سوابق اسلامیّه و وفور اوصاف خلافت خاصه و انعقاد بیعت برای او و وجوب انقیاد رعیت فی حکم الله به نسبت او، متمکن نشد در خلافت، و در اقطار ارض حکم او نافذ نگشت، و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرود نیاوردند، و جهاد در زمان وی رضی الله عنه بالکلیه منقطع شد، و افتراق کلمه مسلمین بظهور پیوست، و ایتلاف ایشان رخت بعدم کشید، و مردم

بحروب عظیمه با او پیش آمدند، و دست او را از تصرّف ملک کوتاه ساختند، و هر روز دائره سلطنت او - لا سیما بعد تحکیم - تنگتر شدن گرفت، تا آنکه در آخر بجز کوفه و ما حول آن برای ایشان صافی نماند! و هر چند این خللها در صفات کامله نفسانیّه ایشان خللی نینداخت لیکن مقاصد خلافت - علی وجهها - متحقّق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان متمکن شد اتفاق ناس بر وی بحصول پیوست و فرقه جماعه مسلمین از میان برخاست.

و نیز ولی الله در «إزالة الخفا» در بیان فتور عظیم افتادن در ارکان اسلام گفته: [معلومست از تاریخ که اقامت حج بعد حضرت عثمان هیچ خلیفه بذات خود نکرده است بلکه نایی را مقرر می کردند، و حضرت مرتضی برای آن اقامت حج بذات خود نتوانست نمود بلکه در بعض سنین نائب هم نتوانست فرستاد، کما هو مذکور فی «المستدرک». و معاویه بن ابی سفیان، ابان بن عثمان را امیر الحج ساخته بود در ایام خلافت خود، حال آنکه خلفای سابق اقامت حج بنفس خود می کردند إلا بعد از اقامت حج ضمیمه خلافت بود بلکه از خواص خلیفه، چنانکه بر تخت نشستن و تاج بر سر نهادن یا در کوشک پادشاهان پیشین اقامت نمودن در آکاسره و قیاصره علامت پادشاهی بود].

و نیز ولی الله در «إزالة الخفا» در فصل پنجم مقصد اول گفته: [بنقل متواتر - که در شرعیات نقلی معتمدتر از آن یافته نمی شود - به ثبوت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساخته اند، و آن را بتفصیلی که زیاده از آن در شرایع یافته نشود بیان فرموده اند، و آن را حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شرّ، و گواهی داده اند که درین وقت «خلافت علی منہاج النبوه» منقطع شود و ملک عضوض پدید آید، و معنی لفظ عضوض دلالت می کند بر حروب و مقاتلات و جهیدن یکی بر دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک، و لهذا در احادیث بسیار خلفای ثلاثه را در یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قوی بهمرسید که هر سه بزرگ فی مرتبه من المراتب متفق اند و غیر

ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست! و در بعض احادیث لفظی که مشعر بانقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند، در حدیث «تحرک جبل» بروایت حضرت عثمان و انس ذکر هر سه بزرگ رفت، و در «قصیه حائط» بروایت ابو موسی مذکور هر سه فقط، و در حدیث «وزن با امت» بروایت جمعی ذکر هر سه، و در بعض ألفاظ «ثم رفع الميزان» و در «رؤیای ظلّه» هم چنان، و در حدیث ابن عمر «کتبا نخیر الحدیث» بیان همین سه بزرگ، بعد از آن ابن عمر گفته است: «نسکت» و در رؤیای «نوط بعضهم ببعض» ذکر همین هر سه، و در رؤیاء «دلو دلی من السماء» مذکور هر سه، و در مرتبه چهارم «انتشاط عرقوه» ظاهر گردید، و در قصیه سؤال بنی مصطلق بعد ذکر هر سه «فتبا لكم» و در قصیه تأسیس مسجد و وضع أحجار لفظ حصر که «هم الخلفاء» وارد شد، و در قصیه اشتراک قلائص بعد ذکر هر سه عزیز گفته شد «فتبا لك»، و در قصیه تسبیح حصی بر همین سه کس اکتفا رفت، و در قصیه «نزول رحی الاسلام» زمانی معین گشت که بأبلغ وجه برین فتنه دلالت نمودند، بعد از آن فرمودند «فإن يهلكوا فسيبيل من هلك و إن يقيم لهم دينهم يقيم لهم سبعين عاما. قال البغوي: أراد بالدين الملك. قال أبو سليمان:

و يشبه أن يكون ارید بهذا ملك بنی أمیه و انتقاله عنهم إلى بنی العباس و كان ما بين أن استقرّ الملك لبني أمیه إلى أن ظهرت الدّعاة بخراسان و ضعف أمر بنی أمیه و دخل الوهن فيه نحو من سبعين سنة، و در

حدیث «الخلافة بالمدينه و الملك بالشّام»

تعیّن ملك واقعشد، الی غیر ذلك مما لا یحصی. باقی ماند آنکه در حدیث ابی بکره ثقفی وارد شده

«الخلافة بعدی ثلثون سنة» حقیقت معنی آن نیز باید دانست که خلافت خاصیه منتظمه مرگبست از دو وصف: وصف اول، وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرّف و اجتماع کلمه مسلمین، و انتفای مجموع حاصل می شود بنفی یکی ازین دو وصف، و بنفی هر دو معا، و حکمت الهی مقتضی تدریجست بین کلّ ضدین، پس در حالت اولی این مجموع مفقود شد بفقده وصف اجتماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک. پس حضرت مرتضی بصفات کامله خلافت خاصه اتّصاف داشتند و خلافت ایشان شرعا منعقد شد لیکن فرقت مسلمین پدیدار گشت و تصرّف ایشان در

أقطار أرض نفاذ نیافت، چنانکه پادشاهی عادل مدرّسی را در مدرسه نصب می فرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او استفاده کنند لیکن طلبه علم را باتّفاقات بسیار که بعض آن با اختیار ایشان باشد و بعض بغیر اختیار وجود استفاده بالفعل صورت نگرفت، در این وقت هر دو استعمال صحیح باشد، می توان گفت درین مدرسه مدرّسی هست اما مردم بر وی نمی خوانند و جمع نمی شوند، و نیز می توان گفت که درین مدرسه مدرّسی نیست یعنی متّصف بدرس بالفعل، فیما نحن فیه، همچنان خلیفه خاص متّصف بأوصاف کامله موجودست و خلافت او بالفعل نیست! و نیز در «إزالة الخفا» در آخر مقصد اول گفته: [و سه کس را نام برده اند که در زمان خیر متولّی خلافت خواهند بود: صدیق اکبر، و عمر فاروق، و ذی النورین، و در زمان فتنه بحضرت مرتضی بیعت کنند لیکن خلافت او منتظم نشود و قوم بر وی مجتمع نشوند، الی غیر ذلک تا آنکه برای العین دانستیم که مراد همین حالتست که بعد قتل حضرت عثمان بظهور آمد از اختلاف ناس در حرب جمل و صفین، بعد این همه بضرورت عقل دریافته شد که هر چند برای مرتضی بیعت کرده اند و خلافت منعقد ساختند و در حکم شرع که بنای آن مظنیاتست لازم شد اطاعت او، لیکن مراد حق اصلاح عالمست که خلافت وسیله آنست که برای تقریب آن مقصود مشروع ساخته، و اگر مراد حق می بود از وجود متخلّف نمی شد، و مرتضی درین خلافت مانند «نی» در دهان نائی نبود و نه مانند جارحه برای اتمام مراد حق و قوم مأمور نشدند که تحت رایت او قتال کنند چنانکه مأمور شدند بقتال تحت رایت مشایخ ثلاثه، و مطابق آنچه ازین احادیث مفهوم شد به معاینه در خارج دیدیم که در زمان حضرت مرتضی عنایت الهی که سابق فوج فوج نازل می شد مستتر گشت، کوشش بسیار فائده اندکی هم نداد و خیریت که عبارت از الفت مسلمین فیما بینهم و ترک منازعه است و اتفاق بر جهاد کفار و روز بروز شکست بر کفار افتادن رو باستتار نهاد و معنی «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» یعنی لیمکنن بسعیهم دینهم، صورت نه بست، و تمکین فی الأرض که برای دفع کفار و إعلاء کلمه الاسلام مقرر بود واقع نشد، «وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» درین زمان متحقّق نگشت، و در تمام مسلمین حکم او نافذ نشد، و مسلمین - کلهم - تحت حکم او در نیامدند، و هیچ عاقلی برین معنی انکار نمی تواند کرد، چنانکه نمی تواند انکار نمود که آفتاب امروز از مشرق ظاهر شده است، لیکن نکته دیگرست که غیر اهل بصیرت نمی شناسد،

بهر نظر مه من جلوه می کند لیکنکس آن کرشمه نبیند که من همی نگرم

«الخلافة بعدی ثلثون سنه» حقیقت معنی آن نیز باید دانست که خلافت خاصیه منتظمه مرگبست از دو وصف: وصف اول، وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرّف و اجتماع کلمه مسلمین، و انتفای مجموع حاصل می شود بنفی یکی ازین دو وصف، و بنفی هر دو معا، و حکمت الهی مقتضی تدریجست بین کلّ ضدّین، پس در حالت اولی این مجموع مفقود شد بفقده وصف اجتماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک. پس حضرت مرتضی بصفات کامله خلافت خاصه اتّصاف داشتند و خلافت ایشان شرعا منعقد شد لیکن فرقت مسلمین پدیدار گشت و تصرّف ایشان در عنیفه مفضی بخیر نشدند بلکه ساعت بساعت اختلاف مسلمین و فقد جمعیت ایشان بر روی کار آمد، لیکن در حرب نهروان جارحه فیض الهی بوده است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حقّ آن جماعت فرموده اند

«لئن أدرکتهم لأقتلنهم قتل عاد».

گوییم: اینجا تحقیقی است شریف: فرق است در آنکه شیوع اسلام و ایتلاف مسلمین - فیما بینهم - و کبت کفار و شکست ایشان روز بروز متزاید شود، و در آنکه از میان مسلمین فرقه مارقه بسبب شبهه که از بعض احکام خلیفه ناشی شده است سر بر آرند و با مسلمانان به پیچند و خلیفه سعی در کبت آن جماعه فرماید، مثل اول آنست که طفل را پرورش دهند تا از مرتبه طفلی بسنّ ترعرع برسد و از آن مرتبه بحدّ جوانی ترقی نماید، و مثل ثانی مثل آنکه استاد نجار برای مصلحتی مهمّه تیشه بر چوب می زد اتفاقا خطا کرد تیشه بر پای خودش رسید درین حالت واجب شد بر وی که ترک شغل نجاری کند و باصلاح پای خود مشغول گردد. درین مبحث غلط نکی و این نکته دقیقه را بر غیر محمل آن فرود نیاری، غرض من آن نیست که حضرت مرتضی خلیفه نبود یا در حکم شرع خلافت او منعقد نگشت یا سعی او در حروبی که پیش آمدند لله فی الله نبود، أعود بالله من جمیع ما کره الله، بلکه مقصود من اینست که فضیلت جارحه فیض الهی بودن ظاهر نشد درین مقاتلات و إلاّ خیریت و إصلاح خلق فوج ظهور می نمود، و این دقیقه زبان فقهاء و متکلمین از تقریر آن کوتاه است اثباتا و نفیا از آن گفتگو ندارند، و فقهای صحابه ببرکت صحبت آن حضرت صلی الله علیه و سلم این نکته را شناخته اند و در احادیث صحیحه بآن نکته اشاره رفته].

و نیز ولی الله در «قرّه العینین» گفته: [بالجمله در زمان خلافت مرتضی مردم چهار گروه گشتند، جمعی با حضرت مرتضی رفیق شدند، و دلیل ایشان آنست که مرتضی بهترین مردم است درین عصر و أحقّ است بخلافت و جمعی که مخالفت - می کنند راه بفساد دارند و اخمال فساد و سعی در انتظام خلافت مطلوبست، و جمعی دیگر مخالف شدند و بجنگ برآمدند، و شبهه ایشان آنکه خلافت مرتضی منعقد نشده است و بیعت اهل مدینه بکره بود یا بسبب أغراض نه باجتهاد و بیعت اهل



کوفه هم همچنان، و در قتل حضرت عثمان شرکت داشت و با قاتلان ایشان آشتی و این معنی را مسقط عدالت می دانستند، و در قضیه تحکیم خود را خلع کرد، و بحقیقت مرتضی از لوث قتل میرا بود و أمّیا بظاهر شبیه گونه می آید، ازین جهت آن مخالفان در مقابله مرتضی «مجتهد مخطی!» بودند.

و نیز در «قره العینین» گفته: [جمعی دیگر از فقهاء صحابه مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و أسامه بن زید و أبو موسی و أبو مسعود تقاعد کردند، و دلیل ایشان آن بود که آن حضرت «صلعم» امر کردند بعود در آیام فتنه، و این حدیث متواترست و از جنگ در میان مسلمانان نهی فرمود، ایشان با این همه ثنای حضرت مرتضی می کردند و ذکر مناقب او می نمودند و او را أحق بالخلافه می دانستند، از کلام بعضی شبیه در عقد خلافت معلوم می شود و از کلام بعضی نه. «تنبیه»: گمان اکثر ناس آن است که مستمسک این جماعه عموماً نهی است از قتال مسلمین و آن بحقیقت مخصوص است بقتال همراه امام حق، اگر چه ایشان این قسم نفهمیدند و این از بعض الظنّ است بلکه مستند ایشان احادیث متواتره در نهی ازین قتال به اوصافی و علاماتی که بر آن منطبق یافتند، و متون این احادیث از دو صد زیاده در کتب متداوله مذکورست و حساب طرق منشعبه او از حدّ احصا بیرون، بلکه از تتبع احوال چنان متبادر می شود که مستند قومی که قتال نمودند قیاس است اگر نصرت خلیفه نکنند فساد عالم لازم می آید و سعی در اخمال فساد مأمور به است در شرع و عموماً جواز قتال با ظالمان و استحقاق مرتضی خلافت را بسوابق و خصائص خود و مستند این فریق نصوص که ردّ آن قیاس در این مسئله کند و مخصوص عموماً باشد، و الله أعلم].

و نیز در «قره العینین» گفته: [أما أفضلیت شیخین باعتبار تشبه بإرادة بعثت پس بدو وجه می باید دانست: یکی بشارات صریحه که در منامات واقع شد مصرّح اند بحال شیخین نه بحال مرتضی. دوم آنچه واقع شد در خارج، زیرا که وجوه خارجی مبین و مفسر بشارات صادق مصدوقست، پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم در

حقّ شیخین بشارت دادند که خلیفه خواهند شد و کار دین از دست ایشان منتظم خواهد شد و فتوح بسیار بر دست ایشان از مکن غیب بظهور خواهد رسید، و واقعه آنچه بشارت دادند، بخلاف مرتضی! که فتوح اسلام در ایام خلافت وی متحقّق نشد، و خود چه امکان دارد که آن حضرت بشارت دهند به چیزی که واقع نشود].

و نیز در «قرّه العینین» گفته: [و در زمان حضرت مرتضی اجماعی منعقد نگشت و مشاورتی با علما در میان نیامده و علمی که در همه اهل اسلام شائع گردد ظاهر نشد! و این معنی بر شخصی که ادنی معرفتی بآثار سلف داشته باشد واضح غیر محتاج به بیان است].

و نیز در «قرّه العینین» گفته: [و دین عبارتست از چیزیکه مردمان بر وی جمع شوند و از صاحب ملّت نقل کنند، و أصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و بمذاهب شتی رو نهادند. مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبرئه خود از شرکت در دم عثمان رضی الله عنه، و جمعی از کلام وی رضای قتل وی فهم کردند که

«قتله الله و أنا معه! قال ابن سیرین: رواه ابن ابي شيبه». همچنین در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمه ای دقیقه از حضرت مرتضی شنیدند در تطبیق آن متحیر ماندند و فتح باب اختلاف واقعشد].

و نیز در «قرّه العینین» گفته: [أما أفضليّت شیخین باعتبار تشبّه در جزء عملی نفس ناطقه بنسبت سیاست مدن و ترتیب جیوش پس امریست ظاهر کالشمس فی رابعه النهار، در وقت شیخین عالم مجتمع بود بر رأی واحد و اختلاف در میان ایشان نی، با هم همه متفق مشغول بجهاد کفار بودند، أشدّاء علی الکفار رُحماء بینهم

صفت حال ایشان بود!، و در ایام حضرت مرتضی اختلاف در اختلاف واقع شد و مردمان احزاب متحزبه گشتند، سیوف مسلمین از کفار مغمود گشت و در میان خودها مسلول و هر تدبیری که برای ردّ این بی انتظامی واقع شد خرق را متسع ساخت و عائد بآمنی و اطمینانی نشد تا آنکه همه امر از دست مرتضی رضی الله عنه بر آمد و بجز حوالی کوفه در تصرف نماند آن نیز با هزاران منازعت و مزاحمت! موافق و مخالف

بر اصل این حکایت متفق اند هر چند در تصدیق و تخطیه و معذور داشتن و عکس آن مختلف باشند[!].

و نیز در «قرّه العینین» گفته: [مصاحبان شیخین همه متأدّب ماندند بشریعت و راغب یا حسان و از کسی حرکت شنیعه ظاهر نشد، و مصاحبان حضرت مرتضی اکثر ایشان سپاهی منشان بودند اهل طمع و حرص و حسد و حقد و با حضرت مرتضی خلوص محبت نداشتند و نه رسوخ انقیاد، جناب مرتضی رضی الله عنه مکرر از ایشان بر سر منبر شکایتها می کرد که کاشکی اهل کوفه را صرف کنم با اهل شام مانند صرف دراهم و دنانیر، ده کس را دهم و یکی را بستانم! و بی وفائیا از ایشان ظاهر شده چنانکه تا حال «الکوفی لا یوفی» مثل سائرس، و با حسن مجتبی و حسین شهید کربلا رضی الله عنهما آنچه از بی وفائیا کردند محتاج بیان نیست، و جمعی که خلوص محبت و رسوخ انقیاد داشتند در اعتقاد خود شتر و گربه افتادند، جمعی افراط کردند در اعتقاد و تعظیم تا آنجا رسانیدند که حدّ غیر نبی نباشد و حضرت مرتضی ایشان را از آن افراط مکرر باز می داشت و ایشان منزجر نشدند، چنانکه قصیه های بسیار بنسبت آن جماعت که در صحابه طعن می کردند منقولست، و جمعی تفریط کردند دون آنچه در حق او می بایست، و جمعی متوسط الحال بودند و ایشان أصحاب عبد الله ابن مسعوداند، و در حمل کلام او بر معنی مناسب نیز مختلف شدند، جمعی این همه مبالغها و تأکیدها که بر سر منبرها می فرمودند اصغا نمی کردند و می گفتند مرد محارب است می گوید خلاف آنچه در خاطر دارد! و همین عقیده فاسده تخم مذاهب فاسده شد از تقیّه و اختیار آنچه مخالف جمهور باشد چنانکه شیعه می گویند، و جمعی حمل کردند کلام او را بر آنچه موافق جماعت باشد و ایشان أصحاب عبد الله بن مسعود بودند و روایات ایشان همانست عمده نزدیک اهل سنت و جماعه، پس اگر تأثیر حضرت مرتضی ایشان را در می گرفت این اختلافها پیدا نمی شد چنانکه در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و شیخین پیدا نشد].

و نیز در «قرّه العینین» در مقام ادّعی انحطاط امیر المؤمنین علیه السلام از «مرّ

الحقّ» گفته: [و این سخنی است که بر سیل تنزل گفته می شود و إلاّ- اگر مرّ الحقّ را برشگافیم به نسبت تجوّز در مآکل و ملابس و تقلیل معاش و مانند آن مسلمست و با مبحث ما تعلقی ندارد و اختصاص آن مسلم نیست، و اگر به نسبت اموری که بخلافت و ریاست تعلّق دارد و بنسبت ترک مقاتلات مسلمین که خطر اعظم است نگریم

«مرّ الحقّ»

بجانب شیخین است، و نهایت امر مرتضی آن باشد که «لا له» و «لا علیه!» و اگر به نسبت قلت اعتنا بتألیف جمعی که همراه او بود اعتبار کنم، پس مرّ الحق تألیف ایشانست، چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم کردند، زیرا که انتظام مسلمین چون بغیر این معنی متحقّق نمی شود این معنی یکی از امور مهمّه باشد، و همچنین اگر غموض سخن را برشگافیم به نسبت علوم دقیقه محلّ بحث نیست بلکه واقع هم نیست چنانکه به تفصیل بیان کردیم، و اگر بنسبت توریه در سخن و دور دور رفتن در مقتضای

«الحرب خدعه» اعتبار کنیم موجب مدحی نمی باشد، و همچنین دعوی مائل بودن بتجرّد با وجود آن همه مداخلات و منازعات و کشش و کوشش که سابقا از هیچ خلیفه مثل آن ظاهر نشد اگر چه منتج ثمرات نگردید گنجایش تسلیم ندارد!].

و نیز در «قرّه العینین» گفته: [و حضرت مرتضی در آیام خلافت خود در شغل مناقشه ها و منازعه ها افتاد و در آیام او هیچ بلد مفتوح نشد و هیچ فتحی ظاهر نگردید بلکه جهاد بالکلیّه مسدود ماند، پس باعتبار تحمّل اعباء جهاد، شیخین افضل و أرجح شدند].

و نیز در «قرّه العینین» گفته: [أما فضیلت شیخین باعتبار صفات قلبیه که آن را بعرف اهل زمان بطریقه تعبیر کنند پس بدو وجه بیان کنیم: اوّل آنکه زهد مرتضی از قسم زهد اولیاء بود و زهد شیخین مانند زهد انبیا! و ورع مرتضی از قسم ورع اولیا بود و ورع شیخین مانند ورع انبیا! و دلیل واضح برین مدعا آنست که اتفاق جمیع اهل تاریخست بر آنکه ورع مرتضی و زهد او سبب عدم انتظام خلافت او شد، و ورع شیخین و زهد ایشان سبب انتظام خلافت ایشان گشت! و معلومست که اوصاف کامله انبیا بوجهی واقع است که مانع ریاست عالم نمی شود بخلاف زهد اولیا! وجه

ثانی آنکه، اعظم انواع زهد آنست که بی رغبتی کند در خلافت که صورت جاه ست بلکه اگر بحقیقت رجوع کنیم زهد ترک مقتضای نفس خود است هر چه باشد، پس اگر شخصی که مقتضای نفس او مال است نه جاه، زهد او ترک مال باشد از خوف خدا یا بجهت تفرغ برای ذکر او نه ترک جاه، و شخصی که مقتضای نفس او جاه باشد نه مال، زهد او ترک جاه باشد نه ترک مال. پس حضرت مرتضی سعیها کرد برای خلافت و جنگها بعمل آورد و تدبیرها نمود هر چند این همه بر حسب اجتهاد وی باشد و برخصت شرع بود، لیکن کسی که اصل این حادثه ها از وی واقع نشد حال او اصفاست از کسی که باین حادثه ها افتاد! و اعظم انواع ورع آنست که ترک کند مقاتلات را بین المسلمین زیرا که قتل خطر او اعظم است، و اثم او اشد، پس اگر چه در شرع وجه اباحت یافته شود بآدنی شبهه ترک نماید، و این مقاتلات در شیخین واقع نشد بخلاف حال مرتضی، و همچنین تواضع اعظم انواع او تواضع با اقران خود است در فنی که با ایشان در آن فن همعنان باشند، و شیخین با اهل علم و با مستحقین خلافت در زمان خود بغایت تواضع داشتند زیاده از حضرت مرتضی، و همچنین هر صفتی از این صفات چون برشگافیم انواع بسیار دارد و اعظم انواع آن در شیخین می یابیم! و اگر زهد و ورع بمعنی تقلل در معاش بگیریم فضل حضرت مرتضی بحسب آن نیز محل تأملست!

«عن محمد بن كعب القرظي أنَّ عليًّا قال: لقد رأيتني مع رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم و إني لأربط الحجر على بطني من الجوع و إنَّ صدقتي اليوم لأربعون ألفاً، و في رواية: و إنَّ صدقه مالي لتبلغ أربعين ألف دينار. أخرجه أحمد». و اگر بمعنی احتیاط در تصرف بیت المال اعتبار کنم همه در آن مساوی الأقدام اند، از قصص، اختصاص حضرت مرتضی بآن ظاهر نمی شود!]

و نیز در «قرّه العینین» در مقام تنقیص علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[بلکه غلط از حضرت مرتضی واقع شد!!! و آن غلط در نفس مسئله فقهیه بود در قصه احراق مرتدّ و عبد الله بن عباس بر آن متنبّه ساخت

«عن عكرمة أنَّ عليًّا حرَّق قوما ارتدّوا عن الإسلام، فبلغ ذلك ابن عباس فقال: لو كنت أنا لقتلتهم بقول رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ، وَ لَمْ أَكُنْ لَأَحْرَقَهُمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا تَعَذِّبُوا بَعْدَ اللَّهِ. فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا فَقَالَ: صَدَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ! أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ». بَلَكِ قَضَايَا فَارُوقَ بِمَحْضَرِ جَمِّ غَفِيرٍ مِنْ فَهْمِ صَحَابِهِ مِى بُوْد، اِكْر فِى الْجَمْلَه اِنْحِرَافِى دَر قَضَا وَاقِع مِى شَد دَر مَعْرَض مِبَاحْثَه مِى اَمَد، مَعْهَذَا اِنْكَشَتْ نَهَادَنْد مَكْر بَر قَدْرِى سِىر، وَ دَر اَن مَسْأَلِ جَاى تَفْتِيش بَاقِىسْت، وَ قَضَايَاى حَضْرَت مَرْتَضِى بِمَحْضَرِ صَحَابِهِ وَاقِع نَمِى شَد، وَ مَمْكَن كِه غَلْطَهَاى بَسِيَار دَر اَن مَسْتَوْر مِى مَاند، چُون عِبْدِ اللّٰه بِنِ عَبَّاسِ بَر سَجَلَّاتِ مَرْتَضِى مَطْلَعِ شَد اِعْتِرَاضِ نَمُود. «عَنْ أَبِي مَلِيكَةَ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابًا وَ يَحْفَى عَنِّي، فَقَالَ: وَلَدٌ نَاصِحٌ أَنَا أُخْتَارُ لَهُ الْأُمُورَ اخْتِيَارًا وَ أَحْفَى عَنَّهُ، قَالَ: فَدَعَا بِقَضَاءِ عَلِيٍّ فَجَعَلَ يَكْتُبُ مِنْهُ أَشْيَاءَ وَ يَمُرُّ بِه الشَّيْءَ فَيَقُولُ: وَ اللَّهُ مَا قَضَى بِهَذَا عَلِيٌّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ضَلًّا! أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ فِي مَقْدَمِهِ صَحِيحِهِ». بَسِ عَدَمِ ذِكْرِ غَلْطَاتِ حَضْرَتِ مَرْتَضِى دَر كُتُبِ مَتَدَاوِلَه بِجَهْتِ اخْتِفَاءِ عِلْمِ او وَ اخْتِلَاطِ قَضَايَاى اَوْسْتِ چُون رِوَاهِ او مَسْتَوْرِ الْحَالِ غَيْرِ حَفَاطِ بُوْدَه[!].

و نیز در «قرّه العینین» در مقام تنقیص زهد جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[باید دانست که حضرت مرتضی - لا محاله - نصیب اوفی داشت از زهد و اخبار زهد وی بسیار صحیح شده و رجحان او بر بسیاری از صحابه نیز متحققست، اُمّیا به نسبت شیخین محلّ تأمّلتست، زیرا که بی رغبتی بدنیاً اعظم آن بی رغبتی است در خلافت و این معنی در صدیق و فاروق بوجه اتمّ ظاهر شد، قال أبو بکر: و اللّٰه ما طلبتها فی لیل و لا نهار! بخلاف حضرت مرتضی که سعیها در طلب انشاء خلافت و استمرار آن بکار برد[!] و نیز در «قرّه العینین» در مقام تنقیص عبادت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[باید دانست که در کثرت عبادت حضرت مرتضی و رجحان او بر بسیاری از صحابه در آن فضیلت هیچ شبهه نیست، اما فضیلت او به نسبت شیخین غیر مسلم هست.

«عن الزّهری، قال: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ طَرَقَهُ وَ فَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: أَلَا تَصَلِّيَانِ؟ فَقُلْتُ:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنْفَسْنَا بِيَدِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثْنَا! فَانصَرَفَ حِينَ قُلْتُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَرْجِعْ

إلى شيء ثم سمعته و هو مولٌ يضرب فخذه و هو يقول: و كان الإنسان أكثر شيء جدلاً! أخرجه البخاري، و

في روايه لأحمد: دخل عليّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و علي فاطمه من الليل فأيقظنا للصّلاه، قال: ثم رجع الى بيته فصلّى هويًا من الليل، قال: فلم يسمع لنا حسًا، قال: فرجع إلينا فأيقظنا و قال: قوما فصلّيا! قال: فجلست و أنا أعرك عيني و أقول إنّا و الله ما نصلى إلا ما كتب لنا! إنّما أنفسنا بيد الله فإذا شاء أن يبعثنا بعثنا! قال: فوالى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و هو يقول و يضرب بيده على فخذه: ما نصلى إلا ما كتب لنا! ما نصلى إلا ما كتب لنا! و كان الإنسان أكثر شيء جدلاً! و عن سرّيه لعلي، قالت:

قال عليّ: كنت رجلا نثوما و كنت إذا صلّيت المغرب و عليّ ثيابي نمت. ثم قال يحيى بن سعيد: فأنام قبل العشاء فسألت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم عن ذلك فرخص لي.

أخرجه أحمد].

و نیز در «قرّه العينين» در مقام تنقيص حسن خلق جناب أمير المؤمنين عليه السّلام گفته: [باید دانست که حسن خلق و طلاق وجه نه همين مزاحست فقط بلکه مرتبه هر کسی شناختن است، کلمه مرتضويه «لا خمسين إلا رصف الجنادل و أخطأت استك الحفره و أضراطه، عند ذكر أبي هريره» با کلمه فاروق «لو لا عليّ لهلك عمر» باید سنجيد، و معامله که حضرت مرتضى در باب عقيل مرعى داشت و عقيل بآن سبب از وی جدا شده بشام رفت با خلق حضرت محمّد مصطفی صلّى الله عليه و سلّم که عباس را بمال كثير تأليف فرمود باید سنجيد! و بحقيقت طلاق وجه را با خلافت ربطی نیست الاّ بالعرض و آن آنست که اين طلاق سبب تأليف قلوب و ترک اختلاف بر خليفه می شود و تأليف و ترک اختلاف سبب أمن عام و اطمینان مسلمين می گردد و چون آن مطلب از دست شيخین خوبتر از حضرت مرتضى متحقّق شد طلاق وجه را کجا گنجایش مباحثه است! لا عبره بالمظنه بعد حصول المثنه! و بعد ازین همه رجحان مرتضى در اصل طلاق که خالی از دعابه باشد غير مسلمست].

و نیز در «قرّه العينين» در مقام تنقيص فصاحت جناب أمير المؤمنين عليه السّلام گفته:

[و بعد ازین همه باید دانست که فصاحت لسان باعتبار ذات خود با خلافت نبوت ربطی

ندارد و إلا شعرا گوی مسابقت از علما و اولیا ر بوده اند، بلکه اینجا مطلوب بالعرض است بسبب آنکه خلافت نبوت موقوفست بر اظهار علوم حقه و آن بفصاحت بوجه اتم متحقق می گردد، و واقع آنست که هر معضله که پیش آمد در زمان شیخین شیخین آن را بر وجهی تقریر کردند که مخالفت و منازعت برخاست و مخالفان و منازعان را طاقت دم زدن نماند، منصف را باید تأمل کرد که فاروق در تقریر مطالب خود خصوصا قضیه مرتضی و عباس را بچه نوع باقصی مراتب بلاغت ادا نمود و در قضیه وقف ارض شام و عراق بچه آئین داد بیان داد! بخلاف مرتضی که در ایام او معضلات بسیار پیش آمدند و یکی از آن معضلات حل نشد! تا حال فقیر را معلوم نیست که صحابی از اجتهاد خود بحسن تقریر مرتضی رجوع کرده باشد!].

و نیز در «قره العینین» در مقام تنقیص سداد رأی جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [اما در حل و عقد امور خلافت رجحان مرتضی باعتبار این خصلت بر شیخین غیر مسلمست، زیرا که صدیق در وقت ارتداد عرب تدبیرها اندیشید و همه مثمر فوائد خویش گشتند، و فاروق از فتح قادیسیه و یرموک و بناء بصره و کوفه مصلحتها بخاطر بست و همه آن مثمر خیرات بسیار و منافع بیشمار گشتند، بخلاف حضرت مرتضی که در ایام خلافت خود هر تدبیری که اندیشید منعکس گشت و مثمر خلافت مطلوب شد و اهل رأی در هر حادثه مشوره دادند و مشوره ایشان پیش مرتضی درجه پذیرائی نیافت. ابن عباس این همه ماجرا را إجمالا تقریر کرد، «قال: کان و اللّٰه قد ملئ علما و حلما من رجل غرّته سابقته و قرابته، فقلّ ما أشرف علی شیء من الدنیا إلا فاته، أخرجہ أبو عمرو». و إمام حسن مجتبی رضی اللّٰه عنه تفصیلا

«عن طارق بن شهاب قال:

جاءنا قتل عثمان، فذكر القصه حتى إذا كنت بالربذه إذا علی بها فصلی بهم العصر فلما سلم أسند ظهره فی مسجدها و استقبل القوم قال: فقام إلیه الحسن بن علی یكلّمه و هو یبکی، قال: فقال له علی: تكلم و لا تحنّ حنین الجاریه! قال: أمرتك حین حصر الناس هذا الرجل أن تأتي مكّه فتقیم بها فعصیتنی ثم أمرتك حین قتل أن تلزم بیتك حتى ترجع إلی العرب عواذب أحلامها فلو كنت فی جحر ضبّ لضربوا إلیك آباط



الإبل حتى يستخرجوك من جحر ك فعصيتني و أنا أنشدك بالله أن تأتي العراق فنقتل بحال مضيعه، قال: فقال علي: أما قولك أتى مكه فلم أكن بالرجل الذي تستحل بي (به. ظ) مكه، و أما قولك قتل الناس عثمان فما ذنبي إن كان الناس قتلوه، الحديث. أخرجه ابن أبي شيبه». پس سداد رأی نتوان شناخت إلا بآنکه هر تدبیری که اندیشد مثمر برکات گردد، چون تراحم واقع شود در آرا و وی رأی زند خارج مصدق رأی او گردد، و این معنی در شیخین بوجه اتم ظهور نمود بخلاف مرتضی].

و نیز در «قره العینین» در مقام تنقیص خواری عادات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته: [باید دانست که خواری عادات از شیخین و مرتضی همه ایشان منقول است، لیکن اینجا سخنی باقیست و آن آنست که کرامات شیخین بما رسیده اند بطریق نقل صحیح بخلاف کرامات مرتضی!].

و نیز در «قره العینین» در مقام تنقیص اخوت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته:

[معهداً قضیه مواخاه مشعر بآنست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم باعتبار حاجت خود هیچ کس را برادر خود نساخت زیرا که آن حضرت را رفقا و خدم بسیار بودند از مهاجرین و انصار، و چون رقتی و بکائی در حضرت مرتضی مشاهده فرموده بود بجهت حاجت او را تشریف اخوت داد!].

و نیز در «قره العینین» در مقام انکار کثرت انتفاع از جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته: [بباید دانست که فی الحقیقه کثره انتفاع در اسلام بشیخین واقع شده است زیرا که جمع قرآن و حمل ناس بر روایت حدیث و تنقیح مسائل شرعیّه و فتح عرب و عجم بر وقت شیخین واقع شده، و اکثر اهل اسلام حنفیان و مالکیان و شافعیان اند، و اصل مذاهب ایشان معتمدست بر مسائل اجماعیه شیخین بجز در مسائلی چند بر آثار مرتضی اعتماد ندارند، و بر دست مرتضی فتح اسلام واقع نشد، و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی بظهور نیامد، و بر دست ایشان خلافت منتظم نگشت، پس انتفاع امت بشیخین اعظم است از انتفاع ایشان بمرتضی، بلکه مقرّست که بکثرت اتباع ثواب بمتبوع می رسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در

بلدان اسلام ایشان اند، و از دزیه حضرت مرتضی سه فرقه ضالّه برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در بر هم زدن دین محمّدی اگر حفظ او تعالی شامل حال این ملت نبود! از آن جمله شیعه امامیه که نزدیک ایشان قرآن بنقل ثقات ثابت نیست زیرا که نقل صحابه و قراء سبعة پیش ایشان حجّت نیست و روایت از ائمه ایشان منقطع است و همچنین احادیث مرفوعه روایت ندارند و استفاضه احادیث پیش ایشان متصوّر نیست و در ختم نبوه زندقه پیش گرفته اند، و زیدیه اکثر عقائد اسلامیه که باحادیث ثابت شده منکراند و سبب جنگها و جدلها شدند، و اسماعیلیه خود اخیث اند از همه، بحقیقت مذهب ایشان سست کردن اسلامست و بدعات بیشمار در عقیده و عمل اهل اسلام ازین سه فریق پیدا شده که تفصیل آن طولی تمام می طلبد، اگر چه حضرت مرتضی از لوث ایشان بریست، و بال ایشان راجع نیست مگر بریشان، لکن ثواب هم از جهت ایشان بحضرت مرتضی راجع نشد، پس بشیخین انتفاع بیشتر شد و انتفاع از ایشان غیر مشوبست بضرر، و ثوابی که بشیخین راجع ست باعتبار تابعان اکثرست از ثوابی که بحضرت مرتضی راجع شود، پس شیخین افضل اند باعتبار کثره ثواب!].

و نیز در «قرّه العینین» در جائی که تنقیص کمالات نفسانیه و بدنیه و خارجیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده گفته: [و اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام پیدا شده غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر إضلال عالم گشته و منشأ اسماعیلیه و زیدیه و امامیه بوده، در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بیاد داده اند! آخر همه خود نیز بیاد رفتند و از اولاد شیخین هیچ کس پیدا نشده إلا ائمه هدی مثل عبد الله ابن عمر و حضرت عائشه و سالم و قاسم و عبد الله بن عمر عمری و غیر ایشان، و بعد از آن ائمه طریقه مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصنیف مانند امام رازی و صاحب «مشکاه» و غیر ایشان، و جماعات بسیار بسبب ایشان مهتدی شده اند، یا عوام لا للناس و لا علیهم، و هیچ کس از ایشان خروج نکرده و سبب تقاتل مسلمین نگشت!].

و از جمله عجائب دهر و غرائب عصر اینست که این عدو الله را برین همه مزخرفات واهی که مشتمل بر خزعبلات نامتناهی است و از جانب خود آن را بر صفحه قرطاس ناصبیت اساس ریخته است سیری حاصل نگردید تا آنکه در همین کتاب پر کذب و مین اُعی «قرّه العینین» از جانب نواصب شام و حروریّه لئام و کالت فضولی اختیار نموده - نعوذ بالله من ذلک - بذکر مطاعن جناب امیر المؤمنین علیه السلام یاطناب و اسهاب تمام صراحه مسلک مهلک نصب و خروج بأقدام جسارت سراسر خسارت پیموده و چنان بی باکانه مهملاّت باطله و ترهات عاطله مرقوم ساخته و بنحوی سوی تسطیر اکاذیب صریحه و مفتریات فضیحه تاخته که اگر ارواح خبیثه آن اشقیاء بر آن مطلع شوند یقیناً اعتراف تفوق این وکیل پر تسویل و تضلیل بر خود نمایند و بمفاد «کم ترک الأوّل للآخر» اذعان نموده در ترویج روح آن شمس جموح إلى أقصى الغایه بیفزایند، و چون نقل آن کلام ضلالت التیام بعد عبارات مذکوره آنفا چندان ضروری نبود لهذا از ذکر آن إعراض ورزیدیم، لیکن ناظر بصیر اگر خواهد رجوع بکتاب مذکور نماید و دریابد که چگونه این وکیل فضولی نواصب و خوارج از جانبشان هنگام تقریر علم تزویر بر افراخته و در مقام تحریر جواب از راه قلت حیا سپر انداخته، و لیس هذا بأوّل قاروره کسرت فی الاسلام، کما لا یخفی علی اولی الألباب و الأحلام.

قوله:

بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهل بیت را دوست ندارد، بعضی یک طائفه را محبوب می سازند و بقیه را مبعوض می دارند، و بعضی طائفه دیگر را].

أقول:

در ما سبق بحمد الله المنان المنعم بتفصیل تمام واضح و مبرهن و معلوم و متیقن گردیده که در حدیث ثقلین و حدیث سفینه مراد از اهل بیت صاحبان عصمت و طهارت علیهم السلام هستند و بلا ریب فرقه حقّه شیعه اثنا عشریّه جمیع اهل بیت عصمت و

ص: ۹۴

طهارت علیهم السّلام را از صمیم قلب دوست می دارند و ایشان را مفترض الطّاعه و واجب الاتّباع دانسته همّت خود را بر اطاعت و انقیاد و تمسّک و اتّباعشان برمی گمارند، أمّا فرق ضالّه زیدیه و اسماعیلیه و غیرهم که خود را متسمّی بشیعه ساخته اند و بسبب عداوت با بعض ائمّه اثنا عشر سلام اللّٰه علیهم أجمعین و إعراض از اتّباعشان و نصب غیر معصومین بجای معصومین یقیناً تارک عمل بر حدیث ثقلین و متخلّف از سفینه نجات می باشند، پس هرگز در حقیقت شیعه نیستند بلکه مثل نواصب و خوارج هستند و ادّعیای ایشان تشیّع را مثل ادّعیای باطل اهل سنّتست که خود را شیعه اولی می گویند و آیات و احادیث مدح شیعه را بر خود فرود آوردن می خواهند، و ذلک عند اولی الألباب باطل و محال، و هم یجادلون اللّٰه و هو شدید المحال.

## **کلام شاه صاحب در باب تمسک اهل سنت بجمیع اهل بیت و جواب مؤلف از این ادعا و اثبات اینکه حضرات نسبت بأهل بیت علیهم السلام حق کشی های فراوان دارند**

### **اشاره**

قوله:

[و همین است حال اتّباع که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی کنند از هر همه روایات دین خود می آرند بدان تمسک می جویند چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه برایشان گواه است].

أقول:

بر اولی الألباب در حیّز خفا و احتجاب نیست که حال اتّباع اهل سنّت اهل بیت علیهم السّلام را مثل حال اتّباع منافقینست برای جناب خاتم النبیین صلوات اللّٰه علیه و آله أجمعین، بلکه بدتر از آن می باشد زیرا که ادّعیای اتّباع اهل بیت علیهم السّلام آغاز نهادن و باز خود را در اصول دین اشعری و ماتریدی و کرامی گفتن و در فروع دین خویش را حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی وانمودن، طرفه ماجراست و چیز است که منافقین هم جسارت بر آن نداشتند، زیرا که منافقین در انحراف از اتّباع نبوی اگر چه هر گونه مشاقّت و معاندت و مخالفت و معادات آن جناب را ارتکاب می کردند لیکن خود را بأعادی آن جناب نمی بستند و خویشان را یهودی و نصرانی و صابی و مجوسی نمی گفتند، و این حضرات با وصف دعوی اتّباع اهل بیت علیهم السّلام بأعدا و مخالفین اهل بیت سلام اللّٰه علیهم أجمعین بلا تسرّ و احتجاب اعترا و انتساب می نمایند و مسالک

ص: ۹۵

پر مهالك ايشان را در اصول و فروع بلا خوف و خطر می پيمایند.

اما آنچه شاه صاحب درین کلام جالب ملام ادعا نموده اند که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی کنند، از همه روایات دین خود می آرند و بدان تمسک می جویند، پس مردود و منقوضست به اینکه نقل روایات از اهل بیت صلی الله علیه و سلم مثل دیگر آحاد ناس دلیل تمسک و اتباع این نفوس مقدسه نیست تا وقتی که ایشان را مثل قرآن معصوم ندانند و حکم ایشان را مثل حکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم واجب الاتباع نگردانند و لنعم ما قال بعض الأعلام لإفحام مخاطبنا فی هذا المقام:

[اگر مجرد نقل روایات از شخصی دلیل محبت و اتباع او باشد پس بخاری که از خوارج روایات را نقل کرده تابع و راکب سفینه خوارج باشد، فلا یكون من راکبی سفینه أهل البيت علیهم السّلام و إلاّ لزم اجتماع النّقیضین]. انتهى ملخص کلامه زاد الله فی اکرامه.

و علاوه برین هرگز ثابت نیست که اهل سنت از جمیع اهل بیت علیهم السّلام روایات دین خود می آرند و بدان تمسک می جویند، مگر نمی دانی که اکابر و أجلة سنیّه در حقّ مرویات و أقوال ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین بلکه در باب ذوات قدسیه این حضرات من حیث النقل و الرّوایه و المذهب و العلم و غیر ذلک چه خیالات فاسده و مزعومات کاسده دارند، و در شأن ایشان کدامین کلمات ردیه موبقه و جملات مردیه مزهقه بر زبان خلاعت ترجمان می آرند، و اگر چه برای ذکر این چنین کلمات باطله و هفوات عاطله تفصیلا دفاتر طوال هم کفایت نمی کند، لیکن إجمالاً مطالعه «منهاج» ابن تیمیه - خذله الله - و «إزالة الخفا» و «قره العینین» شاه ولی الله و ملاحظه همین کتاب «تحفه» مخاطب برای این مطلب کافی و وافی است، و ما در این مقام بنهایت اختصار بعض عبارات از کتب علمای سنیّه متعلّق بائمه اثنی عشر علیهم السّلام نقل می نمائیم تا ناظر بصیر از آن حسن اعتقاد کبرای اهل سنت نسبت بأهلیت علیهم السّلام دریافت نماید و حال کمال اتباع و اقتدایشان بذریه طاهره سلام الله علیهم أجمعین برأی العین مشاهده نموده در تثریب و ملام شاه صاحب و أسلافشان إلی أقصى الغایه بیفزاید.

پس متعلق بانجناب عبارات عدیده آنفا مذکور شده و در این جا نیز بعض عبارات باید دید تا انحراف حضرات اهل سنت از اتباع آن جناب اظهر من الشمس گردد.

ابن تیمیه در «منهاج» در ذکر کتب مشتمله بر احکام زکاه گفته: [و أما الكتاب المنقول من عليّ ففيه أشياء لم يأخذ بها أحد من العلماء، مثل قوله في خمس و عشرين: خمس شاه].

و نیز ابن تیمیه در «منهاج» گفته: [و قد جمع الشافعيّ و محمّد بن نصر المروزي كتابا كبيرا فيما لم يأخذ به المسلمون من قول عليّ لكون قول غيره من الصحابه أتبع للكتاب و السنه!!!].

و نیز ابن تیمیه در «منهاج» گفته: [و لم يعرف لابي بكر فتيا و لا- حكم خالف نصا و قد عرف لعمر و عثمان و علي من ذلك أشياء و الذي عرف لعلي أكثر مما عرف لهما مثل قوله في الحامل المتوفى عنها زوجها إنّها تعتدّ أبعد الأجلين، و

قد ثبت في «الصحيحين» عن النبي - ص - أنه قال لسبيعه لما وضعت بعد وفاه زوجها بليال:

فانكحني من شئت، و لما قالت له: إنّ أبا السنابل قال: ما أنت بناكحه حتى يمضي عليك آخر الأجلين، قال: كذب أبو السنابل، و قد جمع الشافعي في كتاب خلاف علي و عبد الله من أقوال علي التي تركها الناس لمخالفتها النص أو معنى النص جزوا كثيرا و جمع بعده محمّد بن نصر المروزي أكثر من ذلك].

و سبکی در «طبقات شافعیه» در ترجمه محمّد بن نصر المروزی گفته: [و قال الشيخ أبو اسحاق الشيرازي: صنّف محمّد هذا كتبا ضمّنها الآثار و الفقه و كان من أعلم الناس باختلاف الصّحابة و من بعدهم في الاحكام و صنّف كتابا فيما خالف فيه أبو - حنيفه عليا و عبد الله رضي الله عنهما].

و ولی الله در «قرّه العینین» گفته: [أما أفضلیت شیخین باعتبار نشر علوم دین. بیان آن آنست که أفضل علوم قرآن عظیم است و جمع کننده قرآن و نصب کننده قاریان در آفاق شیخین اند، و حضرت مرتضی هر چند روایت قرآن کرده است أما

روایت آن نکرده اند إلا أصحاب عبد الله بن مسعود از أهل کوفه مثل زرّ بن جیش [۱] و أبو عبد الرحمن السّلمی، و ایشان اوّل بار قرآن را بر عبد الله بن مسعود خوانده بودند و بر مرتضی دوباره گذرانیدند و اگر نمی گذرانیدند هم روایت ایشان صحیح می بود.

«عن سعد [۲] بن أبی عیبده عن أبی عبد الرحمن السّلمی عن عثمان عن النّبی صلی الله علیه و سلّم قال: خیرکم من تعلّم القرآن و علّمه، قال: و أقرأنی [۳] أبو عبد الرّحمن فی امره عثمان حتّی کان الحجاج، قال: و ذلك المذی أقعدنی مقعدی هذا. أخرجه البخاری». و بعد از قرآن عظیم حدیث آن حضرت است صلی الله علیه و سلم، و فاروق محدّثین را در آفاق فرستاد و أصل علم حدیث همانست، از جمله ایشان عبد الله بن مسعود بود در کوفه و روایت او در کوفه ثابت است، و از جمله ایشان أبو موسی و جمعی دیگر در بصره، و همچنان در شام جمعی از صحابه. أمّا مرتضی در بلاد کسی را نصب نکرد، وی در حدیث مثل عبد الله بن مسعود است لیکن اینجا فرقی هست که أهل حدیث آن را می دانند و آن آنست که أصحاب عبد الله بن مسعود ثقات و فقهاوند و رواه حضرت مرتضی لشکریان مستور الحال! و حدیث مرتضی بدرجه صحت نرسیده إلا آنچه أصحاب عبد الله بن مسعود روایت کرده اند. «عن أبی ملیکه، قال: کتبت إلی ابن عبّاس أسأله أن یکتب لی کتابا و یحفی عنّی، فقال: ولد ناصح أنا أختار له الامور اختیارا و احفی عنه.

و قال: فدعا بقضاء علی فجعل یکتب منه أشياء و یمرّ به الشیء فیقول: و الله ما قضی بهذا علی إلا أن یكون ضلّ! و عن أبی إسحاق، قال: لمّا أحدثوا تلك الأشياء بعد علی قال رجل من أصحاب علی: قاتلهم الله! أئی علم أفسدوا. و عن ابن عبّاس، قال: سمعت المغیره. أقول: لم یکن یصدق علی علی فی الحدیث عنه إلا من أصحاب عبد الله بن مسعود. روى الأحادیث الثلثه مسلم فی مقدّمه صحیحه».

و أما أهل مدینه و أهل شام از حضرت مرتضی حدیث ندارند إلا قلیلی. و بعد از قرآن و حدیث مدار اسلام بر فقه است و امّہات فقه مسائل اجماعیہ عمر فاروقست!!! و اگر اکثر أهل اسلام را بنظر امتحان نگاه کنی حنفیان و مالکیان و شافعیان اند.

أما مذهب مالک پس مبنی (مبنای. ظ) آن «موطأ» است و در موطأ از روایت مرتضی بجز چند حدیث مرفوعه (مرفوع. ظ) و چند اثر شمرده منقول نیست، و همچنین در «مسند أبي حنيفة» و «آثار إمام محمد» که مبنای فقه حنفیه است از روایت مرتضی بجز چند حدیث مرفوع و چند اثر شمرده شده زیاده از آنچه در «موطأ» است بقلیلی منقول نیست، و همچنین در «مسند شافعی» که مبنای مذهب شافعیه است از روایت مرتضی بجز چند حدیث مرفوع و چند اثر موقوف که به نسبت احادیث مرویه آخر دیگران در نهایت قلت است منقول نیست. و کسی که بر اصول و امّہات این مذاهب اطلاع دارد شک نمی کند در آن که اصل این مسائل اجماعیہ فاروق است و آن مانند امر مشترک است در میان همه آنها، بعد از آن اعتماد بر فقهای صحابه از أهل مدینه مانند ابن عمر و عائشه و فقهاء سبعة از کبار تابعین و زهري و مانند آن از صغار تابعین مدینه اصل مذهب مالک است که صورت خاص مذهب او از آن پیدا شده، همچنین اعتماد بر فتاوی عبد الله بن مسعود در غالب حال و بر قضا با مرتضی در بعض احوال بآن شرط که اصحاب عبد الله بن مسعود روایت کرده باشند و إثبات نموده، و بعد از آن بر تحقیقات ابراهیم نخعی و شعبی و تخریجات ایشان اصل مذهب ابي حنيفة است که بسبب آن صورت خاص مذهب او پیدا شده، همچنین تفتیش معتمد فقهای مکه و مدینه و عرض اقوال ایشان بر احادیث مرفوعه و تثقیف آنها بر قواعد اصول و بر تطبیق مختلفات از آنها و مأخذ آن سبب صورت خاص مذهب شافعی شده است، و جمع و تنقیح احادیث مرتضی و آثار مرویه وی بعد تقریر این مذاهب و تأسیس مبانی آن واقع شده است، پس اعتماد کلی در فقه و بر مذاهب مشهوره بر آثار مرتضی نیست، أما این معنی را بجز ماهر در اصول و امّہات این مذاهب نمی تواند شناخت.

و نیز ولی الله در «قره العینین» گفته: [باید دانست که حضرت مرتضی یکی



از کاملان و مکملانست و حقیقت بآنکه جمیع فضلا باو استناد کنند، لیکن در خارج اگر کسی را دیده حق شناس باشد بضرورت عقل می داند که استناد جمیع فضلا به شیخین اکثر است از استناد ایشان بحضرت مرتضی. تفصیل این اجمال آنکه فضلاء را چون برشگافیم چند جماعتند: قزّا و فقهاء و مفسرین و اصولیین و صوفیّه و متکلمین و اهل عربیت.

أما قزّا، پس أشهر ایشان هفت کس اند و اصل مذهب ایشان اختیار موافقت روایت است با رسم مصحف عثمانی، و مصحف عثمانی مأخوذ از شیخینست، و روایت قرائت بأنواع مختلفه بود و فیصل کنندۀ این اختلاف رجوع است بقرار داد شیخین لا غیر، و سلسله این قزّا نمی رسد إلاّ بجمعی که فاروق ایشان را بجهت تعلیم قرآن نصب فرمود مگر زرّ بن حبیش و أبو عبد الرحمن السّیلمی که بعد از آنکه قرآن را بر عبد الله بن مسعود گذرانیده بودند بر مرتضی دوباره گذرانیدند، و آنچه امروز از روایت مرتضی پیش قزّا باقیست روایت این دو کس است فقط و اکثر روایت ایشان از عبد الله بن مسعود است.

أمّا فقهاء، پس أشهر ایشان حنفیان و شافعیان و مالکیان اند و بنای مذهب ایشان اجماعیات فاروقست و أمّهات کتب ایشان از مرتضی روایت ندارند إلاّ اندکی، و کسی که در این جا شبهه دارد گو «موطأ» و «مسند شافعی» و «آثار امام محمّد» و «مسند ابی حنیفه» بین.

و اما محدّثین، پس أقوى حدیث و اکثر آن پیش ایشان روایت أبو هریره و ابن عمرو عائشه و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و انس و ابو سعید خدری و جابرست، و ایشان مسمی بمکثرین اند، و بعد از ایشان جمعی که فاروق ایشان را در آفاق نصب کرده بود چون ابو موسی بصره و أبو دردا بشام و عبد الله بن عمرو بن العاص، و علی هذا القیاس. و چون به تحقیق در می نگریم علم همه ایشان مستمدست از شیخین، یا آنست که از شیخین روایت کرده اند و ارسال نموده یا آنست که اصل حدیث ایشان را مسموع بود از آن حضرت صلی الله علیه و سلّم اما تحقیق و تثبیت کرده اند آنرا بر شیخین. و اهل مدینه و اهل شام و اهل یمن و اهل مصر از مرتضی روایت ندارند الاّ در غایت قلت و اهل کوفه روایت

دارند اما پیش محدثین اکثر رواه حضرت مرتضی مستور الحال اند غیر حفاظ در روایت از مرتضی، پیش ایشان صحیح نشده است الا از قبل اصحاب عبد الله بن مسعود. «عن ابن عباس قال: سمعت المغیره یقول: لم یکن یصدق علی علی فی الحدیث عنه الا من اصحاب عبد الله بن مسعود. أخرجه مسلم فی مقدمه صحیحه». و چون حضرت مرتضی در خطب و مجالس شیخین حاضر می شد و در مشاوره مسائل فقه مشارکت می کرد در امهات علم حدیث استمدادها نموده است از شیخین!!! چنانکه از تتبع قرائن احوال ظاهر می شود، معهدا از مکثرین نیست و از حدیث او صحیح نشده الا اندکی، بلکه یکی از عجائب این ست که مثل ابو هریره که صحبت او بآنحضرت صلی الله علیه و سلم قلیست و در فقه به پایهای بسیار فرودتر از مرتضی پنجهزار حدیث روایت کرده باشد!!! و ثقات از وی یاد کرده باشند، و حضرت مرتضی با وجود صحبت دائمه و کمال فقاقت و تمام حفظ و انضمام استماع حدیث از صدیق و فاروق بسیاری را از حدیث با مسموعات خویش و عدم مانع از روایت که عبارت از قلت بقاست بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه در صدیق اکبر بوده است یا اشتغال بامور ناس در تمام عمر خود چنانکه در فاروق بود یا قلت اشتغال بمشاورت در مسائل فقهیه چنانکه در طلحه و زبیر بود، مدتهای دراز بمدینه باشد و روایت نکند و مردمان از وی حدیث یاد نگیرند! باز در کوفه چون روایت کند حدیث او تا پانصد برسد و آن نیز مختل گردد و بشرط صحت نرسد الا قلیلی! وَ لَکِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ [.

و در ما سبق دانستی که ولی الله در «قره العینین» در مقام إنکار کثرت انتفاع از جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [و اکثر اهل اسلام حنفیان و مالکیان و شافعیان و اصل مذاهب ایشان معتمدست بر مسائل اجماعیه شیخین، بجز در مسائلی چند بر آثار مرتضی اعتماد ندارند، و بر دست مرتضی فتح اسلام واقع نشد، و در هیچ فتی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی بظهور نیامد و بر دست ایشان خلافت منتظم نگشت!] انتهی.

و از جمله طامات موبقه ولی الله ست آنچه در اواخر «قره العینین» گفته:

[تنبيه. باید دانست که رسوم صوفیه و اسم تصوف در زمان صحابه و تابعین نبود، ترک اکتساب و لباس مرقع و ترک نکاح و نشستن در خانقاهات در آن زمان عادت نداشتند و اشارات توحید و رموز اضمحلال همه اشیا و وجود واحد از ایشان منقول نشد، آنچه از آن قرون منقول شده است توزیع اوقات بر عبادات است و احوالی که از تهذیب لطیفه عقل و قلب و نفس خیزد و این مقدمه کالبدیهیست نزدیک تتبع آثار سلف که بروایت صحیحہ در کتب معتبره مروی شده است. ظنّ اهل زمان آنست که من بین آن قرون از حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و حضرت حسنین خاصه امثال این امور منقول است، و این ظنّ محلّ نظرست، زیرا که کتب معتبره اهل سنت را تتبع کردیم هیچ جا کلمه ازین باب دیده نشد و از حضرت حسنین و امام زین العابدین خود روایت بسیار کم آمده است و اگر کلمات زهدیه و وعظیه این بزرگواران شمردیم آن از قبیل لطائف بارزه خواهد بود و سائر صحابه و تابعین نیز در آن مشارک اند، کما لا یخفی، و اگر ظهور کرامات و خرق عادات را اعتبار کنیم آن نیز در آن طبقه قلیل الوقوع است و غیر مخصوص بحضرت امیر و فرزندان ایشان]. انتهى کلامه و لا ینتہی ملامه.

### «اما جناب حسنین علیهما السلام»

پس نسبت بایشان نیز بعض عبارات باید شنید.

ابن تیمیہ - خذله الله - در «منہاج» جائی کہ بر نقل ائمه معصومین علیہم السلام از جدّ بزرگوار خود صلوات الله علیہ و آله کلام کرده گفته: [و اما الحسن و الحسين فمات النبی «صلعم» و هما صغیران فی سنّ التّمییز فروایتها عن النّبی «صلعم» قلیله].

و نیز ابن تیمیہ - خذله الله - در «منہاج» جائی کہ فضائل حسنین علیہما السلام را ردّ کرده گفته: [و أما کونهما أزهّد الناس و أعلمهم فی زمانهم فهذا قول بلا دلیل. و أما قوله: و جاهدنا فی الله حقّ جهاده حتّى قتلا، فهذا کذب علیهما!].

و عبارت أواخر «قرّه العینین» کہ عنقریب گذشته نیز مثبت کمال انحراف سئیه از جناب حسنین علیہما السلام می باشد.

و سبکی در «ابهاج - شرح منهاج» گفته: [لكن الحسن رضی الله عنه لم تتسع مهلته و لم تبرز أوامره و لا- عرفت طریقه لقله المدّه].

ازین عبارت ظاهر است که مهلت جناب امام حسن علیه السلام وسیع نشد و اوامر آن جناب ظاهر نگردید و طریقه آن جناب معروف نگشت بسبب قلت مدّت. و پر ظاهرست که هر گاه نزد حضرات اهل سنت طریقه جناب امام حسن علیه السلام معروف نباشد چگونه این حضرات را اتباع آن جناب نصیب خواهد شد.

و از جمله عجائب این ست که بعضی اکابر این حضرات با وصف دعوی سئیت در بودن جناب امام حسن علیه السلام خامس خلفای راشدین کلام دارند و بتقریر منافقانه نفی خلافت از آن جناب می نمایند و عمر بن عبد العزیز را خامس خلفای راشدین قرار می دهند! چنانچه ابن حجر مکی در «منح مکیه، شرح قصیده همزیه» گفته: [و ممّا یبطل توجیه تلك الکلمه ما ذکرته فی مختصری «تاریخ الخلفاء» للحافظ الشیوطی أنّ رجلاً سمی یزید أمير المؤمنين فأمر عمر بن عبد العزیز - خامس أو سادس الخلفاء الراشدين و لا- یرد الحسن «رضی الله تعالی عنه» علی العذین عبروا بالاول فإنه و إن کان منهم بنصّ الحدیث الصّحیح علی أنّ الخلافه بعده صلّی الله علیه و سلّم ثلاثون سنه و مدّه خلافته سنّه أشهر تکمله هذه الثلاثین لأنها لم تطل و لم یدن له ما دان للأربعه من جمیع بلاد الإسلام فکأنّه اندرج فی خلافه أیبه فهما کرجل واحد فهو من الأربعه و حینئذ تعین أنّ خامسهم عمر رضی الله عنه - بضره عشرين سوطاً] إلخ.

و از جمله عبارات ناصیبت آیات که دلیل بین انحراف از جناب امام حسن علیه السلام می باشد عبارت ابن الهمام است که در آن اسائت ادب را در حقّ آن جناب بی پرده بعمل آورده، چنانچه در «فتح القدير» در کتاب الطلاق گفته: [و أمّا وصفه فهو أبغض المباحات الى الله تعالی، علی ما

رواه أبو داود و ابن ماجه عنه صلّی الله علیه و سلّم أنّه قال: إنّ أبغض المباحات عند الله الطلاق، فنصّ علی إباحته و کونه مبغوضاً و هو لا یستلزم ترتّب لازم المکروه الشرعی إلا لو کان مکروها بالمعنی الاصطلاحی و لا یلزم ذلك من وصفه بالبغض إلا لو لم یصفه بالإباحه لکنّه وصفه بها لأنّ أفعل التفضیل بعض ما

أضيف إليه، و غايه ما فيه أنه مبعوض إليه سبحانه و تعالى و لم يترتب عليه ما رتب على المكروه، و دليل نفى الكراهه قوله تعالى: لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ ، و طلاقه صَلَّى الله عليه و سلم حفصه ثم أمره سبحانه و تعالى أن يراجعها فَإِنَّهَا صَوْمَاهُ قَوْمَاهُ. و به يبطل قول القائلين: لا يباح إلا لكبير، لطلاق سوده، أو ريبه، فإن طلاقه حفصه لم يقرب بواحد منهما. و أما ما

روى: لعن الله كل ذواق مطلق، فمحملة الطلاق بغير حاجه بدليل ما

روى من قوله صَلَّى الله عليه و سلم أيما امرأه اختلعت من زوجها بغير نشوز فعليها لعنه الله و المثلثه و الناس أجمعين. و لا يخفى أن كلامهم فيما سيأتى من التعاليل يصرح بأنه محذور لما فيه من كفران نعمه النكاح و للحدِيثين المذكورين و غيرهما. و إنما ابيح للحاجه و الحاجه ما ذكرنا فى بيان سببه، فبين الحكمين منهم تدافع، و الأصح حظره إلا لحاجه للأدله المذكوره، و يحمل لفظ المباح على ما ابيح فى بعض الأوقات أعنى أوقات تحقق الحاجه المبيحه و هو ظاهر

فى روايه لابي - داود: ما أحل الله شيئاً أبغض إليه من الطلاق، و أن الفعل لا عموم له فى الزمان غير أن الحاجه لا تقتصر على الكبر و الرّيبه، فمن الحاجه المبيحه أن يلقى إليه عدم اشتهاؤها بحيث يعجز أو يتضرر بإكراهه نفسه على جماعها، فهذا إذا وقع فإن كان قادرا على طول غيرها مع استبقائها و رضيت بإقامتها فى عصمته بلا و طء أو بلا قسم فيكره طلاقه كما كان بين رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و سوده، و إن لم يكن قادرا على طولها أو لم ترض هى بترك حقها فهو مباح لأن مقلب القلوب رب العالمين. و أما ما روى عن الحسن، و كان قيل له فى كثره تزوجه و طلاقه، فقال: احب الغنى، قال الله تعالى:

وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَدِّعَتِهِ ، فهو رأى منه إن كان على ظاهره! و كل ما نقل عن طلاق الصّحابه رضى الله عنهم كطلاق عمر رضى الله عنه أم عاصم، و عبد الرحمن بن عوف تماضر، و المغيره بن شعبه الزّوجات الأربع دفعه واحده

فقال لهنّ: أنتنّ حسنات الأخلاق ناعمات الأطواق طويلات الأعناق، اذهبن فأنتنّ طلاق! فحملة وجود الحاجه ممّا ذكرنا. و أما إذا لم تكن حاجه فمحض كفران نعمه و سوء ادب فيكره، و الله سبحانه و تعالى أعلم.

و چون علامه محمد معین بن محمّد امین سندی در اظهار شناعت و فطاعت این کلام ناصبیّت انضمام ابن الهمام افاده آنیقه مبسوطه رقم نموده و در آن جایجا اعتراف بامر حقّ فرموده، لهذا بنقل آن می پردازم.

پس باید دانست که علامه مذکور در «دراسات اللیب» بعد ذکر حجّیت عمل اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و علی هذا الذی أعتقد فی اهل بیت النّبوه أنتقد علی إمام الحنفیه کمال الدّین بن الهمام موضعین من کتابه «فتح القدير» فقد أحرق قلبی بما أفرط فیهم مع وفور علمه و حسن سیرته و شمائله، فسترنا الله و إیّاه بجمیل عفوه و رحمته، بعزّهم و جاههم، علی جدّهم و علیهم أفضل الصّلوه و التّسلیمات، أحدهما فی مباحث الطلاق حیث ذکر

قوله صلّى الله علیه و سلّم لعن الله كلّ ذواق مطلق

و حرّم بذلک فعله، ثمّ قال: و أمّا ما فعله الحسن (رض) فرأى منه! یعنی ما فعله رضی الله تعالی عنه من کثره الطلاق فرأى منه فی مقابله النّصّ من غیر تمسّک بنصّ آخر! و لا جواب عن هذا فلا یقبل فإنّ ما یكون بتمسّک من نصّ أو جواب عمّا یرد علیه لیس هذا عنوان ذکره فیفید عدم قبول قوله (رض) مع أنّ الحنفیه یقبلون ألف رأى کذلک عن علمائهم و یرتکبون لأقوالهم تأویل النّصوص، بل یدعون نسخها حمایه لهم، و لا یأتون فی آرائهم بمثل هذا القول الذی جاء به إمام من أئمّتهم فی رأى الحسن رضی الله تعالی عنه غیر مبال لإصلاحه و طرحه محجوجا بالحديث! و ثانيهما فی باب الغنائم حیث تکلم علی قول أبی جعفر محمّد بن علی الباقر رضی الله تعالی عنهما فیما أخبر به عن جدّه علی بن أبی طالب رضی الله تعالی عنه أنّه کان یرى سهم ذوی القربى لکن لم یعطهم مخافه أن یدعی علیه بخلاف سیره أبی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بکلام محصوله کون خبره ذلک خلاف الواقع فیكون ذلک إمّا من جهله بمذهب علی بن أبی طالب (رض) أو سهوه أو نسیانه أو کذبه علیه لترویج مذهبه و مذهب الأئمّه من ولده! و کلّ ذلک تقشعرّ منه جلود الذّین یخشون ربّهم، و لو کان رأیا من أبی جعفر رضی الله تعالی عنه فردّه بما بدی له من الدّلیل لکان أهون من ردّ ما روى و أخبر به، فالفجیعه کلّ الفجیعه علی الامّه أن خلت کتب المذاهب

الأربعة عن مذهب أئمة أهل البيت رضى الله تعالى عنهم أجمعين، ثم إذا وجد فيها شيء من ذلك يعارض بمثل هذا! ولقد سبقت منّا رساله مفرده في انتقاد الموضعين تكلمنا فيها على الثانى واستوفينا الكلام فى الجواب عن الإمام الحق رضى الله تعالى عنه، فلنكتف به و لتكلم على الأول. فاعلم أنّ الأئمة الطاهرين رضى الله تعالى عنهم يحرمون الرأى و القياس و لهذا لما دخل أبو حنيفة على جعفر بن محمد رضى الله تعالى عنه - على ما حكاه الشعرائى فى «اللوّاقح» - قال له: بلغنى أنّك تقيس، لا تقس! فإنّ أول من قاس إبليس. فاستناد (فاسناد. ظ) ذلك إلى الإمام الحسن باطل و إنّما عملهم على النصوص و الإلهام و الكشف و الفهم من الله سبحانه فى معانيها، ثم إنّ النبى صلى الله عليه و سلم لعن فى هذا الحديث كلّ ذوّاق مطلق، فخصّ ما عمّ فأفاد النهى عن كثره الطلاق المسبّب بكثره التلذذ من صاحبه بالنساء لرداءه حاله فى شره شهوته المفضى إلى ارتكاب أبغض المباحات الى الله تعالى، فالمطلاق لا للذوق بل لأمر صحيح فى نفسه لا يتوجّه إليه هذا اللعن كالذى اتفق له فى كلّ زوجة ما لم يضيّق الشرع فى دفعه عن نفسه كالمرض السارى أو العقم و لم يكن قادرا إلاّ على نفقه الواحده أو النشوز أو الفسق أو غيرها أو يكون طبيبا يريد الاطلاع على ما يختصّ بطبائعهنّ ممّا لا يتيسّر من غير محرّميته نكاح بجماعه منهنّ. و هذا ممّا أخبر به بعض المتبصّرين بالطبائع المختصّه بهنّ عن نفسه و عمله أو يكون فقيها يريد الاطلاع على دقائق مسائل الحيض ممّا يتوقّف على المحرميّة، و كلّ ذلك مقاصد صحيحة لكثرة الطلاق و لا يصدق على أحد ممّن يطلق لما ذكر «ذوّاق» فإنّه ظاهر فيمن حمله كثره الذوق بعسيلة الجماع على كثره الطلاق، فإذا كان اللفظ ظاهرا فى مثل هذا المحمل و لم يكن نصّا فى معارضه العمل من مثله (رض) يجب أن يحمل على أحسن المحامل و لو على الإرسال و عدم التّعين لها فيقال: النهى مخصوص بكلّ حريص شره لا- يحمله على الطلاق إلاّ- الشهوه و اللّذه. و أدنى المقبلين على الآخريين (الآخره. ظ) فضلا عن المتوجّهين إلى الله تعالى يستكف أن يرتكب ذلك لذلك، كما لا يخفى هذا على من شاهد بعده عن بعض المشتغلين بالخير فى زماننا. فما

ظَنِّكَ بِالْإِمَامِ الْحَقِّ سَيِّدِ أَقْطَابِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

فَكَانَ الْوَاجِبُ أَنْ يَقُولَ: وَ أَمَّا مَا فَعَلَهُ الْإِمَامُ الْحَسَنُ - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ - فَلَهُ فِي ذَلِكَ مَقَاصِدٌ حَسَنَةٌ لَا تَرَدُّ بِهَا الْحَدِيثُ حِجَّهُ، فَمَا أَحْوَجُهُ إِلَى ذَلِكَ وَ تَرَكَ مَا قَالَ لَمَّا عَرَفْتَ أَنَّ الْحَدِيثَ لَيْسَ مُتَعَيِّنًا فِي مَعَارِضِهِ فَعَلَهُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، بَلْ عِنْدَنَا مَعَارِضُهُ الْأَحَادِيثَ الصَّيِّحِيحَةَ بِعَمَلِ هَؤُلَاءِ الْأَثَمَةِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَ الثَّابِتِ عَنْهُمْ ثُبُوتَ الْحَدِيثِ الْمَعَارِضِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَى فَرَضِ وَجُودِهَا لَهَا حُكْمُ مَعَارِضِهِ النَّصُوصِ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ، فَإِنَّ فَهْمَ الْجَمْعِ فِيهَا وَ إِلَّا يَتَوَقَّفُ مَعَ الْجَزْمِ بِأَنْ لَا تَعَارِضُ بَيْنَهُمَا (بَيْنَهَا. ظ) فِي نَفْسِ الْأَمْرِ.

ثُمَّ إِنَّ الْإِرْسَالَ فِي مُحْمَلِ حَسَنِ لِعَمَلِهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يَكْفِينَا فِي الْجَوَابِ بَعْدَ مَا اتَّضَحَ عَلَيْكَ أَنَّ النَّصَّ لَا يَقُومُ مَعَارِضًا بِعَمَلِهِ (رَض) إِلَّا بِالْتِزَامِ أَنَّهُ فَعَلَهُ لَمَّا يَسْتَنْزَهُ مِنْهُ أَصْفِيَاءُ الطَّرِيقَةِ وَ الْجَزْمُ بِتَعَيُّنِهِ فِيهِ مِمَّا يَعَدُّ جُحُودًا بِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ «رَض» أَعَاذَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كُلَّ مُسَلِّمٍ عَنِ ذَلِكَ، وَ قَدْ بَدَأَ لِي بِحَمْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَجْهَانِ لِفَعْلِهِ (رَض) اللَّائِقِ بِحَالِهِ عَلَى الْمَعْنَى مِنْ ذَلِكَ.

أَحَدُهُمَا أَنَّ لِلْعَارِفِينَ فِي مَجَالِي النِّسَاءِ تَجَلَّى إِلَهِيَّيَّ خَاصَّ أَشَارَ أَعْرَفَ خَلَقَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ إِلَى ذَلِكَ

بِقَوْلِهِ: حَبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثًا، وَ ذَكَرَ النِّسَاءَ. وَ سَرَّ ذَلِكَ يَطْلُبُ مِنَ الْحُكْمِ الْفَرْدِيِّ فِي الْفَصِّ الْمُخْتَمِّ بِهِ كِتَابُ «فُصُوصِ الْحُكْمِ» وَ فِي غَيْرِهِ مِنْ كَلَامِ الشَّيْخِ الْأَكْبَرِ - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - وَ تَلَوْنَ الْعَارِفُ بِالتَّجَلِّيَاتِ الْإِلَهِيَّةِ خَيْرٌ عِنْدَهُ مِنَ التَّمَكُّنِ وَ كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ فِيهِ سَرٌّ إِلَهِيٌّ يَخْتَصُّ بِذَلِكَ الشَّيْءِ، فَبِمُبَاشَرِهِ كَثْرَةُ النِّسَاءِ تَعْرُضُ لِلنَّفْحَاتِ الْإِلَهِيَّةِ الْمُتَجَدِّدَةِ وَ لَا يَتَسَيَّرُ تِلْكَ الْكَثْرَةُ إِلَّا بِكَثْرَةِ الطَّلَاقِ وَ الْأَنْكَاكِ، وَ فِي حَلِّ النِّكَاحِ سَرٌّ لَيْسَ فِي مَلِكِ الْيَمِينِ فَإِنَّهُ وَهَبَ وَ قَبُولَ لِسَرِّ مُتَحَرِّكَ وَ بَيْنَ الزَّوْجَيْنِ صَلَهِ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقَيْنِ وَ لَا يَوْجِدُ ذَلِكَ فِي مَلِكِ الْيَمِينِ فَإِنَّ حَلَّ الْمُبَاشَرَةِ فِيهِ عَرَضُ طَرَفٍ عَلَى الْمَلِكِ وَ لَيْسَ الْعَقْدُ عَقْدَ الْوَصْلَةِ وَ جَمْعُ التَّفَرُّقِ وَ النِّكَاحِ وَ التَّرْوِيجِ يَنْبَثَانِ لُغَةً عَنِ ذَلِكَ، إِذْ النِّكَاحُ بِمَعْنَى الضَّمِّ وَ التَّرْوِيجُ بِمَعْنَى التَّلْفِيقِ وَ هُوَ لَيْسَ سَرَّ الْمَلِكِ وَ مَعْنَاهُ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَلِكٌ كَمَا هُوَ مَعْنَى النِّكَاحِ وَ التَّرْوِيجِ

ص: ١٠٧



و سرهما من حيث الحقيقة. و هذا يؤيد مذهب الشافعي من أن النكاح لا ينعقد بلفظ التملك للمباينه بينهما معنى لأن لوازم المعاني غير داخله في أصلاها، فلزوم التلفيق و الضم شرعا بملك اليمين لا يؤثر في زوال المباينه المذكوره كما لا يخفى.

فكثره طلاقه و نكاحه (رض) كان صورته لتلونه (رض) بالتجليات الالهيه المتلونه الغير المتكرره، و يرزق الله عباده الكمل من نفسه بما شاء من مجاليه المعنويه و الروحيه و المثاليه و الحسيه، و ليس الحس دون العوالم إلا بالنسبه إلى المترقى منه إلى العوالم العلويه. و أمّا بالنسبه إلى العارف الصاعد الرّاجع فالأمر على العكس (عكس. ظ) ذلك، و هو معنى قولهم «مقام النزول أتم من مقامات العروج» و إليه الإشاره بقوله تعالى «و لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

و بقوله صلى الله تعالى عليه و سلم «اعطيت مفاتيح خزائن الأرض (و جعل الأرض. صح. ظ)

كله مسجدا و طهورا»، و بيان هذه الأسرار محلها كتابنا «أنوار الوجد» و هذا القدر يكفي منه ههنا. و هذا الوجه في فعله (رض) تحفه مهدها إلى أهل الطريق من الفقراء الصادقين، فقد علم كل أناس مشربهم، و إن الله يأمركم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها.

و ثانيهما أنه قد ثبت في الحديث ما دل على أن أهل بيته صلى الله تعالى عليه و سلم لا يتزوجون إلا من أهل الجنه، فأراد رضى الله عنه دخول صهره في هذه البشاره و شقاوه جدّه لا ينافى سعادته أهله الذين وصلوا بالإمام الحقّ و كأنه بارادته هذه تتبه رجل من همدان بحيث قال ما قال. و قصه ذلك ما

أورده ابن سعد أن عليّا رضى الله تعالى عنه لما دخل كوفه قال: يا أهل الكوفه! إن الحسن رجل مطلق فلا تزوجوه! فقام رجل من همدان فقال: لنزوجه فما شاء أمسك فما (و ما. ظ) شاء طلق! انتهى.

فذهب بخير الدنيا و الآخرة، و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم].

و از جمله دلائل حسن اعتقاد حضرات ستيه در باب جناب امام حسن عليه السلام آنست كه آن جناب را بر أفعال عصمت اشتمال جناب أمير المؤمنين عليه السلام معترض و خورده گیر و امی نمایند، چنانچه سابقا شنیدی كه شاه ولی الله در «قره العينين» گفته:

[اهل رأى در هر حادثه مشوره دادند و مشوره ایشان پیش مرتضى درجه پذيرائى نيافت، ابن عباس اين همه ماجرا را إجمالاً تقرير کرد، قال: كان و الله قد ملئ علما و حلما من رجل عزته سابقته و قرابته، فقل ما أشرف على شىء من الدنيا إلا فاته! أخرجه أبو عمر. و امام حسن مجتبى رضى الله عنه تفصيلاً

عن طارق بن شهاب، قال: جاءنا قتل عثمان، فذكر القصه، حتى إذا كنت بالربذه إذا على بها فصلى بهم العصر فلما سلم أسند ظهره فى مسجدنا و استقبل القوم، قال. فقام إليه الحسن بن على يكلمه و هو يبكى، قال: فقال له على: تكلم و لا تحن حنين الجارية! قال: أمرتك حين حصر الناس هذا الرجل [١] أن تأتى مكه فتقيم بها فعصيتنى! ثم أمرتك حين قتل أن تلزم بيتك حتى ترجع إلى العرب عواذب أحلامها، فلو كنت فى حجر صب لضربوا إليك آباط الإبل حتى يستخرجوك من جحر ففعلتنى! و أنا أنشدك بالله إن تأتى العراق فتقتل بحال مضيعه! قال: فقال على: أما قولك آتى مكه فلم أكن بالرجل المذى تستحل بى (به. ظ) مكه، و أما قولك قتل الناس عثمان، فما ذنبى إن كان الناس قتلوه؟ الحديث. اخرج ابن أبى شيبه].

### اعتقاد اهل سنت در باب حضرت سيد الشهداء

و از جمله براهين حسن اعتقاد حضرات اهل سنت در باب جناب امام حسين عليه السلام كلام كفر التيام ابن العربى و أمثال اوست در حق آن جناب و قاتلان آن جناب، چنانچه ابن حجر مكى در «منح مكيه» در ذكر يزيد ملعون گفته: [بل قال أحمد بن حنبل بكفره و ناهيك به ورعا و علما يقضيان بأنه لم يقل ذلك إلا لقضايا وقعت منه صريحه فى ذلك ثبتت عنده و ان لم تثبت عند غيره كالغزالي فإنه أطال فى رد كثير مما نسب إليه كقتل الحسين فقال: لم يثبت من طريق صحيح أنه قتله و لا أمر بقتله! ثم بالغ فى تحريم سبه و لعنه، و كابن العربى المالكى [٢] فإنه نقل عنه ما يقشع منه

الجلد آنه قال: لم يقتل يزيد الحسين إلا بسيف جدّه! أى بحسب اعتقاده الباطل أنه الخليفة و الحسين باغ عليه و البيعه سبقت ليزيد و يكفى فيها بعض أهل الحلّ و العقد و بيعته كذلك لأنّ كثيرين أقدموا عليها مختارين لها، هذا مع عدم النّظر إلى استخلاف أبيه له، اّمّا مع النّظر لذلك فلا يشترط موافقه أحد من أهل الحلّ و العقد على ذلك! [إلخ].

و نیز ابن حجر مکی در «منح مکّیه» گفته: [و قول بعضهم «لا ملام على قتله الحسين لأنهم إنّما قتلوه بسيف جدّه الأمر بسله على البغاه و قتالهم» لا يعوّل عليه] إلخ.

و مناوی در «فیض القدير» گفته: [قیل لابن الجوزی و هو على الكرسي:

كيف يقال يزيد قتل الحسين و هو بدمشق و الحسين بعراق (بالعراق. ظ)؟! فقال:

سهم أصاب و راميہ بذی سلم من بالعراق لقد أبعدت مرماکا

و قد غلب على ابن العربی الغضّ من أهل البيت حتّى قال: قتله بسيف جدّه!].

و محمد بن أبی بکر الشلی الحضرمی در «مشرع روى» در ذکر یزید لعنه الله گفته: [و لقد وقع لابن العربی المالکی ما يقشعرّ منه الجلد فإنّه قال: لم يقتل يزيد الحسين إلا بسيف جدّه الأمر بسله على البغاه و قتالهم، و البيعه سبقت ليزيد و يكفى فيها بعض أهل الحلّ و العقد و بيعته كذلك لأنّ كثيرين أقدموا عليها مختارين لها، هذا مع عدم النّظر إلى استخلاف أبيه له اّمّا مع النّظر لذلك فلا يشترط موافقه أحد من أهل الحلّ و العقد على ذلك] إلخ.

و از جمله عجائب این ست که ابن خلدون مغربی هم اسائن ادب را در حقّ جناب امام حسین علیه السّلام إلى أقصى الغايه رسانیده، و لهذا بعض اکابر حفّاظ سستیّه که حظی از انصاف داشتند مبالغه در عیب او می فرمودند و بعد ذکر جسارت او بلعن و سبّ او مبادرت نمودند، چنانچه سخاوی در «ضوء لامع» در ترجمه ابن خلدون گفته:

[قال [۱]: و قد كان شيخنا الحافظ أبو الحسن - يعنى الهيثمى - يبالغ فى الغضّ منه،

فلما سألته عن سبب ذلك ذكر لي أنه بلغه أنه ذكر الحسين بن علي رضي الله عنهما في تاريخه فقال: قتل بسيف جدّه! ولما نطق شيخنا بهذه اللفظه أردفها بلعن ابن خلدون و سبّه و هو بيكي. قال شيخنا [١] في «رفع الإصر [٢]» و لم توجد هذه الكلمه في التاريخ الموجود الآن و كأنه ذكرها في النسخه التي رجع عنها].

ازین عبارت ظاهرست که حافظ أبو الحسن هیتمی مبالغه در عیب ابن خلدون می نمود و بعد استفسار سبب این مبالغه افاده فرمود که او را خبر رسیده که ابن خلدون در تاریخ خود در حقّ جناب امام حسین علیه السّلام گفته: «قتل بسيف جدّه!» و هر گاه حافظ مذکور باین لفظ نطق نمود در عقب آن ابن خلدون را بلعن و سب نواخت در حالی که گریه می کرد، و ابن حجر عسقلانی در کتاب «رفع الإصر» اگر چه گفته که این کلمه در «تاریخ ابن خلدون» که الآن موجودست یافته نشد لیکن با این همه افاده نموده که گویا ابن خلدون آن را در نسخه که از آن رجوع کرده ذکر نموده است.

و بر ناظر بصیر واضح و لائحست که تا بحال در «مقدمه تاریخ ابن خلدون» کلمات عدیده متعلّق بیزید ملعون و جناب امام حسین علیه السّلام موجودست که ابن خلدون در آن خبث سریرت خود را ظاهر ساخته و پرده از ناصبیت و خارجیت خود برانداخته چنانچه در فصل ولایت عهد گفته: [و عرض هنا امور تدعو الضّروره إلى بیان الحقّ فیها. فالأول منها ما حدث فی یزید من الفسق آیام خلافته فإیّاك أن تظن بمعاویه رضی الله عنه أنه علم ذلك من یزید فإنه أعدل من ذلك و أفضل، بل كان یعدله آیام حیاته فی سماع الغناء و ینهاه عنه و هو أقلّ من ذلك، و كانت مذاهبهم فیه مختلفه، و لما حدث فی یزید ما حدث من الفسق اختلف الصّحابه حیثند فی شأنه،

فمنهم من رأى الخروج عليه و نقض بيعته من أجل ذلك، كما فعل الحسين و عبد الله ابن الزبير رضى الله عنهما و من اتبعهما فى ذلك، و منهم من أباه لما فيه من إثاره الفتنة و كثره القتل مع العجز عن الوفاء به لأنّ شوكة يزيد يومئذ هي عصابه بنى أمية و جمهور أهل الحلّ و العقد من قريش و تتبع عصيّه مضر أجمع و هي أعظم من كلّ شوكة و لا تطاق مقاومتهم، فأقصرُوا عن يزيد بسبب ذلك و أقاموا على الدّعاء بهدايته و الرّاحه منه، و هذا كان شأن جمهور المسلمين و الكلّ مجتهدون و لا ينكر على أحد من الفريقين، فمقاصدهم فى البرّ و تحزى الحقّ معروفه، و فقنا الله للاقتداء بهم].

و درين عبارت مشتمل بر جسارت، مضامين چند مندرج گردیده که قابل عبرت أرباب خبرتست.

اول آنکه. ابن خلدون ادعا نموده که فسق يزيد ملعون در أيام خلافت او حادث گردیده، و غرض ازین مطلب تبریه يزيدست از فسق در زمان ولایت عهد.

دوم آنکه: بتصريح تمام ناظر را تحذير نموده از اینکه گمان نماید بمعاويه که او فسق يزيد را مى دانست.

سوم آنکه: معاويه طاغیه را که بنص نبوی داعی إلى النار بود و مخازی و مطاعن او از حدّ حصر و حساب افزونست أعدل و افضل گفته.

چهارم آنکه: گفته که معاويه يزيد را در أيام حیات خود در باب سماع غنا ملامت مى کرد و نهی مى کرد و این امر أقلّ از فسقست و مذاهب أصحاب و تابعين در آن مختلف بود!

پنجم آنکه: بار دیگر حدوث فسق يزيد را مدّعی شده و گفته که هر گاه فسق يزيد حادث شد صحابه در باب او مختلف شدند.

ششم آنکه: بتصريح صريح نسبت خروج و نقض بيعت بجناب امام حسين عليه السلام و ابن الزبير و تابعين ایشان نموده.

هفتم آنکه: نسبت بفریق دیگر صحابه گفته که ایشان از خروج و نقض بيعت

یزید إنکار کردند و آن را سبب اثاره فتنه و کثرت قتل دانستند.

هشتم آنکه: جمهور أهل حلّ و عقد را از قریش همراه یزید وانموده.

نهم آنکه: فریق دیگر صحابه را که تاب مقاومت یزید نداشتند از جمله داعیان هدایت یزید و حصول راحت ازو ظاهر کرده و جمهور مسلمین را درین باب با ایشان شریک دانسته.

دهم آنکه: هر دو فریق صحابه را مجتهد وانموده و کسی را قابل إنکار ندانسته و مقاصدشان را در نیکوی و طلب حقّ معروف گفته و از خدا دعا کرده که او را و أمثال او را توفیق اقتدا بایشان کرامت کند!

و ابن خلدون در «مقدمه تاریخ خود» عبارتی دیگر آورده که کاشف بسیاری از أسرار و هاتک کثیری از أستار می باشد، چنانچه گفته: [و أمّا الحسین فإنه لما ظهر فسق یزید عند الکافّه من أهل عصره بعثت شیعه أهل البیت بالکوفه للحسین أن یأتیهم فقوموا بأمره، فرأى الحسین أنّ الخروج علی یزید متعین من أجل فسقه لا سیما من له القدره علی ذلك و ظنّها من نفسه بأهلیته و شوکتہ، فأمرًا الأهلیه فکانت کما ظنّ و زیاده، و أمّا الشّوکه فغلط یرحمه الله فیها! لأنّ عصبیّه مضر کانت فی قریش و عصبیّه قریش فی عبد مناف و عصبیّه عبد مناف إنّما کانت فی بنی أمیّه تعرف ذلك لهم قریش و سائر النّاس و لا ینکرونه و إنّما نسی ذلك أوّل الإسلام لما شغل النّاس من الذّهول بالخوارق و أمر الوحی و تردّد الملائکه لنصره المسلمین فأغفلوا امور عوائدهم و ذهب عصبیّه الجاهلیه و منازعها و نسیت و لم یبق إلّا- العصبیّه الطّبیعیه فی الحمايه و الدّفاع ینتفع بها فی إقامه الدّین و جهاد المشرکین، و الدّین فیها محکم و العاده معزوله حتّى إذا انقطع أمر النّبوه و الخوارق المهوله تراجع الحکم بعض الشّیء للعوائد فعادت العصبیّه کما کانت و لمن کانت، و أصبحت مضر أطوع لبنی أمیّه من سواهم بما کان لهم من ذلك قبل، فتبین لك غلط الحسین! إلّا- أنّه فی أمر دنیوی لا- یضرّه الغلط فیهِ، و أمّا الحکم الشّرعی فلم یغلط فیهِ لأنّه منوط بظنّه و کان ظنّه القدره علی ذلك و لقد عدله ابن العباس و ابن الزّبیر و ابن عمر

و ابن الحنفية أخوه و غيره فى مسيره إلى الكوفه و علموا غلظه فى ذلك! و لم يرجع عميا هو بسيله لما أراده الله! و أميا غير الحسين من الصيحابه الذين كانوا بالحجاز و مع يزيد بالشام و العراق و من التابعين لهم فرأوا أن الخروج على يزيد و إن كان فاسقا لا يجوز لما ينشأ من الهرج و الدماء فأقصرُوا عن ذلك و لم يتابعوا الحسين و لا أنكروا عليه و لا أثموا لأنه مجتهد و هو اسوه المجتهدين، و لا يذهب بك الغلط أن تقول بتأثير هؤلاء بمخالفه الحسين و قعودهم عن نصره فإنهم أكثر الصحابه و كانوا مع يزيد و لم يروا الخروج عليه و كان الحسين يستشهد بهم و هو يقاتل بكر بلاء على فضله و حقه و يقول: سلوا جابر بن عبد الله و أبا سعيد الخدرى و أنس بن مالك و سهل بن سعيد (سعد. ظ) و زيد بن أرقم و أمثالهم، و لم ينكر عليهم قعودهم عن نصره و لا- تعرّض لذلك لعلمه أنه عن اجتهاد منهم كما كان فعله عن اجتهاد منه. و كذلك لا يذهب بك الغلط أن تقول بتصويب قتله لما كان عن اجتهاد و إن كان هو على اجتهاد و يكون ذلك كما يحذّ الشافعى و المالكى الحنفى على شرب النبيذ! و اعلم أن الامر ليس كذلك و قتاله لم يكن عن اجتهاد هؤلاء و إن كان خلافه عن اجتهادهم و إنما انفرد بقتاله يزيد و أصحابه و لا تقولنّ أنّ يزيد و إن كان فاسقا و لم يجر هؤلاء الخروج عليه فأفعاله عندهم صحيحه. و اعلم أنه إنما ينفذ من أعمال الفاسق ما كان مشروعاً و قتال البغاه عندهم من شرطه أن يكون مع الإمام العادل و هو مفقود فى مسئلتنا فلا يجوز قتال الحسين مع يزيد و لا ليزيد بل هى من فعلاته المؤكده لفسقه و الحسين فيها شهيد مثاب و هو على حقّ و اجتهاد، و الصيحابه الذين كانوا مع يزيد على حق أيضا و اجتهاد! و قد غلط القاضى أبو بكر بن العربى المالكى فى هذا فقال فى كتابه الذى سمّاه «بالعواصم و القواصم» ما معناه أنّ الحسين قتل بشرع جدّه، و هو غلط حملته عليه الغفله عن اشتراط الإمام العادل و من أعدل من الحسين فى زمانه فى إمامته و عدالته فى قتال أهل الآراء؟!].

و درين عبارت نفاق آميز و شقاق انگيز با وصف احتراس و احتراز از ظهور عداوت شديده، ابن خلدون مضامين عديده آورده كه تنبيه بر آن لازم است.

اول آنکه: بقول خود «فرأى الحسين أن الخروج على يزيد متعين، إلخ» معاذ الله نسبت خروج بر يزيد بجناب امام حسين عليه السلام نموده.

دوم آنکه: بقول خود «و أمّا الشوكه فغلط يرحمه الله فيها» ثابت نموده که جناب امام حسين عليه السلام معاذ الله در گمان شوکت خود غلط کرده.

سوم آنکه: تصریح نموده به اینکه ابن عباس و ابن الزبير و ابن عمر و ابن الحنفیه ملامت کردند جناب امام حسين عليه السلام را در رفتن آن جناب بسوی کوفه و غلط آن جناب را درین باب دانستند.

چهارم آنکه: اعتراف نموده به اینکه صحابه که در حجاز بودند و صحابه که در شام همراه يزيد بودند و صحابه که در عراق بودند و تابعین این صحابه را ایشان این بود که خروج بر يزيد جائز نیست اگر چه او فاسق باشد، پس باز ماندند از آن و متابعت جناب امام حسين عليه السلام نکردند.

پنجم آنکه: بصراحت تمام منع کرده از قول بگناهکاری اشخاصی که مخالفت جناب امام حسين عليه السلام نمودند و از نصرت آن جناب قعود کردند و همراه يزيد بودند و را ایشان نبود که خروج بر يزيد واقع شود.

ششم آنکه: بقول خود «و لا تقولنّ إنّ يزيد، إلخ» بار دیگر ظاهر نموده که نزد أصحاب خروج بر يزيد جایز نبود.

هفتم آنکه: بقول خود «و قتال البغاه عندهم من شرطه أن يكون مع الإمام العادل و هو مفقود في مسئلتنا فلا يجوز قتال الحسين مع يزيد و لا ليزيد» ظاهر نموده که معاذ الله جناب امام حسين عليه السلام باغی بود! لیکن چون مقاتلین آن جناب امام عادل همراه خود نداشتند لهذا قتال آن جناب جائز نبود، مقتضای این عبارت آنست که اگر مقاتلین آن جناب امام عادل همراه خود می داشتند قتال آن جناب جائز می شد!!!.

هشتم آنکه: بقول خود «و الصّحابه الّذین كانوا مع يزيد علی حق أيضا و اجتهاد» اعتراف صحیح نموده به اینکه صحابه که همراه يزيد بودند بر حق بودند و مجتهد بودند.



نهم آنکه: جسارت سراسر خسارت ابن العربی را در باب جناب امام حسین علیه السّلام محض معبر بغلط نموده، حال آنکه وصول آن بمرتبه کفر و الحاد أظهر من الشّمس و أبین من الأمس است.

دهم آنکه: جسارت سرا پا خسارت ابن العربی را از راه حسن ظنّ محمول بر غفلت از حکم اشتراط امام عادل دانسته براه کرم عذری برای او و أمثال او تراشیده، و لا یخفی علی الناظر اللیب أن کلّ ذلك من خدعه الّتی لا تزیده غیر تیب.

و از جمله دلایل واضحه انحراف أسلاف این حضرات از جناب امام حسین علیه السّلام آنست که عبد الله بن عمر صحابی آن حضرت را - معاذ الله من ذلك - طالب دنیا می دانست و آن جناب را بر سفر عراق ملامت نمود و بعنوانی منع کرد که برای اهل ایمان و أصحاب عرفان خیلی دلخراشست، و نیز بعد سفری شدن آن جناب در حقّ آن جناب کلمات خرافت سمات که کاشف از کمال سوء سریرت اوست بر زبان می آورد.

سیوطی در «تاریخ الخلفاء» در ذکر جناب امام حسین علیه السّلام گفته:

[و قال له ابن عمر: لا تخرج! فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم خیره الله بین الدّنيا و الآخرة فاختر الآخرة و إنّک بضعه منه و لا- تنالها، یعنی الدّنيا! و اعتنقه و بکی و ودّعه. فکان ابن عمر یقول: غلبنا حسین بالخروج و لعمری لقد رأی فی أبیه و أخیه عبره!].

و سمهودی در «جواهر العقدين» گفته: [و جاء ابن عمر للحسین (إلی الحسین).

ظ) رضی الله عنهم و قد بلغه مسیره و هو بمال له و لحقه علی مسیره یومین أو ثلاثه و لاهه علی المسیر و ذکر ما قاله ابن عبّاس. فلما رآه مصرّاً علی المسیر قبل ما بین عینه و بکی و قال: أستودعک الله من قتل. و

فی روایه للشّعبی أنّ ابن عمر قال للحسین: إنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم خیر بین الدّنيا و الآخرة فاختر الآخرة و إنّکم بضعه من رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، و فی روایه أنّه لن ینالها - یعنی الدّنيا - و ولايتها أحد منکم فارجع! فأبی فاعتنقه و قال: استودعک الله من مقتول، و السّلام.

و قد أخرجه البزار برجال ثقات عن الشّعبی إلّا أنّه قال: فقال - أي الحسین - إنّی ارید العراق، فقال: لا تفعل! فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم قال: خیرت بین أکون نبیا ملکا أو نبیا عبدا. فقیل لی: تواضع!

فاخترت أن أكون نبياً عبداً، وإنك بضعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا تخرج! فأبى فودّعه وقال: استودعك الله من مقتول].

و شيخ بن عبد الله بن العيدروس اليمنى در «عقد نبوى» گفته:

[و جاء ابن عمر الى الحسين لما توجه إلى العراق فأدركه بعد مسير ليلتين أو ثلاث فقال: ناشدتك الله! إن أهل العراق قوم قبلوا أباك و خذلوا أخاك. فلما يئس منه عانقه و قبل بين عينيه و قال: أستودعك الله من قتيل! سمعت رسول الله صلعم يقول: إن الله عزّ و جلّ أبى لكم الدنيا].

و نیز در «عقد نبوى» گفته:

[و قال ابن عمر للحسين: لا تخرج فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم خيره الله بين الدنيا و الآخرة فاختر الآخرة و إنك بضعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم و إنّه لن تنالها - يعنى الدنيا - و ولايتها أحد منكم، فارجع! فأبى فاعتقه و بكى و ودّعه و قال: استودعتك الله من مقتول و السلام. و كان ابن عمر يقول: غلبنا حسين بالخروج و لعمرى لقد رأى فى أبيه و أخيه عبره و رأى من الفتنة و خذلان الناس لهم ما كان ينبغى له أن لا يتحرّك ما عاش و أن يدخل فى صالح ما دخل فيه الناس فإن الجماعة خير].

و محمد بن أبى بكر الشلى الحضرمى در «مشرع روى» در ذكر جناب إمام حسين عليه السلام گفته:

[و جاءه ابن عمر و كان بمال له - أى بأرض - فلحقه على مسيره يومين و لأمه على السير و قال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم خير بين الدنيا و الآخرة فاختر الآخرة و إنكم بضعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم و إنّه لن ينالها و لا ولايتها أحد منكم فارجع فأبى، فاعتقه و قبل بين عينيه و بكى و قال: أستودعك الله من قتيل].

و شيخ محمد صبان مصرى در «إسعاف الزاغين» گفته:

[فخرج الحسين من مكّه قاصدا للعراق و لم يعلم بخروجه ابن عمر فخرج خلفه فأدركه على ميلين من مكّه فقال: ارجع! فأبى فقال: إنى محدّثك حديثا: إن جبرئيل أتى النبى صلعم فخير بين الدنيا و الآخرة فاختر الآخرة و إنك بضعه منه و الله لا يليها أحد منكم فقال: إن معى حملين من كتب أهل العراق ببيعتهم، فقال: ما تصنع بقوم قتلوا

أباك و خذلوا أخاك! فأبى إلا المضي فاعتنقه و بكى و قال: استودعتك الله من قتيل ثم سافر. فكان ابن عمر يقول غلبنا الحسين بالخروج و لعمرى لقد رأى في أخيه و أبيه عبره].

و خود مخاطب در رساله «سر الشهداء» گفته:

[و أخرج البيهقي عن الشعبي قال: إن ابن عمر قدم المدينة فأخبر أن الحسين قد توجه إلى العراق فلحقه في مسيره ليلتين من الزبده فقال له: إن الله تعالى خير نبي بين الدنيا و الآخرة فاختر الآخرة و لم يرد الدنيا و إنكم بضعه منه و الله لا يليها أحد منكم أبدا و ما صرفها الله عنكم إلا للذي هو خير لكم فارجعوا (فارجع. ظ) فأبى فاعتنقه ابن عمر و قال:

أستودعك الله من قتيل].

و قیامت کبری این ست که بنا بر مرویات این حضرات أبو سعید خدری که صحابی جلیل بود - العیاذ باللّٰه - یزید را امام جناب امام حسین علیه السلام می دانست و آن جناب را از خروج بر او منع می کرد!

چنانچه شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در «عقد نبوی» گفته:

[و قال أبو سعید الخدری: غلبني الحسين على الخروج و قد قلت له اتق الله في نفسك و الزم بيتك فلا تخرج على إمامك!].

و از جمله براهین بینہ انحراف این حضرات از جناب سید الشهداء علیه السلام این ست که آن جناب را - العیاذ باللّٰه - در سفر شهادت ظفر خود مخالف وصیت برادر عالی مقدار خود قرار می دهند و درین باب آنچه افترا کرده اند مخبر از کمال جسارت و کاشف از نهایت خسارتست.

ابن عبد البر قرطبی در «استیعاب» در ترجمه جناب امام حسن علیه السلام گفته:

[و روينا من وجوه أن الحسن بن علي لما حضرته الوفاة قال للحسين أخيه: يا أخي! إن أبانا - رحمه الله تعالى - لما قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم استشرف لهذا الامر و رجا أن يكون صاحبه فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر، فلما حضرت أبا بكر الوفاة تشوف إليها فصرفت عنه إلى عمر، فلما احتضر عمر جعلها شوري بين سته هو أحدهم فلم

يشكّ أنّها لا تعدوه فصرفت عنه إلى عثمان، فلما هلك عثمان ببيع ثم نوزع حتى جرد السيف و طلبها فما صفا له شيء منها، و  
إني و الله ما أرى أن يجمع الله فينا أهل البيت النبوه و الخلافه!!! فلأعرفنّ ما استخفك سفهاء أهل الكوفه فأخرجوك].

و سيوطى در «تاريخ الخلفاء» گفته:

[قال ابن عبد البر: و روينا من وجوه

أنّه لما احتضر قال لأخيه: يا أخى! إنّ أباك استشرف لهذا الأمر فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر ثم استشرف لها فصرفت عنه إلى  
عمر ثم لم يشكّ وقت الشورى أنّها لا تعدوه فصرفت عنه إلى عثمان فلما قتل عثمان ببيع على ثم نوزع حتى جرد السيف فما  
صفت له و إني و الله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوه و الخلافه! فلأعرفنّ ما استخفك سفهاء الكوفه فأخرجوك].

و سمهودى در «جواهر العقدين» گفته:

[و قد كان فيما قاله الحسن عند ما احتضر لأخيه الحسين رضى الله عنهما: أبى الله أن يجعل فينا أهل البيت النبوه و الدنيا و  
الخلافه و الملك فإياك و سفهاء أهل الكوفه أن يستخفوك فيخرجوك فيسلموك فتندم و لات حين مناص! و قال ابو عمر  
التميرى (التمرى: ظ) روينا من وجوه أنّ الحسن ابن علىّ لما حضرته الوفاه قال للحسين أخيه رضى الله عنهم: يا أخى! إنّ أباك  
حين قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم استشرف لهذا الامر و رجا أن يكون صاحبه فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر  
رضى الله عنهما، فلما حضرت أبا بكر الوفاه تشوّف إليها أيضا فصرفت عنه الى عمر رضى الله عنهما، فلما قبض عمر جعلها  
شورى بين ستّه هو أحدهم فلم يشكّ أنّها لا تعدوه فصرفت عنه إلى عثمان رضى الله عنهما، فلما هلك عثمان ببيع له ثم نوزع  
فجرد السيف فطلبها فما صفا له شيء منها و إني و الله ما أرى أن يجمع الله فينا أهل بيت النبوه النبوه و الخلافه فلأعرفنّ ما  
استخفك سفهاء أهل الكوفه فأخرجوك.

قلت: و قد تذكّر ذلك الحسين ليله قتله فكان يترحم على أخيه الحسن رضى الله عنهما!]

و ابن حجر مكى در «صواعق» در حال جناب امام حسن عليه السلام گفته:

[و لما احتضر قال لأخيه: يا أخى! إنّ أباك قد استشرف لهذا الأمر فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر ثم استشرف لها و صرفت عنه  
إلى عمر ثم لم يشكّ وقت الشورى أنّها لا تعدوه

فصرفت عنه إلى عثمان فلما قتل عثمان بويع ثم نوزع حتى جرد السيف فما صفت له و إنى و الله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوه و الخلافه فلا عرفن بما استخفك سفهاء الكوفه فأخرجوك].

و نیز ابن حجر مکی در «صواعق» در حال جناب امام حسین علیه السلام گفته: [و مرّ

قول أخيه الحسن له: إياك و سفهاء الكوفه أن يستخفوك فيخرجوك و يسلموك فتندم و لات حين مناص. و قد تذكّر ذلك ليله قتله فترحم على أخيه الحسن رضى الله عنهما].

و نیز ابن حجر مکی در «منح مکیه» در ذکر جناب امام حسین علیه السلام گفته:

[و من جمله كلامه لأخيه لما احتضر: يا أخى! انّ أباك استشرف لهذا الأمر المرّه بعد المرّه فصرفه الله الى الثلاثه قبله ثم ولى فنوزع حتى جرد السيف فما صفت له و انى و الله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوه و الخلافه و ربّما يستخفك سفهاء الكوفه فيخرجونك].

و شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در «عقد نبوی» گفته:

[و قال أبو عمر التّمريّ: روينا من وجوه أنّ الحسن بن على لمّا حضرته الوفاه قال للحسين أخيه رضى الله عنهما: يا أخى! انّ أباك حين قبض رسول الله صلّى الله عليه و سلّم استشرف لهذا الامر و رجا أن يكون صاحبه فصرفه الله عنه و وليها أبو بكر رضى الله عنهما فلما حضرت أبا بكر الوفاه تشوّف لها أيضا فصرفت عنه الى عمر رضى الله عنهما فلما قبض عمر رضى الله عنه جعلها شورى بين سته هو أحدهم فلم يشك أنّها لا تعدوه فصرفت عنه الى عثمان فلما هلك عثمان بويع له ثم نوزع حتى جرد السيف فطلبها فما صفى له شىء منها و أبى الله أن يجمع فينا أهل البيت النبوه و الدّين و الخلافه و الملك، فإياك و سفهاء أهل الكوفه أن يستخفوك فيخرجوك].

و نیز در «عقد نبوی» گفته:

[و قد كان فيما قاله الحسن عند ما احتضر لأخيه الحسين رضى الله عنهما: أبى الله أن يجمع فينا أهل البيت النبوه و الدّين و الخلافه و الملك فإياك و سفهاء أهل الكوفه أن يستخفوك فيخرجوك و يسلموك فتندم و لات حين مناص].

و محمد بن أبى بكر الشلى الحضرمى در «مشرع روى» در ذكر جناب امام حسين عليه السلام گفته:

[و قد كان فيما قاله الحسن عند ما احتضر لأخيه الحسين: أبى الله أن يجعل فينا أهل البيت النبوه و الدنيا و الخلافه و الملك فإياك و سفهاء أهل الكوفه أن يستخفوك فيخرجوك و يسلمون (يسلموك. ظ) فتندم و لات حين مناص! يا أخى! إن أباك حين قبض رسول الله صلى الله عليه و آله استشرف لهذا الامر و رجا أن يكون صاحبه فصرفه الله عنه و وليه أبو بكر رضى الله عنه فلمّا حضرت الوفاء أبى بكر تشوّق (تشوف. ظ) لها أيضا فصرفت عنه إلى عمر فلمّا قبض عمر جعلها شورى بين سته هو أحدهم فلم يشك أنّها لا تعدوه فصرفت عنه إلى عثمان فلمّا هلك عثمان بويج له ثم نوزع حتّى جرد السيف و طلبها فما صفا له شىء منها و إتنى و الله ما أرى أن يجمع الله فينا أهل البيت النبوه و الخلافه فلأعرفنّ ما استخفك سفهاء الكوفه. و قد تذكر ذلك الحسين ليله قتله فكان يترحم على أخيه الحسن].

و نیز در «مشرع روى» در ذكر امام حسن عليه السلام گفته:

[و لمّا احتضر قال لأخيه الحسين: إياك و سفهاء أهل الكوفه، إلى آخر ما مرّ].

و محمد صبان مصرى در «إسعاف الراغبين» در ذكر جناب امام حسن عليه السلام گفته:

[و لمّا احتضر قال لأخيه الحسين: يا أخى! اوصيك أن لا تطلب الخلافه فإتنى و الله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوه و الخلافه فإياك أن يستخفك سفهاء الكوفه و يخرجوك فتندم من حيث لا ينفعك الندم!].

و از جمله عبارات ناصبیت سمات: عبارت غوث حضرات سته است که در باب روز شهادت جناب امام حسين عليه السلام بقلم حروریت رقم بر صفحه قرطاس خارجیت أساس ریخته، رسن دین و ایمان خود را بأنامل نکث و قسوط و مروق تارتار گسیخته، چنانچه در «غنيه الطالبين» در ذكر روز عاشورا گفته: [فصل. و قد طعن قوم على من صام هذا اليوم العظيم و ما ورد فيه من التعظيم و زعموا أنّه لا يجوز صيامه لاجل قتل الحسين بن على رضى الله عنهما و قالوا: ينبغى أن يكون المصيبة فيه عامه لجميع الناس لفقده فيه و أنتم تتخذونه يوم فرح و سرور و تأمرون فيه بالتوسعه على العيال

والتفقه الكثيره و الصدقه على الفقراء و الضعفاء و المساكين، و ليس هذا من حقّ الحسين رضى الله عنه على جماعه المسلمين.

و هذا القائل خاطئ و مذهبه قبيح فاسد لأنّ الله تعالى اختار لسبط نبيّه صلى الله عليه و سلّم الشّهاده فى أشرف الايام و أعظمها و أجلها و أوقعها عنده ليزيده بذلك رفعه فى درجاته و كراماته مضافه إلى كرامته و بلغه منازل الخلفاء الراشدين الشّهداء بالشّهاده، و لو جاز أن يتخذ يوم موته يوم مصيبه لكان يوم الإثنين أولى بذلك ان (لأن. ظ) قبض الله تعالى نبيّه صلى الله عليه و سلّم فيه، و كذلك أبو بكر الصّدّيق رضى الله عنه قبض فيه، و هو ما روى هشام بن عروه عن عائشه رضى الله عنهما قالت: قال أبو بكر رضى الله عنه:

أى يوم توفى النّبىّ صلى الله عليه و سلّم فيه؟ قلت: يوم الإثنين، قال رضى الله عنه: إنى أرجو أن أموت فيه.

فمات رضى الله عنه فيه، و فقد رسول الله صلى الله عليه و سلّم و فقد أبى بكر رضى الله عنه أعظم من فقد غيرهما و قد اتفق النّاس على شرف يوم الإثنين و فضيله صومه و أنّه تعرض أعمال العباد فيه و فى يوم الخميس ترفع الاعمال كذلك يوم عاشورا لا يتخذ يوم مصيبه و لأنّ يوم عاشوراء ان اتخذ يوم مصيبه ليس بأولى من أن يتخذ يوم فرح و سرور لما قدّمنا ذكره و فضله من أنّه يوم نجى الله تعالى فيه أنبياءه من أعدائهم و أهلكت فيه أعدائهم الكفّار من فرعون و قومه غيرهم و أنّه تعالى خلق السّموات و الأرض و الأشياء فيه و آدم عليه السّلام و غير ذلك و ما أعدّ الله تعالى لمن صامه من الثّواب الجزيل و العطاء الوافر و تكفير الذّنوب و تمحيص السيّئات فصيام عاشورا بمثابة بقيه الأيّام الشريفة كالعيدين و الجمععه و عرفه و غيرهما ثمّ لو جاز أن يتخذ هذا اليوم يوم مصيبه لاتخذّه الصّحابه و التابعون رضى الله عنهم لأنهم أقرب إليه منّا و أخصّ به، و قد ورد عنهم الحثّ على التّوسعه على العيال فيه و الصّوم فيه.

من ذلك ما

روى عن الحسن رحمه الله تعالى عليه أنه قال: كان صوم يوم عاشورا فريضه و كان علىّ رضى الله عنه يأمر بصيامه فقالت لهم عائشه رضى الله عنها: من يأمركم بصوم يوم عاشورا؟ قالوا علىّ رضى الله عنه، قالت: إنّه أعلم من بقى بالسّنّه.

و روى عن علىّ رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: من أحيا ليله عاشورا أحياه الله تعالى

ما شاء. فدلّ على بطلان ما ذهب إليه هذا القائل، والله أعلم.]

«اما امام زين العابدين عليه السلام»

اشاره

پس قلت روایت اهل سنت از آن جناب حسب اعتراف شاه ولی الله در «قرّه العینین» کما سبق دانستی.

و از جمله عجائب مزعومات فاسده این حضرات آنست که معاذ الله جناب امام زین العابدین علیه السلام را آخذ و مستفید از مردمان دون پست مرتبه می دانند و آن جناب را منتفع از آن جماعه دون و آن هم در دین وامی نمایند! ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التّهذیب» در ترجمه آن جناب گفته:

[وقال مالک: قال نافع بن جبير بن مطعم لعلی بن الحسین: إنک تجالس أقواما دونا؟! فقال علی بن الحسین: إني اجالس من أنتفع بمجالسته فی دینی!]

و از جمله افتراءات بینة اهل سنت که برای تنقیص شأن جناب سید سجاد علیه آلاف سلام ربّ العباد بر بافته اند این ست که - معاذ الله - آن جناب علاوه بر فلاّن و بهمان از مروان بن الحکم لعین بن لعین که با قطع نظر از دیگر مطاعن قبیحه و مشائن فضیحه او ناصیبتش بحدّی رسیده که بحسب اعتراف مخاطب ما رئیس گروه شقاوت پژوه نواصب بود روایت می فرموده! و این امر در شناعت و فظاعت بحدّی رسیده که احدی از عقلا در کذب صریح و افک قبیح بودنش ارتیاب نمی کند.

حالا بعضی از عبارات که مشتمل بر این بهتان واضح البطلان می باشد باید شنید.

محبی الدین نووی در «تهذیب الأسماء و اللغات» در ترجمه جناب امام زین العابدین علیه السلام گفته: [سمع أباه و ابن عباس و المسور و أبا رافع و عائشه و أم سلمه و صفیة أزواج النبی صلی الله علیه و سلّم و مروان بن الحکم! و سعید بن المسیب و آخرین من التّابعین].

و ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» در ذکر جناب امام زین العابدین علیه السلام گفته: [أخذ عن أبيه و ابن عباس و المسور بن محزّمه و أبي رافع مولى النبی صلی الله علیه و سلّم

ص: ۱۲۳



و عائشه و أم سلمه و صفیه امهات المؤمنین و عن مروان بن الحکم و سعید بن المسيّب و عبد الله بن عثمان و ذکوان مولی عائشه و غیرهم!].

و ذهبی در «کاشف» گفته: [مروان بن الحکم الاموی ولد سنه اثین و لم یصح له سماع و له عن عثمان و سبره، و عنه عروه و مجاهد و علی بن الحسین!].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التّهذیب» گفته: [(علیه السلام). علی بن الحسین ابن علی بن أبی طالب الهاشمی، أبو الحسین و یقال ابو الحسن و یقال أبو محمّد و یقال ابو عبد الله المدنی زین العابدین، روى عن أبیه و عمّه الحسن و أرسل عن جدّه علی بن أبی طالب و روى عن ابن عزیاس و المسور بن محزمه و أبی هریره و عائشه و صفیه بنت حی و أم سلمه و بنتها زینب بنت أبی سلمه و أبی رافع مولی النبی صلی الله علیه و سلّم و ابنه عبید الله ابن أبی رافع و مروان بن الحکم و عمرو بن عثمان و ذکوان أبی عمرو مولی عائشه و سعید بن المسيّب و سعید بن مرجانه و بنت عبد الله بن جعفر].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التّهذیب» گفته: [(خ.ع). مروان بن الحکم بن أبی العاص بن أمیه بن عبد شمس بن مناف بن قصی الامویّ أبو عبد الملك و یقال أبو القاسم و یقال أبو الحکم، أمه آمنه بنت علقمه بن صفوان الکنانی و تکنی أم عثمان المدنی، ولد بعد الهجرة بسنتين و قيل بأربع و روى عن النبی صلی الله علیه و سلّم و لا یصح له منه سماع، و روى أيضا عن عثمان و علی و زید بن ثابت و أبی هریره و بسرہ بنت صفوان و عبد الرحمن بن الأسود بن عبد یغوث، روى عنه ابنه عبد الملك و سهل بن سعد الساعدی و هو أكبر منه و سعید بن المسيّب و علی بن الحسین! و عروه ابن الزبیر و أبو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث و عبید الله بن عبد الله بن عتبه و مجاهد و أبو سفیان مولی ابن أبی أحمد].

و ولی الدین الخطیب التبریزی در «رجال مشکاه» در ترجمه مروان گفته:

[روى عن نفر من الصحابه منهم عثمان و علی، و عنه عروه بن الزبیر و علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم].

و عبد الحق دهلوی در «رجال مشکاه» در ترجمه مروان گفته: [روى عن

نفر من الصحابه منهم عثمان و عليّ، و روى عنه عروه بن الزبير و عليّ بن الحسين أعنى الإمام الجليل زين العابدين و غيرهما].

و نیز گمان فاسد اکابر سنیه آنست که جناب امام زين العابدين عليه السلام مثل آحاد مسلمين تعلم حديث از علماء حديث می کرد، چنانچه ابن تیمیّه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [و أمّا قوله: و أخذوا أحكامهم الفروعیه عن الأئمّه المعصومین الثاقلین عن جدّهم رسول الله صلّى الله تعالى عليه و سلم، إلخ، فيقال أوّلاً: القوم المذكورون إنّما كانوا يتعلّمون الحديث من العلماء به كما يتعلّم سائر المسلمين، و هذا متواتر عنهم،

فعليّ بن الحسين يروى تاره عن أبان بن عثمان بن عفّان عن أسامه بن زيد مولى النّبي صلّى الله تعالى عليه و سلم «لا يرث المسلم الكافر و لا الكافر المسلم» رواه البخاريّ و مسلم و أبو جعفر محمّد بن علي يروى عن جابر بن عبد الله حديث مناسك الحجّ الطويل،

و هو أحسن ما روى في هذا الباب و من هذه الطريق رواه مسلم في صحيحه من حديث جعفر ابن محمّد عن جابر!].

و از جمله دلایل انحراف سنیّه از جناب امام زين العابدين عليه السلام آنست که ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح جمله «و

قال عليّ بن الحسين: يعني مثنى أو ثلاث أو رباع» گفته: [و هذا من أحسن الأدلّه في الردّ على الرّافضه، لكونه من تفسير زين العابدين و هو من أئمتهم الذين يرجعون إلى قولهم و يعتقدون عصمتهم].

و عینی در «عمده القاری» گفته: [و استدلاله بقول علي بن الحسين زين - العابدين رضی الله عنه من أحسن الأدلّه في الردّ على الرّوافض لكونه من أئمتهم الذين يرجعون إلى قولهم و يدعون أنّهم معصومون].

و قسطلانی در «إرشاد السیاری» گفته: [قال في «الفتح»: و هذا من أحسن الأدلّه في الردّ على الرّافضه لكونه من تفسير زين العابدين و هو من أئمتهم الذين يرجعون إلى قولهم و يعتقدون عصمتهم، انتهى].

ازین عبارات ثلثه ابن حجر عسقلانی و عینی و قسطلانی ظاهرست که احتجاج بخاری بکلام جناب امام زين العابدين عليه السلام از أحسن أدلّه است در ردّ رافضه زیرا که

جناب امام زین العابدین علیه السّلام از آن ائمه روافضست که ایشان بسوی قول شان رجوع می کنند و اعتقاد عصمت ایشان دارند، و این کلمات بلحن قول دلالت می نماید بر آنکه حضرات اهل سنّت آن جناب را امام نمی دانند و بسوی قول شان رجوع نمی کنند و معتقد عصمت شان نیستند، و ازینجا فرق حقّ و باطل بر ناظر بصیر کالصّبح المنیر روشن و مستنیر می شود، و بطلان دعوی شاه صاحب در باب اتّباع جمله اهل بیت علیهم السّلام کالشمس فی رابعه النهار آشکار می گردد.

### «تنبیه لكل عاقل نبیه»

مخفی نماند که در آیه «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثًا وَ رُبَاعًا»

هرگز کسی از اهل حقّ خلاف قول جناب امام زین العابدین علیه السّلام نرفته است، و نسبت تجویز زیادت بر اربع بایشان باطل محض می باشد، پس این همه خوشوقتیهای ابن حجر و عینی و قسطلانی بذکر نمودن بخاری قول جناب امام زین العابدین علیه السّلام را خیلی بی محلّ و سراسر بیجاست، و آن را احسن أدلّه بر ردّ قول اهل حق دانستن محض تهجّم و تهجّس و تقوّل و اعتداست.

آری، در اسلاف حضرات اهل سنّت بعض بزرگان دین چنان گذشته اند که از آیه مذکوره جواز نکاح زیاده از چار زن گمان نموده راه عدوان و طغیان پیموده اند!

### فتاوی اهل سنت بجواز نکاح نه زن!

مگر نمی دانی که فخر الدین عثمان بن علی الزّیلعی الحنفی در «تبیین الحقائق - شرح کنز الدقائق» گفته: [وقال القاسم بن ابراهیم:

يجوز التّروّج بالتّسع لأنّ الله تعالى أباح نکاح ثنتين بقوله «مَثْنَى» ثمّ عطف عليه «ثُلَاثًا وَ رُبَاعًا» بالواو و هي للجمع فيكون المجموع تسعا! و مثله عن النخعي [۱] و ابن أبي -

لیلی [۱].

و بدر الدین محمود بن أحمد العینی الحنفی در «رمز الحقائق - شرح کنز الدقائق» گفته: [و قال القاسم بن ابراهیم: يجوز التزوّج بالتسع، و مثله عن النخعی

ص: ۱۲۷

و ابن أبى لیلی لأنّ الواو للجمع.]

و قاضى القضاء محمّد بن على بن محمّد الشوكانى در «نيل الأوطار» گفته: [و ذهب الظاهرية إلى أنه يحلّ للرجل أن يتزوَّج تسعاً! و لعلّ وجهه قوله تعالى مُنْثَى وَ ثُلَاثٌ وَ رُبَاعٌ ، و مجموع ذلك لا باعتبار ما فيه من العدل تسع، و حكى ذلك عن ابن الصبّاغ [١] و العمرانى [٢]].

ص: ١٢٨

و نظام الدين نيسابورى در تفسير «غرائب القرآن» در تفسير آيه «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا» دو مسئله ذكر کرده و بعد بيان مسئله اولی گفته: [الثانيه]. ذهب جماعة إلى أنه يجوز التزوج بأي عدد ارید، لأن قوله «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» إطلاق في جميع الأعداد، لصحة استثناء كل عدد منه. وقوله «مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا» لا يصلح مخصية صا لذلك العموم لأن تخصيص بعض الأعداد بالذكر لا ينافي ثبوت الحكم في الباقي، بل نقول: ذكرها يدل على نفي الحرج و الحجر مطلقا فإن من قال لولده: افعل ما شئت، اذهب إلى السوق و إلى المدرسة و إلى البستان، كان تصريحاً في أن زمام الاختيار بيده و لا يكون تخصيصاً و أيضاً ذكر جميع الأعداد متعذر فذكر بعضها تنبيه على حصول الإذن في جميعها!.

و لئن سلمنا لكن الواو للجمع المطلق فيفيد الإذن في جمع تسعة بل ثمانية عشر لتضعيف كل منها. و أما السنه فلما ثبت بالتواتر أنه صلى الله عليه و سلم مات عن تسع و قد امرنا باتباعه في قوله «فَاتَّبِعُوهُ» و أقل مراتب الأمر الاباحه، و قد قال صلى الله عليه و سلم «فمن رغب عن سنتي فليس مني».

والمعتمد عند الجمهور في جوابهم أمران: أحدهما الخبر كنعو ما

روى أن نوفل بن معاوية أسلم و تحته خمس نسوه فقال صلى الله عليه و سلم: أمسك أربعا و فارق واحده،

و زيف بأن القرآن دلّ على عدم الحصر و نسخ القرآن بخبر الواحد غير جائز، و بأن الأمر بمفارقة الزائده قد يكون لمانع النسب أو الرضاع. و أقول إن القرآن لم يدلّ على عدم الحصر، غايته أنه لم يدلّ على الحصر فيكون مجملا و بيان المجمل بخبر الواحد جائز، و أيضا

قوله: أمسك أربعا على الإطلاق و كذا

«فارق واحده» دليل على أن المانع هو الزيادة على الأربع لا غيرها، و كذا في نظائر هذا الحديث و ثانيهما إجماع فقهاء الأمصار، و ضعف بأن الإجماع مع وجود المخالف لا ينعقد، و بتقدير التسليم فإن الإجماع لا ينسخ و لا ينسخ به. و الجواب أن المخالف إذا كان شاذًا فلا يعبأ به و القرآن لم يدلّ على عدم الحصر حتى يلزم نسخ الإجماع إياه و لكن الإجماع دلّ على وجود مبين في زمان الرسول صلى الله عليه و سلم، و لئن سلم أن القرآن دلّ على عدم الحصر فالإجماع يكشف عن وجود ناسخ في عهده و ذلك جائز بالاتفاق. لا يقال فعلى تقدير الحصر كان ينبغي أن يقال مثني أو ثلاث أو رباع، بأو الفاصله، لأننا نقول: يلزم حينئذ أن لا يجوز النكاح إلاّ على أحد هذه الاقسام فلا يجوز لبعضهم أن يأتي بالثنيه و لفريق ثان بالثلاث و لآخرين بالتربيع، فيذهب معنى تجويز الجمع بين أنواع القسمة الذي دلّت عليه الواو].

**«اما امام محمد باقر عليه السلام»**

پس در غضّ و تنقيص آن جناب اگر چه عبارت سابقه «منهاج» کافی و وافیست لیکن مزید بر آن باید شنید که ابن تیمیّه خذله الله در «منهاج» گفته: [و أما سائر الاثنی عشر فلم یدرکوا النبیّ صلی الله علیه و سلم فقول النبیّ «کذا. م» انهم نقلوا عن جدّهم، إن أراد بذلك أنه اوحى إليهم ما قال جدّهم، فهذه نبوّه كما كان يوحى الى النبیّ صلی الله علیه و سلم ما قاله غيره من الأنبياء، و إن أراد انهم سمعوا ذلك من غيرهم، فيمكن أن يسمع من ذلك الغير الذي سمعوه منهم سواء كان ذلك من بنى هاشم أو غيرهم. فأى مزیه لهم فى النقل

ص: ۱۳۰

عن جدهم إلا - بكمال العناية والاهتمام؟ فإن كل من كان أعظم اهتماما و عناية بأحاديث النبي صلى الله تعالى عليه و سلم و تلقيها من مظانها كان أعلم بها، و ليس من خصائص هؤلاء بل في غيرهم من هو أعلم بالسنة من أكثرهم كما يوجد في كل عصر من غير بني هاشم أعلم بالسنة من أكثر بني هاشم. فالزهري أعلم بأحاديث النبي صلى الله عليه و سلم و أحواله و أقواله باتفاق أهل العلم من أبي جعفر محمد بن علي!!! و كان معاصرا له].

و درین عبارت علاوه بر دیگر مضامین الحاد آگین، بصراحت مذکورست که - معاذ الله - زهری باتفاق اهل علم اعلمست بأحاديث جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و أحوال و أقوال آن جناب از امام محمد باقر عليه السلام! و قبائح و فضائح زهری علی العموم و بخصوص در باب نقل و روایت احادیث نه چنانست که بر ناظر متتبع پوشیده باشد، و قد سمعت شطرا منها فی حدیث مدینه العلم. فیا للعجب! که شیخ الاسلام سنیة این چنین مقذوح مجروح را از جناب امام محمد باقر عليه السلام أعلم گوید و باز حضرات سنیة ادعای موالات و اتباع آن جناب نمایند!.

و نیز ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» جائی که انکار فضائل جناب امام محمد باقر عليه السلام آغاز نهاده گفته: [و أما كونه أعلم أهل زمانه فهذا يحتاج إلى دليل و الزهري من أقرانه و هو عند الناس أعلم منه، و نقل تسميته بالباقر عن النبي صلى الله عليه و سلم لا- أصل له عند أهل العلم، بل هو من الأحاديث الموضوعه، و كذلك حديث تبليغ جابر له السلام هو من الموضوعات عند أهل العلم بالحديث!].

و سابقا از عبارت «دراسات اللیب» دانستی که علامه محمد معین سندی در آن افاده نموده که ابن الهمام در «فتح القدير» در دو مقام در حق اهلیت علیهم السلام کلامی آورده که احراق قلب علامه مذکور کرده، در مقام اول کلامی متعلق بکثرت طلاق جناب امام حسن علیه السلام نموده و در آن کلام جناب امام حسن علیه السلام را - معاذ الله - مرتکب رأی بمخالفت نص ظاهر ساخته، و در مقام دیگر در باب جناب امام محمد باقر علیه السلام کلامی ذکر کرده که محصول آن این ست که خبر آن جناب در باب سهم ذوی القربی



خلاف واقع ست و منشأ آن یا جهل است بمذهب علی بن ابی طالب علیه السّلام یا سهو و نسیانست یا کذبست بر آن جناب برای ترویج مذهب خود و مذهب ائمه از اولاد آن جناب! و هر امر ازین امور چیزست که مقشعّر می شود از آن جلود آنانکه خوف می کنند از پروردگار خود. و نیز دانستی که علامه مذکور افاده نموده که اگر آنچه امام محمّد باقر علیه السّلام فرموده است رأی آن جناب می بود و ابن الهمام آن را ردّ می کرد بدلیلی که برای او ظاهر شده بود آهون بود از ردّ آنچه آن جناب روایت آن فرموده و خبر بآن داده. و بعد ازین علامه موصوف از سر انصاف گفته که مصیبت تمام مصیبت بر امت آنست که کتب مذاهب اربعه از مذهب ائمه اهل بیت علیهم السّلام خالیست و بعد ازین اگر چیزی از آن در آن یافته می شود بمثل این کلام معارضه کرده می آید! و فی کلّ ما افاده هذا العلامه عبره لأهل الدّین و الاستقامه.

### «اما امام جعفر صادق علیه السلام»

پس بعض عبارات نسبت به آن جناب هم باید شنید و بکنه عدوان و طغیان ستیه در حق آن جناب باید رسید.

ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [و بالجمله، فهؤلاء الأئمة الأربعة ليس منهم من أخذ عن جعفر شيئا من قواعد الفقه لكن رووا عنه الأحاديث كما رووا عن غيره، و أحاديث غيره أضعاف أحاديثه، و ليس بين حديث الزّهرى و حديثه نسبة لا فى القوّه و لا فى الكثرة!!! و قد استراب البخارىّ فى بعض حديثه لما بلغه عن يحيى ابن سعيد القطان فيه كلام فلم يخرج له و يمتنع أن يكون حفظه للحديث كحفظ من من يحتجّ بهم البخارىّ!].

و ذهبى در «میزان الاعتدال» در ترجمه جناب امام جعفر صادق علیه السلام گفته:

[لم يحتج به البخارىّ، قال يحيى بن سعيد: مجالد أحبّ إلى منه! فى نفسى منه شيء! و قال مصعب عن الدّراوردى، قال: لم يرو مالك عن جعفر حتّى ظهر أمر بنى العباس.

عن مصعب بن عباس: كان مالك لا يروى عن جعفر حتّى يضمّه إلى أحد! و قال أحمد

ابن سعد بن أبی مریم: سمعت یحیی یقول: كنت لا أسأل یحیی بن سعید عن جعفر بن محمد فقال لی: لم لم تسألنی عن حدیث جعفر؟ قلت: لا اریده! فقال لی: إن كان یحفظ فحدیث أبیه المسند].

و نیز ذهبی در «مغنی» بترجمه آن جناب گفته: [لم یخرج له البخاری و قد وثقه ابن معین و ابن عدی و أمّا القطان فقال: مجالد أحبّ إلیّ منه!].

و نیز ذهبی در «تذهیب» بترجمه آن جناب گفته: [قال ابن المدینی: سئل یحیی القطان عن جعفر بن محمد فقال: فی نفسی منه شیء!].

و نیز ذهبی در «کاشف» بترجمه آن جناب گفته: [سمع أباه و القاسم و عطاء، و عنه شعبه و القطان، و قال: فی نفسی منه شیء!].

ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه آن جناب گفته: [قال الدرّاوردی:]

لم یرو مالک عن جعفر حتّی ظهر أمر بنی العباس. و قال مصعب الزّبیری: كان مالک لا یروی عنه حتّی یضمّه إلی آخر. و قال ابن المدینی: سئل یحیی بن سعید عنه فقال:

فی نفسی منه شیء و مجالد أحبّ إلیّ منه!].

و نیز ابن حجر در «تهذیب» بترجمه آن جناب گفته: [و قال سعید بن أبی مریم:

قیل لأبی بکر بن عیاش: مالک لم تسمع من جعفر و قد أدركته؟ قال سألناه عمّا یحدّث به من الأحادیث: أ شیء سمعته؟ قال: لا، و لكنّها روایه رویناها عن آبائنا].

و نیز در «تهذیب» بترجمه آن جناب گفته: [و قال أحمد بن سعد بن أبی مریم عن یحیی: كنت لا أسأل یحیی بن سعید عن حدیثه فقال لی: لم لا تسألنی عن حدیث جعفر بن محمد؟ قلت: لا اریده! فقال لی إنّه كان یحفظ].

و نیز در «تهذیب» بترجمه آن جناب گفته: [و قال ابن سعد: كان کثیر الحدیث و لا یحتجّ به و یتضعف! سئل مرّه: هذه الاحادیث من أبیک؟ فقال: نعم! و سئل مرّه فقال: إنمّا وجدتها فی کتبه. قلت: یحتمل أن یكون السؤالان وقعا عن أحادیث مختلفه فذکر فیما سمعه أنّه سمعه و فیما لم یسمعه أنّه وجده، و هذا یدلّ علی تثبته].

حدیث «ادّبوا اولادکم علی ثلث خصال:

حَبِّ نَبِيِّكُمْ وَ حَبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» در مقام قدح این حدیث گفته: [لم یرمز له بشیء و هو ضعیف لأنّ فیہ صالح بن أبی الأسود، له مناکیر. و جعفر بن محمّد الصادق، قال فی «الکاشف» عن القطان: فی النّفس منه شیء!].

**«اما امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام»**

پس نسبت بآنجناب هم بعض عبارات باید شنید:

ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [و أما موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی فلا یستریب من له من العلم نصیب أنّ مالک بن أنس و حمّاد بن زید و حمّاد بن مسلمه و اللیث بن سعد و الأوزاعی و یحیی بن سعید و وکیع بن الجراح و عبد الله بن المبارک و الشّافعی و أحمد بن حنبل و إسحاق بن راهویه و أمثالهم أعلم بأحادیث النّبی صلّی الله تعالی علیه و سلّم من هؤلاء!!! و هذا أمر تشهد به الآثار الثّی تعاین و تسمع، كما تشهد الآثار بأنّ عمر بن الخطاب رضی الله عنه كان أكثر فتوحا و جهادا بالمؤمنین و أقدر علی قمع الکفّار و المنافقین من غیره مثل عثمان و علی رضی الله عنهم أجمعین!. و ممّا بیّن ذلك أنّ القدر الذی ینقل عن هؤلاء من الأحکام المسنده إلی النّبی صلّی الله تعالی علیه و سلّم ینقل عن اولئک ما هو أضعافه].

و ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه امام موسی الکاظم علیه السّلام گفته: [روى عنه بنوه علیّ الرضا و إبراهیم و إسماعیل و حسین و أخواه علیّ و محمّد، و إنّما أوردته لأنّ العقیلى ذکره فی کتابه و قال: حدیثه غیر محفوظ، یعنی فی الایمان، قال:

الحمل فیہ علیّ أبی الصّلت الهروی، قلت: فاذا كان الحمل فیہ علیّ أبی الصّلت فما ذنب موسی تذکره].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التّهذیب» بترجمه آن جناب گفته: [روى عن أبیه و عبد الله بن دینار و عبد الملك بن قدامه الجمحی].

و نیز در «تهذیب» بعد نقل متولّد شدن آن جناب در سنه ثمان و عشرين و مائه

گفته: [قلت: إن ثبت أن مولده سنة ثمان فروايتة عن عبد الله بن دينار منقطعه، لأن عبد الله بن دينار توفي سنة سبع و عشرين].

و ابن حبان در «كتاب الثقات» در ترجمه جناب امام جعفر صادق عليه السلام گفته:

[يحتج بروايتة ما كان من غير روايه أولاده عنه! لأن في حديث ولده عنه مناكير كثيره! وإنما مرض القول فيه من مرض من أئمتنا، لما روى في حديثه من روايه أولاده، وقد اعتبرت حديثه من حديث الثقات عن مثل ابن جريح و الثوري و مالك و شعبه و ابن عيينه و وهب بن خالد و ذويهم فرأيت أحاديث مستقيمه ليس فيها شيء يخالف حديث الأثبات، و رأيت في روايه ولده عنه أشياء ليست من حديثه و لا من حديث أبيه و لا من حديث جدّه، و من المحال أن يلزق به ما جنت يد غيره].

و ابن حجر عسقلاني در «تهذيب» در ترجمه جناب امام جعفر صادق عليه السلام نقلا عن ابن حبان آورده: [يحتج بحديثه من غير روايه أولاده عنه].

و ازینجا آنچه از بی ادبی و جسارت در شان والاشان جناب موسی کاظم عليه السلام ظاهر می شود محتاج به بیان نیست.

### «اما جناب امام رضا عليه السلام»

پس بعض عبارات ناصبیت آیات نسبت بآنجناب هم مذکور می شود.

ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» علاوه بر عبارت سابقه جایی که انکار فضائل جناب امام رضا عليه السلام بالخصوص نموده گفته: [أما قوله [١]: «كان [٢] أزهد الناس و أعلمهم» فدعوى مجردة بلا دليل، فكل من غلا في شخص أمكنه أن يدعى له هذه الدعوى، كيف و الناس يعلمون أنه كان في زمانه من هو أعلم منه و أزهد منه! كالشافعي و اسحاق بن راهويه و أحمد بن حنبل و أشهب بن عبد العزيز و أبي سليمان الداراني و معروف الكرخي و أمثال هؤلاء، هذا و لم يأخذ عنه أحد من أهل العلم بالحديث شيئا و لا روى له حديثا في كتب السنّه و إنما يروى له أبو الصلت الهروي

و أمثاله نسخا عن آبائه فيها من الأكاذيب ما نزه الله عنه الصادقين منهم. و أما قوله «إنه أخذ عنه الفقهاء المشهورون كثيرا» فهذا من أظهر الكذب! هؤلاء فقهاء الجمهور المشهورون لم يأخذوا عنه ما هو معروف، و إن أخذ عنه بعض من لا يعرف من فقهاء الجمهور فهذا لا ينكر فإن طلبه الفقهاء قد يأخذون عن المتوسطين في العلم و من هم دون المتوسطين!].

و محمد بن طاهر مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[ادهنوا بالبنفسج فإنه حارّ في الشتاء بارد في الصيف. رواه عليّ بن موسى الرضا عن آبائه، كان يأتي عنهم بالعجائب!].

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[كان إذا عطس قال له عليّ:

رفع الله ذكرك. فيه عليّ بن موسى المعروف بالرضا، كان يأتي عن آبائه بالعجائب!].

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[لما أسرى بي إلى السماء سقط من عرقى فنبت منه الورد. فيه عليّ بن موسى الرضا كان يأتي عن آبائه بالعجائب].

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[من أكل رمانه حتى يتمها أنار الله قلبه. فيه عليّ بن موسى الرضا، كان يأتي عن آبائه بالعجائب].

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[من أدى فريضه فله عند الله دعوه مستجاب. فيه عليّ بن موسى يأتي عن آبائه بالعجائب].

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[الایمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان. فيه عليّ بن موسى الرضا، يأتي عن آبائه بالعجائب].

و نیز مقدسی در «تذکره الموضوعات» گفته:

[الحناء بعد التوره أمان من الجذام. فيه عليّ بن موسى الرضا، كان يأتي عن آبائه بالعجائب].

و نیز در «تذکره الموضوعات» گفته:

[السبت لنا و الأحد لشيعتنا و الاثنين لبني أمية و الثلاثاء لشيعتهم و الأربعاء لبني العباس و الخميس لشيعتهم و الجمعة لسائر الناس و ليس فيه سفر. فيه عليّ بن موسى الرضا، كان يأتي بالعجائب!].

و عبد الكريم سمعاني در كتاب «الأنساب» گفته: [الرضا، بكسر الزاء و فتح

ص: ۱۳۶

الضّاد المعجمه. هذا لقب أبى الحسن على بن موسى بن جعفر بن محمّد بن على بن الحسين ابن على بن أبى طالب الهاشمى المعروف بالرّضا. قال أبو حاتم بن حبان البستى:

يروى عن أبيه العجائب. روى عنه أبو الصّلت وغيره، كأنه كان يهيم و يخطئ].

و ذهبى در «میزان الاعتدال» بترجمه جناب امام رضا عليه السّلام گفته: [قال ابن طاهر: يأتي عن أبيه بعجائب. قلت: إنّما الشّأن فى ثبوت السّند إليه و إلّا- فالرجل قد كذب عليه و وضع عليه نسخه سائرهما الكذب على جدّه جعفر الصّادق، فروى عنه أبو الصّلت الهروى أحد المتّهمين، و لعلى بن مهدي القاضى عنه نسخه و لأبى أحمد عامر بن سليمان الطائى عنه نسخه كبيره، و لداود بن سليمان القزوينى عنه نسخه. مات سنه ثلث و مائتين. قال أبو الحسن الدّارقطنى: أنا ابن حبان فى كتابه، قال: على بن موسى الرّضا يروى عن أبيه عجائب، يهيم و يخطئ].

و نیز ذهبى در «مغنى» بترجمه آن جناب گفته: [قال ابن طاهر: يأتي عن آبائه بعجائب. قلت الشّأن فى صحّه الاسناد إليه فإنّه كذب عليه و على جدّه].

و ابن حجر عسقلانى در «تهذيب التّهذيب» بترجمه آن جناب گفته: [و قال أبو - سعد بن السّمعانى فى «الانساب»: قال أبو حاتم بن حبان: يروى عن أبيه العجائب كأنه كان يهيم و يخطئ].

### «و اما باقى ائمه معصومين عليهم السلام»

پس در شأن اين حضرات هم بعض عبارات ناصبيت آيات علمای سنّيه علاوه بر آنچه در ما سبق گذشته بايد شنيد.

فخر رازى در «نهايه العقول» گفته: [و العجب أنّهم يزعمون فى التّقى و التّقى و الحسن العسكرى أنّهم كانوا عالمين بجميع المسائل الاصوليه و الفروعيه جملها و تفاصيلها مع أنّهم كانوا فى زمان كثر خوض العلماء فى أصناف العلوم و كثر تصانيفهم و مع ذلك فلم يظهر من أحد منهم شىء من العلوم لا- بالقليل و لا- بالكثير! و لم يحضروا محفلا! و لا تكلموا فى شىء من المسائل مع المخالفين! و لم يظهر منهم تصنيف

منتفع به! كما ظهر من الشافعي رضي الله عنه و محمد بن الحسن رحمه الله عليه و غيرهما من الفقهاء و المتكلمين و المفسرين!].

و ابن تيميه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [الثالث أن يقال: القول بالرأى و الاجتهاد و القياس و الاستحسان خير من الأخذ بما ينقله من يعرف بكثره الكذب عمّن يصيب و يخطئ نقل غير مصدق عن قائل غير معصوم، و لا يشك عاقل أن رجوع مثل مالك و ابن أبي ذئب و ابن الماجشون و الليث بن سعد و الأوزاعي و الثوري و ابن أبي ليلى و شريك و أبي حنيفة و أبي يوسف و محمد بن الحسن و زفر و الحسن بن زياد و اللؤلؤى و الشافعي و البويطى و المزنى و أحمد بن حنبل و أبي داود السجستاني و الأثرم و ابراهيم الحربى و البخارى و عثمان بن سعيد الدارمى و أبى بكر بن خزيمة و محمد بن جرير الطبرى و محمد بن نصر المروزى و غير هؤلاء إلى اجتهادهم و اعتبارهم، مثل أن يعلموا سنّه النبى صلى الله عليه و سلم الثابتة عنه و يجتهدوا فى تحقيق مناط الأحكام و تنقيحها و تخريجها، خير لهم من أن يتمسكوا بنقل الرّوافض عن العسكريين و أمثالهما! فإنّ الواحد من هؤلاء لأعلم بدين الله و رسوله من العسكريين أنفسهم! فلو أفناه أحدهما بفتيا كان رجوعه إلى اجتهاده أولى من رجوعه إلى فتيا أحدهما، بل ذلك هو الواجب عليه فكيف إذا كان ذلك نقلا- عنهما من مثل الرّافضه، و الواجب على مثل العسكريين و أمثالهما أن يتعلموا من الواحد من هؤلاء!!!].

و نیز ابن تيميه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [الثانى أن يقال: القياس و لو أنّه ضعيف هو خير من تقليد من لم يبلغ فى العلم مبلغ المجتهدين، فإنّ كلّ من له علم و إنصاف يعلم أنّ مثل مالك و الليث بن سعد و الأوزاعي و أبى حنيفة و الثوري و ابن أبى ليلى و مثل الشافعي و احمد و إسحاق و أبى عبيد و أبى ثور أعلم و أفقه من العسكريين و أمثالهم! و أيضا فهؤلاء خير من المنتظر الذى لا يعلم ما يقول!!!].

و نیز ابن تيميه - خذله الله - در «منهاج» جائى كه إنكار فضائل أئمّه عليهم السّلام آغاز نهاده گفته: [و اما من بعد موسى فلم يؤخذ عنهم من العلم ما يذكر به أخبارهم فى كتب المشهورين و تواريخهم فإنّ اولئك الثلاثة توجد أحاديثهم فى الصّحاح و السنن



و المساند و توجد فتاويهم في الكتب المصنّفه في فتاوى السّلف مثل كتب ابن المبارك و سعيد بن منصور و عبد الرزاق و أبي بكر بن أبي شيبة و غير هؤلاء، و اما من بعدهم فليس له روايه في الكتب الامّهات من الحديث و لا فتاوى في الكتب المعروفة التي نقل فيها فتاوى السلف و لا لهم تفسير و لا غيره و لا لهم أقوال معروفه].

و ابن الجوزي در كتاب «الموضوعات» در باب فضل فاطمه سلام الله عليها گفته: [الحديث الثّاني في ذكر حسن فاطمه.

اخبرنا أبو بكر محمد بن أبي طاهر البزار قال: أنبا القاضي أبو الحسين بن المهتدي، قال: حدّثنا ابو الفرج الحسن بن احمد، قال: حدّثنا عبد الله بن محمّد بن جعفر بن شاذان، قال: ثنا احمد بن محمّد بن مهران الجمال قال: حدّثني الحسن بن علي صاحب العسكر، قال: حدّثني علي بن محمّد، قال:

حدّثني أبي محمّد بن علي، قال: حدّثني ابي علي بن موسى الرضا، قال: حدّثني ابي موسى بن جعفر، قال: حدّثني أبي جعفر بن محمّد، عن ابيه محمّد بن علي، عن جابر ابن عبد الله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و علي آله و سلّم: لَمَّا خلق الله آدم عليه السّلام و حوّا تبخترتا في الجنّة و قالوا: ما خلق الله خلقا احسن منّا! فبينهما كذلك إذا هما بصوره جاريه لم ير الرّاؤون احسن منها، لها نور شعشعاني يكاد يطفى الأبصار، علي رأسها تاج و في أذنيها قرطان. فقالا: يا رب! ما هذه الجاريه؟! قال: صورته فاطمه بنت محمّد سيّده ولدي «ولدك. ظ. م» فقال: ما هذا التّاج علي رأسها؟ قال: هذا بعلمها عليّ بن أبي طالب. قال: فما هذا القرطان: قال ابناها الحسن و الحسين، وجد ذلك في غامض علمي قبل أن أخلقك بألفي عام. قال المصنّف هذا حديث موضوع و الحسن بن علي صاحب العسكر هو الحسن بن علي بن محمّد بن علي بن موسى بن جعفر أبو محمّد العسكري أحد من يعتقد فيه الشّيعه الإمامه. روى هذا الحديث عن آباءه و ليس بشيء!].

و سيوطي در «الآلي مصنوعه» گفته:

[ابو الحسين بن المهتدي بالله في فوائده:

أنا أبو الفرج الحسن بن أحمد بن علي الهماني، ثنا عبد الله بن محمّد بن جعفر بن شاذان، ثنا أحمد بن محمّد بن مهران بن جعفر الرازي بحضره أبي خيثمه، حدّثني مولاى الحسن ابن علي صاحب العسكر، حدّثني أبي علي بن محمّد، حدّثني أبي محمّد بن علي، حدّثني

أبي علي بن موسى الرضا، حدّثني أبي موسى بن جعفر، حدّثني أبي جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علي، عن جابر بن عبد الله، مرفوعا: لَمَّا خلق الله تعالى آدم و حوّا تبخترأ في الجنّة و قالأ: ما خلق الله خلقأ أحسن منأ! فببنا هما كذلك إذ هما بصوره جاربه لم ير الرأون أحسن منها، لها نور شعشعائى يكاد يطفى الأبصار، على رأسها تاج و فى اذنبها قرطان، فقالأ: يا رب! ما هذه الجاربه؟! قال: صوره فاطمه بنت محمّد سبّد ولدك! فقال ما هذا التّاج على رأسها؟ قال: هذا بعلها على بن أبى طالب، قالأ: فما هذان القرطان؟ قال ابناها الحسن و الحسين، وجد ذلك فى غامض علمى قبل أن أخلقك بألفى عام. موضوع. الحسن العسكرى ليس بشىء!!!].

و شيخ رحمه الله السندى در «مختصر تنزیه الشریعه» گفته:

[حدیث لَمَّا خلق الله تعالى آدم و حوّا تبخترأ فى الجنّة و قال: ما خلق الله خلقأ أحسن منأ، الحدیث، و آخره: وجد ذلك فى غامض علمى قبل أن أخلقك بألف (بألفى. ظ) عام. ابن المهتدى فى فوائده، فى عبد الله و الحسن و لعلّه من وضع أحدهما!!!].

و محمد طاهر گجراتى فتنى در «قانون الموضوعات» كه در اول آن گفته:

[لَمَّا استرحت عن أعباء جمع الموضوعات و ما فيها من تنقيدات الفضلاء البرره حرّكنى بعض الأعزّه و ميز الأحبّه و صدق الطویّه و فرط المحبّه أن أجمع الضّعفاء من الرّواه الكذّابین و أسرد الوضّاع و المفترین لیكون قانونا کلّیأ فى معرفه الأخبار الموضوعات و ضبط الضّعفاء و المفتریات]، در حق جناب امام حسن عسكرى علیه السّلام مى گوید: [الحسن ابن على صاحب العسكر، ليس بشىء].

و عبد الوهاب بن محمد غوث المدارسى در «كشف الأحوال فى نقد الرّجال» كه آن را براى ذكر ضعفاء و متروكين و غيرهم تصنيف نموده گفته: [الحسن بن على صاحب العسكر، ليس بشىء، سمع على بن محمّد، روى عنه أحمد بن محمّد بن مهران الرّازى فى مناقب أهل البيت].

و ابن تيميه - خذله الله - در «منهاج» در مقام إنكار فضائل ائمه أطهار عليهم السّلام گفته: [و اما قوله: «و كان ولده الحسن العسكرى عالما زاهدا فاضلا عابدا أفضل

اهل زمانه و روت عنه العامه كثيرا» فهذا من غلط ما قبله من الدعاوى المجرده و الأكاذيب المثبته، فإن العلماء المعروفين بالروايه الذين كانوا فى زمن هذا الحسن بن على العسكرى ليست لهم عنه روايه مشهوره فى كتب اهل العلم، و شيوخ اهل كتب السنه البخارى و مسلم و أبى داود و الترمذى و النسائى و ابن ماجه كانوا موجودين فى ذلك الزمان و قريبا منه قبله و بعده، و قد جمع الحافظ ابو القاسم بن عساكر اسماء شيوخ الكل، يعنى شيوخ هولاء الأئمه، فليس فى هؤلاء الأئمه من روى عن الحسن بن على العسكرى مع روايتهم عن الوف مؤلفه من اهل الحديث، فكيف يقال: روت عنه العامه كثيرا! و اين هذه الروايات؟! و قوله: «أنه كان افضل اهل زمانه»، هو من هذا النمط].

و نیز ابن تیمیہ - خذله الله - در «منهاج» در ذکر جناب امام ثانی عشر علیه السلام گفته: [و هذا لو كان موجودا معلوما لكان الواجب فى حكم الله الثابت بنص القرآن و السنه و الإجماع أن يكون محضونا عند من يحضنه فى بدنه كأمه و أم أمه و نحوهما من اهل الحضانه و أن يكون ماله عند من يحفظه إماما وصى إبيه إن كان له وصى و إماما غير الوصى إماما قريبا و إماما نائب لى السلطان فإنه يتيم لموت ابيه و الله تعالى يقول «وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا» فهذا لا يجوز تسليم ماله إليه حتى يبلغ النكاح و يونس منه الرشد كما ذكر الله تعالى ذلك فى كتابه فكيف يكون من يستحق الحجر عليه فى بدنه و ماله إماما لجميع المسلمين معصوما لا يكون احد مؤمنا إلا بالايمان به. ثم هذا باتفاق منهم سواء قدر وجوده او عدمه لا ينتفعون به لا فى الدين و لا فى الدنيا و لا علم احدا شيئا و لا عرف له صفة من صفات الخير و لا الشر فلم يحصل به شيء من مقاصد الإمامه و مصالحها لا الخاصه و لا العامه، بل إن قدر وجوده فهو ضرر على اهل الأرض بلا نفع اصلا، فإن المؤمنين به لم ينتفعوا به اصلا و لا حصل لهم به لطف و لا مصلحة، و المكذبون به يعذبون عندهم على تكذيبهم به، فهو شر محض لا خير فيه! و خلق مثل هذا ليس من فعل الحكيم العادل].

و نیز ابن تیمیه - خذله الله - در «منهاج» گفته: [ثم انهم يقولون إن الله يجب عليه أن يفعل أصلح ما يقدر عليه للعباد في دينهم و دنياهم و هو يمكن الخوارج الذين يكفرون به بدار لهم فيها شوكة و من قتال أعدائهم و يجعلهم و الأئمة المعصومين في ذل أعظم من ذل اليهود و النصارى و غيرهم من أهل الذمة! فإن أهل الذمة يمكنهم إظهار دينهم و هؤلاء الذين يدعى أنهم حجج الله على عباده و لطفه في بلاده و أنه لا هدى إلا بهم و لا - نجاه إلا - بطاعتهم و لا سعادة إلا بمتابعتهم قد غاب خاتمهم من أربعمائه و خمسين سنة فلم ينتفع به أحد في دينه و دنياه! و هم لا يمكنهم إظهار دينهم كما تظهر اليهود و النصارى دينهم!].

و از جمله عبارات داله بر سوء اعتقاد در باب حضرات ائمه عليهم السلام عبارتیست که فخر رازی در کتاب «محصل» آورده، چنانچه در آخر بحث امامت جائی که ذکر تقیه بمیان آورده گفته: [و لنختم هذا الكلام بما يحكى عن سليمان بن جرير الزيدى أنه قال: إن أئمة الرافضة وضعوا مقاليتين لشيعتهم لا يظفر معهما أحد عليهم:

الأول القول بالبداء، فإذا قالوا إنه سيكون لهم قوه و شوكة ثم لا يكون الأمر على ما أخبروه قالوا: بدا لله تعالى فيه! قال زرارہ بن أعين - من قدماء الشيعة و هو يخبر عن علامات ظهور الإمام - رضی الله عنه - هذه الأبيات:

فتلك إمارات تجيء بوقتها و مالك عما قدر الله مذهب

و لو لا البداء سميته غير فائت و نعت البداء نعت لمن يتقلب

و لو لا البداء ما كان ثم تصرف و كان کنار دهرها تتلهب

و كان كضوء مشرق بطبيعة و لله عن ذكر الطباع مرغب

و الثانی التقیه، فكلما أرادوا شيئاً يتكلمون به، فإذا قيل لهم هذا خطأ و ظهر بطلانه قالوا: إنما قلناه تقيہ].

ازین عبارت ظاهرست که فخر رازی کلام جسارت التیام سلیمان بن جریر زیدی را که از راه خبث نفس نسبت بحضرات ائمه عليهم السلام تفوه بآن نموده بابتهاج تمام در

خاتمه کلام خود آورده طریق تسلیم و قبول آن را باقدام سرور و ابتهاج پیموده، و ذلك أظهر دليل على اتباع الزاى وتيره التواصب اللثام و وطئه قده الخوارج الأعثام.

و مخفى نماند كه مقاله شنيعه سليمان بن جرير را محمد بن عبد الكريم الشهرستاني الشافعى هم در كتاب «ملل و نحل» وارد نموده، چنانچه در ذكر سليمان مذکور گفته: [ثم انه طعن فى الرافضه فقال: إن أئمة الرافضه قد وضعوا مقالاتين لشيعتهم لا يظهر أحد قطّ بهما عليهم: إحداهما القول بالبداء فإذا أظهروا قولاً - أنه سيكون لهم قوه و شوكة و ظهور ثم لا يكون الأمر على ما أخبروه قالوا: بدا لله تعالى فى ذلك! و الثانيه التقيّه و كل ما أرادوا تكلموا به، فإذا قيل لهم ذلك ليس بحقّ و ظهر لهم البطلان قالوا: إنّما قلناه تقيّه و فعلناه تقيّه].

و از جمله عجائب جسارات مخاطب فطيع الحركات اين ست كه او در بعض حواشى همين كتاب «تحفه» عبارت مذكوره «ملل و نحل» شهرستاني را بتحريف و تبديل كلمات و جملات عديده و إضافه و اقحام خرافات و مهملات عتيده وارد ساخته پرده از دين و ديانت و صدق و امانت خود بدست خویش برانداخته، چنانچه در حاشيه كيد صد و هفتم از باب مكايد خود گفته: [قد نقل صاحب «الملل و النحل» عن سليمان بن جرير من الزيديه أنه قال: إن أئمة الرافض وضعوا مقالاتين لشيعتهم لا يظهر أحد قطّ بهما عليهم، أحدهما القول بالبداء، فإذا تليت عليهم الآيات الدالّة على مدح الصّحابه و الثناء الحسن عليهم أولوها بالبداء و قالوا: بدا لله تعالى فى حالهم! و كذا إذا أخبروا أتباعهم بأنّه سيكون لهم شوكة و قوه ثم لا يكون الامر على وفق ما وعدوه قالوا: بدا لله فى ذلك. و الثانيه: التقيّه، فكلمّا رويت عندهم عن أمير المؤمنين و الأئمة ما يدلّ على الثناء الحسن فى حقّ الصّحابه و الالفه معهم و المؤانسه بهم و المصاهره و المواكله و المشاربه و الصّلموه خلف الخلفاء و روايه الحديث عنهم و لهم قالوا: هذا كلّه محمول على التقيّه! بل بعض فضلائهم إذا تكلم بكلام باطل فليل له: هذا باطل عندك و على وفق قواعدك و قواعد أصحابك و روايات أئمتك قال: إنّما قلناه تقيّه و تليسا للأمر. و أقول: هيهنا مقاله ثالثه هى حصنهم الحصين

و حرزهم الحرز! و هي الرّجعه، فإنّ الآيات الدّالّه على غلبه الحقّ و أهله و كذا الأحاديث المبشره بحصول الأمن و الغنى و الجاه و الثّروه إذا أوردت عليهم قالوا:

هذه المواعيد كلّها يكون عند الرّجعه].

و درین عبارت شاه صاحب علاوه بر تحریفات جزئیّه که از نظر ناظر بصیر پوشیده نیست مرتکب تحریفات کلیّه و إضافات عظیمه گردیده اند.

از آن جمله آنکه در مقام ذکر بدا این عبارت سراسر جسارت افزوده اند:

«فاذا تليت عليهم الآيات الدّالّه على مدح الصّیّحابه و الثّناء الحسن عليهم أوّلوها بالبدا و قالوا: بدا لله في حالهم»، و این جسارتی است که علاوه بر تحریف صریح و اقحام فضحی مشتمل بر کذب ظاهر و بهتان باهرست.

و از آن جمله آنکه در مقام ذکر تقیّه این عبارت سرا پا خسارت افزوده اند:

«فكلّمنا رويت عندهم عن أمير المؤمنين و الأئمّه ما يدل على الثّناء الحسن في حقّ الصّیّحابه و الالفة معهم و المؤانسه بهم و المصاهره و المواكله و المشاربه و الصّلوه خلف الخلفاء و روايه الحديث عنهم و لهم قالوا: هذا كلّه محمول على التّقیّه».

و از آن جمله آنکه بجای این عبارت اصلیّه ملل و نحل «و كلّما أرادوا تكلموا به فإذا قيل لهم ذلك ليس بحقّ و ظهر لهم البطلان قالوا إنّما قلناه تقیّه و فعلناه تقیّه» این عبارت ممسوخه آورده «بل بعض فضلائهم إذا تكلم بكلام باطل فقليل له هذا باطل عندك و على وفق قواعدك و قواعد أصحابك و روايات أئمتك قال إنّما قلناه تقیّه و تلبیسا للأمر».

و از آن جمله آنکه بعد این همه تحریفات عظیمه و تصرّفات ملیمه عبارتی که مشتمل بر ذکر رجعتست افزوده و آن را مصدرّ به «أقول» نموده، تا باشد که ناظر غیر ماهر آنچه قبل از «أقول» مذکور شده بالتّمام کلام سلیمان بن جریر زعم نماید و ما بعد آن را کلام صاحب «ملل و نحل» گمان کند! و كلّ هذا ممّا يتعجب منه الناظرون المبصرون و يثبت أنّ المخاطب زعيم الدّين قيل في حقّهم «إنّ أنتم إلاّ مفترّون»! و از جمله عبارات ناصیّت آیات که کاشف اسرار و هاتک أستار و مثبت انحراف

اهل سنت از حضرات ائمه اطهار - سلام الله عليهم ما اختلف الليل والنهار - می باشد،

### عبارت ملا جلال دوانی در «شرح عقائد عضدی»

عبارت جلال دوانی است در «شرح عقائد عضدی» چنانچه در شرح مذکور جایی که عضدی در عقائد حدیث افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه ذکر کرده و بعد آن دعوی فرقه ناجیه بودن اشاعره آغاز نهاده، مسطورست: [فإن قلت: كيف حكم بأن الفرقه الناجیه هم الأشاعره و كل فرقه تزعم أنها الناجیه؟ قلت: سياق الحديث مشعر بأنهم مقتدون بما روى عن النبي عليه السلام و أصحابه، و ذلك إنما ينطبق على الأشاعره فإنهم يتمسكون في عقائدهم بالأحاديث الصحيحة المرويه عنه عليه السلام و عن أصحابه رضی الله عنهم لا يتجاوزون عن ظواهرها إلا بضروره و لا يسترسلون مع عقولهم كالمعتزله و من يحدو حدوهم، و لا مع الثقل عن غيرهم كالشيعه المتشبهين بما روى عن أئمتهم لاعتقادهم العصمه فيهم، انتهى].

این کلام بأصرح دلالات دلالت دارد بر آنکه شیعه اتباع احادیث مرویه از ائمه عليهم السلام که اعتقاد عصمت آنها دارند می کنند و حضرات اهل سنت از آن تحاشی و انکار تمام بر زبان می آرند و برین معنی فخر و مباهات مالا کلام دارند، بلکه ترک اتباع اهل بیت عليهم السلام را دلیل حقیقت خود می پندارند.

و حسین خلخالی در «حاشیه شرح عقائد» قیامت کرده اعتقاد محفوظیت ائمه اهلیت عليهم السلام را از کذب و افترا باطل و شنیع انگاشته یاظهار حال واقعی مذهب اهل حق و مشرب خود پرداخته، حیث قال: [قوله: المتبعين (المتشبهين. ظ) بما روى عن أئمتهم من غير استنادهم (إسنادهم. ظ) المروى إلى النبي عليه السلام و أصحابه، و ذلك الاتباع منهم لأجل اعتقادهم العصمه في أئمتهم و عدم صدور الكذب و الافتراء منهم، انتهى].

و این بانك بی هنگام و کلام ناصبیت نظام صریحست درین که اعتقاد عصمت ائمه عليهم السلام و عدم صدور کذب و افترا ازین حضرات مخصوص اهل حق است، و لله الحمد على ذلك حمد الشاکرین، و سئیه باین اعتقاد نمی گرایند و تصویب آن نمی نمایند،

بلکه آن را منکر و قبیح می‌شمارند، و مخالفت آن را دلیل حقیقت مذهب خود می‌پندارند.

پس این مذهب سئیه را مبارکباد که لیاقت اعتقاد آن جز ایشان کسی ندارد! و هیچ مسلمی را تاب آن نیست که تصوّر آن نماید فکیف که راه تصدیق آن پیماید! قوله:

[و اگر کتب اهل سنت را اعتبار نکنند مرویات شیعه را که از عقائد الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهل سنت درین رساله نقل کرده شد چه جوابست؟].

أقول:

جواب استدلالات فاسده و احتجاجات کاسده شاهصاحب بمرویات شیعه که از راه جهل یا تجاهل در مباحث اصول و فروع آورده اند - بحمد الله المنعم - علمای اعلام و محققین فخام اهل حق کرام در مصنّفات خود که برای نقض أبواب «تحفه» مردوده تصنیف فرموده اند بنحوی مرقوم و مسطور نموده اند که اولیای شاهصاحب بملاحظه آن غریق بحر فکر و منغمس لجهّ تحیر شده از عالم قیل و قال می‌گذرند و تخلف خود را از سفینه اهل بیت علیهم السّلام برای العین مشاهده نموده خلاص و نجات خود را از محالات می‌شمردند! و لقد کان لهم أن یعتبروا بقول الله ربّ العالمین «وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ» .

### نقل کلمات دیگری از شاه صاحب در باب حدیث سفینه و جواب آنها

اشاره

قوله:

و در این مقام بعضی از خوش طبعان شیعه تقریری دارد خیلی دلفریب لا بد ذکر آن تقریر و حل آن تزویر نموده آمد، گفته است که تشبیه اهل بیت در این حدیث بسفینه اقتضا می‌نماید که محبت جمیع اهلیت و اتباع کل ایشان در نجات و فلاح ضرور نیست، زیرا که اگر شخصی در یک کنج کشتی جا گرفت بلا شبهه از غرق او را نجات حاصل شد، بلکه دوران در تمام کشتی و گاهی بکنجی نشستن و گاهی بکنج دیگر معمول و عادی نیست، پس شیعه چون متمسک به بعض اهلیت شدند و اتباع بعضی از ایشان پیش گرفتند بلا شبهه ناجی باشند و طعنی که اهل سنت برایشان بابت انکار بعض اهلیت می‌نمایند

ص: ۱۴۶



أقول:

این تقریر سفاهت تخمیر را هرگز کسی که از شیعه بر زبان نمی آرد و لو در مقام خوش طبعی باشد، همانا که شاه صاحب از راه خدع و تزویر این تقریر را ببعضی از خوش طبعان شیعه نسبت نموده در صفاقت و وقاحت خود افزوده اند، و غالب آنست که این تقریر عمل ید خود شاه صاحب می باشد که بغرض توهین و تهجین اهل حقّ و یقین و تنشیت قلوب ندّافین و نساجین اهل نحلّه خود آن را بر منوال حیاکت و حکایت نسج ساخته بجواب آن پرداخته اند، و الاّ اولیایشان بیان فرمایند که کدام شیعه خوش طبع این تقریر را بمقابله اهل سنّت یا بجای خود بمعرض بیان آورده؟! و اگر همین جور تقریرات را مناط ردّ و قدح و نقض و إبرام ساخته آید و در مقام مناظره و کلام و محاجّه و خصام دست آویز خود کرده شود یقیناً بساط تحقیق و تدقیق نوردیده و عالم تأمل و تحدیق مبتلای انقلاب گردیده بنظر خواهد آمد.

سبحان الله! شاه صاحب را یارای آن نیست که متعلّق بحدیث سفینه تقریری از تقریرات اهل حق از کتب و أسفارشان نقل نمایند و جواب آن خواه بنهج معقول باشد یا غیر معقول رقم فرمایند، لیکن این چنین طاقات و هفوات را که ابن هبّنه را هم از آن إبا و استنکاف عارض می شود خواه مخواه بگردن شیعه می اندازند و جواب آن بزعم خود داده ناظرین ماهرین را مبتلای حیرت و استعجاب می سازند!

بالجمله ما هرگز قبول نمی کنیم که کسی از اهل ایمان این چنین تقریر بادی الهوان را بر زبان جاری کرده باشد، و هر که ادنی عثوری بر اعتقادات اهل حقّ دارد هرگز باور نخواهد کرد که کسی از عوامّ مؤمنین هم گفته باشد که محبّت جمیع اهل بیت و اتّباع کلّ ایشان در نجات و فلاح ضرور نیست، یا آنکه جاهلی از امامیه تفوّه نموده باشد که «شیعه چون متمسّک ببعض اهل بیت شدند و اتّباع بعضی از ایشان پیش گرفتند بلا شبهه ناجی باشند»، هل هذا الاّ کذب بهتان لا یتفوّه به أحد من اهل الایمان!

آری، اگر اهل سنت این چنین تقریر واهی و تفوه موجب هلاک و تباهی بر زبان آرند بجاست و نزد ایشان اظهار این معنی رواست، زیرا که ایشان با وصف ادعای محبت اهل بیت عصمت و طهارت، مسلک مهلک محبت اعدا و مخالفین ایشان می سپارند و در حق ائمه معصومین علیهم السلام کلمات ناصیبت آیات که شطری از آن شنیدی بلا محابا بر زبان می آرند، و إجماع اهل بیت علیهم السلام را حجت نمی دانند، بلکه این ارکان دین را قابل تقلید بلکه لائق أخذ احادیث و روایات هم ندانسته مرکب کفر مهین در راه ضلال مبین میرانند.

و هر چند بعد این کلام ما که کاشف اسرار و هاتک أستار مخاطب خلیع العذارست حاجتی نیست که توجهی بسوی کلمات با رده و هفوات شاردۀ مخاطب که در جواب این تقریر مخترع آورده کرده اید، لیکن برای مزید إفحام و إلزام خللی که در خلال نسج عنکبوتی مخاطب مندمج می باشد بمعرض اظهار می آرم و پس از انکشاف تلبیس و تزویر مخاطب عظیم التغریر آنچه در حق آن سالک مسالک تخسیر لازم - می آید بناظر بصیر و ممعن خبیر می سپارم.

قوله:

[اهل سنت درین جواب او بدو وجه سخن دارند. اول بطریق نقض آنکه درین صورت امامیه را باید که زیدیه و کیسانیه و ناوسیه و أفضحیه را گمراه ندانند و ناجی و مفلح انگارند، زیرا که هر یکی ازین فرق مذکوره و امثال ایشان کنجی ازین کشتی وسیع گرفته و در آن کنج جای خود ساخته و یک کنج کشتی برای نجات از غرق کافست].

أقول:

بحمد الله در ما سبق بأدلة قاهره و براهین باهره معلوم شد که مصداق حدیث سفینه نفوس قدسیه ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین می باشند و راکب سفینه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همان کس است که این حضرات را بوصف جمیل عصمت متصف بداند و جمله أقوال و أفعالشان را مثل آیات قرآن مجید و فرقان حمید

ص: ۱۴۸

از خطا و خلل و عثار و زلل میرا دانسته عصمت و امامتشان را جزو اعتقاد خود گرداند.

و چون این معنی در زیدیه و کیسانیه و ناسیه و افطحیه و أمثالهم یافته نمی شود، لهذا ایشان از رکوب سفینه ناجیه منجیه بمراحل قاصیه دور و در گرداب هلاک و خسار و تباب و تبار منغمس و مغمور می باشند! و هر گاه ایشان را اصل رکوب نصیب نشده باشد چگونه می توان گفت که هر یکی از ایشان کنجی ازین کشتی وسیع گرفته و در آن کنج جای خود ساخته و یک کنج کشتی برای نجات از غرق کافی ست؟! هل هذا إلا افک و بهتان و تقوّل بما یکذبه المشاهده و العیان؟!.

قوله:

[بلکه درین صورت تعیین ائمه اثنی عشر نیز مخدوش گشت، زیرا که هر کنج کشتی در نجات بخشیدن از دریا کافیت و معنی امام همینست که اتباع او موجب نجات آخرت باشد، و تمام مذهب اثنی عشریه بلکه امامیه بر هم شد!].

أقول:

چون بنصوص نبویه - علی صاحبها و آله آلاف السّلام و التّحیه - و ارشادات خود اهل بیت علیهم السّلام و دیگر أدله قاطعه و براهین ساطعه ثابت گردیده که مصداق حدیث سفینه ائمه معصومین اثنی عشر علیهم السّلام هستند، باز چگونه این مطلب حقّ بأمثال این شبّهات رکیکه واهیه مخدوش می تواند شد؟! و بر کسی که ادنی شعوری داشته باشد واضح و لائحست که هر گاه رکوب سفینه ناجیه منجیه موقوف بر اعتقاد عصمت و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السّلام شد تحقّق رکوب سفینه ناجیه منجیه برای غیر امامیه اثنا عشریه از جمله محالات گردید. و در کمال ظهورست که بغیر رکوب سفینه هیچ کنج کشتی حاصل نمی تواند شد چه جای نجات از موج دریا! پس تصوّر رکوب کشتی و حصول کنجی و نجات از موج دریا برای غیر امامیه اثنا عشریه مصداق «ظلماتٌ بعضُها فوقَ بعضٍ» می باشد و کسی که معتقد امامت ائمه اثنی عشر علیهم السّلام نیست برای اظهار سوء حال و خسران مآل او قول خداوند عالم «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَيَّحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» کافی و وافیت.

ص: ۱۴۹

چون بنصوص نبویّه - علی صاحبها و آله آلاف السّلام و التّحیّه - و ارشادات خود اهل بیت علیهم السّلام و دیگر أدلّه قاطعه و براهین ساطعه ثابت گردیده که مصداق حدیث سفینه ائمه معصومین اثنی عشر علیهم السّلام هستند، باز چگونه این مطلب حقّ بأمثال این شبهات رکیکه واهیه مخدوش می تواند شد؟! و بر کسی که ادنی شعوری داشته باشد واضح و لائحتست که هر گاه رکوب سفینه ناجیه منجیه موقوف بر اعتقاد عصمت و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السّلام شد تحقّق رکوب سفینه ناجیه منجیه برای غیر امامیه اثنا عشریّه از جمله محالات گردید. و در کمال ظهورست که بغیر رکوب سفینه هیچ کنج کشتی حاصل نمی تواند شد چه جای نجات از موج دریا! پس تصوّر رکوب کشتی و حصول کنجی و نجات از موج دریا برای غیر امامیه اثنا عشریّه مصداق «ظلماتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» می باشد و کسی که معتقد امامت ائمه اثنی عشر علیهم السّلام نیست برای اظهار سوء حال و خسران مآل او قول خداوند عالم «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَيَحَابُّ الظُّلُمَاتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» کافی و وافیست.

بالجمله، برهمی مذهب اثنا عشریّه بعد فهم معنای حقیقی حدیث سفینه خیال محالست، و هر که مطلب صحیح این حدیث شریف فهمیده نزد او بنای مرصوص این مذهب حقّ ارسخ من الجبالست.

قوله:

[و اگر این کلمه را زیدیه گویند همین حرف در مقابل آنها گفته خواهد شد].

أقول:

اگر چه ما کاری بزیدیه نداریم و ایشان را بسبب عقائد باطله و مذاهب فاسده شان از فرق ضالّه هالکه می شماریم، لیکن این قدر می گوئیم که زیدیه هرگز نخواهند گفت که تشبیه اهل بیت درین حدیث بسفینه اقتضا می نماید که محبت جمیع اهل بیت و اتباع کلّ ایشان در نجات و فلاح ضرور نیست، الی آخر ما ساقه المخاطب، زیرا که این کلام سخافت انضمام در فساد و بطلان بحدی رسیده که هر محقّ و مبطل از آن ابا می نماید و هرگز زبان خود را بآن نمی آلاید، و هر که کلمات زیدیه را متعلّق بحدیث سفینه در «ذخیره المآل» عجیلی و غیر آن دیده باشد می داند که ایشان اگر چه خلط حقّ یا باطل نموده کلمات بسیار چاویده اند لیکن کسی ازیشان بمثل این کلام سخافت التیام متفوّه نگردیده.

قوله:

پس تعین مذهبی برای خود هیچ فرقه را از فرق شیعه درست نیست بلکه جمیع مذاهب را باید که حق دانند و صواب انگارند].

أقول:

چون احدی از فرق شیعه متفوّه بتقریر اختراعی شاه صاحب نشده، پس این کلام نافرجام شاه صاحب سراسر بیجاست و از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد می باشد، آری حضرات اهل سنّت خصوصاً شاه صاحب اگر جمیع مذاهب را حق بدانند حق

ایشانست زیرا که بمذاقشان همه ازوست بلکه همه اوست.

قوله:

[حال آنکه در میان مذاهب اینها تناقض و تضاد واقع است، و هر دو جانب تناقض را حق دانستن در غیر اجتهادیات قائل باجتماع نقیضین شدنست که بدیهی الاستحاله است].

أقول:

این تقریر وقاحت تخمیر که شاه صاحب برای اظهار معقولیت خود بر زبان صفاقت ترجمان آورده اند در مفاد آن اگر قدری تأمل می کردند هرگز متفوه بآن نمی شدند، زیرا که اختلاف مذاهب پیشوایان اهل سنت أظهر من الشمس و أبین من الأمس است، و هر که ادنی نظری بر کتب و أسفار سیّیه بیندازد از اختلاف مذاهب شان در اصول و فروع متحیر می گردد و اختلافاتی که در طبقات أسلاف و أخلاف ایشان گذشته و موجودست ناظر بصیر را بچار موجّه حیرت می اندازد! و از جمله عجائب این ست که محبت بعض حضرات اهل سنت باختلاف مذاهب بحدی رسیده که تعدّد مذاهب را بعدد صحابه بنظر قبول و استحسان می نگرند و مذاهب صحابه را بیک لک و چارده هزار مذهب رسانیده هر یکی را قابل اقتدا و موجب اهتدا گمان می نمایند!.

علامه عجیلی در «ذخیره المال» گفته: [و قد وضع الشّیخ الزّبانی و إمام أهل الكشف عبد الوهّاب الشّعرائی قدس الله روحه فی میزانه لاختلاف المذاهب فمثال (تمثالا. ظ) كالشجره و كتب علیه: فانظر يا أخی إلى العین التي فی أسفل الشّجره و إلى الفروع و الأغصان و الثّمار تجدها كلّها متفرّعه من أصل الشّجره و هی الشّریعه، و الفروع الكبار مثال أقوال أئمّه المذاهب، و الفروع الصّیغار مثال أقوال المقلّمدین، و الأغصان المتفرّعه من جوانب الفروع مثال أقوال الطلبة المقلّمدین، و النّقط الحمر التي فی أعلى الأغصان مثال المسائل المستخرجه من أقوال العلماء، فلم يخرج احد من عین شریعته و شجره علمه، و ما من قول من أقوال هؤلاء الأئمّه إلا و هو متفرّع من هذه الشّجره

ص: ۱۵۱

و فروعها و أغصانها! ثم وضع مثالا آخر لاتصال سائر المذاهب بعين الشريعة و خطّ خطوطا كثيره تشرع إلى العين الوسطى من سائر الجوانب و لم يحصرها في أربعة و لا- خمسة بل ذكر نحو ثمانية عشر مذهباً كما جعلها غيره مائة ألف و أربعة عشر ألفاً على عدد الصحابه (رض) و

بأيهم اقتديتم اهتديتم!!!].

و بالاتر از این همه آنست که بعضی از اکابر این حضرات در تصویب مذاهب مختلفه بحدی مبالغه دارند که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی می آرند باین مضمون که آن جناب - معاذ الله - ارشاد فرموده که شریعت من بر سی صد و شصت طریقه آمده ست، نمی رود کسی در طریقه از آن طرق مگر اینکه نجات می یابد! و بعد از آن تأییدش بحدیث نجوم می نمایند و در تحیر اصحاب عقول و أحلام إلى أقصى الغايه می افزایند.

علامه عجیلی در «ذخیره المال» کلامی از شیخ عبد الوهاب شعرانی نقل نموده که در آخر آن واقع است:

[وقد روی الطبرانی مرفوعاً أنّ شریعتی جاءت علی ثلاثمائة و ستین طریقه ما سلک أحد منها طریقه إلا و نجا! و يؤیّده حدیث أصحابی کالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم. انتهى کلام الشعرانی نفع الله به].

قوله:

[دوم بطریق حل آنکه جا گرفتن در یک کنج کشتی وقتی نجات بخش از غرق دریاست که در کنج دیگر از آن کشتی رخنه نکند و چون در یک کنج نشست و در کنج دیگر رخنه کردن آغاز نهاد بلا شبهه غرق خواهد شد، و هیچ فرقه از فرق شیعه نیست الا در یک کنج این کشتی نشسته و در کنج دیگر رخنه پیدا کرد].

اقول:

این کلام سفاهت انضمام شاه صاحب از کلام سابق او هن و افسدست و آنچه بطریق حل افاده می فرمایند از آنچه بطریق نقض افاده نموده بودند طریقترا افاده است، زیرا که هر صاحب فهم می داند که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث سفینه اهلیت خود را مثل سفینه نوح قرار داده و مصداق اهلیت آن جناب درین حدیث مثل حدیث

ص: ۱۵۲

ثقلین ائمه اثنا عشر علیهم السّلام هستند، کما ثبت مرّه بعد مرّه، پس کسی که اثنا عشری نباشد او را رکوب سفینه اهل بیت علیهم السّلام کی نصیب شده تا گفته شود که در یک کنج کشتی نشسته است و کنج دیگر را رخنه می کند؟! بلکه او متخلّف ازین سفینه است و مصداق من تخلّف عنها غرق می باشد. اما اثنا عشریّه پس چون بحمد الله راکب سفینه اهل بیت علیهم السّلام هستند و همه اجزای سفینه را محترم و معظم و سبب نجات خود می دانند تصوّر باطل رخنه کردن کشتی نسبت بایشان نقش بر آب است.

و از جمله عجائب روزگار که سرمایه حیرت بی نهایت اولی الأبصار می باشد این ست که شاه صاحب سفینه اهل بیت علیهم السّلام را مثل سفینه چوبی که مردمان ناقص الصّیغه می سازند تصوّر نموده و لهذا آن را قابل رخنه کردن تصوّر می نماید! حال آنکه این سفینه خداسازست که اگر جنّ و انس مجتمع شوند در آن هیچ رخنه نمی توانند کرد و لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً! بالجمله، کسانی که راکب این سفینه متینه هستند نسبت بایشان تصوّر رخنه کردن از هر جهت خیال محالست و کسانی که راکب این سفینه نشدند ایشان را غرق و هلاک بحر فنا کی قابل این امر گذاشته که تصوّر باطل رکوب و رخنه اندازی درین سفینه نمایند! آری این همه تصوّرات باطله و توهمات عاطله کار شاه صاحب و اولیایشانست که تفرقه ما بین سراب و آب نکرده طریق زیغ و اعوجاج می سپرند و تمییز خطا از صواب ننموده در بحر غیّ و ضلال منغمس و منغمزند! قوله:

[آری اهل سنت هر چند در کنجهای مختلفه سیر و دور می نمایند اما کشتی ایشان سالمست، در هیچ کنج رخنه نکرده اند تا از آن طرف موج دریا درآید و غرق کند].

اقول:

این همه بالاخوانی شاه صاحب مبنی بر مزعومات فاسده و موهومات کاسده ایشانست که در ما سبق بطلان آن بدلائل ساطعه و براهین قاطعه واضح و لائح گردیده و هر که

ص: ۱۵۳

در بیانات شافیه اهل حق نظری کرده بخوبی می داند که مصداق اهل بیته در حدیث سفینه بالخصوص ائمه اثنا عشر علیهم السلام هستند و راکب سفینه اهلبیت علیهم السلام همان کسست که معتقد عصمت و امامت ایشان بوده باشد و در اصول و فروع اتّباع و اقتفای ایشان بکند و بفلان و بهمان اصلا کاری ندارد، و بحمد الله ازین فضیلت عظمی و موهبت کبری اهل سنت یکسر محروم و بی نصیب هستند و کلمات ناصیبت آیاتشان در خصوص ائمه اثنی عشر علیهم السلام دلالت صریحه دارد برینکه ایشان اعدی عدو این حضرات می باشد و بأفعال و أقوال خود بغض و عداوت این نفوس قدسیه را واضح و آشکار نموده خاک مذلت و صغار بر رءوس خود می پاشند! و ازینجا کالتور علی شاهق الطور بر هر ذی شعور ظاهر و باهر می شود که اهل سنت هرگز راکب سفینه اهلبیت علیهم السلام نیستند و چون ایشان را رکوب این سفینه نصیب نشد نه نشستن در کنجی برایشان ممکنست و نه سیر و دور در کنجهای مختلفه در امکانشان می باشد، بلکه ایشان هیچ کشتی و لو شکسته و رخنه دار بوده باشد ندارند چه جای آنکه کشتی ایشان سالم بوده باشد! بلی ایشان مثل کفار قوم نوح علیه السلام هستند که بسبب تخلف از سفینه نوح علیه السلام غرق دریای هلاک گشتند، فصدق علیهم قوله تبارک و تعالی: **مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا! قوله:**

[و باختیار روش اهل سنت الزام توان داد نواصب را در انکار این دو حدیث که بدلیل عقلی در صحت این هر دو قدح کرده اند و گفته اند که مفاد این هر دو حدیث تکلیف بممتنعات عقلیه است که بالبداهه محالست، زیرا که اگر تمسک بجمیع اهلبیت نموده آید و بلا-شبهه در عقائد و فروع ایشان اختلاف و تناقض رو داده، می باید که امت مکلف باشد بجمع بین النقیضین، و هو محال بالبداهه، و اگر تمسک ببعض ایشان کرده آید یا بتعین خواهد بود یا بغیر تعین، در شق اول ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد، و در روایات تعین حق بجانب خود نیز اینها را اختلاف واقع ست باز همان آش اجتماع



النقيضين در كاسه مي آيد يا ترجيح بلا مرجح، و اگر شق ثاني مراد باشد لازم آيد تجويز عقائد مختلفه و شرائع متفاوته در يك دين واحد از خود شارع، حال آنكه «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ صَرِيحٌ مَخَالَفِ اَيْنِ تَجْوِيزِ سْتِ وَ بَضْرُورِ دِينِهِ اسْتِحَالَهُ اَنْ ثَابِت. وَ هِيْجِ فَرْقِهِ اَزِ فَرْقِ شِيْعِهِ اَزِ عَهْدِهِ جَوَابِ اَيْنِ خَدَشِهِ اَنْ اَشْقِيَا نَمِيْ تَوَانِدِ بَرِ اَمْدِ اَلَا چُونِ رُوشِ اَهْلِ سُنْتِ اَخْتِيَارِ كَنْدِ].

اقول:

بر ناظر بصير و متتبع خبير واضح و مستنيرست كه شاه صاحب جابجا در كتاب خود و كالت فضولي نواصب اختيار نموده نامه اعمال خود را سياه و حال زار خود را تباه کرده اند! و اين مقام هم از جمله آن مقاماتست. اگر اوليای شاه صاحب اين مطلب را قبول نکنند و جانی در تن و مهارتی در فن داشته باشند بریشان لازم و واجب است كه اين تقرير نواصب را از كتب ایشان برآورده پيش اهل حق بگذارند تا صدق و راستی نقل و حكایت شاه صاحب بر أصحاب انظار و ارباب ابصار واضح و آشكار گردد، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ .

و حقيقت حال اين است كه اين تقرير ضلالت تخمير كه شاه صاحب و كاله عن النواصب ذكر کرده اند مأخوذ از كلمات سخافت آيات بعض علمای اهل سنت است كه در جواب حديث ثقلين و حديث سفينه ملجأ و مضطر شده بر آلسنه سليطه خود آورده اند!

مگر نمی دانی كه ابراهيم كردی كه از مشايخ اجازه شاه ولی الله والد مخاطب است و خود مخاطب در همین كتاب «تحفه» در مبحث آيه «إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللّٰهُ» او را بكمال تبجيل و تفخيم ياد نموده و بعض هفوات او احتجاج کرده، در كتاب «نبراس» می گوید: [و اما خبر السّفينه و

«إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ» لا- دلالة فيه إلا- على أن المتمسك بغيرهم غير ضالّ، و لا دلالة فيه على أن تقليد هم أولى، كما لا دلالة فيه على أن المتمسك بغيرهم من التابعين للكتاب و السننه ليس على هدى! و أقرب ما يتبين به أنه لا دلالة في ذلك على الأولوية، إن الأولوية لا تثبت بهذه الأحاديث إلا إذا دلت على أنهم لا يخطئون

ص: ۱۵۵

أبدأ، و لا دلالة فيها على ذلك كما يشهد به الواقع، لَمَّا مرَّ أنَّهم قد اختلفوا باعترافكم و نقلكم في المسائل الاصولية و قد اعترفتهم بأنَّ الحقَّ في الاصول واحد و إذا كان الحقَّ واحدا و هم قد اختلفوا اختلافا متناقضا، دلَّ ذلك على تطرُّق الخطأ الاجتهادي إليهم قطعا و لا محيص لإنكاره، و كَلَّمَا تطرَّق إليهم كانوا كسائر المجتهدين من الامَّة، فلا أولويَّة بهذه الأحاديث أصلا].

و سابقا شنيدى كه خود شاه صاحب در حاشيه كتاب خود در همين مبحث آورده اند: [و الحاصل أنَّ المراد بالعترة إِمَّا جميع أهل بيت السِّكْنِي أو جميع بنى هاشم أو جميع أولاد فاطمه و على، و على كلِّ تقدير فالتَّمسُّك المأمور به إِمَّا بكلِّ منهم أو بكلِّهم أو بالبعض المبهم أو بالبعض المعين، و الشَّقُّوق كُلُّهَا باطله. أمَّا الأَوَّل فلأنَّه يستلزم التَّمسُّك بالتقيضين في الواقع لاختلاف العترة فيما بينهم في اصول الدين كما مرَّ مفضَّلا، و على الثَّانِي يلغو الكلام لأنَّ التَّمسُّك بما أجمع عليه كلُّهم بحيث لا يشدُّ عنه فرقه لا يجدى نفعاً إذ البحث في المسائل الخلافية، و على الثالث يلزم تصويب الطرفين المتخالفين و يلزم على الإمامية تصويب الزَّيدية و الكيسانية و بالعكس، و على الرَّابِع يلزم التَّجهيل و التَّلبيس في التَّبليغ إذ البعض المراد غير المذكور في الكلام فيفضى إلى التَّزاع في تعيينه كما هو الواقع!] بالجمله، ازین عبارات بر اولی الاحلام بکمال ظهور منجلی گردید که تقریری که شاه صاحب از جانب نواصب نقل کرده اند مأخوذ از هفوات خود اهل سنت می باشد، و هر چند بطلان این هفوات و سقطات از افادات متینه و تحقیقات رزینه ما که در ما سبق ذکر نموده ایم واضح و لائح شده، لیکن در این جا باز بغرض افاده ناظرین اختصارا می گویم که:

چون مصداق اهل بیت در حدیث ثقلین و حدیث سفینه بلا ریب حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السَّلام می باشند و هرگز در عقائد و فروع ایشان اختلاف و تناقض نیست، لهذا مساعی برای این قیل و قال و محلی برای این مقال ضلالت اشتمال که شاه صاحب بر زبان آورده اند نیست، و بحمد الله مراد بودن ائمه اثنی عشر علیهم السَّلام در حدیث ثقلین و

معصوم بودنشان از خطا و زلل و اتفاق و اجتماعشان در مذهب و فقدان اختلاف در میان - شان امریست که علاوه بر دلائل قاطعه و براهین ساطعه که اهل حق ذکر می نمایند از افادات محرّره و اعترافات مکرّره منصفین علمای اهل سنت مثل علامه محمّد معین سندی در «دراسات اللیب» بلا شبهه ثابت و محقّق شده، و هر گاه اعیان اهل بیت علیهم السّلام معلوم گردید و عصمت و اتفاقشان در اصول و فروع بمنصّه شهود رسید، همه کلمات سخیفه و جمله جملات رکیکه که شاه صاحب بوکالت نواصب نقل کرده اند باطل بر آمد و ظاهر گشت که مکلف شدن امت بجمع بین النقیضین در صورت تمسک بجمع اهل بیت و احتمال تمسک ببعضشان و بودن آن بتعیّن یا بغیر تعیّن و لزوم ترجیح بلا مرجّح در شقّ اول و اختلاف روایات تعیّن و آمدن آش اجتماع النقیضین در کاسه یا ترجیح بلا مرجّح و تجویز عقائد مختلفه و شرایع متفاوته در شقّ ثانی، همه حرفهای پوچ و بیمعنی است که سراسر بی محلّ و بیجا صرف شده و أصلاً ضرری بأهل حقّ نمی رساند بلکه کمال اجنبیّت و کیل نواصب از ادراک حقائق و نهایت بعد او از ساحت اکتناه دقائق واضح می گرداند!

و علاوه برین این تقریر که مخاطب و کاله از نواصب لئام آورده اگر وقعی برای آن گذاشته شود هادم أساس اسلام می باشد، زیرا که مثل آن کفار اشرار در حقّ کتاب الله نسج می توانند کرد، و لنعم ما قال بعض علمائنا الأعلام فی هذا المقام:

[أمّیا آنچه این ناصب از نواصب نقل کرده پس آن در حقیقت قدح در اسلامست، مثلاً کفار را می رسد که بگویند آیات کتاب إلهی متناقضند و متخالف و تکلیف بعمل علی کلّ من المتناقضین محالست، و اگر تمسک ببعض آیات نمایند پس اگر علی التّعیّن باشد ترجیح بلا- مرجّح لازم آید، و ایضا وجوه مخصّیصه مختلف می باشند و هر کسی بنا بر عقیده خود وجه ترجیحی قرار می دهد، پس آمدن همان آش اجتماع النقیضین در کاسه یا ترجیح بلا مرجّح لازمست و بر شقّ ثانی تجویز شرائع متفاوته لازم آید. و نیز این تقریر شاه صاحب که بوکالت نواصب اختراع آن کرده اند برای حدیث نجوم که شاه صاحب و اولیایشان خیلی دلداده آن هستند نهایت مضرّست، زیرا

که بلا- شبهه می توان گفت که اقتدای أصحاب که مثل نجوم اند اقتدا بکُلِّ أصحابست یا ببعض، علی الاوّل یلزم اجتماع التَّقِیضین و علی الثّانی بعض معین مرادند یا غیر معین، علی الاوّل یلزم التّرجیح بلا مرّحّیح، و ایضا روایات اقتدا بأصحاب و ارتدادشان علی الاعقاب متعارضند، پس همان آش در کاسه شاه صاحب می آید، و نیز شیعه چون اقتدا بأفضل أصحاب دارند پس چرا مورد ملام باشند، و علی الثّانی تجویز المتنافیات لازم می آید. [هكذا أفاد بعض الأعلام، رفع الله مقامه فی دار السّلام.

و هر گاه این همه دانستی بر تو واضح و لائح گردید که مسلک اهل حق در باب احتجاج و استدلال بحدّیث ثقلین و حدیث سفینه چنان روشن و مستقیم است که ارباب انصاف را در آن اصلا گنجایش قیل و قال نیست و تقریراتشان درین خصوص مثل بنیان مرصوصست و بحدّی مبرم و محکم افتاده که اصلا خدشه بر آن وارد نمی شود.

و ازینجاست که شاه صاحب گاهی از جانب بعض مجاهیل شیعه در باب حدیث سفینه تقریر تراشی می فرمایند تا بر آن زنج زنی نمایند، و گاهی وکالت فضولی نواصب اختیار نموده می خواهند که بدلیل عقلی در صحّت حدیث ثقلین و حدیث سفینه قبح کنند و تمام فرق شیعه را از جواب خدشه آن اشقیا عاجز ظاهر سازند، حال آنکه ازین اضطراب و سرگردانیشان اصلا آبی بر روی کار نمی آید، بلکه سعی بی حاصل و جهد لا طائلشان جمله بر باد می رود و بر هر عاقل متدبّر بخوبی منکشف می گردد که آنچه شاه صاحب از بعض خوش طبعان شیعه نقل کرده اند افترای محض می باشد و خاک مذلت و هوان بر سر خود مخاطب حلیف البهتان می پاشد! و آنچه بعنوان وکالت از جانب نواصب لئام بمعرض بیان آورده اند همه از انبان اسلاف ناانصاف خود برداشته تخم ناصبیت و انحراف در مزارع قلوب اولیای خود کاشته اند، و در مقام جواب بنحوی که پهلوی تهی کرده اند بر ناظر بصیر واضح و مستتیرست.

و عجب تر آنکه با وصف این وکالت سراسر ضلالت دعوی می فرمایند که روش ایشان برای خلاص از خدشه نواصب لئام یگانه تدبیرست! حال آنکه روش ایشان بلا ریب روش غرابست و متّبع ایشان بلا شبهه واصل إلى التّبار و التّباب!

و از جمله عجائب مضحکه این ست که شاه صاحب در باب حدیث سفینه بر آنچه در متن کتاب خود ذکر کرده بودند اکتفا نرزیده در حاشیه آن از بعضی علمای خود تقریری سخیف تر نقل کرده باستحسان آن گرویده اند، چنانچه می فرمایند:

[ملاً یعقوب ملتانی که از علمای اهل سنت است گفته است که در حدیث پیغمبر تشبیه اهل بیت بسفینه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره می کند که شریعت را از صحابه باید گرفت و طریقت را از اهل بیت! زیرا که خوض در حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت و محافظت شریعت محالست، چنانچه سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی و اهتدا بنجوم محالست، و فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از غرق است اما وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محالست، چنانچه فقط مراعات نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل، درین نکته تأمل باید کرد که بسیار عمیقست!] انتهی.

و ابن تقریر سراسر تزویر که اصل [۱] و مأخذ آن تقریر سخافت تخمیر بعضی مذکرین پر تغریر می باشد موهون و مردودست بوجوه عدیده و براهین سدیده:

ص: ۱۵۹

اول آنکه مبنای این تقریر بر

حدیث أصحابی کالنجوم است، حال آنکه قدح و جرح آن حسب افادات علمای اعلام سنیّه بتفصیل تمام در ما سبق شنیدی، و حال پر اختلال آن بنظر حقیقت بین دیدی، پس تمسک ملتانی باین حدیث فاسد المبانی نزد ارباب تحقیق و تنقید موجب نهایت تعییر و تندیدست.

دوم آنکه بر فرض صحت

حدیث «أصحابی کالنجوم» مراد از أصحابی در آن

ص: ۱۶۰

اهل بیتست، و بحمد الله این مطلب از تحقیقات آنیقه ما که درین کتاب و در کتاب «استقصاء الإفحام» بتفصیل تمام مذکور شده ثابت و محقق گردیده. پس هویدا و آشکار گردید که بنابر حدیث نجوم أخذ شریعت از اهل بیت علیهم السلام باید کرد نه از اعیان، و الله الوافی عن سلوک مسلک التباب و التبار.

سوم آنکه اگر بالفرض در

حدیث أصحابی کالنجوم مراد از أصحابی اهل بیتی نبوده باشد باز هم چون اهل بیت عصر نبوی علیهم السلام بلا شبهه و ارباب داخل در زمره اصحاب بودند بلکه نزد اهل ایمان و یقین رأس و رئیس ایشان محسوب می شدند، لهذا

حدیث أصحابی کالنجوم اهلیت علیهم السلام را هم شامل خواهد بود، و پر ظاهرست که هر گاه اهلیت علیهم السلام بسبب اتصاف بوصف صحابیت در مصداق حدیث نجوم داخل گشتند أخذ شریعت از ایشان واجب و لازم گردید و تنحیه و تبعیدشان از مقام منبع نشر شریعت و قصر و حصر ایشان در دایره ارشاد و طریقت به سر حد بطلان رسید، و لقد صدق الله الحمید المجید فی قوله: وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ .

چهارم آنکه هر گاه حدیث نجوم بر نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السلام شامل آمد و این حضرات در مصداق آن داخل شدند و حدیث سفینه بلا منازعت مختص بایشان گشت مصدق و محقق گردید که این حضرات قدسی صفات بلحاظ جمع بین الفضیلتین أحقّ و اولى بالتقدیم هستند هم در مقام أخذ شریعت و هم در محلّ أخذ طریقت، و ثابت و مبرهن شد که حدیث نجوم و حدیث سفینه هر دو دلیل واضح و برهان لائح جلال شأن و عظمت مکان و تقدّم و تفوق و زعامت و امامت این ارکان دین مبین و اعلام شرع متین و حجج الله علی العالمین می باشد، و تقریر سراسر تزویر ملتانی غریب منقلب شده خاک مذلت و هوان بر سر خودش می باشد.

پنجم آنکه اگر بالفرض حدیث نجوم تعلقی باهلیت علیهم السلام نداشته باشد باز هم مفاد آن هرگز این نیست که شریعت را از اهل بیت علیهم السلام نباید گرفت، و چگونه کسی از عقلا اقدام برین می توان کرد حال آنکه آیات متکاثره قرآن مجید و احادیث متضافره رسول ربّ حمید - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّنَادِيدِ مادام للحمام تغرید - أخذ شریعت را

از اهل بیت عصمت و طهارت واجب و لازم می گردانند، و بودن این حضرات معادن علم و حکمت و منابع دین و شریعت بمنصّه شهود می رسانند. پس بنابر حدیث نجوم أصحاب را قابل أخذ شریعت گمان کردن و نفوس قدسیّه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام را قابل أخذ شریعت ندانستن غضب خالق را خریدن و روح نبوی را بأقیح وجوه رنجانیدنست.

ششم آنکه حدیث سفینه را صرف مشیر بأخذ طریقت از اهل بیت علیهم السّلام دانستن و آن را دلیل أخذ شریعت ازین نفوس قدسیّه نگردانیدن خلاف تحقیقات علمای اعلام و محققین عظام سئیه است، و هر که افادات ایشان را دیده است و جرعه از افاضات شان کشیده بخوبی می داند که ایشان این حدیث شریف را آمر و حاکم بأخذ شریعت از اهل بیت علیهم السّلام می دانند، و این مطلب را بعنوانین شتی از عبارات و کلمات خویش ظاهر و باهر می گردانند، و قد رأیت فیما أسلفناه شطرا من عبارات هؤلاء الأعلام، فعلیک التّظر فیها بالإمعان و الإنعام.

هفتم آنکه دلالت حدیث سفینه بر وجوب أخذ شریعت از اهل بیت علیهم السّلام بحدی واضح و لائحست که نصر الله کابلی که خواجه شاه صاحبست بآن اعتراف نموده و بالجاه قادر علی الاطلاق رجوع خلفاء و صحابه را بسوی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در مسائل مشکله ناشی ازین مطلب دانسته، چنانچه در «صواعق» بعد ذکر حدیث سفینه گفته: [و لا شک أنّ الفلاح منوط بولائهم و هدیهم، و الهلاک بالتخلّف عنهم].

و من ثمّه کان الخلفاء و الصّیحه یرجعون إلی أفضلهم فیما أشکل علیهم من المسائل، و ذلك لأنّ ولاءهم واجب و هدیهم هدی النّبیّ (صلعم).

پس بعد ازین پسندیدن مخاطب خرافت ملتانی را جز آنکه کاشف از عقوق پدر معنوی خود باشد دیگر چه توان گفت؟! هشتم آنکه دلالت حدیث سفینه بر لزوم أخذ شریعت از اهل بیت علیهم السّلام امریست که از کلام خود شاه صاحب صراحه واضح و آشکارست، بیانش اینکه شاه صاحب کما سمعت در متن کتاب خود فرموده اند: [و همین قسم

حدیث «مثل اهل بیتی



فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» دلالت نمی کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشانست و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک].

و نیز شاه صاحب در متن کتاب خود فرموده اند: [و همینست حال اتباع که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی کنند از هر همه روایات دین خود می آرند و بدان تمسک می جویند، چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه ایشان بر آن گواه است]، انتهى.

و بعد این اعتراف صریح در متن کتاب در حاشیه آن کلام سخیف ملتانی را ذکر کردن و حدیث نجوم را دلیل أخذ شریعت از اصحاب و حدیث سفینه را دلیل أخذ طریقت از اهل بیت علیهم السلام وانمودن علانیه طرق مناقضه و مباحته پیمودنست.

نهم آنکه اگر این تقریر ملتانی حظی از صحت داشته باشد لازم می آید که جماعت اصحاب و زمره اهل بیت علیهم السلام هر دو - العیاذ باللّه - خلاف حکم نبوی نموده باشند، زیرا که پر ظاهرست که اهل بیت علیهم السلام هرگز أخذ شریعت از اصحاب ننمودند و همچنین اصحاب راه أخذ طریقت از اهل بیت نپیمودند و اگر بعضی را فرض کنیم که سالک این راه بودند اکثر که بلا شبهه منحرف ازین طریق گردیدند.

پس اینک ملتانی را باید که قدری در مآل تقریر سفاهت تخمیر خود اندیشه نماید و ببیند که این کلام نافرجامش او را بکدام وادی مهلک می اندازد و بچه بلای بی درمان مبتلا می سازد، فلیضحک قلیلا و لیبک کثیرا.

دهم آنکه اظهار ملتانی که خوض در بحر حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت و محافظت شریعت محالست برای حضرات صوفیه قیامت کبری بر سر می آرد زیرا که حضراتشان بسیاری از نامقیدان و قلندران را که أصلا بأعمال طریقت و محافظت شریعت کاری نداشتند و تجاهر بمنکرات و قبائح می کردند و إعلان بفسق و فجور می نمودند واصل بحق و عارف کامل می دانند، کما لا یخفی علی ناظر «لوائح الأنوار» و «نفحات الانس» و غیر ذلک من کتب المتصوفین الأعلام، و قد بینا شطرا من أحوالهم فی کتابنا «استقصاء الإفحام».

پس این همه بزرگان دین خود را باین کلمه ازرا و تهجین نمودن سراسر از مصلحت اندیشی دور افتادن و داد انحراف ازین جماعت بدیعه الأطراف دادنست.

یازدهم آنکه ادعای ملتانی که سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی و اهتدا بنجوم محالست، دعوی بی دلیل بلکه دلیل بیخبری اوست از واضحات جلیه، چه هر ذی بصری می داند که ضرورت اهتدا بنجوم در وقتی لاحق می شود که طریق مظلم باشد، چنانچه خداوند عالم می فرماید «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبُحْرِ»، لیکن در صورت تبیین طریق و عارف بودن کشتیان و وزیدن باد مراد و جریان سفینه یاذن الله راکب سفینه را هرگز احتیاجی بنجوم نمی افتد و سفینه اش یقینا بساحل نجات و منزل مقصود می رسد، و ذلك ظاهر عند الراكب البصير ولا يُبْتَكِكُ مِثْلُ خَبِيرٍ .

دوازدهم آنکه قول ملتانی که فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از غرق است اما وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محالست، کلامیست که اجنبیت او از درک حقائق بر هر صغیر و کبیر واضح و لائح می گرداند، زیرا که ما عنقریب ثابت نمودیم که در سفر دریا وصول بمقصد بدون مراعات نجوم ممکنست، و علاوه برین می گوئیم هر گاه مقصود اصلی نجات از غرق بوده باشد سوار شدن در کشتی کفایت می کند و احتیاجی بمراعات نجوم نیست، کما هو ظاهر عند اولی البصائر و الأبصار و إن كان خفياً عن النواصب الفاقدين للأنظار.

سیزدهم آنکه کلام ملتانی که فقط مراعات نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل است اعترافیست که امر حق را بر زبان او جاری نموده، لیکن بمفاد

«کلمه حقّ یراد بها باطل» مقصود او ازین کلام غیر محمودست، زیرا که حسب دستور کلمات سابقه اش باین کلام هم می خواهد که حدیث نجوم را در حق أسلاف ناانصاف خود فرود آرد، حال آنکه بلحاظ بیانات سابقه ما واضح و لائح گردیده که احتجاج اهل سنت بحدیث نجوم بنحو من الأنحاء درست نمی نشیند و هیچ محملی از محامل مقررّه ایشان در اذهان أصحاب انصاف جا نمی گزیند.

چهاردهم آنکه فرمایش شاه صاحب که درین نکته تأمل باید کرد که بسیار عمیقست! فرمایشیست سراسر بیجا، زیرا که این نکته سطحی هرگز عمقی ندارد و آثار فساد و بطلان و اعلام مهانت و هوان بر سطح آن بحدی واضح و نمایانست که هیچ ناظری را بشرطی که بصیر بوده باشد احتیاج بتأمل در آن نیست.

### «تنبیه و ایقاز» یرغم أنف کل جعظری جواظ

بر اصحاب أبصار و أرباب أنظار كالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار است که ملتانی و شاه صاحب هر دو در فهم معنای حدیث سفینه طریق جور و اعتساف گزیده از مطلب واضح این حدیث شریف تعامی صریح ورزیده اند.

بیانش اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بلا ریب و بلا اشتباه اهل بیت علیهم السلام را بسفینه نوح علی نبینا و آله و علیه السلام تشبیه داده اند نه بسفینه که مردم دیگر آن را ساخته باشند، و در کمال ظهورست که سفینه نوح علیه السلام هرگز محتاج بنجوم نبود بچند وجه.

اول آنکه مقصود اصلی از رکوب آن سفینه نجات از غرق در طوفانی بود که بعنوان عذاب بر قوم حضرت نوح نازل شده بود و این معنی بمجرد رکوب سفینه مذکوره حاصل می شد و هرگز موقوف بر مراعات نجوم نبود، و بحمد الله در وقت تشبیه اهل بیت علیهم السلام بسفینه نوح همین مقصود محمود أصاله پیش نظر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بود و از اینجاست که فرمود

«من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق» پس سفینه که مشابه سفینه جناب نوح علیه السلام باشد رکوبش را کافی ندانستن و راکبین آن را محتاج بنجوم وانمودن سراسر راه ضلال و إضلال پیمودنست.

دوم آنکه همراهی حضرت نوح علیه السلام که پیغمبر اولی العزم و نبی معصوم بود برای راکبین سفینه از جمله اسباب یقینیه اهتدا و نجات و موجب بی نیازی از تمامی آثار و علامات بود، و بعد ادراک این معنی احدی از أرباب أحلام بلکه هیچ کسی از سفهای اخفاء إلهام هم نخواهد گفت که این چنین کشتی را احتیاجی بنجوم بوده باشد.

سوم آنکه جناب احدیت جلّ و علا در باب سفینه نوح علیه السّلام در سوره هود می فرماید «وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا» و در کمال ظهورست که هر گاه سفینه نوح علیه السّلام بدست حقّ پرست آن جناب و پیش نظر ربّ الأرباب و مطابق وحی خالق آب و تراب مرتّب شده باشد باز چنین سفینه را در سیر محتاج نجوم گمان کردن سراسر راه ظلم و عدوان و جهل و طغیان سپردنت.

چهارم آنکه حقّ جلّ و علا در سوره هود در باب سفینه حضرت نوح علیه السّلام فرموده «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» و طبری در «تفسیر» خود در تفسیر این کلام بلاغت نظام گفته: [حدّثنا أبو کریب، قال: ثنا جابر بن نوح، قال ثنا: أبو روق عن الضّحاک فی قوله «ارکبوا فیها بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» قال: إذا أراد أن یرسی قال بِسْمِ اللَّهِ

فأرست (فرست. ظ) و إذا أراد أن تجری قال بِسْمِ اللَّهِ فجرت].

و بغوی در تفسیر «معالم التّنزیل» گفته: ]

قال الضّحاک: کان نوح إذا أراد أن تجری السفینه قال بِسْمِ اللَّهِ جرت و إذا أراد أن ترسو قال بِسْمِ اللَّهِ رست].

و فخر الدین رازی در «تفسیر» خود گفته: [قال ابن عباس: تجری بِسْمِ اللَّهِ

و قدرته و ترسو بِسْمِ اللَّهِ و قدرته، و قیل: کان إذا أراد أن تجری بهم قال بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا

فتجری و إذا أراد أن ترسو قال بِسْمِ اللَّهِ مرسها فترسو].

و نظام اعرج نيسابوری در «تفسیر» خود گفته: ]

یروی أنّه کان إذا أراد أن تجری قال بِسْمِ اللَّهِ فجرت و إذا أراد أن ترسو قال بِسْمِ اللَّهِ فرست].

و علاء الدین الخازن البغدادی در «تفسیر» خود گفته: [یعنی بِسْمِ اللَّهِ إجراؤها

قال الضّحاک: کان نوح إذا أراد أن تجری السفینه قال: بِسْمِ اللَّهِ فتجری و کان إذا أراد أن ترسو یعنی تقف قال بِسْمِ اللَّهِ فترسو  
أی تقف].

و سیوطی در تفسیر «درّ منثور» گفته:

[و أخرج ابن جریر عن الضّحاک قال:

کان إذا أراد أن ترسی قال بِسْمِ اللَّهِ فارست (فرست. ظ) و إذا أراد أن تجری قال بِسْمِ اللَّهِ فجرت].

و در کمال ظهورست که این چنین سفینه کامله مکمله که بنام خدا جاری شود



و بنام خدا توقف کند محتاج بنجوم نمی تواند «کذا. م».

پنجم آنکه جناب رب الأرباب در باب سفینه حضرت نوح علیه السّلام در سوره قمر می فرماید «وَ حَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُسُرٍ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَن كَانَ كُفِرًا» ، و طبری در «تفسیر» خود آورده: [و قوله تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا يقول جلّ ثناءه تجرى السّفینه الّتی حملنا نوحا فیها بمرأی منّا و منظر. و ذکر عن سفیان فی تأویل ذلك ما حدّثنا ابن حمید قال: ثنا مهران عن سفیان فی قوله تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا يقول: بأمرنا].

و ثعلبی در «تفسیر» خود آورده: [قوله عزّ و جلّ «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا» أی بمرأی منّا.

مقاتل بن حیّان: بحفظنا، و منه قول النّاس للمودّع: عین الله علیک. مقاتل بن سلیمان:

لوحینا. سفیان: بأمرنا].

و بغوی در «تفسیر» خود گفته: [تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا أی بمرأی منّا. و قال مقاتل ابن حیّان: بحفظنا و منه قولهم للمودّع: عین الله علیک، و قال سفیان: بأمرنا].

و خازن بغدادی در «تفسیر» خود گفته: [تَجْرِي یعنی السّفینه بِأَعْيُنِنَا یعنی بمرأی منّا، و قیل بحفظنا و قیل بأمرنا].

و ابن کثیر شامی در «تفسیر» خود گفته: [و قوله: تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا أی بأمرنا بمرأی منّا و تحت حفظنا و کلاءتنا].

و پر ظاهرست که هر گاه جریان سفینه نوح علیه السّلام پیش نظر جناب احدیّت و بحکم او تعالی شانه و زیر حفظ و صیانت آن قادر متعال بود باز چگونه عاقلی می توان گفت که اصحاب این سفینه محتاج بکواکب و نجوم بودند؟! ششم آنکه سفینه نوح علیه السّلام چون از عجائب آیات الهیّه بود لهذا خود بوحی ربّانی مشرف می گشت و با جناب نوح علیه السّلام جابجا کلام می کرد، و در کمال ظهورست که این چنین سفینه را در سیر و طواف احتیاجی بنجوم نمی افتد.

محمّد بن عبد الله الکسائی در «قصص الأنبياء» در قصّه حضرت نوح آورده:

]

قال: و أوحى الله إلى السّفینه أن تطوف أقطار الأرض، فعند ذلك أطبق نوح أبوابها و جعل يتلو صحف شيث و إدريس و كانوا لا يعرفون اللّيل و النّهار فى

السِّفِينَهُ إِلَّا بَخْرَزَهُ بِيضَاءَ كَانَتْ مَرْكَبَهُ فِي السِّفِينَةِ إِذَا نَقَصَ ضَوْءُهَا عِلْمُوا أَنَّهُ لَيْلٌ وَإِذَا زَادَ ضَوْءُهَا عِلْمُوا أَنَّهُ نَهَارٌ، وَكَانَ الدَّيْكَ يَصْقَعُ عِنْدَ الصَّبَاحِ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرَ.

قال وهب: إذا صقع الديك يقول: سبحان الملك القدوس سبحان من أذهب الليل وجاء بالنهار، يا نوح: الصلوه، يرحمك الله! قال: و الدنيا كلها أطبقت بالماء و لا يرى فيها جبل و لا حجر و لا شجر و كان الماء قد علا أعلى الجبال أربعين ذراعاً و سارت السِّفِينَةُ حَتَّى وَقَعَتْ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ ثُمَّ وَقَفَتْ وَقَالَتْ: يَا نُوحُ! هَذَا الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ الَّذِي يَسْكُنُهُ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ وَلَدِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ثُمَّ كَرَّرَتْ رَاجِعَهُ حَتَّى صَارَتْ مَوْضِعَ الْكَعْبَةِ وَطَافَتْ سَبْعًا وَنَطَقَتْ بِالتَّلْبِيَةِ فَلَبَّى نُوحٌ وَ مِنْ مَعَهُ فِي السِّفِينَةِ، وَ كَانَتْ لَا تَقِفُ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا تَنَادِيَهُ وَ تَقُولُ: يَا نُوحُ! هَذِهِ بَقْعُهُ كَذَا وَ هَذَا جَبَلٌ كَذَا وَ كَذَا حَتَّى طَافَتْ بِنُوحِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ، ثُمَّ كَرَّرَتْ رَاجِعَهُ إِلَى دِيَارِ قَوْمِهِ وَ قَالَتْ: يَا نُوحُ! يَا نَبِيَّ اللَّهِ! أَلَا تَسْمَعُ صَلَاحَ السَّلَاسِلِ فِي أَعْنَاقِ قَوْمِكَ «مِمَّا خَطِينَاتُهُمْ اغْرَقُوا فَادْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا» قَالَ: وَ لَمْ تَزَلِ السِّفِينَةُ كَذَا سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْلَاهَا رَجَبٌ وَ آخِرُهَا ذِي الْحِجَّةِ].

هفتم آنکه سبب اصلی سیر سفینه حضرت نوح علیه السلام و نجات از غرق و هلاک ذوات مقدسه اهلیت عصمت و طهارت عليهم السلام بودند. و پر ظاهرست که هر گاه برای سفینه نوح علیه السلام برکات این نفوس عالیه حاصل باشد باز چگونه احتیاجی بسوی نجوم سما برای آن در متخیله اهل ایمان و ارباب عرفان خواهد گذشت؟! حالا خبری که دلیل این مطلبست و از عجایب آیات الهیه می باشد و حقیقت مذهب اهل حق از آن کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکارست باید شنید، و جلوه ظهور حق بچشم بصیرت عیانا باید دید.

حافظ بارع مورخ العصر مفید العراق محب الدین ابو عبد الله محمد بن محمود ابن الحسن بن هبه الله بن محاسن بن النجار البغدادی که از اجله حفاظ اعلام و اثبات عظام سته است و جلالت شأن و رفعت مکان او بر ناظر «تذکره الحفاظ» ذهبی و «عبر» ذهبی و «دول الاسلام» ذهبی و «فوات الوفيات» صلاح الدین کتبی و «وافی بالوفیات»

صلاح الدين صفدى و «مرآة الجنان» يافعى و «طبقات شافعيه» تاج الدين سبكى و «طبقات شافعيه» جمال الدين اسنوى و «طبقات شافعيه» تقى الدين اسدى و «مدينه العلوم» ازنيقى و «أبجد العلوم» و «تاج مكلل» و «إتحاف النبلاء» مولوى صديق حسن خان معاصر، ظاهر و باهرست، در «ذيل كتاب تاريخ بغداد» كه از مشاهير كتب و مصنفات او مى باشد - على ما نقل عنه - در ترجمه حسن بن أحمد المحمدى بسند خود مى آرد:

### حديث نفيس فى شأن العتره الطاهره

[عن أنس بن مالك عن النبي (صلى الله عليه وآله) أنه قال: لما أراد الله عزّ وجلّ أن يهلك قوم نوح (عليه السلام) أوحى الله إليه أن شقّ ألواح السّياج، فلمّا شقّها لم يدر ما صنع، فهبط جبرائيل (عليه السلام) فأراه هيئه السّفينه و معه تابوت فيه مائه ألف مسمار و تسعه و عشرون ألف مسمار فسمّر المسمار كلّها فى السّفينه إلى أن بقيت خمسه مسمار فضرب بيده إلى مسمار منها فأشرق فى يده و أضاء كما يضىء الكوكب الدرّى فى افق السماء. فتحير من ذلك نوح فأنطق الله ذلك المسمار بلسان طلق ذلق فقال: أنا على اسم خير الأنبياء محمّد بن عبد الله، فهبط جبرائيل فقال له: يا جبرائيل! ما هذا المسمار الذى ما رأيت مثله؟ قال:

هذا بسم خير الأولين و الآخرين محمّد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله) أسمره فى أولها على جانب السّفينه الأيمن. ثمّ ضرب بيده على مسمار ثان فأشرق و أثار. فقال نوح (عليه السلام): و ما هذا المسمار؟ قال: مسمار أخيه و ابن عمّه على بن أبى طالب، فأسمره على جانب السّفينه اليسار فى أولها. ثمّ ضرب بيده إلى مسمار ثالث فزهر و أشرق و أثار فقال له جبرائيل (عليه السلام): هذا مسمار فاطمه (عليه السلام) فأسمره إلى جانب مسمار أبيها (صلى الله عليه وآله). ثمّ ضرب بيده إلى مسمار رابع فزهر و أثار فقال له: هذا مسمار الحسن (عليه السلام) فأسمره إلى جانب مسمار أبيه (عليه السلام) ثمّ ضرب بيده إلى مسمار خامس فأشرق و أثار و بكى و أظهر التّداوه فقال: يا جبرائيل! ما هذه التّداوه؟ فقال: هذا مسمار الحسين بن على سيّد الشّهداء فأسمره إلى جانب مسمار أخيه. ثمّ قال النبي (صلى الله عليه وآله): قال الله تعالى: وَ حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَابٍ وَ دُسرٍ .

قال النبي (صلى الله عليه وآله): الألواح خشب السّفينه و نحن الدّسر، و لولانا ما سارت السّفينه بأهلها.]



و از جمله صنائع شنائع و بدائع خدائع شاه «صاحب» آنست که بغرض فاسد صرف حدیث سفینه از مفاد حقیقی و مطلب اصلی آن، در تفسیر خود که مسمی ب «فتح العزیزست» بتقلید ناسدید ملا یعقوب ملتانی تقریری عجیب و تزویری غریب آورده، و اگر چه برای خدع قلوب عوام و تفریر زرافه اغانام مسلک ظاهری تبجیل و اعظام اهل بیت کرام - علیهم آلاf الصلوه و السلام - سپرده، لیکن در حقیقت بجانبداری و حمایت اصحاب مستحقین عتاب قصب السبق از خوارج و نصاب برده و بذکر حدیث نجوم در مقابل حدیث سفینه و احتجاج و استدلال بآن بر دعوای باطله کمال علمی صحابه بأقبح وجوه پیش پا خورده! و ما درین مقام عین کلام مخاطب متبوع العوام نقل می نمائیم و بعد از آن بعون الله المنعم تمیز صحیح از فاسد و تزییل رائج از کاسد نموده در تبصیر ناظر خبیر می افزائیم.

پس مخفی نماند که شاه صاحب در تفسیر «فتح العزیز» در تفسیر سوره حاقه گفته: [«حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ» یعنی برداشتیم شما را در سفینه جاریه که هم در آب طوفان بود و هم غرق نمی شد، پس با وجود شرکت در عذاب شما را محفوظ داشتیم بطفیل آنکه در أصلاب مؤمنین بودید و کشتی شما بر ماده عذاب که آب طوفان بود بکمال آهستگی جاری شد، چنانچه مؤمنین روز قیامت بر پل صراط که بر پشت جهنم باشد جاری شوند، و در تعلیم این تدبیر شما را منفعتی دیگر برای شما اراده فرموده ایم که «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً» یعنی تا بگردانیم آن کشتی را برای شما یادگار و در هر جا که خوف غرق داشته باشید و خواهید که سطح آب را قطع کرده از ملکی بملکی و از کناری بکناری انتقال نمائید همین قسم خانه روانی از اجسام نباتیه خشیه درست کرده بکار برید و بتأمل عقلی پی برید که نجات از ثقل طبیعی گناهان که مانند آب غرق کننده اند و در قعر هاویه می اندازند بدون آنکه توسل بکسانی کرده آید که خود را «ظرف أطف اللطف» ساخته باشند مانند چوب که خود را ظرف هوای لطیف کرده است ممکن نیست. پس بهر نوع که ممکن شود خود را در دل آن ظروف لطیفه جا باید داد که برکت آن لطیف که ظروف آن ظروفست شامل حال ما هم شود،

و بحکم آنکه ما هم مظلوف آن ظروف ایم و آن لطیف هم مظلوف آن ظروفست اتحاد ظرف بآن لطیف بهم رسانیم و خود را از ثقل گناهان و ارهانییم، و آن ظروف لطیفه در هر وقت کمیاب و نادر الوجود می باشند لا جرم در طلب و تفتیش آنها باید شد و بدل و جان در متابعت و محبت آنها باید کوشید که در دل‌های آنها جا پیدا کنیم، و برای این امت مرحومه آن ظروف لطیفه اهل بیت مصطفوی اند علیهم السّلام که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می گردد که در دل‌های آنها این کس را جای پیدا شود و چون آن دل‌ها از نور لطیف حضرت باری جلّ اسمه معمور و مملوّست بسبب مشارکت ظرف و مجاورت مکان آن جناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبعی گناهان حکم تریاق دارد، و نعم ما قیل، بیت:

مور بیچاره هوس کرده که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید

و لهذا در حدیث شریف واردست که

«مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» یعنی مثال اهل بیت من در شما مثال کشتی حضرت نوحست هر که سوار شد در آن کشتی از طوفان نجات یافت و هر کس که پس ماند از آن کشتی غرق طوفان گشت. و وجه تخصیص حضرات اهل بیت علیهم السّلام باین مراتب و فضیلت آنست که کشتی حضرت نوح علیه السّلام صورت کمال عملی آن جناب بود و حضرات اهل بیت (علیه السّلام) را نیز حق تعالی صورت کمال عملی جناب خاتم المرسلین (صلی الله علیه و آله) گردانیده بود که عبارت از طریقتست، زیرا که کمال عملی آن جناب بدون مناسبت شخص با آن جناب در قوای روحیه در عصمت و حفظ و فتوّت و سماحت متصوّر نیست که در کسی جلوه گر شود، و این مناسبت بدون ولادت و علاقه اصلیت و فرعیّت ممکن الحصول نیست، پس این کمال را با جمیع شعب آن که معدن ولایات مختلفه است درین مجری جاری کردند و از همین ناودان ریختند، و همینست معنی امامت که یکی مر دیگری را از ایشان بآن وصیّ ساخت و همین است سرّ آنکه این بزرگواران مرجع سلاسل اولیای امت شدند و هر که تمسّک بحبل الله می نماید چار و ناچار سند استفاضه او باین بزرگواران منتهی می گردد و در کشتی می نشیند، بخلاف کمال علمی آن جناب

که بیشتر در صحابه کرام جلوه گر ماند! زیرا که انطباق آن کمال را صحبت تلمیذ با استاد تا مدّت دراز و تفتّن بمرضیات او و آموختن آئین در آمد در حلّ مشکلات و استخراج مجهولات ازو ضرورست، و لهذا فرموده اند که

«أصحابی کالتّجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»، و چون قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی و جناح عملی ممکن نیست، مرد مسلمان را بهر دو جناح تمسّک ضرور افتاد، چنانچه قطع دریا بدون سواری کشتی و مراعات حال نجوم تا سمت توجّه را از غیر سمت توجّه امتیازی حاصل شود ممکن نیست، و لهذا فرموده اند: «وَ تَعِيَهَا» یعنی و یاد دارد قصیه این کشتی را و کیفیت نجات از غرق طوفان را که مؤمنین را باین تدبیر حاصل شد «أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» یعنی گوشى که یاددارنده این قسم امورست.

در حدیث شریف واردست که چون این آیت نازل شد آن حضرت علیه السّلام حضرت مرتضی علی - کرم الله وجهه - را فرمودند که

«سألت الله أن يجعلها اذنك يا علي»

و تخصیص حضرت امیر المؤمنین باین شرف و مرتبت برای همین نکته است که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسط حضرت امیر متصوّر نبود، زیرا که اهل بیت آن حضرت علیه السّلام که قابل امامت این طریق بودند در آن وقت صغیر السن بودند و تربیت ایشان بدیگری حواله کردن منافی شأن کمال آن حضرت بود، لا جرم قواعد نجات از ثقل گناهان را بحضرت امیر المؤمنین القا فرمودن و ایشان را امام ساختن و کمال عملی خود را بصورت ایشان مصوّر نمودن ضرور افتاد که ایشان بحکم ابوت آن کمال را تر و تازه بصاحب زاده‌ها رسانند و این سلسله تا قیام قیامت بتوسط ایشان جاری ماند، و لهذا حضرت امیر المؤمنین را «يعسوب المؤمنین» خطاب داده اند، و معهدا جناب حضرت امیر بسبب آنکه در کنار آن حضرت علیه السّلام پرورش یافته بودند و علاقه دامادی بآنجناب داشتند و از طفلی در هر امر رفیق و شریک مانده حکم فرزند گرفته بودند، و بسبب قرابت قریبه که داشتند مناسبت کلی در قوای روحانی با آن جناب ایشان را حاصل بود، پس جناب حضرت امیر گویا ظلّ و صورت کمال عملی آن جناب بودند که عبارت از ولایت و طریقتست و بدعای آن حضرت علیه السّلام آن استعداد ایشان

تضاعف پذیرفت و بنهایت مرتبه کمال رسید، چنانچه آثار آن در ظاهر و باطن اولیاء الله از هر طریقه و هر سلسله ظاهر و هویداست و الحمد لله].

انتهی کلام المخاطب فی تفسیره.

و این کلام خدع انضمام که مشتمل بر حق و باطل و محتوی بر متحلی و عاطل می باشد موجب تأنیب و تشریب مخاطب لیبب اریبست بوجوه عدیده:

اول آنکه شاه صاحب درین کلام معترف شده اند که نجات از ثقل طبیعی گناهان که مانند آب غرق کننده اند و در قعر هاویه می اندازند بدون آنکه توسیل بکسانی کرده آید که خود را ظرف اللفط اللطفا ساخته باشند مانند چوب که خود را ظرف هوای لطیف کرده است ممکن نیست.

و این کلام اگر چه در بادی النظر مقصور بر مدح اهل بیت علیهم السلامست و مخاطب بآن می خواهد که اهل بیت علیهم السلام را ذریعه نجات از گناهان قرار دهد، لیکن - من حیث لا یشعر - برای اصحاب موادّ قدح و جرح عظیم فراهم می نماید، زیرا که ازین کلام هر عاقل بخوبی پی می برد به اینکه در اصحاب کسی نبود که خود را ظرف اللفط اللطفا ساخته باشد و احدی ازیشان مثل چوب هم نبود که خود را ظرف هوای لطیف کرده است! گو، در قرآن مجید خداوند عالم برای جمله ازیشان آیه «حُسْبُ مُسْنَدَه»

نازل فرموده ابواب عدل و عتاب برایشان گشوده! دوم آنکه شاه صاحب درین کلام ارشاد می فرمایند که بهر نوع که ممکن شود خود را در دل آن ظروف لطیفه جا باید داد که برکت آن لطیف که مظروف آن ظروفست شامل حال ما هم بشود.

و این کلام هم برای اصحاب معظمین اهل سنت اعنی خلفای ثلاثه و احزابهم سرمایه کمال زجر و ملام بهم می رساند، زیرا که ایشان گاهی متوجه نشدند که خود را در دل آن ظروف لطیفه جا دهند، و برکت آن لطیف خبیر را که مظروف آن ظروف است شامل حال خود نمایند، بلکه همیشه در پی کسر آن ظروف لطیفه ماندند و دلهای ایشان را باقبح وجوه ظلم و اعتدا شکستند، و هلم جزا اتباع و اشیاعشان

قرنا بعد قرن و دهرا بعد دهر پیروی ایشان نموده اند و می نمایند، و مسالک عجیبه و مناہج غریبہ ایذا و ایلام اهل بیت کرام علیہم آلاف التحیة و السّلام بأقدام حیف و اجرام می پیمایند! سوم آنکه شاه صاحب درین کلام گفته اند که بحکم آنکه ما هم مظلوف آن ظروف ایم و آن لطیف هم مظلوف آن ظروف است اتّحاد ظرف بآن لطیف بهمرسانیم و خود را از ثقل گناہان و ارہانیم.

و این کلام اگر چه بظاهر خود خادع قلوب عوامست لیکن نزد محقّقین عرفا مقبول نیست، زیرا کہ ادّعی اتّحاد ظرفی عصاه مخلوقین با خالق و لو مجازا باشد خالی از جسارت و ترک ادب نیست، آری بزبان ادب ترجمان می توان گفت کہ بہ برکت محبّت آن ظروف لطیفه و لطف خبیر لطیف کہ خالق آن ظروف لطیفه مطہره است امید باید کرد کہ ثقل و کثافت ذنوب از ما دوری خواهد گزید و باذن اللّہ جای ما در دل ایشان پیدا خواهد گردید، و چنانچه در دل شاهان محبّت شاهنشاه خود با محبّت رعایای خیرخواہ خود مجتمع می شود همچنین در قلوب اهل بیت علیہم السّلام محبّت الهیہ با محبّت شیعیان خود صورت اجتماع خواهد گرفت، و کفی بذلک عزّا و فخرا.

چهارم آنکه شاه صاحب درین کلام معترف شده اند بہ اینکه آن ظروف لطیفه در هر وقت کمیاب و نادر الوجود می باشند، و این اعتراف سراسر انصاف اگر بنظر غائر بینی دلیل ظاهر و برہان باہرست بر حقیّت مذهب شیعه، زیرا کہ مراد شاه صاحب ازین ظروف لطیفه ذوات قدسیہ حضرات اهل بیت علیہم السّلام می باشد، و بلا-ریب کسانی کہ مصداق اهل بیت علیہم السّلام هستند و در هر وقت کمیاب و نادر الوجود می باشند همان اهل بیت عصمت و طہارت علیہم السّلام هستند کہ اهل حقّ بالاتفاق قائل بعصمت ایشان می باشند و بسیاری از اهل خلاف و شقاق نیز یالجاہ قادر علی الإطلاق معترف بعصمت ایشان شده اند، پس سعی نامشکور شاه صاحب بجواب آیة تطہیر و حدیث ثقلین و حدیث سفینہ و دیگر مقامات در خصوص تعمیم و تکثیر مصادیق اهل بیت و گمان اینکه اهل حقّ

جميع أهل بيت را دوست نمی دارند همه باطل و عاقل بر آمد، و لله الحمد على ظهور الحق الأبلج، و بوار الباطل اللجلج.

پنجم آنکه شاه صاحب در این کلام گفته اند که لا جرم در طلب و تفتیش آنها باید شد و بدل و جان در متابعت و محبت آنها باید کوشید که در دلهای آنها جا پیدا کنیم.

و این کلام برای ارباب عقول و أحلام باعث می شود بر آنکه بخطاب شاه صاحب عرض نمایند که: هر گاه جناب شما معترف باین امر هستید پس باید که بعقد قلب و إطلاق لسان بیزاری نمایید از کسانی که گاهی بقصد حسن اتباع در طلب و تفتیش آنها نشدند و هرگز بدل و جان در متابعت و محبت آنها نکوشیدند و أصلاً در دلهای آنها جا پیدا نکردند، بلکه همواره طلب و تفتیش نسبت بأهلیت علیهم السّلام بغرض ارتکاب جرم، ظلم و جور و جبر و قهر و کشف بیت و قصد احراق و هتک ناموس و قتل و حبس و نهب و غارت و غصب حقوق و إظهار عقوق بعمل آوردند، و طرق إبداع أنواع تهجین و تزویل و ایجاد أقسام توهین و تذلیل بأقدام اجرام علی التّسلسل و الدّوام سپردند، و بعوض آنکه بدل و جان در متابعت و محبت کوشند بهزار دل و جان در بغض و عداوت و محایدت و مجانبت کوشیدند، و أخلاف خلاف بأیدی جنف و اعتساف در ظروف قلوب پر از عناد و انحراف دوشیدند، و بجای آنکه جا در دلها پیدا کنند بکسر أوعیه قلوب پرداختند و صدور را آماجگاه سهام ایذا و ایلام ساختند و در میادین بغی و طغیان و غی و عدوان اعلام نصب و خروج بی محابا افراختند و بمحاربه اولیاء الله جای خود در درک أسفل نار پیدا ساختند، فویل لهم و لأتباعهم الجاحدين للحقّ و المعاندين، و تبا و سحقاً لهم من یومنا هذا إلی یوم الدّین.

ششم آنکه شاه صاحب در این کلام بصراحت معترف شده اند که برای این امت آن ظروف لطیفه اهل بیت مصطفوی اند علیهم السّلام که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می گردد که در دلهای آنها این کس را جائی پیدا شود، و چون آن دلها از نور لطیف حضرت باری جلّ اسمه معمور و مملوست بسبب مشارکت ظرف و مجاورت مکان

بآنجناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبعی گناهان حکم تریاق دارد، و لنعم ما قیل، بیت:

مور بیچاره هوس کرد که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید

و این اعتراف شاه صاحب نزد أهل انصاف دلیل آنست که اهل بیت علیهم السّلام بلا ریب افضل خلائق و اکرم برایا و شفعاء مذنبین و موصلین متوسّلین إلى قرب رب العالمین هستند، و بعد ازین نزد هر عاقلی واضح و لائح می شود که کلمات باطله و مقالات عاطله شاه صاحب و شاه ولیّ الله و دیگر اسلاف ناانصاف شان در باب تقدیم و ترجیح اُغیار بر اهل بیت اطهار - علیهم سلام الله آناء اللیل و اطراف النهار - همه ناشی از وسوس خدوع غرور و از قبیل تفضیل ظلمات بر نور می باشد و گونه دین و ایمان ایشان را بناخن کفر و الحاد می خراشد، و لا یحیی المکرم السّیئ إلاّ بأهلِهِ .

هفتم آنکه شاه صاحب درین کلام بعد احتجاج بحدیث سفینه گفته اند که وجه تخصیص حضرات اهل بیت علیهم السّلام باین مراتب و فضیلت آنست که کشتی حضرت نوح علیه السلام صورت کمال عملی آن جناب بود و حضرات اهل بیت را نیز حق تعالی صورت کمال عملی جناب خاتم المرسلین گردانیده بود که عبارت از طریقتست.

و این کلام شاه صاحب مصداق

«کلمه حق یراد بها باطل» می باشد، زیرا که بلا شک و ریب حق تعالی حضرات اهل بیت علیهم السّلام را صورت کمال عملی جناب رسالت مآب صلیّ الله علیه و آله و سلّم گردانیده بود، لیکن این نفوس قدسیّه نه تنها مظهر کمال عملی آن جناب بودند بلکه کمال علمی و کمال عملی آن جناب هر دو علی وجه الکمال و التّمام از اهل بیت کرام علیه و علیهم آلاّف السّلام من الرّب المنعم کالشّمس فی رابعه النهار واضح و آشکار بود، و این ذوات با برکات مظاهر کامله و مجالی تامّه جمله صفات فاضله و ملکات عالیّه جناب خاتم النّبیین - صلیّ الله علیه و آله الطّیبین المطّیبین - بودند، و نزد محقّقین علما و محقّقین عرفا در بودن این حضرات حکام شریعت و هداه طریقت و ائمّه امت و حجج بریّت اصلا کلامی نیست، و من أراد التّفصیل فلیراجع «جواهر العقّیدین» للعلّامه السّمهودی النّبیل و «ذخیره المآل» للفاضل العجلیّ الجلیل، ففیهما من

الكلمات الحقه ما هو حجه في هذا الباب، وفيه تذكره و ذكرى لأولى الألباب .

هشتم آنکه شاه صاحب درین کلام تصریح فرموده اند که کمال عملی آن جناب بدون مناسبت شخص با آن جناب در قوای روحیه در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت متصور نیست که در کسی جلوه گر شود، و این مناسبت بدون ولادت و علاقه اصلیت و فرعیت ممکن الحصول نیست.

و ازین کلام بر اولی الاحلام بکمال ظهور و وضوح واضح و لائح می شود که که کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم الاطیاب و مناسبت با آن جناب در قوای روحیه و عصمت و حفظ و فتوت و سماحت و شرف ولادت و علاقه اصلیت و فرعیت همه بحمد الله نصیب اهل بیت کرام علیهم السلام است و بس، و برای أصحاب ممدوحین اهل سنت خصوصا حضرات ثلاثه حصول این فضائل عالیه و مناقب متعالیه متصور و ممکن هم نیست چه جای آنکه محقق بوده باشد.

و پر ظاهر است که با وجود این گونه نفوس قدسیه که دارای کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بودند و مناسبت با آن جناب در قوای روحیه داشته باشند و عصمت و حفظ و فتوت و سماحتشان محقق باشد و شرف ولادت نبویه بر ایشان حاصل بود و علاقه اصلیت و فرعیت در میان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و این ذوات با برکات ثابت گردد، چگونه عقل عاقلی حکم می توان کرد که ایشان را در باب خلافت مهجور و متروک باید داشت و برای خلافت آن جناب فلان و فلان و فلان را که هرگز بگرد کاروان این جامعین فضائل و مناقب نرسیده و أصلا گرد این قباب عز و جلال نگردیده اند منصوب ساخته بی حجابانه رایات خلافت و شقاق و أعلام اعتساف و افتراق باید افراشت!!! نهم آنکه شاه صاحب درین کلام معترف شده اند به اینکه کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را با جمیع شعب آن که معدن ولایات مختلفه است درین مجری یعنی نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السلام جاری کردند و از همین ناودان ریختند و همین است معنی امامت که یکی مر دیگری را ازیشان وصی ساخت.



و این اعتراف اگر چه افضلیت اهل بیت علیهم السلام را کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار می کند و ریشه اعتقاد فاسد رجحان اغیار را از بیخ و بن برمی کند، لیکن چون مقصود منکود شاه صاحب از آن اثبات کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم است در اهل بیت علیهم السلام دون الکمال العلمی، پس بوجوه لا تعدّ و لا تحصی جالب ملام ارباب عقول و احلامست، زیرا که وصول کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بأهلیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین و أعلمیت این حضرات از قاطبه مخلوقات و تمامی کائنات امریست که نزد اهل ایمان و بصیرت از شدت وضوح و انجلا محتاج بدلیل و برهان نمانده، و اگر أدله این مطلب از آیات قرآنیّه و احادیث نبویّه و قضایای علویّه و وقائع رجوع اصحاب و دیگر براهین مبهرة اولی الألباب بیان کرده آید دفاتر کبار هم برای آن وفا نمی کند، و بحمد الله بسیاری از أدله قاطعه و حجج ساطعه این مطلوب و مرام در مجلد

حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» به نهجی مبین و مبرهن شده که ارباب جحود و إنکار را هم جای دم زدن در آن باقی نیست. پس تفصیر شاه صاحب در اثبات کمال علمی اهل بیت علیهم السلام سوای آنکه کاشف از سوء سریرت و نقص بصیرتشان باشد أصلا نفعی بایشان نمی بخشد، و هرگز بآن پای اعتقاد ارباب صدق و سداد نمی بخشد.

و هر که ادنی تأملی در حقائق نماید بخوبی پی می برد به اینکه اعتراف شاه صاحب در حق اهل بیت علیهم السلام بامامت ایشان و وصی ساختن یکی مر دیگری را صراحه تأیید مذهب اهل حق می نماید و بصر و بصیرت منصفین را الی أقصى الغایه می افزاید، لیکن حمل آن بر امامت مصطلحه اهل تصوّف که مدّ نظر شاه صاحب است هرگز درست نیست و قطع نظر از أدله و براهین کثیره که اهل حق در مبحث امامت ذکر - می کنند، آنچه نحیف متعلّق بدلالات حدیث ثقلین و حدیث سفینه درین مجلّد بمعرض بیان آورده ام قطعاً واضح و لائح می نماید که این هر دو حدیث بوجوه عدیده دلالت بر خلافت و امامت ظاهر حضرات اهل بیت علیهم السلام دارد، پس سعی نامشکور شاه - صاحب در این جا در ستر حق و کتمان حقیقت محض بی ثمر می باشد.

و علاوه برین بطلان قصر امامت و وصایت ائمه اطهار - علیهم آلاف السّلام ما اختلف اللیل و النّهار - بر قطیبت و ارشاد و منبعیت فیض ولایت، در مجلّد حدیث تشبیه بجواب کلام شاه صاحب بتفصیل تمام مذکور شده، و بدلائل باهره و حجج قاهره ثابت گردیده که این حضرات برای ریاست عباد و حکومت بلاد و خلافت مصلحه متکلمین نقّاد و امامت معروفه بین العلماء الامجاد، منصوب من الله بودند و در مقامات اظهار حق مسلک هدایت خلق یاظهار زعامت کبری و افتراض طاعت خود در جمیع امور دین و دنیا می پیمودند.

دهم آنکه شاه صاحب درین کلام اعتراف فرموده اند که این بزرگواران یعنی اهل بیت علیهم السّلام مرجع سلاسل اولیای امّت شدند و هر که تمسّک بحبل الله می نماید چار و ناچار سند استفاضه او باین بزرگواران منتهی می گردد و درین کشتی می نشیند.

و این اعتراف اگر چه ناقض ظهور ظالمین اهل بیت علیهم السّلام و قاصم أصلاب غاصبین حقوق ایشان می باشد، مرغم آناف منکرین و جادع معاطس جاحدین فضل ایشان نیز هست، مگر نمی دانی که ابن تیمیه حرّانی بلکه والد صوری مخاطب شانی در انکار این مطلب چها خرافات شنیعه و مزخرفات فظیعه بر زبان آورده طریق انکار ثابتات و جحود واضحات سپرده اند! و ذلک ظاهر لمن طالع «منهاج السّیئه» و «إزالة الخفا» و «قرّه العینین»، و قد نقلنا بعض عباراتها فی مجلّد حدیث التّشبیّه إظهارا لکذب أهل المین.

یازدهم آنکه شاه صاحب درین کلام تغیر انضمام بعد این همه اعترافات مکرّره در حقّ اهل بیت علیهم السّلام آخر بر رو افتاده باظهار انحراف باطنی خود ازین حضرات داد ناصیبت داده، حیث قال: «بخلاف کمال علمی آن جناب که بیشتر در صحابه کرام جلوه گر ماند زیرا که انطباع آن کمال را صحبت تلمیذ با استاد تا مدّت دراز و تفتّن بمرضیات او و آموختن آئین در آمد در حلّ مشکلات و استخراج مجهولات ازو ضرور است و لهذا فرموده اند که:

أصحابی کالتّجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» انتهى.

و این ادعای باطل که از شاه صاحب سر بر زده هرگز نزد اصحاب انصاف حظی از واقعیت ندارد، و هر که ادنی مروری و عثوری بر کتب و أسفار محققین کبار داشته باشد یقین می داند که کمال علمی جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَطْيَابِ به نهجی که از اهل بیت آن جناب - عليهم آلف السلام من رب الأرياب - بظهور رسیده هرگز از اصحاب آن جناب ظاهر نگردیده، و کمال علمی اصحاب را با کمالات علمیه اهل بیت عليهم السلام نسبت ذره بآفتاب و نسبت قطره ببحر محیط حاصل نیست، و چگونه چنین نباشد حال آنکه حضرات اهل بیت عليهم السلام بنا بر نصوص کثیره جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أبواب علم آن جناب هستند و جمله اصحاب مأمور شده اند که بنهج سائیلین برین أبواب آمده حظ و نصیب خود ربایند. و از اینجاست که همه ایشان رجوع بجناب امیر المؤمنین علیه السلام می نمودند و آن جناب هیچگاه رجوعی بکسی از اصحاب نموده، و اگر چه شواهد کثیره این مطلب در مجلدات حدیث مدینه العلم بالتفصیل بنظرت رسیده باشد لیکن در این جا هم بعض عبارات مذکور می شود.

### استفاده صحابه از علوم حضرت امیر

فخر رازی در رساله «فضائل شافعی» از شافعی کلامی نقل کرده که در آن در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام واقع است: [و أكثر ما اخذ عنه في زمان عمر و عثمان لأنهما كانا يسألانه و يرجعان إلى قوله، و كان عليّ كرم الله وجهه خصّ بعلم القرآن و الفقه لأنّ النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعا له و أمره أن يقضى بين الناس، و كانت قضاياه ترفع إلى النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فيمضيها].

و علامه نووی در «تهذيب الأسماء» بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[و سؤال كبار الصحابه له و رجوعهم إلى فتاواه و أقواله في المواطن الكثيره و المسائل المعضلات مشهور].

و کرمانی در «کواکب دراری - شرح صحیح بخاری» در ترجمه آن جناب گفته:

[و سؤال كبار الصحابه و رجوعهم إلى فتاواه و أقواله في المسائل المعضلات أيضا مشهور].

و ابن روزبهان در کتاب «الباطل» خود گفته: [رجوع الصحابه إليه في الفتوى غير بعيد لأنه كان من مفتي الصحابه و الرجوع إلى المفتي من شأن المستفتين

و ان رجوع عمر إليه كرجوع الأئمة و ولاه العدل إلى علماء الامه].

و ملا- علی قاری در «شرح فقه أكبر» گفته: [و المعضلات التي سأله كبار الصّحابة و رجعوا إلى فتواه فيها فضائل كثيره شهيره تحقّق

قوله عليه السلام: أنا مدينة العلم و عليّ بابها، و

قوله عليه السلام: أقضاكم عليّ].

و ملا يعقوب لاهوری در «شرح تهذيب الكلام» گفته: [و كفاك شاهدا علی كونه أعلم أنّ سلاسل العلماء من المفسّرين و أهل العربيّه و غيرهم و العرفاء تنتهي إليهم و أنّ الحكماء كانوا يعظمونه غايه التعظيم و أنّ الكبراء من الصّحابة يرجعون إليه فيما كان يشكل عليهم و هو المجيب عن شبهات اليهود و ظلمات النصارى كما هو المعروف و المشهور].

و شيخ محمد بن سالم بن أحمد الشافعي المصري الشهير بالحنفي در «حاشيه خود بر جامع صغير» سيوطي گفته: [

قوله: عيبه علمي، أي وعاء علمي الحافظ له فإنه باب مدينة العلم و لذا كانت الصّحابه تحتاج إليه في فكّ المشكلات].

و عجيلي در «ذخيره المال» گفته: [و لم يكن يسأل منهم واحدا و كلّهم يسأله مسترشدا و ما ذلك إلا لخمود نار السّؤال تحت نور الاطلاع].

و از همه بالا-تر اينست كه نصر الله كابلّي كه خواجه علي الاطلاق شاهصاحب است در «صواعق» بعد ذكر حديث سفينه كما سمعت سابقا گفته: [و لا شكّ أنّ الفلاح منوط بولائهم و هديهم و الهلاك بالتخلّف عنهم، و من ثمّه كان الخلفاء و الصّحابه يرجعون إلى أفضلهم فيما أشكل عليهم من المسائل و ذلك لأنّ ولائهم واجب و هديهم هدى النّبي صلّى الله عليه و سلّم].

و بعد از اين لازمست كه شاه صاحب از افراط خجلت سر برنارند و همّت خود بر توبه و انابت از مخالفت خواجه خود بر گمارند و باجهار و إعلان اعتراف نمايند كه حديث سفينه دليل قاهر و برهان باهرست برين كه اهل بيت عليهم السلام وارث بالاستحقاق كمال علمي جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم بودند و بانوار هدايت و ارشاد خود بصر و بصيرت أهل ايمان می افزودند.

و مخفی نماند که وراثت کامله کمالات علمیه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم برای اهل بیت عصمت علیهم السلام علاوه بر آنکه از احادیث جناب سرور کائنات - علیه و آله افضل التّحیّات و التّسلیمات - و ارشادات خود اهل بیت علیهم السلام و اعترافات صحابه [۱] و اقوال تابعین بنحوی ثابت و محققست که أصلاً ارباب إیمان و إنصاف را در آن گنجایش شک و شبهه و ارتیاب نیست، بحمد الله بسیاری از علمای اعلام و کملائی فخام سئیه در کتب و أسفار دینیه خود قائل و معترف بآن می باشند، و شطری از عبارات أجلة اهل سنّت درین باب در مجلد دوم حدیث مدینه العلم بتفصیل جمیل مذکور گردید، و من شاء فلیرجع إلیه.

ص: ۱۸۲

و محل کمال عجیبت که شاه صاحب درین کلام جالب ملام چنان در گرداب عصیبت سر فرو برده اند که برای اثبات جلوه گری کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در صحابه سه چیز برای ایشان ادعا نماید:

اول صحبت تلمیذانه با آن جناب تا مدت دراز.

دوم: تفتن بمرضیات آن جناب.

سوم: آموختن آئین درآمد در حل مشکلات و استخراج مجهولات، و هرگز خیال نمی کنند که این اوصاف برای اهل بیت علیهم السلام علی وجه الکمال و التمام حاصل بود، و سوی دشمن عقل و انصاف کیست که تحقیق این اوصاف را از نفوس قدسیه این حضرات سلب کند؟ و ایشان را دارای صفات تلامذه هم نداند؟!.

و هر گاه این اوصاف در اهل بیت علیهم السلام باکمل وجوه محقق باشد چگونه عاقلی تسلیم خواهد کرد که کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر در صحابه جلوه گر بود؟! حاشا و کلاً! بلکه هر عاقل بصیر کمالات علمیه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را در این نفوس قدسیه بیشتر و بالاتر از همه خلائق جلوه گر - می بیند، و جامعیت همین حضرات برای کمالات نبویه بقلبش می نشیند، زیرا که این حضرات قطعاً و یقیناً اهل بیت نبوت و رسالت هستند و بلا شبهه و ارتیاب در زمره اصحاب هم منسلک می باشند.

و از اینجا ظاهر و باهر گردید که سعی نامشکور شاه صاحب در تفریق کمال عملی و کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هرگز فائده بحالشان نبخشید و آفتاب کمالات نبویه با جمیع انوار و أضواء خود از مطالع نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السلام طلوع نموده بر قلوب موقنین درخشید.

و حیرتم بسوی خود می کشد که چگونه شاه صاحب در مقام تمجید صحابه ذکر صحبت ایشان با آن جناب تا مدت دراز و تفتن بمرضیات آن جناب و آموختن آئین درآمد در حل مشکلات و استخراج مجهولات از آن جناب ذکر می فرمایند، و بخیال نمی آرند که بسیاری از صحابه با وصف طول صحبت تفتن بمرضیات آن جناب بهم

نرسانیدند و از آموختن آئین درآمد در حل مشکلات و استخراج مجهولات از آن جناب بمراحل قاصیه دور و بر کنار بودند.

مگر نمی دانی که ابو بکر و عمر و عثمان که نزد شاه صاحب عمده أصحاب هستند در مقامات عدیده متفطن بمرضیات آن جناب نشدند بلکه دیده و دانسته خلاف مرضی آن جناب بعمل آوردند و مستوجب قهر و نهر گردیدند، و بلاد و جهالت ایشان از درک مسائل واضح و معارف لائحہ بنحوی واضح و آشکار شد که ضرب المثل گردید و بر صبیان و اطفال بلکه نسوان و ربّات الحجال هم منکشف گشته بحدّ یقین رسید، کما فصل فی کتاب «تشید المطاعن» علی وجه بیهر الألباب، و بین ایضا فی مجلد حدیث مدینه العلم من هذا الكتاب.

دوازدهم آنکه شاه صاحب در این کلام خلعت انضمام برای اثبات مطلوب منکوب خود احتجاج

بحدیث «أصحابی کالتجوم» نموده خود را عرضه ملام ارباب أحلام فرموده اند، حال آنکه در ما سبق دانستی که این حدیث بنا بر تحقیق اکابر حفّاظ و أعاضم أیقاظ سنیّه نهایت مطعون و موهونست، و باطل و موضوع و مکذوب بودن آن بحسب تصریح اعلام أحبار و نقّاد کبار اهل سنت ثابت و محقق می باشد، و بسیاری از أدلّه و براهین بطلان و هوان آن باعتبار مضمون متن و مؤدای ألفاظ و کلماتش نیز سابقا مرقوم و مسطور گردیده.

پس احتجاج شاه صاحب باین حدیث موضوع و آن هم بمقابله حدیث سفینه و آن هم برای اثبات این معنی که کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر در صحابه جلوه گر ماند منظر «ظلماتٌ بعضُها فوقَ بعضٍ» در انظار اهل اعتبار پیش می نماید و برای اولیای شاه صاحب سرمایه تخجیل و تشویر بتکثیر و توفیر خارج از حدّ تقریر و تحریر می افزایشد. و اگر چه افادات نقّاد اعلام و جهابذه فخام سنیّه متعلّق بقدرح و جرح حدیث نجوم بحدّی که در ما مضی بجواب مخاطب فاقد الدرایه مذکور و مسطور شده ما فوق الکفایه است، لیکن درین مقام نیز بعض عبارات أجله علمای اهل سنت که بایضاح تمام مبدی فساد و بطلان و وهن و هوان آنست مرقوم می شود.

### در بیان فساد و بطلان حدیث نجوم

گفته: [و قد غلط قوم فقالوا: الاختلاف رحمه واحتجوا بما

روى عن النبى صلى الله عليه وسلم

أصحابى كالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم. قال أبو محمد: وهذا من أفسد قول يكون لأنه لو كان الاختلاف رحمه لكان الاتفاق سخطا! وهذا ما لا- يقوله مسلم لأنه ليس الأ- اتفاق أو اختلاف و ليس إلا رحمه أو سخط. و أما الحديث المذكور فباطل مكذوب من توليد أهل الفسق لوجه ضروريه:

أحدها: أنه لم يصح من طريق.

و الثانى: أنه صلى الله عليه وسلم لم يجز أن يأمر بما نهى عنه و هو عليه السّلام قد أخبر أن أبا بكر قد أخطأ فى تفسير فسرّه، و كذب عمر فى تأويل تأوله فى الهجرة، و كذب اسيد بن حضير فى تأويل تأوله فىمن رجع عليه سيفه و هو يقاتل، و خطأ أبا السنابل فى فتيا أفتى بها فى العده، و قد ذكرنا هذا المعنى فى باب إبطال التقليد من كتابنا هذا مستوعبا فأغنى عن إيراده ههنا، و فيما ذكرنا كفايه. فمن المحال الممتنع الذى لا يجوز البتة أن يكون عليه السّلام يأمر باتّباع ما قد أخبر أنه خطأ، فيكون حينئذ أمر بالخطاء، تعالى الله عن ذلك، و حاشاه عليه السّلام من هذه الصّيفه، و هو عليه السّلام قد أخبر أنهم يخطئون فلا يجوز أن يأمر باتّباع من يخطئ إلا أن يكون عليه السّلام أراد نقلهم لما رووا عنه، فهذا صحيح لأنهم [١] رضى الله عنهم كلّهم ثقاه فمن أيهم نقل فقد اهتدى الناقل.

و الثالث: أنّ النبى صلى الله عليه وسلم لا يقول الباطل بل قوله الحقّ، و تشبيه المشبه للمصيبين بالنجوم تشبيه فاسد و كذب ظاهر، لأنه من أراد جهه مطلع الجدى فأمّ جهه مطلع السرطان لم يهتد بل قد ضلّ ضلالا بعيدا و أخطأ خطأ فاحشا و خسر خسرا مبينا، و ليس كلّ النجوم يهتدى بها فى كلّ طريق، فبطل التشبيه المذكور و وضح كذب ذلك الحديث و سقوطه و وضوح ضروريًا].

ازين عبارت ظاهر است كه ابن حزم در قدح و جرح حدیث نجوم خيلى مبالغه



بکار برده و طریق توهین و تهجین آن بلا تردّد و تلغثم بوجوه عدیده سپرده:

اول آنکه: در شأن حدیث نجوم گفته که آن باطل است.

دوم آنکه: در حقّ آن گفته که مکذوب است.

سوم آنکه: افاده نمود که حدیث نجوم از تولید اهل فسق است یعنی اهل فسق و فجور این کذب و زور را ساخته و پرداخته اند.

چهارم آنکه: تصریح نموده به اینکه برای این مطلب وجوه ضروریّه است.

پنجم آنکه: اعتراف نموده به اینکه این حدیث از هیچ طریق صحیح نشده.

ششم آنکه: افاده نموده که جائز نیست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم امر نماید بچیزی که از آن نهی فرموده است. و این افاده دلالت می نماید بر آنکه حدیث نجوم مشتمل بر امر منهیّ عنه و حرام می باشد.

هفتم آنکه: ابن حزم درین عبارت برای توهین مضمون حدیث نجوم بعض واقعات دالّه برینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تخطیه و تکذیب اصحاب خود فرموده است بمعرض بیان آورده، و درین واقعات واقعه تخطیه ابو بکر و تکذیب عمر نیز مذکور ساخته باظهار انحطاطشان از مرتبه اقتدا کما ینبغی پرداخته.

هشتم آنکه: برای اظهار کمال وهن و هوان مفاد حدیث نجوم افاده نموده که از جمله محال ممتنع که قطعاً جائز نیست، این است که آن جناب امر نماید باتّباع چیزی که خطا می باشد، پس خواهد بود در این وقت که امر کرده باشد بخطا.

نهم آنکه: برای اظهار شناخت این مطلب کلمه «تعالی الله عن ذلک» بر زبان قلم جاری نموده، و از اینجا ظاهر می گردد که حدیث نجوم دلالت بر چیزی دارد که بساحت علیای جناب احدیّت نقص را منسوب می نماید و از این جهت ابن حزم بعد ذکر آن جمله «تعالی الله عن ذلک» بر زبان قلم جاری می نماید.

دهم آنکه: ابن حزم بقول خود «و حاشاه علیه السّلام من هذه الصّیفة» ظاهر نموده که نسبت امر نمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بخطا امریست قابل تحاشی. پس واضح و لائح گردید که نسبت حدیث نجوم هم بآنجناب همینجور می باشد.

یازدهم آنکه: ابن حزم بغرض توهین حدیث نجوم باز اعتراف نموده به اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است به اینکه أصحاب آن جناب خطا نمی کنند.

دوازدهم آنکه: بتصریح صریح افاده نموده که جائز نیست که آن جناب حکم کند ماها را باتّباع کسی که خطا می کند.

أما آنچه ابن حزم بعد از این بتقلید ناسدید بعضی أسلاف خود دعوی نموده که کلّ أصحاب در نقل «ثقات» هستند. پس بطلان و هوان آن مفصّلاً در ما سبق بنحوی بیان شده که هرگز عاقل منصف را در آن شکی و ریبی عارض نمی شود.

سیزدهم آنکه: ابن حزم درین عبارت دلیلی عقلی برای ابطال حدیث نجوم ذکر کرده که کمال بعد مستدلّین و محتجّین بحدیث نجوم از ساحت فهم و فراست واضح و لائح می نماید، و خیلی در تخجیل و تشویرشان می افزاید.

توضیح این مطلب آنکه ابن حزم افاده نموده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم سخن باطل نمی فرماید، بلکه قول آن جناب حقست و تشبیه مشبّه برای مصیبتین بالنجوم تشبیه فاسد و کذب ظاهرست، زیرا که هر شخص که اراده جهت مطلع ستاره جدی داشته باشد و او قصد کند جهت مطلع ستاره سرطان را هرگز مهتدی نخواهد شد بلکه گمراه خواهد شد بضلال بعید و مخطی خواهد شد بخطاء فاحش و زیانکار خواهد شد بخسران مبین.

و بحمد الله از اینجا ظاهر و باهر گردید که حضرات دلدادگان حدیث نجوم که اقتدای هر صحابی را سبب اهتدا دانسته بر قول او عمل می کنند هرگز مهتدی نیستند بلکه گمراه هستند بضلال بعید و مخطی هستند بخطای فاحش و زیانکار هستند بخسران مبین.

چهاردهم آنکه: ابن حزم برین افاده متینه اکتفا نکرده بمزید تصریح گفته که «لیس کلّ النجوم یهتدی بها فی کلّ طریق، فبطل التشبیه المذکور» یعنی تمام نجوم چنان نیستند که اهتداء بایشان در هر طریق حاصل گردد، پس تشبیه مذکور باطل شد. و این افاده بنحوی که جگر فریفتگان حدیث نجوم را می خراشد

محتاج بیان نیست.

پانزدهم آنکه: ابن حزم بعد این افاده خود در آخر کلام گفته: «و وضح کذب ذلك الحديث و سقوطه وضوحاً ضرورياً» یعنی واضح گردید کذب این حدیث و سقوط آن بوضوحی که بدیهی می باشد.

و از اینجا واضح و لائح می گردد که حضرات محتجین و مستدلین بحديث نجوم چنان بی بصر و بصیرت واقعه شده اند که از ادراک ضروریات و فهم بدیهیات عاجز و قاصر می باشند، و باحتجاج و استدلال بچنین حدیث مکذوب و ساقط که ضروری الهوان و بدیهی البطلانست گونه دین و ایمان خود را می خراشند، و لقد حقّ أن يتلى في هذا المحلّ لأهل المقام الأمين: فُقْطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

و نیز ابن حزم اندلسی در کتاب «الإحكام في أصول الأحكام» در باب حقّ بودن قول واحد و بطلان مصیب بودن هر مجتهد گفته: [و احتجوا بما

روی عن النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم

أصحابي كالتجوم. قال أبو محمد: و قد تقدّم إبطالنا لهذا الحديث و بيّنّا أنه كذب في باب ذمّ الاختلاف من كتابنا هذا فأغنى عن ترده].

ازین عبارت ظاهرست که قائلین بمذهب تصویب احتجاج بحديث نجوم نموده اند و ابن حزم بجوابشان اعتراف بطلان این حدیث می نماید و صراحه می گوید که متقدّم شده باطل کردن ما این حدیث را و بیان کردیم ما که آن کذب می باشد در باب ذمّ اختلاف ازین کتاب ما، پس بی نیاز کرد آن إبطال و بیان از تکرار آن.

و ازین عبارت مختصره ابن حزم نیز بوجه عدیده بطلان و کذب این حدیث واضح و لائح می گردد، کما لا يخفى على الناظر البصير.

و نیز ابن حزم اندلسی در کتاب «الإحكام» در باب إبطال تقلید گفته: [و أما الزّوايه

«أصحابي كالتجوم» فروایه ساقطه و هذا حديث

حدّثه أبو العباس أحمد بن عمر بن أنس العذريّ، قال: أنا أبو ذرّ عبد بن أحمد بن محمد الهرويّ الانصاريّ قال:

أنا عليّ بن عمر بن أحمد الدارقطنيّ، ثنا القاضي أحمد بن كامل خلف، ثنا عبد الله ابن روح، ثنا سلام بن سليمان، ثنا الحارث بن غصين عن الاعمش عن أبي سفيان عن

جابر، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم. قال أبو محمد: أبو سفيان ضعيف والحارث بن غصين هذا هو أبو وهب الثقفي وسلام بن سليمان يروى الأحاديث الموضوعه وهذا منها بلا شك، فهذه روايه ساقطه من طريق ضعف إسنادها. وكتب إلي أبو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمرى أن هذا الحديث روى أيضا من طريق عبد الرحيم بن زيد العمى عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن ابن عمر، و من طريق حمزه الجزرى عن نافع عن ابن عمر، قال: و عبد الرحيم بن زيد و أبوه متروكان و حمزه الجزرى مجهول. و كتب إلي النمرى: حدّثنا محمد بن ابراهيم ابن سعيد أنّ أبا عبد بن مفرج حدّثهم قال: ثنا محمد بن أيوب الصّموت قال: قال لنا البزار: و أما ما

يروى عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»

فهذا الكلام لا يصحّ عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قال أبو محمد: فقد ظهر أنّ هذه الروايه لا تثبت أصلا بل لا شك أنّها مكذوبه لأنّ الله تعالى يقول في صفه نبيه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» فإذا كان كلامه عليه السّلام في الشريعة حقّا كلّه و واجبا فهو من الله تعالى بلا شكّ و ما كان من الله تعالى فلا اختلاف فيه بقوله تعالى «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» و قد نهى تعالى عن التّفرّق و الاختلاف بقوله «وَلَا تَنَازَعُوا» فمن المحال أن يأمر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باتباع كلّ قائل من الصّحابه رضى الله عنهم و فيهم من يحلّل الشّيء و غيره منهم يحزّمه! و لو كان ذلك لكان بيع الخمر حلالا اقتداء بسمره بن جندب! و لكان أكل البرد للصّائم حلالا اقتداء بأبي طلحه! و حراما اقتداء بغيره منهم! و لكان ترك الغسل من الاكسال واجبا اقتداء بعلي [١] و عثمان و طلحه و أبي أيوب و ابى بن كعب و حراما اقتداء بعائشه و ابن عمر،

و لكان بيع الثمر قبل ظهور الطيب فيها حلالا اقتداء بعمر حراما اقتداء بغيره منهم! و كل هذا مروى عندنا بالأسانيد الصّحيحة  
تركناها خوف التّطويل بها، و قد بينا

ص: ١٩٠

آنفا إخباره عليه السّلام أبا بكر بأنّه أخطأ، وقد كان الصّحابه يقولون بأرائهم في عصره عليه السّلام فيبلغه ذلك فيصوّب المصيب و يخطئ المخطئ، فذلك بعد موته عليه السّلام أفضى و أكثر].

ازین عبارت ظاهرست که ابن حزم در باب ابطال تقلید هم بر حدیث نجوم حملات شدیدة بوجوه عدیده نموده.

اول آنکه: بصراحت اعتراف نموده که روایت

أصحابی کالتّجوم روایت ساقطه است.

دوم آنکه: حدیث نجوم را مسنداً روایت کرده و بعد از آن افاده نموده که أبو سفیان که راوی این حدیث از جابرست ضعیف است.

سوم آنکه: در باب حارث بن غصین که راوی این حدیث از أعمشست افاده

ص: ۱۹۱

نموده که او ابو وهب ثقفیست. و غالباً مقصد ابن حزم ازین توضیح آنست که این راوی درین سند چون با اسم مذکور شده است لهذا حالش مشتبه نشود و واضح گردد که او ابو وهب ثقفی مجروح و مقدوحست. و مؤید این مطلب آنست که علامه ابن عبد البرّ قرطبی در «کتاب العلم» جائی که قدح در حدیث نجوم نموده بعد ذکر این حدیث بسندی که در آن حارث بن غصین واقع ست گفته: [هذا إسناد لا تقوم به حجّة لأنّ الحارث بن غصین مجهول].

چهارم آنکه: در باب سلام بن سلیمان که راوی این حدیث از حارث بن غصین است افاده نموده که او أحادیث موضوعه روایت می کند.

پنجم آنکه: اشاره بحدیث نجوم نموده گفته: «و هذا منها بلا شكّ» یعنی این حدیث از آن موضوعاتست که سلام روایت آن می کند، و پر ظاهرست که برای ابن حزم در اظهار موضوع بودن حدیث نجوم کافی بود که بگوید «هذا منها» لیکن بالبراء قادر علی الإطلاق کلمه «بلا شكّ» را هم اضافه نموده طریق اظهار کمال قطعیت به وضع آن پیموده.

ششم آنکه: برین قدر هم اکتفا نموده بصراحت گفته. «فهذه رواية ساقطة من طريق ضعف إسنادها» یعنی این روایت ساقطه است از راه ضعف اسناد آن.

هفتم آنکه: ابن حزم برای اثبات مزید وهن و هوان حدیث نجوم از ابن عبد - البرّ نمری نقل نموده که این حدیث از طریق عبد الرّحیم بن زید عمی از سعید بن المسیب از ابن عمر و از طریق حمزة جزری از نافع از ابن عمر هم مروی شده، لیکن عبد الرّحیم ابن زید و پدرش هر دو متروک هستند و حمزة جزری مجهولست.

هشتم آنکه: ابن حزم بواسطه ابن عبد البرّ مسندا از حافظ بزّار قدح حدیث نجوم نقل نموده.

نهم آنکه: بعد این همه، ابن حزم باز بر سر قدح و جرح حدیث نجوم رسیده و بصراحت گفته «فقد ظهر أنّ هذه الرواية لا تثبت أصلاً!» یعنی ظاهر شد که این روایت اصلاً ثابت نیست! و پر واضحست که در این جا جمله «و هذه الرواية لا تثبت» برای

بیان وهن و هوان حدیث نجوم کفایت می کرد، مگر ابن حزم باضافه کلمه «أصلاً» نهایت فساد و بطلان آن بمنصیه شهود نهاده.

دهم آنکه: بعد ازین کمال ترقی نموده و برای اظهار قطعیت کذب بودن آن گفته «بل لا شکک أنّها مکذوبه!» یعنی بلکه شک نیست که این روایت مکذوبه است! و بر اهل بصیرت و خبرت واضح و عیانست که بجای جمله «بل هی مکذوبه» جمله «بل لا شکک أنّها مکذوبه» آوردن نهایت جزم ابن حزم را بکذب بودن آن ظاهر و باهر می نماید.

یازدهم آنکه: در مقام توجیه قطعیت مکذوب بودن حدیث نجوم گفته که بتحقیق که خداوند عالم در صفت نبی خود صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا - وَخْيٌ يُوحَىٰ» پس هر گاه کلام آن جناب در شریعت کلام حق و واجب شد پس آن بلا شک از خداست و هر چه از خدا باشد در آن اختلاف نیست بسبب قول خدا «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» و بتحقیق که خدای تعالی از تفرق و اختلاف نهی فرموده است بقول خود «وَلَا تَنَازَعُوا»، پس از قبیل محالست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حکم دهد باتباع هر قائل از صحابه حال آنکه دریشان کسی هست که چیزی را حلال و امی نماید و غیر او ازیشان همان چیز را حرام و امی نماید! و این تقریر ابن حزم بنحوی که استیصال شافه حدیث نجوم می نماید أظهر من الشمس و أبین من الأمست.

دوازدهم آنکه: ابن حزم بعد ازین نبذی از فتاوی مختلفه صحابه که در آن اختلاف بین در تحلیل و تحریم و وجوب و حرمت واقع شده بمعرض بیان آورده و بغرض تشنیع اتباع هر یکی را بنا بر حدیث نجوم صحیح وانموده راه اسکات و إفحام مثبتین این حدیث بأقدام إلیزام سرمه ریز گلوی خصام پیموده، و اگر چه در مسئله اکسال آنچه نسبت بجناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده غلط محض و بهتان بحث است [۱] لیکن مسائلی که از دیگر صحابه ذکر کرده قابل جحود و إنکار نیست.



سیزدهم آنکه: ابن حزم بغرض توهین حدیث نجوم و اظهار بطلان حکم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باتّباع هر قائل از صحابه گفته که ما بیان کردیم سابقا خبر دادن آن جناب ابو بکر را به اینکه او خطا کرده است، و غرض ابن حزم ازین مطلب آنست که هر گاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را بخطا او خبر داده باشد محالست که بذریعه حدیث نجوم باتّباع او حکم فرماید.

چهاردهم آنکه: ابن حزم اظهار نموده که صحابه در عصر آن جناب بآراء خود کلام می کردند و کلامشان بآن جناب می رسید و آن جناب مصیب را تصویب و مخطی را تخطیه می فرمود، و مقصود ازین کلام آنست که چون جسارت صحابه بر تقوّل بآراء خود در عصر آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم معلومست و تصویب و تخطئه آن جناب ایشان را نیز متیقّن پس چگونه عاقلی تجویز خواهد کرد که آن جناب حدیث نجوم را بر زبان مبارک آورده باتّباع هر مصیب و مخطی از صحابه امر فرموده باشد؟! پانزدهم آنکه: ابن حزم در آخر کلام ظاهر نموده که صحابه از تقوّل بآراء خویش با وصف تنبیه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باز نیامدند و همواره بر همین تیره بودند بلکه بعد وفات آن جناب این تقوّلشان افشی و اکثر گردید، و مقصود ابن حزم ازین اظهار آنست که هر گاه تقوّل صحابه بآراء خود بعد عصر نبوی افشی و اکثر گردید و برای ایشان مانعی و رادعی که از راه هدایت و ارشاد تنبیه ایشان می فرمود باقی نماند باز چگونه عاقلی اتّباع اقوال مختلفه شان می توان کرد، و بنا بر حدیث نجوم ایشان را با وصف اختلاف شدید قابل تقلید و اتّباع دانسته مطاع و متّبع خود توان ساخت، و لعمری إنّ ابن حزم و إنّ کان لنصبه و عداوته ملوما مدحورا مستحقّا للزّجوم، لکنّه یستأهل التّرحیب فی إبطاله و إفساده لحدیث النّجوم.

و ابن القیم که از اکابر علمای اعلام سنیّه است بجواب احتجاج بعض مقلّدین بحدیث نجوم وجوه عدیده ذکر کرده و در وجه ثالث بعض اختلافات صحابه را در مقام تعجیز مقلّدین ذکر نموده چنانچه گفته:

[الثالث أنّ هذا یوجب علیکم تقلید من ورث الجدّ مع الإخوه منهم و من

اسقط الاخوه به معا، و تقليد من قال الحرام يمين و من قال هو طلاق، و تقليد من حرّم الجمع بين الاختين بملك اليمين و من أباحه، و تقليد من جوّز للصّائم أكل البرد و من منع منه، و تقليد من قال تعتدّ المتوفى عنها بأقصى الأجلين و من قال بوضع الحمل و تقليد من قال يحرم على المحرم استدامه الطيب و تقليد من أباحه، و تقليد من جوّز بيع الدرهم بالدرهمين و تقليد من حرّمه، و تقليد من أوجب الغسل من الاكسال و تقليد من أسقطه، و تقليد من ورث ذوى الأرحام و من أسقطهم، و تقليد من رأى التحريم برضاع الكبير و من لم يره، و تقليد من منع تيمّم الجنب و من أوجبه، و تقليد من رأى الطلاق الثلاث واحدا و من رآه ثلاثا، و تقليد من أوجب فسخ الحجّ إلى العمره و من منع منه، و تقليد من أباح لحوم الحمر الأهليه و من منع منها، و تقليد من رأى النّقص بمسّ الذّكر و من لم يره، و تقليد من رأى بيع الأمه طلاقها و من لم يره، و تقليد من وقف المولى عند الأجل و من لم يقفه، و أضعاف ذلك ممّا اختلف فيه أصحاب رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، فان سوّغتم هذا فلا تحتجوا لقول على قول و مذهب على مذهب، بل اجعلوا الرّجل مخيّرا فى الاخذ بأيّ قول شاء من أقوالهم و لا تنكروا على من خالف مذاهبتكم و اتّبع قول أحدهم، و إن لم تسوّغوه فأنتم أول مبطل لهذا الحديث و مخالف له و قائل بضدّ مقتضاه، و هذا ممّا لا انفكاك لكم منه].

و علامه سبكي در «إبهاج - شرح منهاج» بعد ذكر

حديث «عليكم بسنتي و سنّه الخلفاء الرّاشدين من بعدى»

و حديث «اقتدوا بالذّين من بعدى أبى بكر و عمر»

گفته: [و اجاب الإمام و غيره عن الخبرين بالمعارضه

بقوله «أصحابى كالنّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم» و هو حديث ضعيف].

و نیز علامه سبكي در «إبهاج - شرح منهاج» بعد ذكر حديث نجوم گفته:

[و اعلم أنّ هذا الحديث

رواه ابن منده، أنا أبى الامام أبو عبد الله محمّد بن إسحاق بن منده، أنا أبو الحسن عمر بن الحسن بن على، حدّثنا عبد الله بن روح المدائنى، حدّثنا سلام بن سليمان، حدّثنا الحارث بن غصين عن الأعمش عن أبى سفيان، عن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: مثل أصحابى فى امتى

مثل النجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

و روى نعيم بن حماد الخزاعي عن عبد الرحيم بن زيد العمى عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن عمر مرفوعا: سألت ربّي فيما اختلف فيه أصحابي من بعدى فأوحى إليّ: يا محمد! إنّ أصحابك عندي بمنزلة النجوم بعضها أضوأ من بعض، فمن أخذ بشيء مما هم عليه على اختلافهم عندي على هدى! وهذا حديث قال فيه أحمد: لا يصح. ثم إنّه منقطع، فإنّ ابن المسيب لم يسمع من عمر شيئا].

و نیز سبکی در «ابهاج - شرح منهاج» گفته: [و احتجّ من قال بأنّ قول الصحابي حجّه مطلقا بما

روى من قوله صلى الله عليه وآله وسلم أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم،

فدلّ على أنّ الاقتداء بهم هدى و طلب الهدى واجب و قد سلف فى الاجماع الكلام على هذا الحديث].

و أبو اسحاق ابراهيم بن موسى اللخمي الشاطبي [1] در كتاب «الموافقات فى اصول الاحكام» در مسئله «الشريعة كلّها ترجع إلى قول واحد» در مقام استدلال مدّعيان اختلاف در شريعت گفته: [و طائفه أيضا رأوا أنّ قول الصحابي حجّه، فكلّ قول صحابي و إن عارضه قول صحابي آخر كلّ واحد منهما حجّه، و للمكلّف فى كلّ واحد منهما متمسك و قد نقل هذا المعنى

عن التّبيّ صلى الله عليه وآله وسلم حيث قال: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم].

و در مقام جواب از استدلال مدّعيان اختلاف گفته: [و أمّا مسئله قول الصحابي فلا دليل فيه لأمرين أحدهما أنّ ذلك من قبيل الظنيات إن سلم صحّحه الحديث، على أنّه مطعون فى سنده و مسئلتنا قطعیه و لا يعارض الظنّ القطع].

و ابن امير الحاج الحلبي در كتاب «التقرير و التّحبير» در مقام ردّ استدلال مصوّبه بحديث نجوم گفته: [على أنّ الحديث له طرق بألفاظ مختلفه و لم يصحّ منها شيء على ما قالوا! و قد أشبعنا القول فيه فى مسئله «و لا ينعقد بأهل البيت من

و محمد بن اسماعیل الأمير الصّنعانی در رساله «إرشاد التّقاد إلى تيسير الاجتهاد گفته: [و الخامس من أدله المقلّدين: الحديث المشهور

أصحابی كالنجوم فبأيّهم اقتديتم اهتديتم. و الجواب أنّ الحديث قد روى عن عمر من طرق لا يصحّ منها شيء.

قال البرّار: و أمّا ما

يروى عن النّبي صلّى الله عليه و سلّم «أصحابی كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم»

فهذا الكلام لا يصحّ عن النّبي صلّى الله عليه و سلّم].

و عبد العلی بن نظام الدّین الأنصاری در «فواتح الرّحموت - شرح مسلم الثّبوت» در مسئله «المجتهد بعد اجتهاده ممنوع من التّقليد» گفته: ]

قالوا: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و أصحابه و سلّم: أصحابی كالنجوم فبأيّهم اقتديتم اهتديتم. قلنا هذا الحديث مضعّف].

سیزدهم آنکه: شاه صاحب در این کلام افاده فرموده اند که چون قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی و عملی ممکن نیست، مرد مسلمان را بهر دو جناح تمسّک ضرور افتاد.

و این افاده شاه صاحب که برای اظهار کمال عرفان خود بمعرض بیان آورده اند اگر چه ناظر غیر ماهر را در بادی النّظر درست می نماید لیکن خالی از تخدیع و تلمیع نیست، زیرا که مبنای آن بر تفریق مجالی و مظاهر علم و عمل است و اساس آن زعم فاسد ظهور کمال علمی جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم از أصحاب و ظهور کمال عملی آن جناب از اهل بیت علیهم السّلام می باشد. حال آنکه در ما سبق دانستی که بحمد الله اهل بیت آن جناب - علیه و علیهم آلاف السّلام من الملک الوهاب - مجمع بحرین علم و عمل نبوی بودند، و کمالات علمیّه و کمالات عملیّه آن جناب همه درین نفوس قدسیّه علی وجه الکمال و التّمَام جلوه گر بود، و جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم امت خود را در

مقامات کثیره و مواقف شهیره مأمور و محکوم نموده است که اُتباع اهل بیت علیهم السّلام که وارث جمیع کمالات نبویّه هستند در علم و عمل هر دو نمایند، و حدیث مدینه العلم و حدیث ثقلین و حدیث سفینه و دیگر احادیث متکثره بلکه آیات متوافره قرآن مجید و فرقان حمید که أصحاب ما رضوان الله علیهم در کتب کلامیّه خود ذکر کرده اند همه دلالت بر همین مطلب دارد، پس ظاهر گردید که اگر قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی و جناح عملی ممکن نیست و مرد مسلمان را بهر دو جناح تمسک ضرور افتاده است محض اُتباع اهل بیت علیهم السّلام او را برای علم و عمل هر دو یقینا کافی و وافی است و هر که إعراض ازین حضرات ورزیده است او مثل طائر مقصوص الجناحین نه حظی از علم دارد نه عمل، و الله العاصم عن الوقوع فی الخطاء و الخطل و هو الموفق للاجتنا ب عن الزیغ و الزلل.

چهاردهم آنکه شاه صاحب در این کلام صریح الانثلام در مقام تمثیل فرموده اند که قطع دریا بدون سواری کشتی و مراعات حال نجوم تا سمت توجّه را از غیر سمت توجّه امتیازی حاصل شود ممکن نیست. و بطلان و هوان این ادعا در ما نحن فیه بأوضح وجوه و أصرح طرق در ما سبق بجواب کلام ملتانی مفصلا مبین و مبرهن شده و ثابت و محقق گشته که بحث و کلام در سفینه نوح هست و آن سفینه خاصّه در سیر و دور خود هرگز محتاج بنجوم نبود و جریان آن بأمر إلهی و وحی ربانی بظهور می پیوست.

و گذشته ازین، سفینه عامّه که مردم دیگر می سازند هم در بسیاری از مواقع محتاج بنجوم نمی گردد، كما فضّل فیما سبق بکمال التوضیح و التّیین، و الله العاصم عن نرغات المتعودین للتّخدیع و التّفتین.

پانزدهم آنکه شاه صاحب در این کلام معترف شده اند که بحسب دعای مستجاب جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلّم مصداق اذن واعیه گوش حقّ نیوش جناب امیر - المؤمنین علیه السّلام گردید، و بر هر عاقل ذی شعور - کالصّبح المسفر بالضّیاء و النور - واضح و لائحست که این معنی دلیل صریح و برهان صحیح أعلمیّت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می باشد، و بحمد الله افادات بسیاری از علمای اعلام سنیّه نیز مشید و

پس تعجبست و کمال تعجب که چسان شاه صاحب با وجود ثبوت اعلیت مطلقه جناب ولایت مآب از حدیث و کتاب مسلک انحراف از آن می پیمایند و بادعای این معنی که معاذ الله کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر در صحابه کرام جلوه گر ماند، ترجیح باطل لجلج بر حق ظاهر ابلج نموده در ظلمت غوایت و اعتساف کج روی اختیار می نمایند، و علاوه برین چون اعلیت دلیل خلافت است - کما بین غیر مره - پس چرا اذعان بخلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین نمی کنند و باعتقاد خلافت فلان و بهمان اساس انصاف بمعاول جور و اعتساف می کنند.

شانزدهم آنکه شاه صاحب در این کلام خدع التیام ادعا نموده اند که تخصیص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین شرف و مرتبت یعنی مصداق اذن واعیه شدن برای همین نکته ست که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متصور نبود.

حال آنکه این ادعا مسلم نیست و هر که ادنی سیری در حدائق علم و عرفان نموده است بخوبی می داند که چون خداوند عالم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بسبب اعلیت کامله آن جناب مصداق «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» گردانیده است و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را بمرتبه باب مدینه العلم رسانیده، إلى غیر ذلك من الايات و الاحادیث الداله علی غزاره علمه، لهذا آن جناب مستحق کامل بود برای اینکه اذن واعیه گردد، و چون آن جناب سبب نجات کشتی نوح علیه السلام بود - کما مرّ فی حدیث المسامیر [ص ۱۰۸۱] - و نیز مشبه بکشتی نوح علیه السلام بود حسب ارشاد باسداد حضرت خیر العباد - علیه آلاف السلام إلى یوم المعاد - لهذا ذکر آن جناب علیه السلام باین وصف جمیل در قرآن مجید بعد بیان حال کشتی نوح علیه السلام اولی و آخری گردید، و بحمد الله معنی کشتی بودن اهل بیت علیهم السلام برای هر یک از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام استقلالاً متصور بود و هست، و جمله اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم أجمعین - سواء كانوا كباراً أم صغاراً - در عهد نبوی بمرتبه سفینه نوح رسیده وسیله نجات امت گردیده بودند، و ذلك ظاهر کل الظهور

و لکن مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ .

هفدهم آنکه شاه صاحب در این کلام ادعا نموده اند که اهل بیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که قابل امامت این طریق بودند در وقت آن جناب صغیر السنّ بودند و تربیت ایشان بدیگری حواله کردن منافی شأن کمال آن حضرت بود، لا- جرم قواعد نجات از ثقل گناهان را بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام القا فرمودن و ایشان را امام ساختن و کمال عملی خود را بصورت ایشان مصوّر نمودن ضرور افتاد که ایشان بحکم ابوت آن کمال را تر و تازه بصاحبزاده ها رسانند و این سلسله تا قیام قیامت بتوسط ایشان جاری ماند.

و این تقریر پر تزویر اگر چه بظاهر خود خادع عوام می باشد لیکن نزد ناقد بصیر خالی از مکاید و مصائد تفریط و تقصیر نیست زیرا که:

أولاً، اهل بیت علیهم السّلام را قابل امامت کبری و خلافت عظمی ندانستن و امامت ایشان را در امامت طریقت منحصر کردن ظلم صریح و جور قبیحست.

ثانیاً، حسنین علیهما السّلام را قابل امامت طریقت بالأصالة دانستن و جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بحسب ضرورت لائق امامت گردانیدن نفاقست عجیب و شقاقست غریب که مثل آن از منافقین عهد نبوی هم ظاهر نشده، و لو كانوا سابقی الاقدام فی مضمار معانده ابي الحسنین علیه السّلام.

ثالثاً، حسنین علیهما السّلام را در عهد نبوی بسبب صغر سنّ لائق امامت طریقت ندانستن و خالی از کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم وانمودن، طریق نصب صریح و جهل فصح پیمودنست.

رابعاً، سبطين علیهما السّلام را در عهد نبوی از علم قواعد نجات از ثقل گناهان عاری ظاهر کردن، ناصبیت بادیه و حروریت عادیه هست.

خامساً، اعتراف به اینکه تربیت حسنین علیهما السّلام را بدیگری حواله کردن منافی شان کمال آن حضرت بود و با این اعتراف اعتقاد داشتن بآنکه ابو بکر و عمر و عثمان خلفای بر حقّ بودند و معاذ الله حسنین علیهما السّلام از رعایایشان - کما هو مقتضی مذهب

أهل السنّه - غي و ضلال ظاهر و آشکارست، زیرا که هر گاه زیر تربیت اُغیار ماندن این دو نور نظر جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلّم منافی شان کمال آن حضرتست زیر امارت و ریاست و حکومت و خلافت اُغیار ماندن حسنین علیهما السلام بهزار اولویّت منافی شان نبوی خواهد بود، فانکشف بحمد الله عوار مذهب أهل السنّه و الجماعه، و بان أنّ عقیده خلافه الثّلاثه خلّاعه و آیه خلّاعه.

سادسا، اظهار این معنی که قواعد نجات از ثقل گناهان را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام القا فرمودن و ایشان را امام ساختن و کمال عملی خود را بصورت ایشان مصوّر نمودن ضرور افتاد، جالب نهایت تقریر برای شاه صاحب می باشد، زیرا که بر متتبع اخبار و احادیث نبویه واضح و لائحست که جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلّم محض قواعد نجات از ثقل گناهان را بجناب امیر المؤمنین علیه السلام القا فرموده بود، بلکه جمله علوم خود را بآنجناب سپرده بود، چنانچه در مجلّدات حدیث مدینه العلم بتفصیل و تشریح تمام مبین شده.

و نیز آن جناب جناب امیر المؤمنین علیه السلام را محض امام طریقت و ارشاد نساخته بود، بلکه امامت کبری و زعامت عظمی و خلافت ظاهره و باطنه هر دو را تفویض جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بود، و بکرات و مراتب از ابتدای اوقات بعثت تا آخر احوالی رسالت قولاً و فعلاً درین باب اتمام حجّت بر امت نموده بود و نیز محض کمال عملی خود را بصورت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مصوّر نموده بود، بلکه آن جناب را مظهر جمله کمالات علمیّه و عملیّه و مرآه تمامی فضائل و هیبه و اکتسابیه خود گردانیده بود.

و هر چند شواهد صریحه و براهین صحیحه این مطلب افزون از حدّ و عدّ و حصر و شمارست لیکن آیه «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»

و حدیث «أنت منی و أنا منک» أوضح و أصرح أدلّه است درین باب، و الله العاصم عن التّبار و التّبّاب.

سابعا، اظهار این معنی که ضرورت اِلقای قواعد نجات از ثقل گناهان بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و امام ساختن ایشان و کمال علمی خود را بصورت ایشان مصوّر نمودن این بود که ایشان (یعنی جناب امیر المؤمنین علیه السلام) بحکم ابوت آن کمال را تر و



تازه بصاحیزاده‌ها (یعنی حسنین علیهما السلام) برسانند، دلیل جهل شاه صاحب هست از مراتب اهل بیت علیهم السلام عموماً و از منازل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین علیهما السلام خصوصاً. زیرا که بر متتبع خبیر و ناظر بصیر واضح و لائحتست که ائمه اهل بیت علیهم السلام و لو صغیر السنّ باشند دارای جمله کمالات علمیّه و عملیّه نبویه بودند و حسنین علیهما السلام را درین باب امتیاز خاص حاصل بود، و بحمد الله تعالی این مطلب را بیراهین قاطعه و أدلّه ساطعه والد علام - أحله الله دار السلام - در «تشید المطاعن» بیسط تمام مبین و مبرهن فرموده اند، فمن شاء فلیرجع إلیه. و امام ساختن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بضرورتی که شاه صاحب در متخیله خود دارند هرگز صورت نگرفته بلکه امامت آن جناب با وجود حسنین علیهما السلام بسبب افضلیت آن جناب است بر حسنین علیهما السلام بوجه عدیده، و ازینجاست که آن جناب فرموده است:

«الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما» و این حدیث را طرق بسیارست، كما لا یخفی علی من راجع كتب القوم، و یکفی للتأظر البصیر أنّ ابن ماجه الخبیر صاحب کتاب «السنن» الشّهیر ذکره فی فضل علی بن أبی طالب، علیه آلاف السلام من الملك القدير.

و نیز آن جناب در حدیث حظیره بنی النجار دو بار فرموده:

«هما فاضلان فی الدنیا و فاضلان فی الآخرة و أبوهما خیر منهما» و این حدیث را علامه بدخشی در «مفتاح النجا» از حافظ ابن الاخضر الجنابذی صاحب «معالم العتره» نقل نموده، و بحمد الله امامت حسنین علیهما السلام در عهد نبوی بلا ریب ثابت و محقق شده بود، و از اینجاست که آن جناب در حقّ این دو بزرگوار فرموده است:

«الحسن و الحسین إمامان قاما أو قعدا» و این حدیث را فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان قنوجی در کتاب «سراج وهاج» آورده، و نیز آن جناب فرموده است بخطاب جناب امام حسین علیه السلام که:

أنت إمام ابن إمام أخو إمام» و این حدیث را بلخی در «ینایع الموده» ذکر کرده است.

و نیز امام بودن این دو بزرگوار از احادیث کثیره که در شأن ائمه اثنا عشر علیهم السلام

وارد شده و طرفی از آن در ما سبق مذکور گردیده و آینده هم انشاء الله تعالی در محل مناسب مسطور می شود بکمال ظهور و نهایت سفور واضح و لائحتست، فلا تکن من الذاهلین و نعوذ بالله من کید الخادعین الجاهلین.

ثامنا، إظهار این معنی که مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از تکمیل جناب امیر - المؤمنین علیه السلام بکمال عملی این بود که آن جناب بحکم ابوت این کمال را بحسینین علیهما السلام برسانند، بعد غصّ بصر از معروضات سابقه هم درست نمی شود، زیرا که هر عاقل ذی شعور که ادنی بهره از معرفت داشته باشد می داند که بعد فرض ادعای شاه - صاحب رسانیدن جناب امیر المؤمنین علیه السلام این کمال را بحسینین علیهما السلام بحکم ابوت نبود بلکه بحکم نبوت بود، آن جناب هر آنچه نسبت بحسینین علیهما السلام می فرمود همه را بحکم نبوی بعمل آورده بود، پس تعلیل رسانیدن این کمال بحکم ابوت تقصیر صریح و تفریط قبیحت.

تاسعا، إظهار این معنی که مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از رسانیدن جناب امیر المؤمنین علیه السلام کمال عملی نبوی را بحسینین علیهما السلام آن بود که این سلسله تا قیام قیامت بتوسط ایشان جاری ماند، خالی از تقصیر بین نیست، زیرا که هرگز مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این نبود که محض سلسله کمال عملی آن جناب تا قیام قیامت بتوسط جناب امیر المؤمنین علیه السلام یا بتوسط حسنینین علیهما السلام جاری بماند، بلکه مقصود محمود آن جناب آن بود که سلسله جمله کمالات علمیه و عملیه آن جناب علی وجه الکمال در اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تا قیام قیامت جاری ماند، كما لا یخفی علی من له ادنی بصیره فی أحادیثه الصّیحه الدّاله علی وراثتهم الباقیه السّاریه، و یکفی فی هذا الباب التأمّل فی حدیث الثقلین و حدیث السّفینه الجاریه.

عاشرا، بعد ذکر صغر سنّ حسنین علیهما السلام و قابل تربیت بودنشان إلقاء قواعد نجات از ثقل گناهان را بجناب امیر المؤمنین علیه السلام در مرتبه اولی ذکر کردن، و امام ساختن آن جنابرا در مرتبه ثانیه آوردن، و مصوّر کردن کمال عملی را بصورت آن جناب در مرتبه ثالثه مذکور ساختن، و رسانیدن جناب امیر -

المؤمنين عليه السلام كمال عملی را بحسنین علیهما السلام بحکم ابوت در مرتبه رابعه گذاشتن، و جریان سلسله کمال عملی را تا قیام قیامت در مرتبه خامسه نهادن، همه برای آنست که ناظر غیر ماهر در حق اهل بیت علیهم السلام مقصّر گشته از حق واضح و صدق لایح که امامت مطلقه و خلافت عامه این حضراتست و حدیث سفینه بکمال ظهور و وضوح بر آن دلالت دارد منصرف الخاطر گردد و آن را بر امامت طریقت و خلافت ولایت بحسب تخدیع و تلمیح شاه صاحب فرود آرد، حال آنکه این کید شاه صاحب پیشرفتنی نیست، وَ لَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ .

هجدهم آنکه شاه صاحب در این کلام در مقام تعلیل امام ساختن جناب امیر - المؤمنین علیه السلام فرموده اند که لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را یعسوب المؤمنین خطاب داده اند. و این اعتراف صریح نزد عاقل خبیر برای بطلان مذهب شاه صاحب و صحت مذهب اهل حق کافی و وافیست، زیرا که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بنص نبوی مشرف بخطاب یعسوب المؤمنین مخاطب گردید حق حقیق بمرکز خود رسید و خلافت و امامت و امارت و زعامت آن جناب برای جمله مؤمنین کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار آمد، و تقدّم ثلاثه بر آن جناب موجب تباب و تبار گشت، و لله الحمد علی ذلك.

نوزدهم آنکه شاه صاحب در این کلام اعتراف نموده اند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب آنکه در کنار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافته بودند و علاقه دامادی بآن جناب داشتند و از طفلی در هر امر رفیق و شریک مانده حکم فرزند گرفته بودند.

و این اعتراف اگر چه برای ظهور افضلیت تامه و ثبوت امامت عامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحمد الله تعالی بأحسن وجوه کفایت می کند، لیکن در تحت آن تخدیدی عجیب پوشیده است و آن این است که ناظر غیر ماهر جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در حکم فرزند جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته در آیه مباهله مصداق «أَنْفُسَنَا»

ندانند بلکه مصداق «أَبْنَاؤُنَا» گردانند! و آنچه شاه صاحب در همین کتاب «تحفه» از راه عدوان در مقام آیه مباهله ادعا کرده اند که حضرت امیر در «أَبْنَاؤُنَا» داخلست در ذهن او جاگزین شود، و حال آنکه بطلان این معنی بر ناظر افادات علمای اعلام

فریقین واضح و لائحتست، و خدع و تزویر شاه صاحب أصلاً در قلب ناظر بصیر و متتبع خبیر گنجایشی پیدا نمی کند، و قد ظهر فساد ما أبدأه المخاطب من اللغو و الكذاب فی المنهج الأول من هذا الكتاب.

بستم آنکه: شاه صاحب درین کلام معترف شده اند به اینکه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را بسبب قرابت قریبه که داشتند مناسبت کلی در قوای روحانی با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم حاصل بود. و این اعتراف جالب صد ملام برای شاه صاحب و أسلاف ایشان می باشد، زیرا که بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بزرگواری را که دارای قرابت قریبه با آن جناب بوده باشد و مناسبت کلی در قوای روحانی با آن جناب داشته باشد ترک کردن و برای خلافت ابو بکر را که از شرف قرابت قریبه بفراسخ بعیده أبعد بود و در قوای روحانیّه هیچ مناسبتی بجناب نبوی نداشت اختیار کردن ظلمی است شدید و حیفیت عنید و جوریست مدید و ضلالیست بعید.

بست و یکم: آنکه شاه صاحب در آخر این کلام باز مسلک تخدیع و تزویر پیموده ابدای زیغ ما فی الضمیر خود نموده اظهار کرده اند که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گویا ظلّ و صورت کمال عملی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بودند که عبارت از ولایت و طریقتست.

و این اظهار چنانچه مکرّر دانستی مبنی بر تفریط بادی و تقصیر عادیست، و هر که بهره از انصاف دارد بلحاظ ادله و براهین لا تعدّ و لا- تحصی می داند که جناب امیر - المؤمنین علیه السّلام یقیناً نفس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم الاطیاب بود و ذات والا- صفات جناب امیر کلّ امیر - علیه آلا-ف السلام من الملك القدير - مظهر جمله کمالات علمیه و عملیه آن جناب گشته آئینه وار صورت جناب بشیر و نذیر و سراج منیر صلی الله علیه و آله و سلّم را می نمود، و این تجلّی کامل موجب آن گردید که آن جناب بنصّ خدا و نصّ رسول - صلی الله علیه و آله ما هبّ القبول - وصیّ بر حقّ و خلیفه مطلق آن حضرت گشته بر اعلای مناصب و ارفع مراتب که ریاست عامّه دیتیّه و دنیویّه خلق خداست رسید، و ذلك ظاهر باهر كالشمس فی رابعه النهار و إن عمیت عنه عیون الفاقدين للبصائر و الابصار.

بست و دوم آنکه: شاه صاحب در آخر کلام اعتراف کرده اند که بدعای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم استعداد جناب امیر المؤمنین علیه السلام تضاعف پذیرفت و بنهایت مرتبه کمال رسید.

حال آنکه این اعتراف نیز خالی از تخدیع و تلمیح نیست، زیرا که قصر و حصر استعداد جناب امیر المؤمنین علیه السلام یا کمال موجود ذات آن جناب در ولایت و طریقت، تضجیع جالب التقریر می باشد، و هر عاقل خبیر و ناظر بصیر که رائحه انصاف بمشامش رسیده باشد متیقن می شود به اینکه در ذات والا صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام نه تنها استعداد جمله کمالات نبویه موجود بود بلکه تمامی آن کمالات علی الوجه الاکمل برأی العین مشهود می شد، و اگر از همه ادله و براهین قطع نظر کنیم آیه مباهله و حدیث مدینه العلم برای ثبوت این مطلب کافی و بسندست، و تحقیقات علمای اعلام که مؤید یافادات علمای سنیّه است در خصوص این دو دلیل قاطع ألسن أرباب إضلال و تضلیل می باشد.

بست و سوم آنکه: شاه صاحب در آخر کلام اعتراف کرده اند که آثار کمال ولایت و طریقت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در ظاهر و باطن اولیاء الله از هر طریقه و هر سلسله ظاهر و هویدا است.

و این اعتراف اگر چه کمر منکرین فضائل علویه را می شکند و بسیاری از طامات ابن تیمیه بلکه هفوات والد ماجد شاه صاحب را از بیخ و بن برمیکند، لیکن باز هم خالی از گوشه تفریط نیست، زیرا که آثار کمال علوی نه تنها در ظاهر و باطن اولیاء الله أهل دنیا ظاهر و هویدا است بلکه آثار کمالات علویه از ساکنان عالم علوی و زمرة ملائکه مقرّبین و معاشر انبیا و مرسلین و اوصیاء رسل و نبیین صلوات الله علیهم أجمعین ظاهر و باهرست. و این معنی بحمد الله بتفصیل تمام در مجلّدات حدیث مدینه العلم و حدیث تشبیه و حدیث نور بتفصیل تمام مبین و مبرهن گردیده، من شاء فلیرجع إليها.

بالجمله آنچه شاه صاحب در «تفسیر» خود در خصوص حدیث سفینه جاویده

بودند حقیقتش بنظر بصیرت دیدی و بکنه خدع و تزویر غریزی کما ینبغی رسیدی و دانستی که مقصود منکود شاه صاحب و اولیایشان ازین گونه تفوّهات آنست که امر امامت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را که از آیات بسیار و احادیث بیشمار ثابتست کم وزن و قلیل الأثر وانمایند، و در پرده إظهار محبّت اهل بیت علیهم السّلام وادی پر خار ناصیّت و حروریّت پیمایند، و لکنّهم فی سوء صنیعهم و ستر شنیعهم قاصرون خاسرون.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ .

### «الزام و افحام» فيه الهدى و الرشد لذوى الالباب و الافحام

کمال عجبست از شاه صاحب که درین کلام خدیعت انضمام بمقابله حدیث سفینه

حدیث «أصحابی کالنجوم» را که حسب تصریحات اکابر و اعلامشان کذب و باطل و موضوعست آوردند و آن را در مقام ادّعی باطل جلوه گری کمال علمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در صحابه کرام ذکر نموده راه ظلم صریح و جور قبیح سپردند، و هرگز التفاتی نمودند به اینکه در احادیث کثیره اهل سنّت تشبیه اهل بیت علیهم السّلام بنجوم وارد شده و آن جناب در بسیاری از احادیث امت خود را باقتدای اهل بیت علیهم السّلام خود بکمال اهتمام حکم داده، و از آنجا که استیفای این احادیث و بیان طرق آن خیلی عسیر و دشوارست لهذا نبذی از آن در این مقام مذکور و مسطور می شود و ماسوای آن در دیگر مقامات مناسبه انشاء الله تعالی مرقوم و مذکور خواهد شد،

**نقل احادیث بسیار که در آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امت را باقتدای بأهل بیت امر فرموده است - ۱ - حدیث «اهلبیتی کالنجوم...»**

#### اشاره

پس از آن جمله است حدیث «أهل بیتی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم».

و این حدیث بحمد الله در «نسخه نبط بن شریط أشجعی صحابی» موجودست و این نسخه از شیوخ اهل سنّت باسانید عالیه روایت شده است، کما ستعرف عنقریب انشاء الله تعالی.

لیکن کمال عجبست که بعضی از حضرات سنیّه بوجه نهایت تعصّب و عدوان و بغی و طغیان، وادی پر خار ردّ و إنکار این حدیث شریف پیموده از راه جهل یا تجاهل

نیبط صحابی را بوصف کذاب ستوده اند.

### ترجمه نیبط بن شریط اشجعی و پدرش

محمد طاهر فتنی در «تذکره الموضوعات» گفته:

]

أهل بيتي كالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم. من نسخه نیبط الكذاب!].

و قاضی القضاة شوکانی با وصف آن همه طول باع وسعت اطلاع که معتقدین او اذعان بآن دارند در «فوائد مجموعه» گفته: ]

حدیث أهل بيتي كالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم. قال في «المختصر»: هو من نسخه نیبط الكذاب].

و پر ظاهر است که وصف نیبط بکذاب هرگز بر اصول اهل سنت مستقیم نمی شود، زیرا که نیبط و پدرش شریط هر دو صحابی جلیل هستند و این حضرات مبالغه که در تعدیل و تبجیل جمله صحابه دارند مخفی و متحجب نیست، پس نسبت نیبط صحابی بکذب و وصف او بکذاب که صیغه مبالغه است چگونه درست خواهد شد؟! حالیا بعض عبارات کبار اهل سنت که متعلق بصحابت شریط و نیبطست باید شنید.

حافظ المغرب ابن عبد البر القرطبی در «استیعاب» گفته: [شریط بن أنس ابن مالک بن هلال الأشجعی. شهد حجّه الوداع مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سمع منه خطبته و كان ردفه يومئذ ابنه نیبط بن شریط و كلاهما مذکور فی الصحابه].

و ذهبی در «تجرید الصحابه» گفته: [شریط بن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی، جد سلمه بن نیبط، و لنیبط صحبه أيضا. (ب)].

و ابن حجر عسقلانی در «اصابه» گفته: [شریط - بفتح أوله - بن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی، والد نیبط. له و لنیبط صحبه. قال ابن السکن: له صحبه و روايه، و هو معدود فی الکوفیین، و روی أحمد من طریق نیبط بن شریط، قال: إني رديف أبي في حجّه الوداع

إذ تكلم النبی صلی الله علیه و آله و سلم فوضعت يدي على عاتق أبي فسمعته يقول: إن دماءكم و أموالكم عليكم حرام، الحديث. و أخرجه البغوی و ابن السکن من وجه آخر، فقال: عن نیبط بن شریط عن أبيه شریط بن أنس، و قال ابن السکن:

لم يرو عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غير هذا الحديث، وروى ابن منده من طريق وكيع: سمعت سلمه بن نبيط يقول: جدّي من أصحاب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. و من طريق عبد الحميد الحمانى عن سلمه، قال كان أبى و جدّى وعمى من أصحاب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. وهكذا أخرجه أحمد فى كتاب الزهد عن الحمانى].

و محمد مرتضى الزبيدى در «تاج العروس» گفته: [و شريط - كزبير - والد نبيط، و هو شريط بن أنس بن مالك بن هلال الأشجعى، صحابى و لابنه نبيط صحبه أيضا، و له أحاديث قد جمعت فى كراسه لطيفه رويها عن الشيوخ بأسانيد عاليه، روى عنه ابنه سلمه بن نبيط و حديثه فى «سنن النسائى»].

و ابن عبد البر قرطبى در «استيعاب» گفته: [نبيط بن شريط بن أنس بن مالك بن هلال الأشجعى، رأى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سمع خطبته فى حجّه الوداع و كان رديف أبيه يومئذ معدود فى أهل الكوفه، روى عنه أبو مالك الأشجعى و نعيم بن أبى هند و هو والد سلمه بن نبيط المحدث. أخبرنا عبد الله بن محمّد، حدّثنا محمّد بن عثمان، حدّثنا إسماعيل بن اسحاق، حدّثنا على بن المدينى، قال: نبيط شريط الأشجعى قد رأى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سمع خطبته فى حجّه الوداع و هو أبو سلمه بن نبيط].

و مجد الدين ابن الاثير الجزرى در «جامع الاصول» گفته: [نبيط بن شريط هو أبو سلمه نبيط بن شريط بن أنس بن مالك بن هلال الأشجعى. رأى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سمع خطبته فى حجّه الوداع و كان ردف أبيه يومئذ، و عداده فى أهل الكوفه و حديثه عندهم، روى عنه ابنه سلمه و أبو مالك الأشجعى و نعيم بن أبى هند. نبيط: بضمّ التّون و فتح الباء الموحده و سكون الياء تحتها نقطتان. و شريط: بفتح الشّين المعجمه و كسر الرّاء. و نعيم بضمّ التّون و فتح العين].

و عز الدين ابن الاثير الجزرى در «اسد الغابه» گفته: [(ب. د. ع) نبيط ابن شريط بن أنس بن مالك بن هلال الأشجعى. يروى عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. روى عنه ابنه سلمه.

أخبرنا أبو القاسم يعيش بن على بإسناده إلى أبى عبد الرحمن النسائى:

أخبرنا عمرو بن على، حدّثنا يحيى عن سفيان، عن سلمه بن نبيط، عن أبيه قال:



رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على جمل أحمر بعرفه قبل الصلوه، خرّجه الثلاثة].

و ذهبى در «تجريد الصحابه» گفته: [نبيط بن شريط بن أنس الأشجعي، له أحاديث و عنه ابنه سلمه فى «سنن النسائي». (ب. د. ع).

و نیز ذهبى در «كاشف» گفته: [نبيط بن شريط الأشجعي كوفى له صحبه، عنه ابنه سلمه و نعيم بن أبى هند].

و ابن حجر عسقلانى در «إصابه» گفته: [نبيط بن شريط - بالتصغير فيهما، لكن فى «جامع الاصول» و «التقريب» نبيط بالتصغير و شريط بالتكبير - ابن أنس ابن مالك بن هلال الأشجعي، نزل الكوفه، وقع ذكره فى حديث والده شريط، و له روايه عن النبى صلى الله عليه وسلم و عن سالم بن عبيد روى عنه ابن سلمه و نعيم بن أبى هند و أبو مالك الأشجعي. قال ابن أبى حاتم: له صحبه و بقى بعد النبى صلى الله عليه وسلم زمانا].

و نیز ابن حجر عسقلانى در «تهذيب» گفته: [(د. د. تم. س. ق) نبيط بن شريط الأشجعي الكوفى، روى عن النبى صلى الله عليه وسلم و عن سالم بن عبيد و أنس بن مالك و عنه ابنه سلمه و نعيم بن أبى هند و أبو مالك الأشجعي، قال ابن أبى حاتم: نبيط بن شريط الأشجعي الكوفى والد سلمه بن نبيط له صحبه و هو نبيط بن جابر من بنى مالك بن النّجار، زوجة النبى صلى الله عليه وآله و سلم الفريره بنت سعد بن زراره و بقى نبيط بعد النبى صلى الله عليه وآله و سلم زمانا. قال عثمان الدارمى: سألت ابن معين عن نبيط بن شريط فقال:

هو أبو سلمه ثقه. و كذا قال ابن أبى حاتم، و قد فرق ابن عبد البرّ فى الصحابه بين نبيط بن شريط بن أنس بن هلال الأشجعي و بين نبيط بن جابر الأنصارى النّجارى و هو الصواب. قلت: و اعتمد صاحب «الكمال» قول ابن أبى حاتم فقال انّ اسم شريط جابر و هذا ليس بشىء لأنّ الأشجعيّ و النّجارى لا يجتمعان فى نسب واحد. و ممّن فرق بينهما ابن سعد فذكر نبيط بن جابر فيمن شهد احدا، و أبو القاسم البغوىّ فقال فى نبيط بن جابر: ليس له حديث، و قال فى نبيط بن شريط بعد أن أورد له حديثه إنّه قال: كنت مع أبى فى حجّه الوداع، الحديث، لا أعلم له غير هذا، انتهى. و إنّما قال ابن معين فيه إنّه ثقه لأنّه ليس عنده إلاّ مجرد الرّؤيه فبنى على أنّه تابعى، و الله

تعالی أعلم].

و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته: [نبیط - بالتصغیر - ابن شریط - بفتح المعجمه - الأشجعی الکوفی، صحابیی صغیر یکنی أبا سلمه].

و صفی الدین خزر جی در «مختصر تهذیب» گفته: [نبیط بن شریط - بفتح المعجمه - ابن أنس بن مالک بن هلال الأشجعی، صحابیی له حدیث، و عنه ابنه سلمه و نعیم بن أبی هند].

و گمانم نیست که احدی از اهل سنت بعد ملاحظه این عبارات در صحابیت شریط و نبیط شک خواهد نمود و در ثقت و عدالت این هر دو صحابی تردّد را بخاطر خود راه داده مسلک ارباب در حدیث ایشان خواهد پیمود.

### حدیث «النجوم أمان لأهل السماء وأهلیتی أمان لأهل الارض»

و از آن جمله است

حدیث «النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی أمان لأهل الارض». و این حدیث را بسیاری از علمای سنیّه روایت نموده اند و بذکر آن در کتب و أسفار دینیّه خود مسلک ارغام انوف جاحدین پیموده اند.

احمد بن حنبل شیبانی در کتاب «المناقب» علی ما نقل عنه گفته: [و فیما کتب إلینا محمد بن علی الحضرمی یدکر

أنّ یوسف بن یعیش حدّثهم قال: حدّثنا عبد الملک بن هارون بن عنتره عن أبیه عن جدّه عن علی بن أبی طالب (رض) قال: قال رسول الله (صلعم): النجوم أمان لأهل السماء فاذا ذهب النجوم ذهبوا، و أهل بیتی أمان لأهل الارض فاذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الارض].

و روایت کردن احمد این حدیث را در کتاب «المناقب» از عبارات دیگر علما نیز خواهی دانست «انشاء الله تعالی».

و محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» گفته: [

عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: النجوم أمان لأهل السماء فاذا ذهب النجوم ذهب (ذهب. ظ) أهل السماء. و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فاذا ذهب (ذهب. ظ) أهل بیتی ذهب أهل الأرض. أخرجه أحمد فی المناقب].

ص: ۲۱۱

و ملك العلماء شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعداء» گفته: [الجلوه الثلاثون فی عزّتهم بخطاب «أمان الامّة و شفیع القیامه». یکی از عزّت ایشان آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله ایشان را امان و شفیع خواند.

فی «الأربعین»: اولادی امان لأهل الارض و شفیع یوم القیمه. ترجمه: مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: اولاد من امانست، تا آنکه در دنیا باشد عذاب و قهر نازل نشود، و ما كان الله ليعذبهم و أنت فیهم. جزء از وصف کلّ و فرع از حکم اصل خارج نیست. پس معلوم شد هرگز در شاه راه شریعت و نهج طریقت خللی روی ننماید و قواعد و ارکان موصوص و بنیان مرصوص مدروس نگردد و ببرکت آنکه در میان امت او کتاب آسمانی و تنزیل یزدانی و منشور سبحانی مقتدای باقی و دودمان طاهر و خاندان ظاهر لا- یزالی که امان أهل ایمان بقدم ایشانست و بقاء عالم بطفیل ایشانست، إذا انقضوا أتى لأهل الأرض ما یوعدون.

كذا فی «شرف النبوه».

التّجوم امان لأهل السّماء و أهل بیتی امان لأهل الارض فإذا ذهب التّجوم أتى لأهل السّماء ما یوعدون (و إذا ذهب أهل بیتی أتى لأهل الارض ما یوعدون. صح، ظ). و زاد فی غیره: إذا انقضوا صبّ الله علیهم العذاب صبّا.

حاصله: مصطفی فرمود (صلعم): ستارگان مر آسمان را امانند، چون ستارگان بریزند کقوله تعالی «وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» قیامت آید آسمانیان را، و اولاد من امانند زمینیان را، چون ایشان را بردارند بریزند بر زمینیان عذابی سخت و قیامت شود، و اولاد من در قیامت شفیع باشند. لفظ شفیع در حدیث هر چند مفردست مراد جمعست کقوله تعالی: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ. فی «الکشاف»: ارید به الجمع کقولک: لا یفعل هذا صالح من النّاس، یرید الجنس کقولک: لا یفعله من صلح منهم. و فی «الدّرر» المراد من صلح المؤمنین علی بن ابی طالب رض. شفیع بلفظ واحد فرمود تا هر یکی از ایشان صاحب شفاعت باشد، و این نیز صفت خاص رسول الله است کقوله تعالی: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. فی «العمده»: هو شفاعته لجميع المؤمنین و

فی «الدّرر»: قال (صلعم): إذا لا أرضی و واحد من امتی فی النّار. و در «مائه المسائل» مولانا حمید الحق و الدّین می گوید: هر کرا مهمی پیش آید بوسه بر پای

علوی دهد و یا منشورها بر چشم نهد و بگوید: إلهی بحرمت محمّد و آل او حاجت من برآر! بخدا که برآید، و این تجربه اولی الألبابست تا تو بدانی بقاء تو از طفیل قدم ایشانست، حقّ ایشان گزاری و امیدوار شفاعت ایشان باشی. این اشراف کسانی اند که جبرئیل پدر ایشان حسین را بر آسمان برده و شفیع خود آورده، و قد ذکرناه فی الجلوه الثالثه من الهدایه الثامنه، مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ، عصمنا الله من المعترض الزّییم].

و حافظ سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» در باب سادس آن که آن را معنون باین عنوان نموده «باب الأمان ببقائهم و النّجاه فی اقتفاءهم» می فرماید:

[و عن علی بن أبی طالب رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلّى الله علیه: النّجوم أمان لأهل السماء، فاذا ذهب النجوم ذهب أهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الارض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الارض. أخرجه أحمد فی «المناقب» و ذكره الدّیلمی و ابنه معا بلا إسناد].

و سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر خامس قسم ثانی که آن را معنون باین عنوان نموده «الذّکر الخامس: ذکر أنّهم أمان للامّه و أنّهم کسفینه نوح

من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق» گفته:

[و عن علی رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلّى الله علیه و سلّم

النّجوم أمان لأهل السّماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الارض. أخرجه أحمد فی المناقب].

و ابن حجر مکی در «صواعق» در تحت آیه سابعه مناقب اهل بیت علیهم السلام گفته:

[و فی اخرى لأحمد: فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السّماء و إذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض].

و نیز ابن حجر در «صواعق» جائی که تلخیص کتاب «مناقب أهل البيت» تصنیف حافظ سخاوی نموده در باب «الأمان ببقائهم» گفته:

[و فی روایه لأحمد و غیره: النّجوم أمان لأهل السّماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السّماء، و أهل بیتی أمان لأهل الارض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الارض].

و شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در «عقد نبوی» گفته:

[و قال الشریف السّمهودی فی معنی

قوله صلّى الله عليه و سلّم: النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فاذا هلك أهل بیتی جاء أهل الأرض من الآیات ما كانوا یوعدون.

قال: و یحتمل - و هو الأظهر عندی - أنّ كونهم أمانا للامّة أهل البيت مطلقا و أنّ الله لمّا خلق الدّنيا بأسرها من أجل النّبیّ صلّى الله عليه و سلّم جعل دوامها بدوامه و دوام أهل بیته، فإذا انقضوا طوی بساطها].

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [و در یک روایت از أحمد چین وارد شده که زمانی که نجوم رفت أهل آسمان نیز خواهند رفت و هر گاه که أهل بیت من رفتند أهل أرض نیز خواهند رفت].

و ملا علی قاری در «مرقاہ - شرح مشکاه» در ذیل شرح حدیث سفینه گفته:

[و يؤیّده ما

أخرجه أحمد فی المناقب عن علی قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: النّجوم أمان لأهل السّماء فاذا ذهب النّجوم ذهب أهل السّماء، و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فاذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض].

و أحمد بن فضل مکی در «وسیله المآل» گفته: ]

عن سیدنا علی - کرم الله وجهه و رضی الله عنه - قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فاذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض. أخرجه أحمد بن حنبل فی المناقب].

و محمد بن أبی بکر الشّلی الحضرمی در کتاب «المشعر الرّوی» گفته:

[و قال صلّى الله عليه و سلّم: النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فاذا هلك أهل بیتی جاء أهل الأرض من الآیات ما كانوا یوعدون.

و قال صلّى الله عليه و سلّم: النّجوم أمان لأهل السّماء فاذا ذهب النّجوم ذهب أهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض فاذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض].

و محمود شیخانی قادری در «صراط سوی» گفته:

[و عن علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: النّجوم أمان لأهل السّماء فاذا ذهب

النَّجْمُ ذَهَبُ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ. أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ.]

و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير الصنعاني در «روضه نديه» گفته:

[و أَخْرَجَ أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ مِنْ حَدِيثِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَعَم): النَّجْمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ.]

و محمد بن علي الصبان المصري در «إسعاف الرّاعيين» گفته:

[و فِي أُخْرَى [١] لِأَحْمَدَ: إِذَا ذَهَبَ النَّجْمُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ إِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ.]

و عجيلي در «ذخيره المآل» در شرح شعر:

أَمَانٌ أَهْلُ الْأَرْضِ مِمَّا يُوعَدُ مِثْلَ النَّجْمِ فِي السَّمَاءِ تَقْدِ

گفته: ]

و فِي رِوَايَةٍ: أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا هَلَكَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْآيَاتِ مَا يُوعَدُونَ،

و فِي رِوَايَةٍ: إِذَا ذَهَبَ النَّجْمُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ إِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ.]

و مولوی ولی اللہ لکهنوی در «مرآه المؤمنین» در تحت آیه خامسه فضائل اہلیت علیہم السّلام بعد نقل بعض احادیث گفته:  
[و أَيْضًا:

و أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا هَلَكَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْآيَاتِ (ظ) مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، وَ

فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: فَإِذَا ذَهَبَ النَّجْمُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ إِذَا ذَهَبَ أَهْلُ الْبَيْتِ ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ.]

و احمد بن زيني بن احمد دحلان المكي الشافعي در كتاب «الفتح المبين» گفته:

[و فِي رِوَايَةٍ لِلْإِمَامِ أَحْمَدَ: فَإِذَا ذَهَبَتِ النَّجْمُ ذَهَبَتِ السَّمَاءُ (ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ. ظ) وَ إِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ،

و فِي رِوَايَةٍ: فَإِذَا هَلَكَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْآيَاتِ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.]

و شيخ سليمان بلخي در «ينابيع الموده» گفته: [الباب الثالث. في بيان أنّ دوام الدّنيا بدوام أهل بيته صلى الله عليه و عليهم و بيان أنّهم سبب لنزول المطر و التّعمه

أخرج أحمد في المناقب عن علي كرم الله وجهه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

النجوم أمان لاهل السماء فإذا ذهبت النجوم ذهب أهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الارض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الارض. أيضا أخرجه ابن أحمد في «زيادات المسند» و الحمويني في «فرائد السمطين» عن علي كرم الله وجهه. أيضا

أخرجه الحاكم عن محمد الباقر عن أبيه عن جدّه عن علي رضي الله عنهم. و اخرج أحمد عن أنس رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لاهل الارض فإذا ذهب أهل بيتي جاء أهل الارض من الآيات ما كانوا يوعدون. و قال احمد: إنّ الله خلق الارض من أجل النبي صلى الله عليه وسلم فجعل دوامها بدوام أهل بيته و عترته صلى الله عليه وسلم.

و نیز بلخی در «ینابیع المودّه» در همین باب گفته: ]

أخرج الحمويني عن ابى سعيد الخدرى قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أهل بيتي أمان لاهل الارض كما أنّ النجوم أمان لاهل السماء. أيضا اخرج الحاكم عن قتاده عن عطاء عن ابن عباس.

أخرج الحاكم عن جابر بن عبد الله و أبى موسى الأشعري و ابن عباس رضي الله عنهم.

قالوا: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لاهل الارض فإذا ذهبت النجوم ذهب أهل السماء و إذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الارض].

و نیز بلخی در «ینابیع المودّه» در باب سادس و خمسون نقلا عن «ذخائر العقبى» آورده:

[و عن على مرفوعا: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهبت النجوم ذهب أهل السماء، و أهل بيتي لأمان لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض.

أخرجه أحمد في المناقب].

و نیز بلخی در «ینابیع المودّه» در باب تاسع و خمسون در ذیل آیه سابعه نقلا عن «الصواعق» آورده:

[و فی روایه: و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا هلك أهل بيتي جاء أهل الأرض من الآيات ما كانوا يوعدون،

و فی اخرى لأحمد: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الارض فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء و إذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض].

و از آن جمله است

حدیث «النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی».

و این حدیث شریف را بسیاری از علمای اعلام و کملاهی فخام سّیه در کتب خود آورده اند.

محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» در باب خامس گفته: [ذکر أنّهم أمان لامّه محمّد «صلعم».

عن إیاس بن سلمه عن أبیه، قال: قال رسول الله صلعم:

النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی. أخرجه أبو عمرو الغفاری].

و أبو المجمع ابراهیم بن محمّد الحموی در کتاب «فرائد السمّطین» علی ما نقل عنه گفته:

[حدّثنا الإمام الأطهر قطب الدین المرتضی بن محمود بن محمّد بن محمّد الحسنی إجازة فی شهور سنة إحدى و سبعین و ستمائه بهمدان، قال: أنبأنا والدي «ره». «ح»: و أخبرنا الإمام مجد الدین أبو الحسن محمّد بن یحیی بن الحسن الکرخی بقراءتی علیه، ظاهر قریه قهود و هی التي تدعی قلعه سقور، قال: أنبأنا جدی لامی مجد الدین أبو محمّد عبد الرحمن بن الإمام مجد الدین أبی القاسم عبد الله بن حیدر، أنبأنا شیخ الإسلام جمال السنه معین الدین أبو عبد الله محمّد بن حمّویه الحموینی، قال:

أنبأنا جمال الإسلام أبو المحاسن علی بن الفضل الفارمدی، قال: أنبأنا والدي شیخ الإسلام أبو علی الفضل بن علی بن محمّد الفارمدی، قال: أنبأنا الإمام أبو القاسم عبد الله بن علی شیخ وقته المشار إليه فی الطریقه و متقدّم أهل الإسلام و الشریعه، قال:

أنبأنا أبو زید عبد الرحمن بن محمّد بن أحمد یوم الثلاثاء السابع من شوال سنة ستّ و أربعمائیه: نبأنا أبو العباس محمّد بن یعقوب الأصمّ: نبأنا محمّد بن سنان القرّازی: نبأنا موسی بن عبیده: نبأنا إیاس بن سلمه بن الاکوع عن أبیه أنّ رسول الله «ص» قال:

النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی].

و جمال الدین زرندی در «نظم درر السمّطین» گفته:

[و ورد عنه صلی الله علیه و سلّم أنّه قال: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بیتی أمان لامتی.

و فی روایه: أمان لاهل الارض».

و جلال الدین سیوطی در «جامع صغیر» گفته:

[النجوم أمان لأهل السماء





و أهل بيتي أمان لامّتي. «ع [١]». عن سلمه بن الاكوع.

و از رمز «ح» که در مقابل این حدیث مرقومست واضح می شود که نزد سیوطی این حدیث حسنست.

و ابن حجر مکی در «صواعق» در فصل احادیث وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام گفته: [الحدیث الثانی عشر.

أخرج أبو يعلى عن سلمه بن الاكوع أنّ النّبي صلّى الله عليه و سلّم قال: النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بيتي أمان لامّتي].

و ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بيتي أمان لامّتي «ع [٢]». عن سلمه بن الاكوع].

نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[النّجوم أمان لاهل السّماء و أهل بيتي أمان لامّتي «ش [٣]». و مسدّد و الحکیم. «ع [٤] طب [٥]». و ابن عساکر عن سلمه بن الاكوع].

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [حدیث دوازدهم.

روایت کرد ابو یعلی از سلمه بن الاکوع که پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم گفت:

«النّجوم أمان لاهل السّماء و أهل بيتي أمان لامّتي». ستارهها امان و حافظ اهل آسمانند و اهل بیت من امان و حافظ امت من اند].

و احمد بن فضل مکی در «وسيله المآل» گفته:

[و عن إياس بن سلمه عن أبيه، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: النّجوم أمان لاهل السّماء و أهل بيتي أمان لامّتي. أخرجه أبو عمرو الغفاری و مسدّد و ابن أبي شیبّه و أبو یعلی فی مسانیدهم و الطبرانی].

و علی عزیزی در «سراج منیر - شرح جامع صغیر» گفته:

[النّجوم أمان لاهل السّماء بالمعنى المقرّر و

أهل بيتي أمان لامّتي أراد بأهليّته علماءهم و يحتمل الإطلاق لأنّ الله تعالى لمّا خلق الدّنيا لأجله جعل دوامها بدوام أهل بيته. «ع [٦]». عن سلمه بن

و مرزا محمد معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» گفته:

[و أخرج الحفّاظ أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه العبسي الكوفي و أبو الحسن مسدّد بن مسرهد الأسدي البصريّ في مسنديهما و أبو عبد الله محمّد بن علي الحكيم الترمذيّ في «نوادير الاصول» و أبو يعلى أحمد بن علي التميمي الموصليّ في مسنده و الطبرانيّ في الكبير و ابن عساكر عن إياس بن سلمه بن الاكوع عن أبيه (رض) عن النبيّ (صلى الله عليه و آله) قال: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لأمّتي].

و محمد صدر عالم دهلوی در «معارج العلی» گفته: [الآیه الرّابعه، قال الله تعالى: وَ ما كانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ . أشار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ إلى وجود ذلك المعنى في أهل بيته أنّهم أمان لاهل الارض كما كان هو صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أمانا لهم. و في ذلك أحاديث كثيره، منها ما

أخرج ابن أبي شيبه و مسدّد و أبو يعلى و الطبرانيّ و ابن عساكر عن إياس بن سلمه ابن الاكوع عن أبيه قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لأمّتي].

و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير الصنعاني در «روضه نديّه» گفته:

[و اخرج ابو عمرو الطفارى (الغفارى. ظ) عن اياس بن سلمه (عن ابيه. صح. ظ) قال: قال: النجوم امان لاهل السماء و أهل بيتي امان لأمّتي].

و عجیلی در «ذخیره المآل» در شرح شعر:

امان اهل الارض ممّا يوعد مثل النجوم فى السماء تقد

گفته: [و فى ذلك احاديث كثيره، منها:

النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لأمّتي].

و مولوی مبین لکهنوی در «وسيله النجاه» گفته:

[و عن «تبويب الجامع الصّغير» عن ابن عساكر عن علي: النجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي أمان لأمّتي].

و محمد سالم بن سلام الله الدهلوی البخاری در رساله «اصول الايمان» در فصل پنجم آن بعد نقل حدیثی از کتاب «شرف النبوه» أبو سعید گفته: [و نیز آورده:

بدرستی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آفتاب فضل و کمال بی نقصان اند و اهل بیت آن حضرت «ص» مانند ستارهها در آن، چنانچه وارد شده: فرمود صلی الله علیه و سلم:

النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لامتي].

و ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» گفته: [الآیه الخامسة. قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ. في «الصواعق»: أشار صلی الله علیه و سلم إلى وجود ذلك المعنى في أهل بيته فإنهم امان لأرض (كذا. م) كما كان هو صلی الله علیه و سلم امانا لهم.

قال صلی الله علیه و سلم:

النجوم امان لأهل السماء و اهل بيتي امان لامتي].

و أحمد بن زيني بن أحمد دحلان مكّي در «فتح مبین» گفته: ]

أخرج أبو - يعلى عن سلمه بن الأكوع رضى الله عنه أنّ النبي صلی الله علیه و سلم قال: النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لامتي من الاختلاف].

و سليمان بن ابراهيم بلخي در «ينابيع المودّه» در باب ثالث آن گفته: ]

أخرج الحمويّ عن سلمه بن الاكوع عن النبي صلی الله علیه و سلم قال: النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لامتي].

و نیز سليمان بلخي در «ينابيع المودّه» در باب ثالث آن گفته: ]و

في نوادر الاصول» عن سلمه بن الاكوع قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لامتي.

و في «الصواعق»: النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لامتي. اخرجه جماعه].

و نیز بلخي در «ينابيع المودّه» در باب سادس و خمسون نقلا عن «الجامع الصغير» گفته: ]

النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لامتي. لأبي يعلى عن سلمه بن الاكوع].

### حديث «النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت...»

و نیز بلخي در «ينابيع المودّه» در باب سادس و خمسون نقلا عن «ذخائر العقبى» آورده: ]

و عن إياس بن سلمه عن أبيه مرفوعا: النجوم امان لأهل السماء و اهل بيتي امان لامتي. أخرجه ابو عمر و الغفارى].

و نیز بلخی در «ینایع المودّه» در باب تاسع و خمسون نقلا عن «الصّواعق»

ص: ۲۲۰

گفته: [الآیه السابعه. وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ . أشار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ إِلَى وجود ذلك المعنى فى أهل بيته وَ أَنَّهُمْ أمان لأهل الارض كما كان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اماناً لهم. وَ فى ذلك احاديث كثيره منها

«التَّجُومِ امان لاهل السماء وَ أهل بيتى امان لأمّتى». أخرجه جماعه].

وَ نيز شيخ سليمان بلخى در «ينابيع المودّه» در باب تاسع وَ خمسون در ضمن احاديث وارده در فضائل اهلييت سلام الله عليهم أجمعين نقلا عن «الصّواعق» مى گويد:

[الثانى عشر.

أخرج ابو يعلى عن سلمه بن الاكوع مرفوعاً: التَّجُومِ امان لاهل السماء وَ أهل بيتى امان لأمّتى].

وَ نيز شيخ سليمان بلخى در باب خامس وَ ستون گفته:

[وَ فى «نوادير الاصول»:

حدّثنا أبى قال: حدّثنا الحمانى، قال: حدّثنا ابن نمير عن موسى بن عبيده بن إياس ابن سلمه بن الأكوع عن ابيه رضى الله عنه قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: التَّجُومِ امان لاهل السماء وَ أهل بيتى امان لأمّتى].

وَ از آن جمله است حديث منقول از جابر

«التَّجُومِ امان لاهل السماء فاذا ذهب أتاها ما يوعدون وَ انا امان لاصحابى ما كنت فاذا ذهب اناهم ما يوعدون وَ أهل بيتى امان لأمّتى فاذا ذهب أهل بيتى اناهم ما يوعدون».

وَ اين حديث شريف را هم كبرای اهل سنت نقل کرده اند، چنانچه مرزا محمد بدخشى در «مفتاح النّجا» گفته:

[وَ أخرج الحاكم فى «المستدرک» عن جابر بن عبد الله (رض) أنّ النّبىّ (صلى الله عليه وَ آله) قال: التَّجُومِ امان لاهل السماء فاذا ذهب أتاها ما يوعدون وَ انا امان لاصحابى ما كنت فاذا ذهب اناهم ما يوعدون، وَ أهل بيتى امان لأمّتى فاذا ذهب أهل بيتى اناهم ما يوعدون].

وَ محمد صدر العالم دهلوى در «معارج العلى» در تحت آيه رابعه فضائل اهلييت عليهم السلام گفته:

[وَ أخرج الحاكم عن جابر قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: التَّجُومِ امان لاهل السماء فاذا ذهب اناهم ما يوعدون، وَ انا امان لاصحابى ما كنت فاذا ذهب اناهم ما يوعدون، وَ أهل بيتى امان لأمّتى فاذا ذهب أهل بيتى اناهم ما يوعدون].

## حدیث «النجوم امان لاهل الارض من الغرق...»

و از آن جمله است حدیث منقول از ابن عباس:

«النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتي امان لامّتي من الاختلاف فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس».

و این حدیث را بسیاری از علمای اعلام اهل سنّت در کتب خود روایت کرده اند، كما عرفت فيما سبق من عباراتهم الّتی ذکرناها فی الجواب عن حدیث سنّه الخلفاء.

و در این جا نیز بعض عبارات مذکور می شود.

علامه سیوطی در «إحياء الميت - نسخه صغيرة» گفته: [الحدیث التاسع و العشرون.

اخرج الحاكم عن ابن عيّاس، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتي امان لامّتي من الاختلاف فاذا خالفتها قبيله اختلفوا فصاروا حزب إبليس].

و نیز سیوطی در «إحياء الميت - نسخه كبيرة» گفته: [الحدیث الخامس و الثلاثون.

أخرج الحاكم عن ابن عيّاس، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بيتي امان لامان (كذا. م) لامّتي من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله اختلفوا فصاروا حزب إبليس].

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [و در روایتی که حاکم آن را بشرط بخاری و مسلم صحیح کرده است آنست که نجوم امان اهل ارضست از غرق، و اهل بیت من امان امت منست از اختلاف، پس هر گاه که قبیلۀ از عرب مخالفت اهل بیت کرد اختلاف در میان امت واقع شد و از جمله لشکر ابلیس گشتند].

و احمد بن الفضل بن محمّد با کثیر المکی در «وسيله المآل» گفته:

[و عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: النجوم امان لاهل الارض من الغرق، و أهل بيتي امان لامّتي من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس. اخرجه الحاكم و قال: صحیح الاسناد].

و محمد بن أبی بکر الشّلی الحضرمی در کتاب «المشعر الرّوی» گفته:

[و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتي امان لامّتي من الاختلاف





و از آن جمله است: حدیث شمس قمر و زهره و فرقدین.

و این حدیث را ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی که جلالت شان او نزد اهل سنت در مجلد آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» و مجلد حدیث غدیر بتفصیل تمام مبین و مبرهن گردیده، در کتاب «العرائس» آورده، چنانچه در بیان زینت ارض گفته:

[و زینتها ایضا بالانبياء عليهم السلام و زين الانبياء بأربعة ابراهيم الخليل عليه السلام و موسى الكليم و عيسى الوجيه و محمد الحبيب صلوات الله عليهم اجمعين، و هم اهل الكتاب و اصحاب الشرائع و اولو العزم. و زینها ایضا بآل محمد صلی الله علیه و سلم، و زینها ایضا بأربعة علی و فاطمه و الحسن و الحسين رضی الله عنهم. و

روی یزید الرقاشی عن انس بن مالک قال: صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم صلاة الفجر فلما انفتل من الصلوة اقبل علينا بوجه الكريم فقال: معاشر المسلمين! من افتقد الشمس فليستمسك بالقمر و من افتقد القمر فليستمسك بالزهره و من افتقد الزهره فليستمسك بالفرقدین. فقيل: يا رسول الله! ما الشمس؟ و ما القمر؟ و ما الزهره؟ و ما الفرقدین (الفرقدان. ظ)؟ فقال: انا الشمس و علی القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسين الفرقدان في كتاب الله تعالى لا يفترقان حتى يردا علی الحوض].

و نیز این حدیث شریف را ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی که عظمت و جلالت و رفعت و نبالت او نزد حضرات سنیّه بر ناظر کتاب «الانساب» سمعانی و «ذیل تاریخ الخطیب» تصنیف حافظ ابن النجار بغدادی و «وافی بالوفیات» صلاح الدین خلیل بن ابیک الصّیدی واضح و لائحت، كما دریت فی مجلد حدیث الغدیر، بسند خود روایت نموده، چنانچه در کتاب «الخصائص العلویّه علی سائر البریّه» علی ما نقل عنه گفته:

[اخبرنا ابو الفتوح المحسد بن أبي طاهر حامد بن محمد بن أبي الصّيباح المهابذی فيما قرأت عليه من اصل سماعه، قال: حدّثنا الحافظ ابو مسعود سليمان بن ابراهيم بن محمد بن سليمان قال: حدّثنا ابو الحسن علی بن جعفر الإمام قال: حدّثنا عمر بن احمد بن علی بن ابراهيم بن عيسى بن جرير بن موسى البغداديّ بالبصره إملاء سنة سبع و خمسين و ثلاثمائه، قال: اخبرني القاضي يوسف بن يعقوب

ابن اسماعیل بن حمّاد بن زید بن درهم، قال: حدّثنا عمرو بن مرزوق عن شعبه بن الحجاج عن الأعمش عن أبي عبد الرحمن عن انس بن مالك قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

اطلبوا الشمس فإذا غابت فاطلبوا القمر فإذا غاب القمر فاطلبوا الزّهره و إذا غابت الزّهره فاطلبوا الفرقدين. قلنا: يا رسول الله! و من الشمس؟ قال: أنا. قلنا: و من القمر؟ قال: عليّ. قلنا: فمن الزّهره؟ قال: فاطمه. قلنا: فمن الفرقدين (الفرقدان ظ)؟ قال: الحسن و الحسين عليهما السلام].

و نیز این حدیث شریف را محمّد بن خاوند شاه بن محمود الهروی در تاریخ «روضه الصّیفا» آورده، چنانچه در جلد سوم آن در حالات جناب امام حسین علیه السلام گفته:

[جابر بن عبد الله روایت کرد که حضرت رسول فرمود که

«اهتدوا بالشمس فاذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر و إذا غاب القمر فاهتدوا بالزّهره، فاذا غابت الزّهره فاهتدوا بالفرقدين. فقيل: يا رسول الله! ما الشمس و ما القمر و ما الزّهره و ما الفرقدين (الفرقدان. ظ)؟ فقال: الشمس أنا و القمر عليّ و الزّهره فاطمه و الفرقدين (الفرقدان . ظ) الحسن و الحسين».

یعنی راه راست طلبید بنور آفتاب و اگر خورشید غائب گردد بروشنائی ماه طلب هدایت کنید و اگر ماه محجوب شود بزهره طلب راه راست نمائید و اگر زهره مسدود گردد بنور فرقدان طالب طریق مستقیم شوید. پرسیدند که یا رسول الله! عبارت از آفتاب کدامست و زهره و فرقدان کیانند؟ فرمود که آفتاب منم و ماه علی است و زهره فاطمه و فرقدان حسن و حسین اند].

و نیز این حدیث شریف را غیاث الدّین بن همام الدّین الحسینی المدعوّ بخواند امیر در «حبيب السیر» ذکر نموده، چنانچه در ذکر احادیث و اخبار وارده در شأن جناب امام حسین علیه السلام آورده: [و از جابر بن عبد الله رضی الله عنه منقولست که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ گفت که:

اهتدوا بالشمس فاذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر فاذا غاب القمر فاهتدوا بالزّهره فاذا غابت الزّهره فاهتدوا بالفرقدين. گفتند: یا رسول الله! آفتاب کدامست و ماه کیست و زهره چیست و فرقدان کیانند؟ جواب داد که آفتاب

منم و ماه علی بن ابی طالبست و زهره فاطمه زهراست و فرقدین حسن و حسین اند].

### حدیث «یا علی! ان الحسن و الحسین من اولادک کالبدر بین النجوم»

و از آن جمله است:

حدیث «یا علی! ان الحسن و الحسین من اولادک کالبدر بین النجوم».

و این حدیث را شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السیّدا» ثابت نموده و بتشریح آن قلوب نواصب را بقدم صدق پامال فرموده، چنانچه در هدایه تاسعه گفته:

[الجلوه الحادی (الحادیه. ظ) و الثلاثون. فیما أعزّهم رسول الله «صلعم» بخطاب البدر. یعنی مصطفی (صلعم) بعزّت، ایشان را «بدر» خواند یعنی ماه شب چهاردهم بی کدورت و غلّ و غشّ و بی عیب و روشن، هر که خاک سوی ماه اندازد بر روی او باز گردد، هیچ دریا از دهن سگک پلید نشود.

فی «الأربعین»: یا علی! ان الحسن و الحسین من اولادک کالبدر بین النجوم. ترجمه: مصطفی فرمود «صلعم»: یا علی! حسن و حسین میان فرزندان تو چون ماه شب چهاردهم اند].

### حدیث کواکب بودن اولاد جناب فاطمه، سلام الله علیها

و از آن جمله است حدیث کواکب بودن اولاد جناب فاطمه سلام الله علیها.

و این حدیث را شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السیّدا» آورده، و طریق إثبات و تایید آن بأقدام استدلال و احتجاج واضح الانبلاج سپرده، چنانچه در کتاب مذکور در هدایه تاسعه مسطورست: [الجلوه الثانیه و الثلاثون. فی عزّتهم بخطاب الكواکب. یعنی عزت ایشانست که مصطفی «صلعم» فرمود و ایشان را کواکب خواند.

فی «التّشريح»: عن ابن عباس قال «صلعم»: الا انّ الله عزّ و جلّ زین السماء الدّنيا بزینة الكواکب، و زین الدّنيا بالكواکب. قیل: و ما الكواکب یا رسول الله! قال: اولاد فاطمه. یعنی آگاه باشید خداوند تعالی بیاراست آسمان را به ستارگان و بیاراست دنیا را بأولاد فاطمه. و فی «تفسیر سوره یوسف» للإمام ضیاء الحق و الدّین السنّامی «رح» عند قوله تعالی «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» :

دلّت الآیه علی أنّ اولاد نبینا کالکواکب أولى، لأنّ اولاد یعقوب لمّا کانوا کالکواکب

فلأن يكون أولاد نبينا - و هو افضل من يعقوب - كالكواكب أولى. حاصله: إمام ضياء الحقّ و الدّين «رح» گفت: از دلالت آیه معلوم می شود که فرزندان یعقوب کواكب باشند فرزندان رسول ما که او از یعقوب بهتر است بر طریق اولی کواكب باشند، ازینجاست که مصطفی فرمود «صلعم»: چگونه هلاک شود امت من؟! در اول ایشان منم و میانۀ ایشان اولاد منست کواكب دنیا، رجوما للشّیاطین، و حفظا من کلّ شیطان مارد، و

«ما تمسّی کتم به لن تضلّوا من بعدی» سرّ این معناست. یعنی هر که بایشان تمسّک کند شیطان و ضلالت از وی دور شود، عصمنا الله من المعترض الزّینم].

### حدیث «مثلک و مثل الأئمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح»

#### اشاره

و از آن جمله است حدیثی که در آن آن جناب بخطاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد فرموده:

«مثلک و مثل الأئمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق، و مثلکم کمثل النّجوم کلّمّا غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمه»، چنانچه سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینابیع المودّه» در باب رابع - کما سمعت سابقا - گفته:

]

الحمویّی فی «فرائد السّمطین» بسنده عن سعید بن جبیر عن ابن عبّاس رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: یا علی! أنا مدینه العلم و أنت بابها و لن توتی المدینه إلاّ من قبل الباب، و کذب من زعم أنّه یحبّنی و یبغضک لأنک منّی و انا منک، لحمک لحمی و دمک من دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیّتک من علانیّتی، سعد من أطاعک و شقی من عصاک و ربیح من تولّاک و خسر من عاداک و فاز من لزمک و هلک من فارکک، مثلک و مثل الأئمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح، من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق، و مثلکم کمثل النّجوم کلّمّا غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمه].

و بلخی این حدیث شریف را بهمین ألفاظ در باب رابع و اربعون نیز آورده، و این حدیث شریف که هر هر جمله اش از آیات ساطعه و بیّنات قاطعه است بنحوی که مثبت حقیّت مذهب اهل حقّ و سدادست هر عاقل بصیر و متأمل خبیر آن را بخوبی می داند

و مضمون بلاغت مشحون آن بودن حضرات اهل بیت علیهم السّلام مثل سفینه و مثل نجوم کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار می گرداند.

و مخفی نماند که برای این احادیث شریفه مؤیدات عدیده است از ارشادات حضرات اهل بیت علیهم السّلام و آثار صحابه کرام و اقوال علمای اعلام.

### «أما ارشادات اهلبیت علیهم السّلام»

پس از آن جمله است ارشاد باسداد جناب امیر المؤمنین علیه السّلام:

«ألا! إنّ مثل آل محمّد صلّى الله عليه و آله كمثل نجوم السماء إذا خوى نجم طلع نجم».

و این ارشاد باسداد در ضمن خطبه بلیغه واقع شده که الفاظش این است:

«الحمد لله الناشر في الخلق فضله و الباسط فيهم بالوجود يده، نحمده في جميع اموره و نستعينه على رعايه حقوقه. و نشهد أن لا إله غيره و أنّ محمّدا عبده و رسوله أرسله بأمره صادعا و بذكره ناطقا، فأدّى أميناً و مضى رشيداً و خلف فينا رايه الحقّ، من تقدّمها مرق و من تخلف عنها زهق و من لزمها لحقّ، دليلها مكث الكلام بطيء القيام سريع إذا قام، فاذا انتم أنتم له رقابكم و أشرتم إليه بأصابعكم جاء الموت فذهب به، فلبثتم بعده ما شاء الله حتّى يطلع الله لكم من يجمعكم و يضمّ نشركم، فلا تطمعوا في غير مقبل و لا تياسوا من مدبر فإنّ المدبر عسى أن تزلّ إحدى قائمته و تثبت الاخرى فترجعا حتّى تثبتا جميعاً، ألا! إنّ مثل آل محمّد صلّى الله عليه و آله كمثل نجوم السماء إذا خوى نجم طلع نجم، فكأنكم قد تكاملت من الله فيكم الصّينائع و أراكم ما كنتم تأملون».

و علامه عبد الحميد بن أبى الحديد المدائنى البغدادي در «شرح نهج البلاغه» در شرح این خطبه بلیغه گفته: [و رايه الحق الثقلان المخلفان بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و هما الكتاب و العتره].

و نیز در شرح این خطبه گفته: ]

يقول عليه السّلام: من كان منكم متقدّماً لها او متأخراً عنها فقد خرج عن الحقّ و من لازمها لحق الحقّ. ثمّ قال: دليلها مكث

الكلام. يعنى نفسه عليه السلام لأنه المشار إليه من العتره و أعلم الناس بالكتاب].

و نیز در شرح این خطبه گفته: [و اعلم أنّ هذه الخطبه خطب بها أمير المؤمنين «ع» فى الجمعه الثالثه من خلافته و كنى فيها عن حال نفسه و أعلمهم فيها أنّهم سيفارقونه و يفقدونه بعد اجتماعهم عليه و طاعتهم لهم (له. ظ. م) و هكذا وقع الأمر].

و نیز در شرح این خطبه گفته: [ثمّ اخبرهم أنّهم يلبثون بعده ما شاء الله و لم يحدّ ذلك بوقت معيّن ثمّ يطلع الله لهم من يجمعهم و يضمّمهم و هو من أهل البيت «ع» و هذه إشارة الى المهديّ «ع» الذى يظهر فى آخر الزّمان، عند أصحابنا غير موجود الآن و سيوجد و عند الاماميه موجود الآن].

و نیز در شرح این خطبه گفته: [ثمّ ذكر أنّهم كنجوم السماء كلّما خوى نجم طلع نجم.

«خوى»: مال للمغيب. ثمّ وعدهم بقرب الفرج و قال: إنّ تكامل صنایع الله عندكم و رؤيه ما تأملونه أمر قد قرب وقته و كأنّكم به و قد حضر، و كأنّ و هذا على نمط المواعيد الإلهيه بقیام الساعه فإنّ الكتب المنزله كلّها صرحت بقربها و إن كانت بعیده عندنا لأنّ البعيد فى معلوم الله قريب و قد قال سبحانه: إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً].

و از آن جمله است فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حقّ اهل بیت علیهم السلام:

«و هم الدّعاء و هم النّجاه و هم أركان الارض و هم النّجوم بهم يستضاء». و این ارشاد باسداد آن جناب در ضمن کلامی واقع شده که آن را حافظ جلیل أبو سعد عبد الملك بن محمّد النّيسابورى الخركوشى در کتاب «شرف المصطفى» آورده کما سمعت سابقا. و چون اعاده نقل آن کلام بلاغت نظام در این مقام مناسبست لهذا بذکر آن باز مستعد می شوم.

پس باید دانست که حافظ مذکور در کتاب مزبور علی ما نقل عنه آورده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام قریب بزمان وفات خود بخطاب مسلمین حاضرین ارشاد فرمود:

[و فيكم من يخلف من نبيكم «ص» ما إن تمسيّكتم به لن تضلّوا و هم الدّعاء و هم النّجاه و هم أركان الارض و هم النّجوم بهم يستضاء من شجره طاب فرعها و زيتونه طاب (بورك. ظ) أصلها، نبتت فى الحرم و سقيت من كرم، من خير مستقرّ

إلى خير مستودع من مبارك إلى مبارك، صفت من الأقدار والادناس و من قبيح ما نبه شرار الناس، لها فروع طوال لا تنال، حسرت عن صفاتها الألسن وقصرت عن بلوغها الاعناق، فهم الدّعاء و بهم النّجاه و بالنّاس إليهم حاجه، فاخلفوا رسول الله «ص» بأحسن الخلافة فقد أخبركم أنّهم و القرآن ثقلان و أنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض. فالزموهم تهتدوا و ترشدوا و لا تتفرّقوا عنهم و لا تتركوهم فتفرّقوا و تمزّقوا].

از آن جمله است قول جناب امام زين العابدين عليه السّلام:

«نحن أمان لاهل الارض كما أنّ النّجوم أمان لاهل السّماء»، چنانچه سليمان بن ابراهيم بلخي در «ينابيع المودّه» در باب ثالث گفته:

[و أخرج الحمويّ بسنده عن الأعمش عن جعفر الصّيّدق عن أبيه عن جدّه علي ابن الحسين رضی الله عنهم قال: نحن أئمّه المسلمين و حجج الله على العالمين و سادّه المؤمنين و قاده الغرّ المحجّلين و موالى المسلمين و نحن أمان لاهل الارض كما أنّ النّجوم امان لاهل السّماء و نحن العذّين بنا تمسك السّماء أن تقع على الارض إلاّ بإذن الله و بنا ينزل الغيث و ينشر الرّحمه و تخرج بركات الارض، و لو لا ما على الارض منّا لساخت بأهلها. ثمّ قال: و لم تخل الارض منذ خلق الله آدم عليه السّلام من حجّه لله فيها ظاهر مشهور أو غائب مستور و لا تخلو إلى ان تقوم السّاعه من حجّه فيها و لو لا ذلك لم يعبد الله.

قال الأعمش: قلت لجعفر الصّيّدق رضی الله عنه: كيف ينتفع النّاس بالحجّه الغائب المستور؟ قال: كما ينتفعون بالشّمس إذا سترها سحاب].

و نیز بلخي در «ينابيع المودّه» در باب تاسع و ثمانون گفته:

[و أخرج الشيخ الحمويّ في «فرائد السّمطين» بسنده عن سليمان الاعمش بن مهران عن جعفر الصادق عن أبيه عن جدّه علي بن الحسين رضی الله عنهم، قال: نحن أئمّه المسلمين و حجج الله على العالمين و سادات المؤمنين و قاده الغرّ المحجّلين و موالى المسلمين، و نحن أمان لاهل الارض كما أنّ النّجوم أمان لاهل السّماء، و بنا يمسك السّماء أن تقع على الارض إلاّ بأذنه و بنا ينزل الله الغيث و تنشر الرّحمه و تخرج بركات الارض

و لو لا- ما على الارض منّا لساخت بأهلها: ثم قال: و لم تخل الارض منذ خلق الله آدم عليه السلام من حجّه لله فيها إمّا ظاهر مشهور أو غائب مستور و لا- تخلو الارض إلى أن تقوم الساعة من حجّه فيها، و لو لا ذلك لم يعبد الله. قال سليمان: فقلت للصادق جعفر رضى الله عنه: كيف ينتفع الناس بالحجّه الغائب المستور، قال: كما ينتفعون بالشمس إذا سترها سحب].

### «أما آثار صحابه كرام»

پس از آن جمله است قول حضرت ابن عباس - عليه رضوان ربّ الناس - در حق اهل بيت عليهم السلام:

«فهم الأئمة الدعاة و السّاده الولاده و القاده الحماه و الخيره الكرام و القضاء و الحكام و النجوم و الأعلام و العتره الهاديه و القدوه العاليه و الاسوه الصّافيه».

و اين ارشاد باسداد در ضمن كلام طويلی واقع شده است كه حضرت ابن عباس آن را بخطاب بعض اعراب در قالب فصاحت و بلاغت ريخته است، چنانچه عاصمی در

### بیانات عالیّه ابن عباس در اوصاف امیر علیه السلام

«زين الفتى» گفته: [و أمّا الاسماء التى سمّاه بها ابن عمّه حبر الامّه و بحرهما عبد - الله بن عباس رضى الله عنه، فأنّه

روى عن سعيد (سعد. ظ) بن طريف عن الأصمغ بن نباته، قال: أسلم أعرابى على يدى أمير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه فخلع عليه علىّ (عليه السلام) حلّتين و خرج الاعرابيّ من عنده فرحا مستبشرا و بحضره الباب قوم من الخوارج، فلما أن نظروا إلى الاعرابى و فرحه بإسلامه على يدى على «ع» حسدوه على ذلك و قال بعضهم لبعض: أ ما ترون فرح هذا الاعرابى بإسلامه؟! تعالوا ننزله عن ولايته و نردّه عن إمامته! فأقبلوا بأجمعهم عليه و قالوا له: يا أعرابى! من أين اقبلت؟ قال: من عند أمير المؤمنين «ع». قالوا: و ما الذى صنعت عنده؟ قال: أسلمت على يديه، قالوا: ما أصبت رجلا تسلّم على يديه إلا على يدى رجل كافر؟! فلما سمع ذلك الاعرابى غضب غضبا شديدا و ثار القوم فى وجهه و قالوا:

لا تغضب! بيننا و بينك كتاب الله. فقال: اتلوه! فتلا بعضهم: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا، إِلَى قَوْلِهِ: سَيِّئًا. فقال لهم الاعرابى: ويلكم! فيمن



هذه الآية؟ قالوا: فى صاحبك الذى أسلمت على يديه! فإزداد الاعرابى غضبا و ضرب بيده إلى قائمه سيفه و هم بالقوم. ثم إنه رجع إلى نفسه و كان عاقلا- فقال: لا- و الله لا عجلت على القوم و أسأل عن هذا الخبر، فإن كان كما يقولون خلعت عليا و إن كان على خلاف ما يقولون جالدتهم بالسيف إلى أن تذهب نفسى. قال: فأتى ابن عباس و هو قاعد فى مسجد الكوفه فقال: السلام عليك يا ابن عباس! قال له ابن عباس:

و عليك السلام. قال: ما تقول فى أمير المؤمنين؟ قال: أى الأمراء تعنى يا أعرابى؟ قال: على بن أبى طالب. قال: و كان ابن عباس متكئا فاستوى قاعدا ثم قال له:

لقد سألت يا أعرابى عن رجل عظيم يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله، ذاك و الله صالح المؤمنين، و خير الوصيين، و قاع الملحدين (الملحدين. ظ) و ركن المسلمين و يعسوب المؤمنين، و نور المهاجرين، و زين المتعبدين، و رئيس البكائين، و أصبر الصابرين، و أفضل القائمين، و سراج الماضين، و أول السابقين من آل يس، المؤيد بجبرئيل الامين، و المنصور بميكائيل المتين، و المحفوظ بجند السماء أجمعين، و المحامى عن حرم المسلمين، و مجاهد أعدائه الناصبين، و مطفى نيران الموقدين، و أصدق بلابل الناطقين، و أفخر من مشى من قريش أجمعين، عين رسول رب العالمين و وصى نبيه فى العالمين، و أمينه على المخلوقين، و قاصم المعتدين، و جراز المارقين و سهم من مرامى الله على المنافقين، و لسان حكم العابدين، ناصر دين الله فى ارضه و ولي أمر الله فى خلقه، و عيبه علمه، و كهف كتبه، سمح سخى سند حى بهلول بهى سنحنح جوهرى زكى رضى مطهر ابطحى باسل جرى قرم همام صابر صوام مهذب مقدم، قاطع الأصلاب، على الرقاب، مفرق الأحزاب، المنتقم من الجهال، المبارز للأبطال، الكيال فى كل (مكيال. ظ) الافضال، أضبطهم عنانا، و أثبتهم جنانا، و أمضاهم عزيزه، و أشدهم شكيمه، و أسدهم نقيبه، أسد بازل صاعقه مبرقه، يطحنهم فى الحروب إذا ازدلفت الأسنه و قرنت الأعنه، طحن الرحي بسفالتها و يذروهم ذرو الريح الهشيم، باسل بازل صنديد (شديد. ظ) هزبر ضرغام عازم عزام خطيب حصيف (مصقع. ظ) محجاج مقول تجاج، كريم الأصل شريف الفضل نقى العشيره فاضل القبيله عبل

الذراع طويل الباع ممدوح فى جميع الافق (طلق، ذلق. ظ)، أعلم من مضى و أكرم من مشى و أوجب من ولى بعد النبى المصطفى «ص» لىث الحجاز و كبش العراق، مصادم الابطال و المنتقم من الجهال، زكى (ركين. ظ) الركانه منيع الصيانه صلب الامانه، من هاشم القمقام ابن عم نبى الأنام، السيد الهمام الرسول الامام مهدي الرشاد المجانب للفساد الأشعب الحائم (الحاطم. ظ) و البطل المحاجم (المهاجم. ظ) و اللىث المزاحم، بدرى احدى حنفى مكى مدنى شعشعانى روحانى نورانى، له من الجبال شوامخها و من الهضاب ذراها و فى الوغى لىثها و من العرب سىدها، اللىث المقدام و البدر التمام و الماجد الهمام مبجل الحرمين و وارث المشعرين و أبو السبطين الحسن و الحسين من اهل بيت أكرمهم الله بشرفه و شرفهم بكرمه و أعزهم بهداه و خصهم لدينه و استودعهم سره و استحفظهم علمه، (جعلهم. صح). عمدا لدينه و شهداء على خلقه و أوتاد أرضه و نجى (نجباء. ظ) فى علمه، اختارهم و اصطفاهم و فضلمهم و اجتباهم علما لعباده (و منارا لبلاده. صح. ظ)، أولاهم (و ولأهم. ظ) على الصراط، فهم الأئمه الدعاة و السيادة الولاة و القاده الحماه و الخيره الكرام و القضاء و الحكام و النجوم و الاعلام و العتره الهاديه و القدوه العالیه و الاسوه الصيافيه، الراغب عنهم مارق و اللانزق بهم لاق، هم الرّحم الموصوله و الائمه المتخيره و الباب المبتلى به الناس، من آتاهم نجى و من نأى عنهم هوى، حطه لمن دخلهم و حجه على من تركهم، هم الفلك الجارىه فى اللجج الغامره، يفوز من ركبها و يغرق من جانبها، يتصدع عنهم الأنهار المتشعبه و ينفلق عنهم الأقاويل الكاذبه، هم الحصن الحصين و النور المبين و هدى لقلوب المهتدين و البحار السائغه للشاربين و أمان لمن تبعهم أجمعين. إلى الله يدعون و بأمره يعملون و إلى آياته يرشدون، فيهم توالى رسله و عليهم هبطت ملائكته و إليهم بعث الرّوح فضلا من ربّه (ربهم. ظ) و رحمه، فضلمهم لذلك و خصّهم و ضربهم مثلا- لخلقهم و و آتاهم ما لم يؤت أحدا من العالمين من اليمن و البركه، فروع طيبه و اصول مباركه، معدن الرّحمه و ورثه الانبياء، بقيه النقباء و أوصياء الأوصياء، منهم الطيب ذكره المبارك اسمه أحمد الرضى و رسوله الامى من الشجره المباركه، صحيح الأديم واضح

البرهان و المبلغ من بعده بيان التأويل و بحكم التفسير على بن أبي طالب، عليه من الله الصلوة الرضية و الزكوة السنية، لا يحبه إلا مؤمن تقى و لا يبغضه إلا منافق شقى.

قال: فلما سمع الأعرابي ذلك ضرب بيده إلى قائمه سيفه و قام مبادرا فضرب ابن عباس يده إليه و قال: إلى أين يا أعرابي؟ قال: اجالد القوم أو تذهب نفسى! قال ابن عباس: اقعد يا أعرابي! فإن لعلى محبين لو قطعتمهم (قطعهم. ظ) إربا إربا ما ازدادوا له إلا حياء، و إن لعلى بن أبى طالب مبغضين لو ألعقهم العسل ما ازدادوا له إلا بغضا! قال: فقعد الأعرابي و خلع عليه ابن عباس حلتيين حمراوين].

و از آن جمله است کلام بلاغت نظام حضرت مقداد علیه آلاف الرحمه من رب العباد که در آن وصف اهل بیت عليهم السلام بنجوم وارد شده. و این کلام حقائق نظام در حقیقت از جمله آیات واضحه و بینات لائحہ حقیقت مذهب اهل حق می باشد و انوار فضائل عترت نبویہ را بر قلوب اهل ایمان و عرفان بأكمل وجوه می پاشد.

أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري در «كتاب السقيفه» على ما نقل عنه بسند خود آورده: ]

عن المعروف بن سويد، قال: كنت بالمدينة أيام بويع عثمان فرأيت رجلا في المسجد جالسا و هو يصفق بإحدى يديه على الاخرى و الناس حوله و يقول: وا عجا من قريش و استيثارهم بهذا الأمر على أهل هذا البيت! (الذين أنزل الله فيهم هذه الآية: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

أهل بيت النبوة و. صح. ظ) معدن الفضل و نجوم الارض و نور البلاد، و الله إن فيهم لرجلا ما رأيت بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم أولى منه بالحق و لا أفضى بالعدل و لا أمر بالمعروف و لا أنهى عن المنكر. فسألت عنه، فقبل هذا المقداد، فتقدمت إليه و قلت: أصلحك الله! من الرجل الذي تذكر؟ فقال: ابن عم نبيك على بن أبى طالب (عليه السلام). قال: فلبث ما شاء الله. ثم إنى لقيت أبى ذر (كذا. م) رحمه الله فحدثته ما قال المقداد فقال: صدق! قلت: فما يمنعكم أن تجعلوا الأمر فيهم؟ قال: أبى ذلك قومهم!. قلت: فما يمنعكم

أن تعينوهم؟ قال: مه! لا تقل هذا، إياكم و الفرقه و الاختلاف! قال: فسكت عنه.

ثم كان من الامر بعد ما كان].

و جمال الدين محدث شیرازی در «أربعين» خود گفته:

[و عن المعروف بن سويد، قال: كنت بالمدينه حين بويع عثمان فرأيت رجلا و هو يصفق بإحدى يديه على الاخرى، فقلت: ما شأنك يا هذا؟ قال: عجا لقريش و استيثارهم بهذا الامر عن أهل هذا البيت الذي أنزل الله فيهم هذه الآية: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، أهل بيت النبوه و معدن الفضيله و نجوم الارض و نور البلاد. و الله إن فيهم رجلا ما رأيت رجلا بعد محمد صلى الله عليه و آله أقول بالحق و لا أقضى بالعدل و لا آمر بالمعروف منه. قلت: من أنت؟ يرحمك الله! قال: أنا المقداد بن عمرو.

قلت: من هذا الذي ذكرت؟ قال: ابن عم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم علي بن أبي طالب. قال:

فلبت ما شاء الله ثم لقيت أبا ذر فحدثته بما قال المقداد فقال: صدق اخي].

و از آن جمله است کلام هدایت التیام خاصه باری حضرت ابی ذر الغفاری که در آن ابواب احقاق حق بکمال إعلان و اجهار گشاده و بإظهار بودن اهل بیت عليهم السلام مثل نجوم هادیه با ذکر دیگر فضائل و مناقب، داد فصاحت و بلاغت داده، چنانچه علامه احمد بن اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب العباسی المعروف بالیعقوبی در «تاریخ» خود آورده:

[و بلغ عثمان ان أبا ذر يقعد في مسجد رسول الله و يجتمع إليه الناس و يحدث بما فيه الطعن عليه و أنه وقف بباب المسجد فقال: أيها الناس! من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فانا أبو ذر الغفاري، أنا جندب بن جنادة الزبدي، إن الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين، ذريه بعضها من بعض و الله سميع عليم. فهم الصفوه من نوح و آل من ابراهيم و السبلاله من إسماعيل و العتره الهاديه من محمّد آيه شرف شريفهم، و استحَقُّوا الفضل في قوم هم فينا كالسّماء المرفوعه و كالكعبه المستوره أو كالقبة المنصوبه أو كالشمس الضّاحيه أو كالقمر السّاري أو كالنجوم

الهادیه أو كَالشَّجَرِ الزَّيْتُونِ، أَضَاءَ زَيْتِهَا وَبُورِكَ زَنْدِهَا، وَ مُحَمَّدٍ وَارِثَ عِلْمِ آدَمَ وَ مَا فَضَّلْتِ بِهِ النَّبِيِّينَ، وَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَصِيَّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ وَارِثَ عِلْمِهِ. أَيْتِهَا الْاُمَمَةُ الْمُتَحَيَّرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا! أَمَا! لَوْ قَدَّمْتُمْ مِنْ قَدَمِ اللهِ وَ أَخَّرْتُمْ مِنْ آخِرِ اللهِ وَ أَقَرَّرْتُمْ الْوَلَايَةَ وَ الْوَرَاثَةَ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ لِأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِ رِءُوسِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ وَ لَمَا عَالَ وَلِيُّ اللهِ وَ لَا طَاشَ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ اللهِ إِلَّا وَجَدْتُمْ عِلْمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ مِنْ كِتَابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ. فَأَمَّا إِذَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ فَذُوقُوا وَ بِالْأَمْرِكُمْ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ].

### «أما اقوال و افادات علما»

متعلق بودن اهل بیت علیهم السّلام مثل نجوم و کواکب در هدایت خلق و امان اهل دنیا و غیر ذلك، پس بسیار از بسیارست، شطری از آن در این مقام مذکور می نمایم.

پس باید دانست که ملک العلماء شهاب الدّین بن شمس الدّین دولت آبادی در «هدایه السّعدا» جلوه ثالثه از هدایت ثانیه بعد ذکر حدیث تمسّیک بکتاب الله و اهل بیت (علیه السلام) گفته: [و «بعد از من» گفت از آنکه چون نور رسالت می تافت بروشنائی ستارگان حاجت نبود چون آفتاب رسالت غروب شد بستارگان توجه لازم آمد، با وجود آفتاب نظر بیه نکند چون مه نگرند ستاره کم شمرند] انتهى.

و نیز شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السّعدا» در جلوه اولی از هدایت رابعه عشر گفته: [نکته و دقیقه اینجا آن بود چون در خیر القرون آفتاب رسالت تابان و روشنست در حالت غروب علی و ولّی مقابل خود کالشمس للبدر المنیر نائب خود داشته:

یا علی! إِنَّكَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَا- نَبِيٌّ بَعْدِي، مِنْ كُنْتِ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. تَا انْقِرَاضِ عَالَمٍ بِرِئَاسَةِ اِيْمَانٍ وَ بِرِئَاسَةِ اِعْتِقَادِ اَرْنَدٍ وَ چُونِ زَمَانِهِ اَخِرِ اَيَّدٍ وَ مَانَنْدِ شَبِّ تَارِ شُود: ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ. فَسَادُ الْقُلُوبِ عَلَيَّ قَدْرُ فَسَادِ الزَّمَانِ، ثُمَّ يَفْشُو الْكُذْبُ، وَ فِي اَنْ وَقْتِ كِهْ مَاهْتَابِ وَايْتِ عَلِيٍّ وَ لِيٍّ غُرُوبِ كَنْدِ بَسْتَارِ كَانِ وَايْتِ كِهْ خَلْفَاءِ عَلِيٍّ وَ لِيٍّ اَنْدِ اِذْنِ وَ اِجَازَتِ پَايَنْدِه وَ بَاقِي بَاشَد، وَ بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ،

و بآیهم اقتدیتم اهتدیتم. چون مصطفی مانند آفتاب و علی مانند ماهتاب و خلیفه گان

علی ولیّ مثل ستارگان اند، با وجود آفتاب بمه ننگرند و با وجود ماه ستارگان نشمرند]. انتهى.

و ابن الصباغ مالکی در «فصول مهمّه» در ذکر فضائل جناب امام محمّد باقر علیه السّلام آورده: [روی عنه معالم الدّین بقایا الصّحابه رضی الله عنهم أجمعین و وجوه التّابعین و سارت بذكر علومه الأخبار و أنشدت فی مدائحه الاشعار، فمن ذلك ما قاله مالک ابن أعین الجهنی من قصیده یمدحه بها:

إذا طلب النَّاس علم القرآن كانت قریش علیه عیالا

و إن قال ابن ابن بنت النّبی تلقّت یداه فروعاً طوالا

نجوم تهلّل للمدلجین جبال تورّث علما جبالا]

و حسین بن علی الکاشفی در «رساله علیه» گفته: [زبان در صفت آل محمّد بکلال منسوبست و جمال با کمال ایشان از باصره بصیرت ارباب قیل و قال محبوب، چرا که ایشانند که نجوم بروج هدایت اند و بروج نجوم ولایت، سلاطین اقالیم عصمت خواقین مدائن حکمت، شیران بیشه فتوّت، فارسان عرصه مروّت، مسندنشینان قصر حرمت، سلطان نشانان مصر عزّت، ثمرات شجره کرامت، قطرات رشحات امامت، عالمان أسرار ربّانی، خازنان فیوض سبحانی، مالکان طریق رشاد، سالکان طرق ارشاد، خاصان بارگاه اله، نایبان محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم] انتهى.

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در تنبیه اول از تنبیهات ذکر خامس گفته: [یحتمل أنّ المراد من أهل البيت اللّذین هم أمان الامّه علمائهم اللّذین یقتدی بهم کما یهتدی بنجوم السماء، و هم اللّذین إذا خلت الأرض منهم جاء أهل الارض من الآیات ما كانوا یوعدون و ذهب أهل الارض، و ذلك عند موت المهديّ اللّذی أخبر صلی الله علیه و سلّم به].

و ابن حجر مکی در «صواعق» در تحت آیه سابعه فضائل اهلبیت علیهم السّلام گفته:

[و قال بعضهم: یحتمل أنّ المراد بأهل البيت اللّذین هم أمان علماؤهم، لأنّ هم اللّذین یهتدی بهم کالنجوم و اللّذین إذا فقدوا جاء أهل الارض من الایات ما یوعدون].

و شیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی در «وسيله المآل فی عد مناقب الآل» گفته: ]

و أخرج الدارقطني في الفضائل عن معقل بن يسار رضى الله عنه، قال: سمعت أبا بكر رضى الله عنه يقول: علي بن أبي طالب عتره رسول الله صلى الله عليه وسلم، أي الذين حث النبي صلى الله عليه وسلم على التمسك بهم والأخذ بهديهم، فإنهم نجوم الهدى من اقتدى بهم اهتدى، و خصه أبو بكر بذلك رضى الله عنه لأنه الامام في هذا الشأن و باب مدينه العلم و العرفان فهو إمام الائمه و عالم الامه].

و محمود بن محمد بن علي شيخاني قادري مدني در «صراط سوي» بعد ذكر حديث أمان بودن اهلييت عليهم السلام گفته: [قال شيخنا: المراد من أهل البيت الذين هم أمان للائمة علمائهم الذين يهتدى بهم كما يهتدى بنجوم السماء، و هم الذين إذا خلت الارض منهم جاء أهل الارض من الآيات ما كانوا يوعدون و ذهب أهل الارض، و ذلك عند موت المهدي الذي أخبر النبي (صلعم) به].

و فاضل شبراوی در کتاب «الإتحاف» گفته: [و قد اكرم الله تعالى آل بيت

### المجدد على رأس كل سنه من أهل البيت

نبيه بأن جعل فيهم القطبائيه، و منهم المجدد على رأس كل سنه لهذه الامه أمر دينها،

فقد قال الرشيد لموسى الكاظم و هو جالس عند الكعبه: انت الذي تبايعك الناس سراً؟! فقال له:

انا امام اهل القلوب و انت امام الجسوم! و ما احسن ما قيل:

ملوك على التحقيق ليس لغيرهم من الملك إلا وزره و عقابه!

شموس الهدى منهم و منهم بدوره و أنجمه منهم و منهم شهابه].

و نیز شبراوی در «إتحاف» در ذكر جناب امام محمد باقر عليه السلام گفته: [سارت بذكر علومه الاخبار و انشدت مدائحه في الاشعار، فمن ذلك قول مالك الجهني فيه:

إذا طلب الناس علم القرآن كانت عليه قريش عيالا

و إن فاه فيه ابن بنت النبي تلقت يداه فروعاً طوالا

نجوم تهلل للمدلجين فتهدى بأنوارهن الرجالا]

و أحمد بن عبد القادر عجيلی در «ذخيره المآل» گفته: [و قد أوجدهم الله





فِي كُلِّ عَصْرٍ وَمَصْرٍ، وَوَجُودَهُمْ أَمَانَ مِنَ الْعَذَابِ كَالنَّجُومِ أَمَانَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، وَهُوَ مِنْهُمْ وَهُمْ مِنْهُ كَمَا وَرَدَ].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته:

[و لم أحلّ عاطلاً عن الحلّی فإِنَّهم رضی الله عنهم حلیه الوجود، و لذلك ورد

«أهل بیتی كالنجوم» امان لاهل الارض، و مع كونها امانا فهی زینه و هدايه كما نطق به القرآن و اهل البيت كذلك].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته:

[أمان اهل الارض ممّا یوعد مثل النجوم فی السماء تقد

قال الله: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، وَ قَدْ أَشَارَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى وَجُودِ ذَلِكَ الْمَعْنَى فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْتَهُمْ أَمَانَ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَذَابِ كَمَا كَانَ (صَلَعَم) أَمَانَ لَهُمْ فِي حَيَاتِهِ، وَ فِي ذَلِكَ أَحَادِيثُ كَثِيرَةٌ مِنْهَا:

«النجوم أمان لاهل السماء و اهل بيته أمان لامتى» إلخ].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته:

[و حرمة الله مصابيح الدجى أهل المحاريب إذا الليل سجي

و ذلك أنّهم احد الحرمات الثلاث و كالنجوم لاهل الارض، و فى صفات خواصّهم قال الحدّاد:

قوم إذا أرخى الظلام سدوله لم تلفهم رهن الوطا و المضجع]

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» قصیده از ابن علوان آورده که در آن مذکورست:

[خذها هدیت فإنّها إملاء ممّن له ابدأ علیه ولاء

من أنجم نبویّه علویّه سطعت فلیس لنورها إخفاء]

و محمد سالم الدهلوی البخاری در رساله «اصول الإیمان» گفته: [حاصل آنکه در فضل و شرف مراتب و جزئیّت بآنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مثل این چهار کس یعنی حضرت علی کرم الله وجهه و حضرت فاطمه الزهراء و امام حسن و امام حسین علیهم الصلوة و السلام

فإنه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس في الظلم

یعنی بدرستی که آن حضرت آفتاب بزرگی اند و ایشان کواکب آن، ظاهر شده انوار ازیشان برای مردمان در تاریکی [انتهی].

و نیز محمد سالم بخاری در رساله «اصول الایمان» بعد نقل حدیثی از کتاب «شرف النبوه» گفته. [و نیز آورده: بدرستی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آفتاب فضل و کمال بی نقصان اند و اهل بیت آن حضرت (صلی الله علیه و آله) مانند ستارهها در آن [انتهی].

و شبلیجی در «نور الأبصار» گفته: [و لأبي الحسن بن جبير، رحمه الله:

احبّ النبيّ المصطفى و ابن عمّه عليّا و سبطيه و فاطمه الزّهراء

هم اهل بيت اذهب الله عنهم و أطلعهم افق الهدى أنجما زهرا

موالاتهم فرض على كلّ مسلم و حبّهم أسنى الذخائر للاخرى]

و فاضل معاصر شیخ حسن عدوی حمزوی در «مشارق الأنوار» در ذکر فاطمه بنت الحسین علیهما السّلام گفته: [و يعجبني مدحا في حضرتها و آل البيت على العموم الذين شيّدوا الدّين و صاروا في الاهتداء بهم كالنجوم: قول الهمام الفاضل الإمام الكامل ولدنا الشّيخ أحمد المالكي لقبا الشّافعي مذهبا الأبياري بلدا] إلخ.

### حدیث نبوی «من سره أن يحيى حيوتى...» بنقل از علماء عامه

و از جمله احادیث دالّه بر وجوب اقتدای اهل بیت علیهم السّلام این ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست:

«من سرّه أن يحيى حياتى و يموت مماتى و يسكن جنّه عدن غرسها ربّى فليوال عليّا من بعدى و ليوال وئيه و ليقتد بالائمه من بعدى».

الحدیث.

و این حدیث را بروایت ابن عباس اکابر علمای اعلام و حفاظ فخام سینه روایت کرده اند.

أبو نعيم أحمد بن عبد الله اصفهاني در «حليه الاولياء» در ترجمه جناب امير - المؤمنین علیه السّلام گفته:

[حدّثنا محمّد بن المظفر: نا: محمّد بن جعفر بن عبد الرّحيم، نا

أحمد بن محمد بن يزيد بن سليمان، نا عبد الرحمن بن عمران بن أبي ليلي أخو محمد بن عمران، نا يعقوب بن موسى الهاشمي عن ابن أبي رواد عن إسماعيل بن أمية عن عكرمه عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من سرّه أن يحيى حياتي و يموت مماتي و يسكن جنّه عدن غرسها ربّي فليوال وليّه و ليقتد بالأئمّه من بعدى فإنّهم عترتي، خلقوا من طينتي، رزقوا فهما و علما، ويل للمكذّبين لفضلهم من امتي القاطعين فيهم صلتى، لا أنالهم الله شفاعتي!].

و نیز أبو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهرين» علی ما نقل عنه بسند خود آورده:

[عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (صلعم): من سرّه أن يحيى حياتي و يموت مماتي و يسكن جنّه عدن غرسها ربّي فليوال عليّا من بعدى و ليوال وليّه و ليقتد بالأئمّه من بعدى فإنّهم عترتي خلقوا من طينتي رزقوا فهما و علما، ويل للمكذّبين لفضلهم من امتي القاطعين فيهم صلتى، لا أنالهم الله شفاعتي].

و عبد الكريم بن محمد الرافعي الشافعي در کتاب «التدوين» گفته:

[الحسن ابن حمزه العلوي الرازي أبو طاهر. قدم قزوین و حدّث بها عن سليمان بن أحمد، روى عنه أبو مضر ربيعه بن علي العجليّ فقال: ثنا أبو طاهر الحسن بن حمزه العلويّ، قدم علينا قزوین سنه أربع و أربعين و ثلاثمائه، ثنا سليمان بن أحمد، ثنا عمر بن حفص السدوسي، ثنا إسحاق بن بشر الكاهلي، ثنا يعقوب بن المغيرة الهاشمي، عن ابن أبي رواد عن اسماعيل بن أمية، عن عكرمه، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من سرّه أن يحيى حياتي و يموت مماتي و يدخل جنّه عدن فليوال عليّا من بعدى و ليقتد بأهليّتي من بعدى فإنّهم عترتي خلقوا من طينتي و رزقوا فهمي و علمي، فويل للمكذّبين من امتي لا أنالهم الله شفاعتي].

و حمويّی در «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه آورده:

[أخبرني الخطيب نجم الدين عبد الله بن أبي السّـعادات بن منصور بن أبي السّـعادات النّاصريّ بقراءتي عليه ببغداد بجامع المنصور، أنبأنا الشيخ الإمام أحمد بن يعقوب بن يعقوب بن عبد الله المارستانيّ سماعا عليه، قال: أنبأنا أبو الفتح محمد بن عبد الباقي بن أحمد المعروف

بابن البطى إجازته إن لم يكن سماعاً، قال: أنبأنا أبو الفضل حمد بن أحمد الأصبهاني قال: أخبرنا أبو نعيم أحمد بن عبد الله الحافظ، قال: حدّثنا محمّد بن المظفر، قال: حدّثنا محمّد بن جعفر بن عبد الرّحيم، حدّثنا أحمد بن محمّد بن يزيد بن سليم، حدّثنا عبد الرّحمن بن عمران بن أبي ليلي أخو محمّد بن عمران، حدّثنا يعقوب بن موسى الهاشمي عن ابن أبي رواد عن اسماعيل بن أميه عن عكرمه عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله):

من سرّه أن يحيى حياتى و يموت مماتى و يسكن جنّات (عدن. صح. ظ) غرسها ربّى فليوال عليا من بعدى و ليوال وليه و ليقتد بالأئمّه من بعدى فإنّهم عترتى خلقوا من طيبتى و رزقوا فهما و علما، ويل للمكذّبين بفضلهم من امتى القاطعين فيهم صلتى، لا أنالهم الله شفاعتى].

و حافظ محمد بن يوسف كنجى شافعى در «كفايه الطالب» كفته: [الباب السادس و الخمسون: فى تخصيص على عليه السّلام بكونه إمام الأولياء.

أخبرنا أبو طالب عبد اللّطيف بن محمّد الجوهريّ و غيره ببغداد، أخبرنا أبو الفتح محمّد بن عبد الباقي، أخبرنا أبو الفضل بن أحمد، حدّثنا أحمد بن عبد الله، حدّثنا محمّد بن المظفر، حدّثنا محمّد بن جعفر ابن عبد الرّحيم، حدّثنا أحمد بن محمّد بن زيد بن سليم، حدّثنا عبد الرّحمن بن عمران بن أبي ليلي أخو محمّد بن عمران، حدّثنا يعقوب بن موسى الهاشمي عن أبي رواد عن إسماعيل بن أميه عن عكرمه عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): من سرّه أن يحيى حياتى و يموت مماتى و يسكن جنّه عدن الّتى غرسها ربّى عزّ و جلّ فليوال عليا من بعدى و ليوال وليه و ليقتد بالأئمّه بعدى فإنّهم عترتى خلقوا من طيبتى رزقوا فهما و علما، ويل للمكذّبين بفضلهم من امتى القاطعين فيهم صلتى لا أنالهم الله شفاعتى].

و ملا على متقى در «كنز العمال» آورده:

[من سرّه أن يحيى حياتى و يموت (يموت. ظ) مماتى و يسكن جنّه عدن غرسها ربّى فليوال عليا من بعدى و ليوال وليه و ليقتد بأهليتى من بعدى فإنّهم عترتى خلقوا من طيبتى و رزقوا فهى و علمى

فویل للمکذّبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتی. (طب [ ۱ ]) و الزّافعی عن ابن عبّاس].

و عبد الحق دهلوی در «تحقیق الإشاره إلى تعمیم البشاره» گفته:

[من سرّه أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّه عدن غرسها ربّی فلیوال علیّا بعدی و لیوال ولیّه و لیقتد بأهلیتی من بعدی فإنّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی و علمی، فویل للمکذّبین بفضلهم من امتی و القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتی.]

رواه الطبرانی و الزّافعی عن ابن عبّاس].

و نیز عبد الحق در «رجال مشکاه» در ذکر أحادیث فضائل أهل بیت علیهم السّلام گفته:

[و قوله «من سرّه أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّه عدن غرسها ربّی فلیوال علیّا من بعدی و لیقتد بأهلیتی من بعدی، فإنّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی و علمی، فویل للمکذّبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله من شفاعتی].

و سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودّه» در باب ثالث و أربعون آورده:

]

أخرج أبو نعیم الحافظ و الحموی عن عکرمه عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: من سرّه أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّات عدن الّتی غرس فیها قضیبا ربّی فلیوال علیّا و لیوال ولیّه و لیقتد بالأئمّه من ولده من بعده فإنّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهما و علما، و ویل للمکذّبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی، لا- أنالهم الله شفاعتی].

و نیز در «ینایع المودّه» نقلا عن شرح «نهج البلاغه» آورده: [الثانی عشر:

من سرّه أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّه عدن عند شجره طوبی الّتی غرسها ربّی فلیوال علیّا من بعدی و لیوال ولیّه و لیقتد بالأئمّه من بعدی فإنّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهما و علما، فویل للمکذّبین من امتی القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتی. ذکره صاحب «الحلیه» أيضا].

و از جمله شواهد و مؤیدات این حدیث حدیثیست که بعضی علمای اعلام اهل سنت آن را بروایت جناب امام حسین علیه السلام آورده اند، چنانچه ابو المؤید موفق بن أحمد الخوارزمی در کتاب «المناقب» گفته:

[و أخبرنا الإمام الأجلّ أخى شمس الأئمة أبو الفرج محمّد بن أحمد بن المكيّ، قال: أخبرنا الإمام الزاهد أبو محمّد إسماعيل ابن على بن إسماعيل، قال: حدّثنا الإمام السيد الأجلّ المرشد بالله أبو الحسن يحيى بن الموفق بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر محمّد بن على بن محمّد بن يوسف الواعظ ابن العلاف، قال: أخبرنا أبو جعفر محمّد بن أحمد بن محمّد بن حماد المعروف بابن سيم، قال: أخبرنا أبو محمّد القاسم بن جعفر بن محمّد بن عبد بن محمّد بن عمر بن على بن أبى طالب قال: حدّثنى جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن على الباقر عن ابيه على بن الحسين بن على عن أبيه الحسين الشهيد، قال: سمعت جدّى رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: من أحبّ أن يحيى حياتى و يموت مماتى و يدخل الجنّة التى وعدنى ربى فليتولّ علىّ بن أبى طالب و ذريّته الطاهرين أئمة الهدى و مصابيح الدّجى من بعده فإنّهم لن يخرجوكم من باب الهدى إلى باب الضلاله].

### حدیث نبوی «من أحب أن يحيى حيونى...» بنقل از «ذیل المذیل»

و نیز از جمله شواهد و مؤیدات این حدیث حدیثیست که بعضی حفاظ عظام سنیّه آن را بروایت زیاد بن مطرف صحابى اخراج کرده اند، چنانچه حافظ جلیل أبو جعفر محمّد بن جریر طبری در کتاب «ذیل المذیل» گفته: [

حدّثنى زكريّا بن يحيى بن أبان المصرىّ، قال: ثنا أحمد بن اشكاب، قال: ثنا يحيى بن يعلى المحاربىّ عن عمّار بن رزيق الضّببىّ عن أبى إسحاق الهمدانى عن زياد بن مطرف، قال: سمعت رسول الله (صلعم) يقول: من أحبّ أن يحيى حياتى و يموت ميتتى و يدخل الجنّة التى وعدنى ربّى قضباناً من قضبانها غرسها فى جنّه الخلد فليتولّ علىّ بن أبى طالب و ذريّته من بعده فإنّهم لن يخرجوهم من باب هدى و لن يدخلوهم فى باب ضلاله].

و چون این احادیث سیره جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را که نسبت بدیگر احادیث کثیره آن جناب در حق اهل بیت علیهم السلام مثل قطره از دریا و لمعه از بیضا می باشد، بچشم حقیقت بین دیدی و بلوائح عظمت و جلالت و رفعت و نبالت و امامت و خلافت و ریاست و عصمت این حضرات بقدر فهم خود واریسیدی، نهایت بطلان و فساد کلام مخاطب مبطن ضغینه متعلق بحدیث ثقلین و حدیث سفینه بار دیگر بر تو کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار گردید، و بنای تمسک شاه صاحب بأحادیث موضوعه أسلاف خود خصوصا استدلالشان

بحدیث «اقتدوا بالذین من بعدی اَبی بکر و عمر»

و احتجاجشان

بحدیث «أصحابی کالتجوم» بآب رسید.

و هر گاه کلام حقائق نظام ما منتهی باین مقام شد مناسب چنان می نماید که در آخر کلام حدیثی از کتب بعض حفاظ اعلام سنیّه نقل نمایم که از جمله دلائل قاطعه باشد برای این معنی که متبعین ثقلین بحمد الله شیعیان جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قائلین بامامت آن جناب هستند و انشاء الله تعالی روز قیامت همین اشخاص با اختصاص زیر رایت آن جناب بر حوض کوثر وارد خواهند شد، و از جانب جناب احدیّت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آثار جلیله کرامت بر ایشان بظهور خواهد رسید، و آن حدیثی است که خاصّه باری جناب اَبی ذرّ غفاری آن را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرموده و بتحدیث آن در ایمان اهل یقین و عرفان الی اقصی الغایه افزوده.

حالا آن حدیث جلیل را که از جمله حجج و آیات حق و سداد و اعلام و رایات صواب و رشاد می باشد و هر هر جمله اش صحت مذهب اهل حق را کالتور علی شاهی الطور بوضوح و ظهور رسانیده أضواء صفا و ولا بر قلوب اصفیا و اولیا الی ما لا نهاییه له می باشد باید شنید، و بکنه افضال ربّ متعال که شامل احوال مؤمنین نیک مآل در دنیا و آخرتست باید رسید.

**حدیث دیگر که از حجج و آیات حق است در شأن امیر المؤمنین علیه السلام، منقول از «کفایه الطالب»**

حافظ جلیل و ناقد نبیل سنیّه محمّد بن یوسف کنجی شافعی در کتاب «کفایه الطالب» گفته: [الباب السادس]. فی کرامه الله لعلی بن اَبی طالب و فضل محبّته.

أخبرنا محمّد بن عبد الواحد بن أحمد بن المتوکل علی الله ببغداد، عن محمّد بن عبید الله،

حدَّثنا عبد الحميد بن عبد الرحمان، حدَّثنا محمَّد بن عبد الله، حدَّثنا حسين بن محمَّد بن الفرزدق، حدَّثنا حسين بن علي بن بزيع، حدَّثنا يحيى بن الحسن بن الفرات، حدَّثنا أبو عبد الرحمن المسعودي وهو عبد الله بن عبد الملك، عن الحرث بن حصيره عن صخر بن الحكم الفزاري، عن حيان بن الحرث الأزدي، عن الربيع بن جميل الضبي، عن مالك بن ضميره الدوسي، عن أبي ذر الغفاري (ره) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): ترد على الحوض رايه امير المؤمنين و إمام الغر المحجلين فأقوم فأخذ بيده فيبيض وجهه و وجوه أصحابه و أقول: ما خلفتموني في الثقلين بعدى؟ فيقولون: تبعنا الاكبر و صدقناه و وازرنا الأصغر و نصرناه و قاتلنا معه. فأقول: ردوا رواء مرويين! فيشربون شربه لا- يظمئون بعدها، وجه إمامهم كالشمس الطالعه و وجوههم كالقمر ليله البدر أو كأضواء نجم في السماء.

و في هذا الخبر بشاره و نذاره من النبي (صلى الله عليه وآله). أمّا البشاره فلمن آمن بالله عزّ و جلّ و رسوله و أحبّ أهل بيته. و أمّا التذاره فلمن كفر بالله و رسوله و أبغض أهل بيته و قال ما لا يليق بهم و رأى رأى الخوارج و التواصب، و هو بشاره لمن أحبّ أهل بيته و أنّه يرد الحوض و يشرب منه فلا يظمأ أبدا، و الظمأ هو عنوان دوام العطش و حرمان دخول جثّه المأوى. و أمّا الثقلان فأحدهما كتاب الله عزّ و جلّ و الآخر عتره النبيّ و أهل بيته عليهم السلام، و هما أجلّ الوسائل و أكرم الشفعاء عند الله عزّ و جلّ.

و بر ناظر بصير و متتبع خبير پوشيده نيست كه اين حديث شريف بسياقى كه حافظ كنجى آن را آورده جزويست از حديث طويل «خمس رايات» كه جناب أبى ذرّ غفارى عليه آلاف الرّحمه من الله البارى آن را بتمامه و كماله از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلّم روايت فرموده، كما لا- يخفى على ناظر الباب التّياسع و الستين بعد المائة من كتاب اليقين، ليكن حافظ كنجى يا كسى ديگر از مشايخ او بكدامى مصلحت سانحه آن را مختصر نموده و اين سياق مختصر نيز براى ظهور حق و زهوق باطل كافى و وافيست. و بعد ملاحظه احاديث سابقه و اين حديث، عاقل لبيب و منصف اريب را شبهه باقى نمى ماند



در این که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و دیگر ائمه اهل بیت علیهم السّلام که از ذرّیت آن جناب می باشند خلفای بر حقّ و واجب الاقتداء و لازم الاتّباع هستند خلافت و امامت و عصمت و کرامتشان محتوم و متیقّنت، و اینکه متبعین ثقلین و راکبین سفینه اهل بیت بجز شیعه اثناعشریه که قائل بخلافت و امامت ایشان هستند کسی دیگر نیست و حسن عاقبت و خوبی خاتمه مخصوص بایشانست.

و الحمد لله المفضل المنعم علی هذا الفضل و الانعام و صلّی الله علی سیدنا أبی القاسم محمد المعتم و آله البرره الكرام شفعاء يوم الحشر و القيام و كفلاء خیر العاقبه و حسن الختام تمّت كتابه هذا الكتاب المستطاب علی يد افقر عباد الله الغنی صفدر حسین الكاظمینی. عفا عنه ربّه يوم الحساب فی أوسط شهر جمادى الآخره سنه ۱۳۵۱ هجرى و الحمد لله ربّ الارباب. و صلّی الله علی محمّد و آله الأطیاب

پایان طبع ۱۶ ربیع دوم ۱۳۸۲ «مطبعه حیل المتین - اصفهان»

ص: ۲۴۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس افزون از حدّ و قیاس خداوند تبارک و تعالی را که ما را یاری فرمود تا وظیفه خود را در انجام طبع این کتاب شریف به سر حدّ کمال رسانیدیم، و با تمام موانع و مشکلات بزرگی که در سر راه بود عاقبت پیروزی یافته این سند افتخار جهان دانش شیعه را در دار العلم اصفهان و مهد دانش ایران بصورتی کامل و پسندیده تقدیم ارباب معرفت و بینش نمودیم.

أجزاء این کتاب شاهد زنده مجاهدات و کوششهای مداوم ما است که در مدّت چهار سال شب و روز خود را صرف خدمت باین اثر بزرگ نموده همه اوقاتمان را در سر این کار گذاردیم و هر گونه مکروه و ناملایمی را ناچیز گرفته برای رسیدن بکمال مطلوب از هیچ پیش آمد هراس بدل راه ندادیم و با توکل بذات اقدس احدیت و استمداد از ارواح طیّبه خاندان رسالت صلوات الله علیهم، تمسک بذیل عنایت ثقلین عظیمین و توسّل به سفینه نجات اهل بیت علیهم السلام نموده، با توجهات حضرت بقیّه الله القائم عجل الله تعالی فرجه، همت بر تجدید طبع و تکثیر نسخ این مجموعه فضائل دودمان محمدی صلی الله علیه و علیهم گمارده، تشنگان زلال مودّت و بحر فضائل آل الله علیهم صلوات الله را از منهل عذب این دریای مّواج دانش و لب ریز از درّ و گهر سیراب نمودیم.

اکنون که این خدمت بخاتمت گراییده و طبع اجزاء دوازدهمین مجلّد کتاب مبارک «عبقات الانوار» پایان یافته است وظیفه خود می دانیم از بزرگانی که درین راه طویل و کار سنگین عظیم بیاری ما برخاستند ببنیکی یاد کنیم و دعای خیر بهره وران ازین کتاب مقدّس را بآنان هدیه نماییم، و بیش از هر کس و بیش از هر کار درود فراوان نثار روح پاک نابغه زمان و باقعه اوان، محیی آثار سلف و هادی دوران خلف، یگانه

پیشوای روشن ضمیر دل آگاه، رضوان جایگاه، سید الفقهاء علی الاطلاق، شرف العتره فی الآفاق، حجّه الاسلام و النائب المرضی عن الامام علیه السّلام، آیه الله الحاج آقا حسین الطباطبائی البروجردی، حشره الله تعالی مع أجداده الکرام فی دار السلام، که آن مرد بزرگ در آغاز کار از اقدام ما در تجدید طبع این کتاب شریف بسی تشویق و تقدیر و تجلیل فرمود، و هنگامی که مقداری از اجزاء کتاب بزور طبع آراسته شد و بنظر مبارکش رسید یکصد دوره خریداری فرمود که اسباب ادامه کار فراهم گردید. رحمه الله تعالی رحمه واسعه، و أفاض علی تربته المقدسه شایب المغفره.

سپس درود فراوان نثار روان قدسی آشیان سید العلماء العظام و فخر المجتهدین الکرام علم الاعلام و حجّه الاسلام، أورع أهل زمانه و أفقه فقهاء أوانه، آیه الله الباهره، سیدنا الامام السید عبد الهادی الحسینی الشیرازی النجفی، قدس الله تعالی سرّه و أجزل فی مقرّر رحمته مثبتّه و برّه، که آن امام جلیل البرکات و پیشوای ملکوتی صفات نیز بمجرد اطلاع از امر طبع کتاب شصت دوره ابتیاع فرمود و بر تقویت اساس این بناء خیر افزوده. جزاه الله تعالی عن الاسلام و أهله خیر الجزاء.

همچنین فرض ذمّت است که از سائر علماء اعلام و مجتهدین عظام زمامداران بزرگ حوزه های علمی نجف اشرف و قم و اصفهان و دانشمندان دیگر شهرستانها که درین راه صمیمانه یاری فرموده اند سپاس گزاریم و دوام عزّت و توفیقشان را از درگاه حضرت احدیت جلت عظمته خواستار شویم.

امید که با ادامه کمک و یاری آنان توفیق طبع و نشر سائر مجلّدات این کتاب مبارک نیز نصیب گردد، بمنّه و کرمه.













































































بخش یکم - «تحفه اثنا عشریه» چیست؟ بخش دوم - شرح حال صاحب «تحفه».

بخش سوم - ردهایی که بر «تحفه» نوشته شده است.

بخش چهارم - «عبارات الأنوار».

بخش پنجم - شرح حال صاحب عبارات.

بخش ششم - تقریظات عبارات.

**بخش یکم: «تحفه اثنا عشریه» چیست؟**

**اشاره**

بسمه تعالی در اوائل سده سیزدهم هجری، مولوی عبد العزیز بن شاه ولی اللہ دهلوی، که به سی و یک واسطه نسب بعمر خطاب خلیفه دوم می رساند، ملقب به «شاه صاحب» از علمای اهل سنت و از مردم هندوستان، کتاب مفصّلی بنام «تحفه اثنا عشریه» نگاشته و منتشر ساخت.

کتاب «تحفه» بزبان فارسی و از آغاز تا انجام آن در ردّ شیعه است.

وی درین کتاب عقائد و آراء شیعه را بطور عموم و فرقه امامیه اثنا عشریه را بالخصوص، در اصول و فروع و اخلاق و آداب و تمامی معتقدات و اعمالشان، عباراتی خارج از نزاکت و کلماتی بیرون از آداب و سنن مناظره، یعنی بشیوه کتب درسی نوآموزان که بخطابه نزدیکتر تا بجدل و برهان - یا دست کم نقل صحیح مطالب - مورد حمله و اعتراض قرار داده، و با اینکه در مقدمه و همچنین جابجا در طی ابواب و فصول بظاهر ملتزم گردیده که تنها بمسلمات خود شیعه استناد کند، و جز از روی مدارک معتبره آنان سخنی نیاورد، کمتر بالتزام خود عمل کرده و بقول خویش پایدار مانده، بلکه کتاب را مملوّ از افتراءات و تهمت‌های شیعه ساخته است.

بنا بنگارش نویسنده «نجوم السماء ج ۱ ص ۳۵۲» و مؤلف کتاب «عبارات الأنوار، مجلّد حدیث غدیر» اصل این کتاب همان «صواعق» خواجه نصر اللہ کابلی [۱] است



که عبد العزیز آن را بفارسی ترجمه کرده، لکن ابتداء از ترس نواب نجف خان که از امرای زمان در آن سامان و شیعه بوده، بنام مستعار «غلام حلیم» انتشار داد، اما در چاپهای بعد بنام اصلی وی عبد العزیز منتشر گردید.

سپس در سال ۱۲۲۷ هجری، شخصی بنام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی در شهر «مدراس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی عبری ترجمه کرد، و بسال ۱۳۰۰ محمود شکری آلوسی در بغداد باختصار نسخه عربی آن پرداخت و به «المنحه الإلهیه»، تلخیص ترجمه التّحفه الاثنی عشریّه» نامید و در مقدمه آن را بسططان عبد الحمید خان ابن سلطان عبد المجید خان عثمانی تقدیم داشت، و ویرا بألفاظ عجیبه ستود [مانند:

و قدّمته لأعتاب خلیفه الله فی أرضه و نائب رسوله - علیه الصلوه و السلام - فی إحياء سنّته و فرضه!..]، لکن نظر بکمی وسیله طبع و نیز برخی محدودیتهای سیاسی که در آن وقت از طرف حکومت عثمانی برقرار بود، از چاپ و انتشار آن در کشور عراق جلوگیری شد، آخر الأمر در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت بنشر این گونه کتب مساعی بسیار مبذول می شد، طبع و منتشر گردید! بعدا نیز در حدود ده سال قبل مدیر مجله «الأزهر» مصر اقدام بطبع مجدد همان مختصر نمود، و اخیرا هم در یکی از فهرستهای کتب تازه چاپ لاهور «پاکستان» نام «ترجمه تحفه بزبان اردو» دیده شد که بطبع رسانیده اند! بهر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدّد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر، و بالأخره تحریک حسّ بدینی و عصیّت اهل سنّت بر علیه جامعه شیعه بسیار مؤثر بوده و معلوم نیست ازین پس نیز چه عواقب سوئی برای مسلمین خواهد داشت!

باری نسخه یی که از کتاب تحفه در دست ماست، بخط نستعلیق با حواشی فراوان نویسنده طی ۷۷۶ صفحه بقطع وزیری در سال ۱۲۷۱ هجری قمری در دهلی بطبع رسیده، و صفحه اول و عنوان کتاب بدین صورتست:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَسْتَبُونَ أَصْحَابِي فَقُولُوا: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى شَرِّكُمْ!». الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْمِنَّةُ لَهُ  
كِتَابٌ لَطَائِفٌ مَأْبُودٌ نَصِيحَةً الْمُؤْمِنِينَ وَفُضِيحَةً الشَّيَاطِينِ (!) مُوسَمٌ بِهِ «تَحْفَهُ اثْنَا عَشْرِيَّةً» تَصْنِيفُ عَمَدَةِ الْمُنَاطِرِينَ زَبِيدِ  
الْمُتَكَلِّمِينَ حَافِظِ غَلَامِ حَلِيمِ الْمُشْتَهَرِ بِمَوْلَى شَاهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ مُحَدَّثِ دَهْلَوِي، فِي مَطْبَعِ حَسَنِي، بِأَهْتِمَامِ شَيْخِ مُحَمَّدِ حَسَنِ فِي  
دَهْلِي مَطْبُوعٌ شَدَّ، سَنَةِ ١٢٧١»، و پایان نسخه چنین است: «قد وقع الفراغ من تحرير هذه النسخة المتبركة المسماة به تحفه اثنا  
عشرية في التاريخ الثامن من شهر ذي قعدة المعظم سنة ١٢٧١ هجری».

### فهرست أبواب تحفه:

- ۱ - در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن بفرق مختلفه. ۲ - در مکاید شیعه و طرق إضلال و تلبیس. ۳ - در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان.
- ۴ - در أحوال أخبار شیعه و ذکر رواه آنها. ۵ - در الهیات. ۶ - در نبوات.
- ۷ - در امامت ۸ - در معاد. ۹ - در مسائل فقهیه. ۱۰ - در مطاعن خلفاء ثلاثه و أمّ المؤمنین و دیگر صحابه. ۱۱ - در خواص مذهب شیعه مشتمل بر سه فصل «۱» در أوهام «۲» در تعصبات «۳» در هفوات. ۱۲ - در تولّا (کذا) و تبرّا (کذا) مشتمل بر مقدمات عشره [۱].

ص: ۲۸۸

مولوی رحمان علیصاحب در «تذکره علمای هند: ۱۲۲ ط لکهنو» گوید:

«مولانا عبد العزیز دهلوی. ابن مولانا شاه ولیّ اللّٰه محدّث دهلوی. در سال یازده صد و پنجاه و نه هجری ولادت یافته، و به «غلام حلیم» اسم تاریخی موسوم گشت، و بعمر پانزده سالگی بخدمت والد ماجد خود از تحصیل علوم عقلیّه و نقلیّه و تکمیل کمالات خفیه و جلیّه فارغ شده، و بعد پدر بزرگوار متّکی اریکه درس و ارشاد گردید».

تا آنکه گوید: «رساله» «سرّ الشّهادتین» و «بستان المحدثین» و «تحفه اثنا عشریه» و «عجاله نافع» و «فتح العزیز» تفسیر سوره بقره و دو پاره اخیر قرآن مجید، از تصانیف شهیره ویند. هفتم شوال سال دوازده صد و سی و نه هجری ازین جهان بی بنیان بعالم جاودان رحلت فرمود...».

و زرکلی در «الأعلام ۴: ۱۳۸» گوید: «سراج الهند الدهلوی [۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ هـ] عبد العزیز بن أحمد (ولیّ اللّٰه) بن عبد الرّحیم العمری الفاروقی، الملقّب سراج الهند. مفسّر عالم، بالحديث من أهل (دهلی) بالهند. أرخ مولده بقوله (غلام حلیم)، له تصانیف، منها «فتح العزیز» فی التفسیر، لم یتّمه، و «بستان المحدثین» و «التحفه الاثنا عشریه» و رسائل فی موضوعات مختلفه».

و در پاورقی، مآخذ شرح حال او را «الیانع الجنی: ۷۳» و «ایضاح المکنون ۱: ۱۸۲» نشان داده است.

و میرزا أحمد انصاری شروانی یمنی در «حدیقه الأفراح لإزاحه الأتراح: ۱۶۶» برخی از آثار منشور و منظوم او را آورده و در آغاز عنوانش گوید: «الشیخ عبد العزیز بن أحمد ولیّ اللّٰه الدهلوی. سلطان إقليم المعانی، و مالک أزمه البیان و بدیع الزمان الثانی، و هو مؤید مذهب النعمان. مصنّفاته لا تحصى و مؤلفاته تجلّ عن تعداد الرّمل و الحصى. فمن نظمه...».

و حافظ العصر سید عبد الحی حسنی ادیسی کتانی فاسی در «فهرس الفهارس و الأثبات و معجم المعاجم و المشیخات و المسلسلات ۲: ۲۴۴» ذیل عنوان «العجاله النافعه» گوید: «للعلامة المحدث المسند سراج الهند و محدّثه و عالمه الشيخ عبد العزيز بن احمد ولى الله الدهلوى الهندى. ولد سنة ۱۱۵۹ و مات سنة ۱۲۳۹ على ما فى «عون المعبود على سنن أبى داود» و فى ترجمته من «البيان الجنى»: اخبرت أنه توفى سنة ۱۲۴۹. إه. و فى «القول الممجد على موطأ محمّد» على ما قيل. سنة ۱۲۳۹ إه. أخذ عن أبيه و شملته اجازته و عنايته و أخذ بعده عن جماعه من أصحابه كالشيخ محمّد عاشق الفلتى و الشيخ محمّد أمين الكشميرى الدهلوى، تدارك بهم ما فاته عن أبيه، أروى كل ما له عن الشيخ الوالد و غيره عن الشيخ عبد الغنى عن والده الشيخ أبى سعيد و الشيخ محمّد اسحاق الدهلوى، كلاهما عنه». الخ.

عمر رضا كحّاله نیز مجملی از حالات صاحب تحفه را در «معجم المؤلفین ۵:

۲۴۳» بنقل از پاره یی مآخذ فوق آورده و از جمله مؤلفاتش کتاب «العقبات، فى بعض مسائل الحکمه الاسلامیه العالیه» یاد کرده که ظاهراً این مطلب مأخوذ از «تاریخ ادبیات عرب» بروکلن است و بکتاب مستطاب «عقبات الانوار» اشتباه شده.

در ذیل این مقال، ناگفته نماند که پدر صاحب تحفه نیز از بزرگان اهل سنّت و جماعت است، و مآخذ کثیره شرح حال او در مجلد اول حدیث ثقلین «عقبات الانوار:

۷۵۰» و نیز در مجلد اول حدیث مدینه العلم و تقریباً از همه جا مبسوطتر در «نزه الخواطر ۶: ۳۹۸-۴۱۵» تألیف عبد الحی حسنی یاد شده، و در این جا بنقل چند سطرى از «تذکره علمای هند: ۲۵۰-۲۵۲» ذیلاً مبادرت می شود:

«مولانا شاه ولى الله دهلوى، نام نامیش و لقب گرامیش ولى الله بن عبد الرحيم العمري الحنفى النقشبندى المحدث الدهلوى، بروز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب تاریخ چهارم شوال سال یازده صد و چهارده هجرى متولد شده، اسم تاریخى وى (عظیم الدین) قرار داده اند، لکن أعددش یازده صد و پانزده می شوند، به پنج سالگی مکتبشین شده، بهفت سالگی قرآن شریف ختم نمود». الخ.

ص: ۲۹۰

شرح حال ولی الله در «فهرس الفهارس و الأثبات ۲: ۴۳۶-۴۳۸» نیز مذکور و در پایان آن گفته: «و یکفی فی ترجمه ولی الله المذكور أن ممن تخرّج به الحافظ الزّییدی فإنه أخذ عنه فی الهند قبل رحلته إلى البلاد العربیّه» انتهى.

### بخش سوم ردهایی که بر تحفه نوشته شده است

اول: ردّ ابو احمد محمد بن عبد النبی بن عبد الصّانع اخباری نیشابوری اکبرآبادی، مقتول در یکی از دو ربیع سال ۱۲۳۲.

کتابش بنوشته «کشف الحجب: شماره ۱۶۸۷» بنام «السیف المسلول، علی مخزّبی دین الرّسول» ملقب به «الصّارم البتّار، لقد الفجّار و قطّ الشّرار»، فارسی در ردّ بر تمام «تحفه» می باشد. و نیز می نویسد: وی این کتاب را برای رئیس الوزراء نواب سراج الدوله عبد الحسین خان قرشی تألیف کرد و من «صاحب کشف الحجب» قسمت راجع باب اوّل و دوّم آن را دیدم، بدین ترتیب است که عبارت تحفه را تحت عنوان «متن» نقل کرده، سپس کلام خود را که در ردّ آن نگاشته مصدر بلفظ «شرح» نموده و آغازش چنین است: [الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا أن هدانا الله، الخ]. انتهى.

دوم: ردّ سید دلدار علی بن محمد معین نقوی نصیرآبادی نزیل لکهنو، متوفای ۱۲۳۵. وی چهار مجلد کتاب در ردّ تحفه بشرح زیر نگاشته است:

۱ - «الصّوارم الإلهیّات، فی قطع شبهات عابدی العزّی و اللّات»، فارسی، در ردّ بر باب پنجم تحفه، آغازش: [الحمد لله الذی تفرّد بالقدم، و رسم کلّ شیء بتقدّم العدم]، این کتاب در کلکته چاپ شده است. رجوع به «کشف الحجب:

شماره ۲۰۷۲» و «تذکره علماء هند: ۶۱» شود [۱].

ص: ۲۹۱

۲ - «صارم الاسلام»، در پاورقی گذشته راجع باین کتاب سخن گفتیم.

۳ - «حسام الاسلام و سهام الملام»، در ردّ باب ششم تحفه، چاپ هندوستان، بسال ۱۲۱۵. «ذریعه ۷: شماره ۴۷» «نجوم السماء ۳۵۰: ۱» «تذکره علمای هند: ۶۱».

۴ - «خاتمه الصوارم الإلهیات»، فی إثبات الإمامه الخاصّه، این کتاب ردّ بر مبحث امامت از باب هفتم «تحفه» می باشد. «ذریعه» «نجوم السماء».

۵ - «إحياء السنّه»، فارسی، در ردّ بر باب هشتم «تحفه»، چاپ هند. آغاز:

[الحمد لله الذي أمات البدعه و أحيا السنّه، و صلّى الله على من أتم به الحجّه و أكمل المنّه]. «ذریعه ۱: ۳۰۰».

۶ - «ذو الفقار»، فارسی، در ردّ بر باب دوازدهم «تحفه» و نیز پاسخ از گفته های شاهصاحب در مبحث غیبت امام زمان علیه السلام از باب هفتم. «الذریعه ۱۰: شماره ۲۵۰» «کشف الحجب: شماره ۱۱۳۸».

سوم: ردّ میرزا محمّد بن عنایت أحمد خان کشمیری ملقب به «کامل» متوفای ۱۲۳۵ [۱]. کتابش بنام «نزهه الاثنی عشریّه» است و صاحب «کشف الحجب» شماره

ص: ۲۹۲

۳۲۵۸ پنجم مجلد ازین کتاب را بدین شرح دیده است: مجلد یکم در نقض باب اول تحفه. مجلد سوم در نقض باب سوم. مجلد چهارم در نقض باب چهارم.

مجلد پنجم در نقض باب پنجم. مجلد نهم در نقض باب نهم [۱]. وی کتابی نیز بعنوان «جواب الکید الثامن» در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه که در مسئله مسح است تألیف فرموده، و چنانکه در «کشف الحجب: شماره ۸۰۵» نویسد اول آن چنین است: [راقم گوید: و بالله التوفیق، فاضل ناصب بحث مناظره ما سحین و غاسلین را بحکم تعارض دو قرائت متواتره..].

چهارم: ردّ علامه بزرگوار سید محمّد قلی بن سید محمّد حسین بن سید حامد حسین ابن زین العابدین موسوی نیشابوری، (پدر صاحب عقبات)، متولّد ۱۱۸۸ متوفای نهم محرم ۱۲۶۰. نام کتابش «الأجناد الاثنا عشریة المحمّدیة» و مشتمل بر مجلداتی است که هر یک یا چند جلد آن بنامهای زیر در ردّ یکی از أبواب دوازده گانه «تحفه» نگاشته و چاپ شده است:

۱ - «السيف الناصري» در ردّ باب اول تحفه چاپ هند [۲].

۲ - «تقلب المكائد» در ردّ باب دوم تحفه، چاپ هند، «ذریعه ۴: شماره ۱۷۴۱».

۳ - «برهان السعاده» در ردّ باب هفتم، چاپ هند، «ذریعه ۳: شماره ۳۰۷».

۴ - «تشديد المطاعن، لكشف الضغائن [۳]» در ردّ باب دهم، دو مجلد:

ص: ۲۹۳

اول مشتمل بر چهار جزء و مجموع اجزاء آن در «۱۹۱۰ صفحه»، و دوم در «۴۴۲ صفحه»، چاپ هند، مطبعه مجمع البحرین، ۱۲۸۳. «ذریعه ۴: شماره ۹۵۸».

۵ - «مصارع الأفهام»، در ردّ باب یازدهم، چاپ هند، «کشف الحجب: شماره ۲۹۵۲» «ذریعه ۴: شماره ۹۵۸».

در «نجوم السماء ۱: ۴۲۲» کتب مذکوره را بمرحوم سید محمّد قلی نسبت داده، و در شرح حال وی نیز که ازین پس در بخش پنجم خواهد آمد یاد می شود.

پنجم: ردّ علامه منتجع محقق سبحان علیخان هندی متوفای چندی پس از ۱۲۶۰.

وی را کتابیست بنام «الوجیزه، فی الاصول» که در آن نخست مقداری پیرامون علم اصول بحث کرده، آنگاه بذکر احادیث دالّه بر امامت امیر المؤمنین علیه السّلام پرداخته سپس بتعرض و ردّ کلمات صاحب «تحفه» برآمده و نیز مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است. «کشف الحجب: شماره ۳۳۸۷».

ششم: ردّ محمّد بن سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی لکهنوی متوفی ۱۲۸۴، نام کتابش:

۱ - «الإمامه»، عربی، در ردّ باب هفتم.

۲ - «البوارق الموبقه»، فارسی، نیز در ردّ باب هفتم، چاپ هند، آغاز آن:

[الحمد لله لإكمال الدين و إتمام النعمه، و إنقاذ العباد باقتفاء أهل البيت عليهم السّلام عن لجه الهلكه و النقمه]. «ذریعه ۳: شماره ۵۳۸».

هفتم: ردّ علامه سید جعفر معروف به ابو علی خان موسوی فارسی دهلوی، معاصر با پدر صاحب عبقات و شاگرد میرزا محمّد کامل صاحب «نزهه الاثنی عشریه»، تاریخ وفاتش در دست نیست، ویرا در ردّ تحفه چند کتاب بشرح زیرست:

۱ - «برهان الصادقین»، ردّ باب هفتم، «ذریعه ۳: شماره ۳۱۱».

۲ - «مهجه البرهان»، مختصر برهان الصادقین، «ذریعه ۳: ۳۱۱».

۳ - «تکسیر الصنمین»، فارسی، ردّ بر باب دهم، «ذریعه ۴: ۱۷۸۸».



هشتم: ردّ مولوی خیر الدین محمد اله آبادی هندی، معاصر پدر صاحب عبقات، تاریخ فوتش بدست نیامد، کتابش بنام «هدایه العزیز» فارسی در ردّ باب چهارم.

«کشف الحجب: شماره ۳۴۰۶».

نهم: ردّ سید مفتی میر محمد عباس بن علی اکبر شوشتری متوفای ۱۳۰۶ در لکهنو، کتابش بنام «الجواهر العبقریه» فارسی در نقض مبحث غیبت از باب هفتم تحفه است، چاپ هند. «ذریعه ۵: شماره ۱۲۸۰».

دهم: ردّ آیه الله علامه میر سید حامد حسین بن سید محمد قلی موسوی نیشابوری متوفای ۱۳۰۶، نام کتابش «عبقات الأنوار» و بشرحی که درین دفتر مذکور می شود در ردّ باب هفتم قسمت آیات و احادیثی که مدارک شیعه در امامتست.

یازدهم: ردّ حجه الاسلام شیخ مهدی بن شیخ حسین خالصی کاظمی متوفی ۱۳۴۳، کتابش بنام «تصحیف المنحه الإلهیه، عن الثّفنه الشیطانیه» در ردّ ترجمه تحفه که بقلم محمود آلوسی تلخیص شده، سه مجلد مبسوط. «ذریعه ۳: شماره ۶۳۳».

دوازدهم: ردّ علامه بزرگوار و فقیه محقق نامدار مرحوم آقا میرزا فتح الله معروف بشریعت «شیخ الشریعه» اصفهانی، متولد ۱۲۶۶ متوفای ۱۳۳۹، وی نیز کتابی دارد در ردّ ترجمه عربی تحفه «المنحه الإلهیه». «أعیان الشیعه ۴۲: ۲۵۹» و غیره.

سیزدهم: ردّ علامه محقق آیه الله سید محمد امام جمعه سلطان العلماء استاد صاحب عبقات، کتابش بنام «طعن الرماح» در باب فدک و قرطاس است، و درین کتاب راجع بکلمات «تحفه» در باره این دو موضوع بحث فرموده، و صاحب «کشف الحجب:

شماره ۲۱۰۲» گوید کتاب خوبی است که درین دو موضوع مثل آن نوشته نشده است.

### بخش چهارم عبقات الانوار

۱ - «موضوع کتاب». سرتاسر کتاب شریف «عبقات الأنوار» بعنوان امامت ائمه اطهار علیهم السلام و ردّ بر «تحفه» نوشته شده، اما باید دانست که آن قسمت از مطالب دور از منطق و شبهات واهی کتاب مذکور که مرحوم علامه میر سید حامد حسین

ص: ۲۹۵

- قدس سره - را وادار بتأليف عباقات الأنوار نمود، و در حقيقت عامل بوجود آمدن چنین کتاب گرانبهايی شد، همانا بخشی از باب هفتم آن کتاب بود که عبد العزيز پيرامون مسئله خلافت و موضوع امامت نگاشته، و بطور خلاصه چنین وانمود می کند که عقائد شيعی مذهببان درباره پیشوایی و خلافت بلا فصل علی علیه السلام و یازده نفر ائمه بر حق دیگر عليهم السلام مبنی بر دوازده یا سیزده روایتی است که یک یک آنها را نقل کرده و بالأخره می گوید این احادیث - بجز یکی دو تاي آنها - بقیه از نظر سند ضعیف و از درجه اعتبار ساقط، و جمعا از حیث دلیل بودن بر مدعای شيعه نارسا و غیر کافی است.

و نیز جمله ای از آیات شریفه قرآنی را که مورد استفاده شيعه بوده نقل و سپس دلالت آن آیات را بر عقیده شيعه تخطئه می نماید.

اینک، شالوده عباقات الأنوار و ترتیب اجزاء و مطالب آن برین منوال است که مؤلف - قدس الله سره - کتاب را بود منهج «بخش» منقسم فرموده:

منهج اول: در تفسیر و تشریح آیاتی که صاحب تحفه بعنوان مدارک و دلائل قرآنی شيعه ذکر نموده، و ازین منهج مع الأسف چیزی بطبع نرسیده است و اطلاع کامل از ترتیب آن نداریم.

منهج دوم: طی شانزده جزء مبسوط، شامل بحث درباره دوازده حدیثی است که عبد العزيز بعنوان دلائل نقلی و روایتی شيعه در أمر خلافت بلا فصل أمير المؤمنین - صلوات الله علیه - مورد بحث و انتقاد قرار داده است، شرح کیفیت مجلدات این منهج پس ازین خواهد آمد.

۲ - «چگونگی بحث و سبک استدلال». مؤلف - أعلى الله مقامه - هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده، نخست بحث در سند حدیث و اثبات تواتر و قطع الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه و استناد بمدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عصر صدور تا زمان مؤلف، قرن بقرن، و همچنین توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث را از قول دیگر صحابه، و هر یک از صحابه و توثیق کنندگان را از قول تابعین، و تابعین و طبقات بعد را از کتب رجال و تراجم و جوامع

حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا بزمان خود، ثابت و مبرهن فرموده است.

آنگاه بتجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح می کند، و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یکان یکان نقل و بهمه آنها پاسخ می دهد.

۳ - قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب شریف بخوبی واضح و آشکارست، از باب نمونه کافی است در همین مجلّات «أجزاء حدیث ثقلین» دقت نمود که یکجا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه بشصت و شش وجه بیان فرموده، و در جای دیگر تخطئه یی که ابن جوزی از دلالت حدیث بر مطلوب شیعه نموده بیک صد و شصت و پنج نقض و تالی فاسد جواب داده است! و همچنین در ابطال مدّعی خود شاهصاحب [عترت بمعنی اقارب است، و لازمه اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبرست نه اهل بیت فقط]، پنجاه و یک نقض و اعتراض بر او وارد کرده است.

و هکذا در موارد دیگر در سایر مجلّات خصوصا مجلّات حدیث غدیر و حدیث مدینه العلم که در تألیف آنها نیز قدرت قلمی مؤلف بمنتهای کمال رسیده است. از سوی دیگر، مؤلف بزرگوار - علیه الرّحمه - در هر مطلب و مبحث که وارد می شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آن را وجهه نظر ساخته و حق تحقیق و تتبع را نسبت بموضوع مورد بحث بمنتھی درجه ادا فرموده و مطالعه کننده را برای هر گونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که درین کتاب مطرح شده از مراجعه بکتب و مصادر دیگر بی نیاز می کند، خصوصا در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعا از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می شود بعین الفاظ نقل فرموده است.

۴ - «ترتیب مجلّات عبقات الانوار».

درباره ترتیب کتاب چون مؤلف محترم «ذریعه» در حرف عین که هنوز بطبع نرسیده بطور مستوفی تحقیق فرموده اند، لذا مناسب است که عین عبارت کتاب مرقوم

ص: ۲۹۷

«عبارات الانوار في مناقب الائمة الاطهار» في مجلّدتان كبار ضخام، لإثبات امامه سادات الأنام، للسيد العلامة الإمام دافع الشكوك والأوهام من تأييد الملك العلامة، الثقة الضابط العين، المير حامد حسين ابن السيد العلامة محمد قليخان صاحب بن محمد بن حامد النيشابوري الكنتوري، المتوفى ١٨ صفر المظفر سنة ١٣٠٦.

«هو ردّ على الباب السابع من «التحفة الاثني عشرية، الذي هو في مبحث الامامه ورتبه على منهجين:

«المنهج الأول. في إثبات دلالة الآيات القرآنية «إنما وليكم الله» و «اليوم أكملت» «الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة وهم راعون» و غير ذلك، المستدل بها للإمامه. و هو في مجلّد غير مطبوع، لكنّه موجود في مكتبه المصنّف بلكهنو، و في مكتبه المولوى السيد رجعلي خان سبحان الزمان في جكران، الذي كان من تلاميذ المصنّف، عند ولده السيد مرتضى، ذكره السيد فدا حسين بن السيد عابد على الحسيني الزيدي البنجابي الملتاني المولود حدود سنة ١٣٢٤.

«و المنهج الثاني. في إثبات دلالة الاحاديث الاثني عشر على الإمامه و الجواب عن اعتراضات صاحب «التحفة» عليها في اثني عشر مجلداً، لكلّ حديث مجلّد.

«فالمجلد الاول، من المنهج الثاني، في حديث الغدير، و طبع في جزئين ضخمين، الجزء الاول منهما في ردّ ما أجابه صاحب «التحفة» عن حديث الغدير.

طبع سنة [١٢٩٣.١٢٥١ ص]. الجزء الثاني من المجلّد الاول في ردّ اعتراضات سائر العامه على حديث الغدير، طبع سنة ١٢٩٤، أوله: [الحمد لله الذي أكمل لنا الدين و أتمّ علينا النعمه]، و فيه ترجمه العلماء الذين أخرجوا حديث الغدير في كتبهم قرب مائه و خمسين عالماً، و ترجمه العلماء الذين ذكروا مجيء «المولى» بمعنى «الأولى» قرب أربعين عالماً و بسط الكلام في تراجمهم غاية البسط، و له فهرس مبسوط أيضاً.

[٦٠٩ و ٣٩٩ ص].

«المجلد الثاني، من المنهج الثاني، في حديث المنزله، و هو الحديث الثاني من الاثنى عشر حديثا، و فيه الجواب عن اعتراضاتهم عليه، طبع سنة ١٢٩٥. أوله [الحمد لله الذي جعل الوصي من النبي بمنزله هارون من موسى]. [٩٧٧ ص].

«المجلد الثالث، من المنهج الثاني، في الجواب عن اعتراضاتهم على الحديث الثالث، و هو حديث الولاية «إنّ عليّاً منّي و أنا من عليّ و هو وليّ كلّ مؤمن من بعدى»، طبع سنة ١٣٠٣، أوله: [الحمد لله الحميد الحكيم].

«المجلد الرابع، من المنهج الثاني، في الجواب عن اعتراضات صاحب «التحفة» على الحديث الرابع، و هو حديث الطير، طبع سنة ١٣٠٦، أوله: [الحمد لله الذي أبان أحبّيه الوصي إليه و إلى النبي في قصّه الطير المشوى]. [مطبعة بستان مرتضوى، لكهنو، ٥١٢ و ٢٢٤ ص] [١].

«المجلد الخامس، في حديث المدينة، و هو طبع في جزئين، أولهما في جواب اعتراضات صاحب «التحفة» عليه، طبع مع فهرس المطالب في سنة ١٣١٧، أوله: [الحمد لله الذي جعل النبي مدينة العلم و عليّاً بابها]. و الجزء الثاني في جواب اعتراضات سائر العامة، طبع سنة ١٣٢٧، أوله: [الحمد لله الذي جعل نبيّه للعلم مثل المدينة].

«المجلد السادس، في حديث التشبيه «من أراد أن ينظر إلى آدم و نوح فليُنظر إلى عليّ»، طبع سنة ١٣٠١، أوله: [الحمد لله المتعالى عن التشبيه]. [لكهنو، ٤٥٦ و ٢٤٨ ص].

«المجلد السابع، في حديث «من ناصب عليّاً الخلافه فهو كافر»، لكن ما خرج إلى البيضاء، كالثلثه الآتية.

«المجلد الثامن في حديث الثور «كنت أنا و عليّ بن أبي طالب نورا».

طبع سنة ١٣٠٣، أوله: [الحمد لله الذي خلق النبيّ و الوصي من نور واحد].

«المجلد التاسع، حديث الزايه يوم خيبر و إعطائها لمن يحب الله و رسوله.

«المجلد العاشر، حديث «عليّ مع الحق حيث دار».

«المجلد الحادي عشر، حديث قتال علي بالتأويل و التزويل. لكنّه مع سابقه ما خرجت إلى البياض.

«المجلد الثاني عشر، في الحديث الثاني عشر، و هو حديث الثقلين. طبع في جزئين. أولهما في طرقة و ردّ بعض الاعتراضات، طبع سنه ۱۳۱۴، [لكهنو، ۶۶۴ ص]، أوله: [الحمد لله الذي دعانا بمنه الجميل إلى التمسك بالثقلين]، و ثانيهما في الجواب عن بقيه الاعتراضات، أوله: [الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بالقرآن]، طبع في سنه [۴۴-] ۱۳۵۱، [لكهنو، ۸۹۱ ص]. پایان كلام ذریعه.

از آنچه گذشت معلوم گردید که این کتاب شریف در دو بخش «منهج» تألیف شده:

بخش یکم: راجع بآیات کریمه قرآنیّه که در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده و دلالت بر امامت مطلقه آن حضرت دارد. این بخش که در یک مجلدست هنوز بطبع نرسیده.

بخش دوم: راجع بأحادیث شریفه نبویّه یی که دلالت بر خلافت و امامت آن حضرت دارد، و این بخش در دوازده مجلدست که مجلد اول آن «غدیر» و مجلد دوم «مدینه العلم» و مجلد دوازدهم «ثقلین» هر کدام در دو جزء مستقل بطبع رسیده و بقیه هر یک در یک جزء است، و از مجموع این اجزاء، مجلّدات چهارگانه اولی در حیات مؤلف و بقیه آنچه بطبع رسیده پس از درگذشت او بوده است.

و نیز ناگفته نماند که تنها جزء یکم مجلد اول «حدیث غدیر» حدود بیست سال قبل طی ۶۰۰ صفحه در طهران تجدید چاپ شده، و هر دو جزء مجلد آخر «دوازدهم»

حدیث ثقلین» که اینک تماماً در اصفهان تجدید طبع گردیده و برای رعایت تناسب قطع و اندازه در شش مجلد قرار داده شده است.

۵ - «کتب متعلق بعقبات الانوار»:

اول - تتمیم عبقات. بقلم سید ناصر حسین، فرزند مؤلف.

دوم - تذییل عبقات. بقلم سید ذاکر حسین، فرزند دیگر مؤلف [۱].

سوم - تعریب جلد اول حدیث مدینه العلم. بقلم سید محسن نواب فرزند سید أحمد نواب لکهنوی، متولد بسال ۱۳۲۹: «ذریعه ۴: شماره ۱۰۶۱».

چهارم - تکمیل جلد هفتم عبقات، چون اصل مجلد هفتم مسوده و ناقص بوده، نواده دانشمند مؤلف سید محمد سعید بن سید ناصر حسین آن را تکمیل نموده است.

پنجم - تلخیص تمام مجلد دوم و پنجم و ششم و بخشی از یکم و تعریب تمامی این مجلدات بنام «الثمرات» بقلم سید محسن نواب مذکور: «ذریعه ۵: شماره ۴۲».

### بخش پنجم شرح حال صاحب عبقات

#### اشاره

میر سید حامد حسین، فرزند سید محمد قلی، فرزند سید محمد، فرزند سید حامد موسوی نیشابوری کنتوری لکهنوی، که یکی از شاگردانش میرزا محمد علی کشمیری مؤلف «نجوم السماء فی أحوال العلماء» در وصف وی گوید:

«... وحید الأعصار، فرید الأدوار، دریای ناپیدا کنار علوم عقلی و نقلی، و سحاب مدرار فنون اصلی و فرعی، المقتفی آثار آبائه الاطیین، و الحامی لذمار أجداده الاکرمین، آیه الله فی العالمین و حجّه الحق علی الخلق أجمعین، مولانا و استاذنا، جناب السید حامد حسین. أدام الله ظلّه العالی بدوام الأیام و اللیالی..»:

نجوم السماء ۱: ۳۵۲. لکهنو، ۱۳۰۳.

ص: ۳۰۱

ولادت آن عالم بزرگ در لکهنو [۱] بسال ۱۲۴۶ هجری در یک خاندان علم و تقوی که اصلاً ایرانی و أهل نیشابور بوده اند اتفاق افتاده، و پس از گذشتن شصت سال از عمر شریفش در هیجدهم ماه صفر ۱۳۰۶ قمری بدرود حیات گفت و در حسنیته غفران مآب مدفون گردید و تا حال مزار مقدّسش مورد توجه و احترام اهالی آن دیار و زیارتگاهست.

اندکی پس از درگذشت مرحوم میرحامد حسین، استاد بزرگوارش آیه الله سید محمد عباس مفتی نیز بدرود حیات گفت و در جنب وی مدفون شد، رحمه الله تعالی علیهما.

## استادان

میرحامد حسین - اعلی الله مقامه - از دوران کودکی در مهد تربیت و مراقبت پدر بزرگوارش «سید محمد قلی» که او نیز از آیات بزرگ الهی و از اعلام شیعه و فقیهی بارع و متکلمی نامی و صاحب تألیفات زیادی بوده، پرورش یافت. و پس از گذشتن دوران کودکی و آموختن دروس ابتدائی بتحصول علوم دینی پرداخت، علوم ادبی را نزد دانشمند بزرگ مفتی سید محمد عباس و غیره، و علم فقه و اصول را نزد آیه الله سید حسین بن سید دلدار علی نقوی، و علم کلام را نزد پدرش علامه سید محمد قلی فرا گرفت، سپس علوم معقول و فلسفه را نزد سید مرتضی بن سید محمد سلطان العلماء که درین رشته متخصص و از اساتید بزرگ بود خواند و تکمیل کرد.

## تألیفات

سوای کتاب «عبقات الانوار» وی دارای تألیفات نفیسی است، از جمله:

۱ - «استقصاء الإفحام و استیفاء الانتقام، فی ردّ منتهی الکلام». منتهی الکلام تألیف مولوی حیدر علی هندی در ردّ شیعه امامیه است، و «استقصاء الإفحام» در ردّ



آن و قبل از تألیف عبقات نوشته شده و بفرمایش مؤلف محترم «الدَّرِيعَةُ» بالغ بر ده مجلد است که دو سه جلد آن در لکهنو بطبع رسیده و بغایت محققانه و پر فائده می باشد.

۲ - «أسفار الانوار، عن وقایع أفضل الاسفار». شرح مسافرت مؤلف بمکه معظمه و خاطرات زیارت ائمه عراق علیهم السلام.

۳ - «إفحام المین، فی ردّ إزاله الغین». این کتاب در چند مجلد، و ردّ بر کتاب «إزاله الغین» مولوی حیدر علی فیض آبادی است.

۴ - «ترجمه العشره الكامله». بفارسی که اصل نیز از خود ایشانست.

۵ - «درّه التحقيق» این کتاب را مؤلف خود بعنوان یکی از آثار قلمیش در مجلد مدینه العلم عبقات «۱: ۱۱۷» یاد کرده است.

۶ - «الشَّرِيعَةُ الْغَزَاءُ». در فقه شامل بحث و اثبات مسائل اجماعی از اول باب طهارت تا آخر دیات، طبع لکهنو.

۷ - «الشَّعْلَةُ الْجَوَّالَةُ». در بحث از احراق مصاحف، چاپ شده و بفارسی نیز ترجمه گردیده است.

۸ - «شمع المجالس». شامل یک رشته قصائد عربی و فارسی خود مؤلف در مرثی حضرت سید الشهداء علیه السلام.

۹ - «شمع و دمع». مثنوی، این کتاب بزبان اردو ترجمه و چاپ شده است.

۱۰ - «صفحه ألماس». در احکام غسل ارتماس.

۱۱ - «الطَّارِفُ». در لغز و معماها.

۱۲ - «الظَّلُّ الْمَمْدُودُ وَ الطَّلْحُ الْمَنْضُودُ». مطبوع.

۱۳ - «العشره الكامله». شامل بحث و حلّ ده مسئله مشکل، چاپ شده است.

۱۴ - «العُضْبُ الْبِتَّارُ». مؤلف از آن در مجلد مدینه العلم عبقات یاد فرموده است.

کتاب مذکور عموماً در «أعیان الشَّیْخه ۳۷۳: ۱۸» و «نقباء البشر ۳۴۹: ۱» و جاهای دیگر یاد شده است.

از مرحوم آیه الله میرحامد حسین - قدس الله سره - دو فرزند دانشمند باقی ماند:

اول: شمس العلماء سید ناصر حسین که تالی پدر بزرگوار و دارای تألیفات و آثارست.

مؤلف «ریحانه الادب ۴: ۱۴۴-۱۴۵» گوید: «سید ناصر حسین ملقب به شمس العلماء، فرزند صاحب عبقات سید حامد حسین سابق الذکر متوفی ۱۳۰۶ هـ.

(غشو)، عالمی است متبحر، فقیه، اصولی، محدث، رجالی کثیر التتبع و وسیع الاطلاع و دائم المطالعه، از أعظم علمای امامیه هندوستان و مفتی و مرجع اهالی آن سامان، و از والد معظم خود و سید محمد عباس تحصیل مراتب علمیه کرده و در تمامی فضائل و کمالات نفسانیه طاق و پدر والا گهر خود را وارث بالاستحقاق، و آن منبع فضل و شرف را نعم الخلف و مصداق این شعر می باشد:

زنده است کسی که در دیارش باشد خلفی بیادگارش

یا خود:

فرخ رخ آن پدر که چو وی باشدش پسر خرم دل آن پسر که چو او باشدش پدر

و از تألیفات و آثار قلمی سید ناصر حسین است: ۱ - «إثبات ردّ الشمس لأمیر المؤمنین علیه السلام» و دفع ما آورد علیه من الشبهات. ۲ - «تتمیم عبقات الانوار» والد معظم خود و تا حال چند مجلد از آن طبع شده. ۳ - «دیوان الخطب». ۴ - دیوان الشعر». ۵ - «المواعظ». ۶ - «نعمات الأزهار فی فضائل الائمه الاطهار علیهم السلام».

و ولادت صاحب ترجمه در نوزدهم جمادی الآخره هزار و دویست و هشتاد و چهارم هجرت بوده، و در بیست و پنجم ذی حجه سال هزار و سیصد و شصت و یکم هجری قمری برحمت ایزدی نایل، و هر یک از چند جمله «ناصر الحفاظ ۱۳۶۱» و «چشم براه لطف خاص ۱۳۶۱» و «قضی نجه ناصر آل طه ۱۳۶۱» و «منطق بی نطق و سرگشته ۱۳۶۱» و «کلام خموش و برق زده ۱۳۶۱» و «معقول و منقول از حسرت ناله کنان ۱۳۶۱» ماده تاریخ وفات او می باشد.

و مؤلف «أعیان الشیعه ۴۹: ۱۰۷-۱۰۸» فرماید: «شمس العلماء السید

ناصر حسين... ولد ١٩ جمادى الثانيه سنه ١٢٨٤، و توفى سنه ١٣٦١ فى لكهنؤ بالهند.

درس فى النجف ثم انتقل إلى مدينه لكهنؤ، و فيها أقام حتى وفاته. إمام فى الرجال و الحديث، واسع التتبع، كثير الاطلاع، قوى الحافظه، لا يكاد يسأله أحد عن مطلب إلا و يحيله إلى مظانّه من الكتب مع الاشاره إلى عدد الصفحات، و كان أحد الاساطين و المراجع فى الهند، و له وقار و هيبه فى قلوب العامه و استبداد فى الرأى و مواظبه على العبادات، و هو معروف بالأدب و العربيه، معدود من أساتذتهما، و إليه يرجع فى مشكلاتهما، و خطبه مشتمله على عبارات جزله و ألفاظ مستطرفه.

و له شعر جيّد. قرأ على والده و على المفتى السيد محمّد عباس و يروى عن الأخير، و يروى عنه جماعه. من مصنّفاته: ١ - «نفحات الأزهار، فى فضائل الائمه الأطهار». ٢ - «كتاب ما ظهر من الفضائل لامير المؤمنين عليه السلام يوم خيبر». ٣ - «مسند فاطمه بنت الحسين عليه السلام».

٤ - «نفحات الانس» فى وجوب السوره. ٥ - «إسباغ النائل بتحقيق المسائل». ٦ - «ديوان الخطب». ٧ - «ديوان شعر». ٨ - «كتاب المواعظ». ٩ - «كتاب الانشاء».

إلى غير ذلك، مع كونه ظلّ مشغلا دائما بإتمام كتاب والده عبقات الانوار، و قد برز من تصنيفه له عدّه مجلّدات. و له:

إن كنت من شيعه الهادى أبى حسن حقّا فأعدد لريب الدهر تجنفا

إنّ البلاء نصيب كلّ شيعته فاصبر، و لا تك عند الهّم منصافا».

دوم سيد ذاكر حسين. در «ريحانه الأدب ١٤٥:٤» نويسد:

«و أمّا سيد ذاكر حسين، برادر ناصر حسين نیز از علمای هند عصر ما و حواشى بر كتاب عبقات... والد ماجد خود نوشته، و شرحى ديگر بدست نيامد».

و صاحب «نقباء البشر: ٧١٤-٧١٥» پس از نام و نسبش فرمايد: «عالم فاضل و أديب شاعر. كان من أفاضل اسرته و ادبائها الشعراء، له آثار، منها: «الأدعيه المأثوره» طبع فى الهند و عليه تقريض أخيه العلامة السيد ناصر حسين المتوفى سنه ١٣٦١ و تصديقه باعتبارها كما ذكرناه فى «الذريعه ٣٩٩:١»، و كان معين أخيه المذكور فى تميم مجلّدات «العبقات». و له «ديوان شعر» بالفارسيه و

العربیّه. و ولده السيد ساجد حسين طيب أديب أيضا، له ديوان في المدائح و المراثي بلغه أردو...».

## کتابخانه

در شماره دوم «صحیفه المکتبه: ۱۴-۲۶» مورّخ ۱۳۸۲ تازّه ترین اطلاع را از کتابخانه آیه الله میرحامد حسین بدست داده و بسیاری از نفائس کتب خطی موجود در آن را یاد کرده اند، اینک آن شرح:

### «کتابخانه ناصریه»

«این کتابخانه با عظمت که حالا حاوی سی هزار جلد کتاب از نفایس مطبوعات و نوادر مخطوطات می باشد نتیجه همت سه شخصیت بزرگ علمی است که آثار و مآثر آنان در جامعه علم و هنر طنین انداز و مورد استفاده است، پایه تأسیس این کتابخانه مبارکه بدست رادمرد محقق و دانشمند فقیه متکلم، جامع معقول و منقول سید محمد قلی موسوی نیشابوری که از ایرانیان مقیم هند بودند استوار گردیده، این سید بزرگوار آثار علمی شایانی در صفحه وجود از خود یادگار گذاشته و از آن جمله است:

۱ - «تشید المطاعن» که در چند جلد بزرگ در هند چاپ شده، کتابیست بسیار پر فایده، گرد آوردن نظیرش هنر هر نویسنده نیست.

۲ - «تطهیر المؤمنین عن نجاسه المشرکین».

۳ - «تکمیل المیزان فی علم الصرف».

۴ - «الفتوحات الحیدریّه».

۵ - «تقریب الأفهام فی تفسیر الأحکام».

۶ - «رساله فی الکبائر».

«این سید بزرگوار در چهارم محرم سال ۱۲۶۰ هجری برحمت ایزدی پیوسته، قدس الله روحه و نور ضریحه.

«سپس محتویات کتابخانه فرزندش قهرمان بزرگ دانش سید حامد حسین بدان ضمیمه گشته. مقامات علمی این سید طایفه، لسان الفقهاء و المجتهدين، ترجمان الحكماء و المتكلمين یگانه پرچمدار مذهب حق آل عصمت و قداست - صلوات الله عليهم - از آثار قلمی ایشان تا اندازه ای هویدا، و لمعات عبقات أنوارش در جهان علم

و دانش پهناور و درخشان، و کتاب استقصاء الإفحامش که در دو مجلد زیور چاپ بخود گرفته از نفایس تألیف شمرده می شود. در ۱۸ صفر سال ۱۳۰۶ درگذشت و در جوار مرقد شریف مفتی کبیر سید محمد عباس تستری مدفون گردید [۱].

«و بعدها آنچه سید ناصر حسین پسر سید حامد حسین مرحوم گردآوری کرده بود بر آن کتابخانه افزوده شده است، و این سید عالیشان از حجج اسلام و آیات عظام، فقیه رجالی محدث محقق نابغه دهر، از رؤسای نامی مذهبی شناخته می شود، قدمهای برجسته در خدمت مذهب در صفحه تاریخ از خود یادگار گذاشته. از آثار قلمی ایشان کتاب «الأزهار» در امامت و «إثبات حدیث ردّ الشمس». «دیوان شعر».

«کتابی در خطب و مواعظ». «مسند فاطمه دختر امام شهید سبط». و قسمتی از کتاب کریم والد معظم خود «عبارات الأنوار» را تتمیم نموده، و این کتابخانه بنام ایشان موسوم گردیده. و پس از درگذشت ایشان کتابخانه بفرزندان عالی مقام وی سید محمد سعید المله و سید محمد نصیر المله انتقال یافته، و در تحت نظر این دو بزرگوار اداره می شود، نسخه های پر ارزش و کمیاب در این کتابخانه وجود دارد...».

مؤلف «أعیان الشیعه ۱۸: ۳۷۴» نیز ذیل عنوان «خزانه کتبه» شرحی در این باره بنقل از مجله «العرفان» نگاشته که بجهت اختصار از نقل آن خودداری شد.

در خاتمه این بحث مناسب است شطری از آنچه صاحبان کتب تراجم و رجال در أحوال علامه مؤلف - رضوان الله علیه - نگاشته اند برای مزید فائده بنقل آن مبادرت نماییم.

۱ - کلام آیه الله حاج سید محسن عاملی شامی در «أعیان الشیعه ۱۸: ۳۷۱ - ۳۷۴»: «السید الامیر حامد حسین... کان من أكابر المتكلمین الباحثین عن أسرار الدیانه و الذائین عن بیضه الشریعه و حوزة الدین الحنیف، علامه نحیرا ماہرا

بصناعه الكلام و الجدل، محيطا بالأخبار و الآثار، واسع الاطلاع، كثير التتبع، دائم المطالعه، لم ير مثله في صناعه الكلام و الاحاطه بالاخبار و الآثار في عصره، بل و قبل عصره بزمان طويل و بعد عصره حتى اليوم، و لو قلنا إنه لم ينبغ مثله في ذلك بين الاماميه بعد عصر المفيد و المرتضى، لم نكن مبالغين. يعلم ذلك من مطالعه كتابه العباث، و ساعده على ذلك ما في بلاده من حرّيه الفكر و القول و التأليف و النشر، و قد طار صيته في الشرق و الغرب، و أذعن لفضله عظماء العلماء، و كان جامعا لكثير من فنون العلم، متكلمًا محدّثًا رجاليًا أديبا، قضى عمره في الدّرس و التصنيف و التأليف و المطالعه، و مكتبته في لكهنو وحيده في كثره العدد من صنوف الكتب، و لا سيّما كتب غير الشيعة. و في «الفوائد الرضويّه» ما تعريبه...».

سپس شطری از مطالب کتاب فوائد الرضويّه مرحوم محدّث قمی را نقل و پس از آن اساتيد صاحب ترجمه را ياد و ذيل عنوان «مؤلفاته» فرمايد:

« ١ - عباث الانوار في إمامه الأئمّه الاطهار. بالفارسيه. لم يكتب مثله في بابيه في السلف و الخلف. و هو في الردّ على باب الامامه من «التحفة الاثني عشرية» للشاه عبد العزيز الدهلوي. فإنّ صاحب التحفة أنكر جملة من الاحاديث المثبته إمامه أمير المؤمنين على عليه السّلام، فأثبت المترجم تواتر كلّ واحد من تلك الاحاديث من كتب من تسمّوا بأهل السّنة، فيورد الخبر و يذكر من رواه من الصّحابة و من رواه عنهم من التابعين، و من رواه عن التابعين من تابعي التابعين، و من أخرجه في كتابه من المحدّثين، على ترتيب القرون و الطبقات، و من وثق الرّواين و المخرجين له، و من وثّق من وثّقهم، و هكذا في طرز عجيب لم يسبقه إليه أحد، و يردّ دعاوى صاحب التحفة ببيانات واضحة و براهين قويّه عجيبه. و هذا الكتاب يدلّ على طول باعه و سعه اطلاعه، و هو في عدّه مجلّدات، منها مجلد في حديث الطير...»

و قد طبعت هذه المجلّدات ببلاد الهند، قرأت نبذا من أحدها فوجدت مادّه غزيره و بحرا طاميا و علمت منه ما للمؤلّف من طول الباع و سعه الاطلاع، و حبّذا لو ينبري

أحد لتعريبها و طبعها بالعربيّه، و لكنّ الهمم عند العرب خامده [١]، و قد شاركه في تأليفه أخوه المتوفى قبله السيّد إعجاز حسين صاحب كتاب «كشف الحجب عن أسماء المؤلفات و الكتب» كما مرّ في ترجمته.

٢- استقصاء الإفحام و استيفاء الانتقام في ردّ منتهى الكلام، و هو بالفارسيّه يدخل تحت عشر مجلّدات طبع بعضها في ثلاث مجلّدات في مطبعه مجمع البحرين سنه ١٣١٥، و استقصى فيه البحث في المسأله المشهوره بتحريف الكتاب و في إثبات وجود المهدي و شرح فيه أحوال كثير من علماء من تسمّوا بأهل السنّه و تكلم في كثير من رجالهم و في بعض الاصول الدينيه و الفروع العمليه المختلف فيها بين علماء الفريقين و أثبت ما هو الحقّ منها».

سپس ديگر مؤلفات صاحب ترجمه را ياد کرده و ترجمه را بشرحی درباره کتابخانه وی پایان داده است.

٢- آيه الله حاج شيخ آقا بزرگ طهرانی مقيم نجف اشرف در «نقاء البشر في القرن الرابع عشر: ٣٤٧-٣٥٠» فرمايد:

«السيّد الامير حامد حسين الكنتوري... من أكابر متكلّمي الاماميه و أعظم علماء الشيعة المتبحرين في أوليات هذا القرن. ولد في لكهنو (١٢٤٦) و نشأ بها على أبيه المذكور في الكرام البرره نشأه طيبه، و تعلّم المبادئ و قرأ مقدّمات العلوم و أخذ الكلام عن والده الامام السيد محمّد قلي، و الفقه و الاصول عن سيد العلماء السيد حسين بن السيد دلدار على النقوي، و المعقول عن السيد مرتضى بن السيد محمّد و الادب عن المفتي السيد محمّد عباس و غيرهم. و كان كثير التتبع واسع الاطلاع و الاحاطه بالآثار و الأخبار و التراث الاسلامي، بلغ في ذلك مبلغاً لم يبلغه أحد من معاصريه و لا المتأخرين عنه، بل و لا كثير من أعلام القرون السابقه. أفنى عمره

ص: ٣٠٩

الشريف في البحث عن أسرار الديانة و الدب عن بيضه الاسلام و حوزة الدين الحنيف، و لا أعهد في القرون المتأخره من جاهد جهاده و بذل في سبيل الحقائق الزاهنه طارفه و تلاذه. و لم تر عين الزمان في جميع الأمصار و الاعصار مضاهيا له في تتبعه و كثره اطلاعه و دفته و ذكائه و شدّه حفظه و ضبطه.

«قال سيّدنا الحسن الصدر في «التكملة»: كان من أكابر المتكلمين و أعلام علماء الدين و أساطين المناظرين المجاهدين. بذل عمره في نصره الدين، و حمايه شريعته جدّه سيد المرسلين و الأئمه الهادين، بتحقيقات أنيقه و تدقيقات رشيقة و احتجاجات برهانيه و إلزومات نبويّه و استدلالات علويّه و نقوض رضويّه، حتّى عاد الباب «كذا» من «التحفه الاثني عشرية» خطابات شعريّه و عبارات هنديّه، تضحك منها البريّه، و لا عجب!

فالشبل من ذاك الهزبر و إنّما تلد الاسود الضاريات اسودا

فإنّ والده العلامه مؤلّف «تقليب المكائد» و «تشديد المطاعن»، إلى قوله: و له - قدّس سرّه - كرامات مشهوره و مآثر مأثوره، انتهى.

«و للمترجم خزانه كتب جليله و حيده في لكهنو بل في بلاد الهند. و هي إحدى مفاخر العالم الشيعي، جمعت ثلاثين ألف كتاب بين مخطوط و مطبوع من نفائس الكتب و جلائل الآثار و لا سيّما تصانيف أهل السنه من المتقدّمين و المتأخّرين.

«حدّثني شيخنا العلامه الميرزا حسين النوري أنّ المترجم كتب إليه من لكهنو يطلب منه إرسال أحد الكتب إليه. فأجابه الاستاذ بأنّه من العجيب خلّو مكتبكم من هذا الكتاب على عظمها و احتوائها! فأجابه المترجم بأنّ من المتيقّن لديّ وجود عدّه نسخ من هذا الكتاب فيها و لكنّ التفتيش عنه و الحصول عليه أمر يحتاج إلى متّسع من الوقت، و الكتاب الّذي ترسله إليّ يصلني قبل وقوفي على الكتاب الّذي هو في مكتبتى الّتي أسكنها! انتهى.

«فمن هذا يظهر عظم المكتبه و اتّساعها. و حدّثني بعض فضلاء الهند أنّ أحد أهل الفضل حاول تأليف فهرس لها و فشل في ذلك، و قد أهدى إلى بعض أجلاء



الاصدقاء صورته جانب واحد من جوانبها الأربع و هو كتب التفاسير و قد زرناه فأدهشنا! و بالجمله، فإنّ مكتبه هذا الامام الكبير من أهمّ خزائن الكتب في الشرق.

«توفى - رحمه الله - في لكهنو، في «١٨ صفر ١٣٠٦» و دفن بها. و له تصانيف جليله نافع، تموج بمياه التحقيق و التدقيق، و توقف على ما لهذا الحبر من المادّه الغزيره، و تعلم النَّاسُ بأنّه بحر طامى لا ساحل له، أهمّها و أشهرها عبقات الانوار».

سپس شرح مبسوطى پيرامون تألیفات صاحب ترجمه آورده و در پایان فرمايد:

«و الامر العجيب أنّه ألف هذه الكتب النَّفائس و الموسوعات الكبار و هو لا يكتب إلّا بالحبر و القرطاس الاسلاميين، لكثرت تقواه و توّزعه. و أمر تحرّزه عن صنائع غير المسلمين مشهور متواتر. و حدّثنى الخلل الصفّى الحجّه المغفور له الميرزا محمّد الطهرانى العسكرى عن السيد حسين اليزدى الخطيب الحائرى أنّه قال: كنت مسبقاً بأنّ السيد حامد حسين لا يطيق سماع المصائب المشجيه التى جرت على جدّه الحسين و أهل بيته عليهم السّلام، و لذا لا تقرأ فى محضره، فاتفق يوماً أنّه دخل الحسينيه فى لكهنو حين قراءتى و لم أشعر به و قرأت بعض المصائب و إذا بالأصوات قد ارتفعت و الكلّ يأمرنى بالتوقف عن القراءه، و بعد حين ظهر لى أنّ السيّد قد غشى عليه.

«هكذا كان المترجم فى أعلى مراتب العلم و العمل و التقوى و الورع، بالاضافه إلى جهاده المتواصل. ترجم مجملًا- فى «التجليات» [١] بعنوان أنّه من تلاميذ المفتى محمّد عباس، و ذكر أنّه أهل لأن يكتب فى سوانحه العمرية كتاب مستقلّ، انتهى.

لكنّ المترجم توفى قبل استاذة المذكور بقليل. و طبعت مراثيه و هى سبعة عشر قصيده فى «١٨٩٢ م». و ألحقت فى آخرها قصيده واحده فى رثاء استاذة المفتى و اعتذر هناك

بأنّ مراثی المفتی بعد ما جاءت من العراق إلى لکهنو...». انتهى.

۳ - مرحوم حاج ملاّ علی خیابانی واعظ تبریزی شرح حال صاحب ترجمه - قدّس الله سرّه - را در کتاب «علماء معاصرین: ۳۰-۳۴» از چند موضع نقل فرموده که ذیلاً بشرطی از آن مبادرت می شود:

«۱۴ - میر حامد حسین هندی - ره - المتوفی أيضا سنه ۱۳۰۶. «مآثر و آثار:

ص ۱۶۸»: میر حامد حسین لکهنوی، از آیات الهیه و حجج شیعه اثنی عشریه است.

گذشته از مقام فقاہت، در علم شریف حدیث و احاطه تامّ بر اخبار و آثار و معرفت احوال رجال از شعب شیعه و أهل سنّت و جماعت او لّین شخص امامیه است - قولاً مطلقاً - و در فنّ کلام لا سیّما مبحث امامت - که از صدر اسلام تاکنون ما بین دو فرقه بزرگ از این ملت میمون معنون گردیده - صاحب مقامی مشهود است و موقفی بین المسلمین مشهور. هر کس کتاب «عبارات الانوار» این بزرگوار دیده باشد می داند که در أبواب مذکور در کتاب مسطور از اوّلین و آخرین اُحدی بدان منوال سخن نرانده است و بر آن نمط تصنیف نپرداخته، از اُمارات مؤیّد بودن وی من عند الله، ظفر یافتن او است بصواقع خواجه نصر الله کابلی که شاه صاحب دهلوی تمام آن را انتحال، و از آثار موفق بودن او بدست آوردن کتب و اسباب و اساسات تألیف و جمع است. می گویند در انواع علوم قرب سی هزار مجلّد ما بین صغیر و کبیر و خطیر و یسیر در کتابخانه عامره این مرتضی العصر نسخه موجود است، و این سخن از واعظی بزرگ نیز شنیدم که در طهران بر فراز منبری مذکور داشت، و الله العالم. اگر چه این سید اجلّ و حافظ اکمل از مردم ایران نیست و مقام دودمان کرامت نشان ایشان در لکهنو از ممالک هندوستان می باشد، ولی چون اصلاً از نیشابورند پس درین باب می بایستی مذکور شوند. فی التاریخ که سنه ۱۳۰۶ است خبر رسید که بجنت جاوید خرامید.

قدّس الله لطیفه و سرّ روحه الشریفه [۱].

ص: ۳۱۲

«أحسن الوديعه: ج ۱ ص ۱۰۴ [۱]: لسان الفقهاء و المجتهدين و ترجمان الحكماء و المتكلمين و سند المحدّثين، مولانا سيد حامد حسين بن مفتى سيد محمد قلى موسى نيشابورى كنتورى - ره - از أكابر متكلمين باحثين ديانت و ذابين بيضه شريعت و حوزة دين حنيف بود، وصيت او در شرق و غرب شايع و بفضلش عجم و عرب معترف گرديد. جامع فنون علم واسع الاحاطه كثير التبع دائم المطالعه، محدّث رجالي اديب أريب. عمر شريف خود را در تصنيف و تأليف صرف کرده، گفته اند که آن قدر با دست راست نوشت که عاجز و آن دست عاقل گشت، پس با دست چپ بنگاشت. و در بلده لکهنو مکتبه بزرگ و بى نظيرى داشت از انواع کتب، و لا سيّما از کتب مخالفين.

بالجمله، آن بزرگوار در ديار هندیّه سيّد المسلمين حقّاً و شيخ الاسلام صدقا بود.

و مردم عصرش قاطبه بر علوّ شأن او در دين و سيادت و حسن اعتقاد و كثرت اطلاع و سعه باع و لزوم طريقه سلف معتقد و معترف بودند...».

سپس شرحى نيز راجع بمشايع و وفات و مدفن صاحب ترجمه از «أحسن الوديعه» نقل و جمله اى پيرامون تقريظات عباقت نوشته و هم قسمتى از تقريض مرحوم آيه الله ميرزاى شيرازى - قدّس سرّه - را نقل کرده است، شرحى نيز پيرامون موضوع كتاب عباقت و اجمالى از خصوصيات اجزاء چاپ شده آن و موضوع كتاب «استقصاء الإفحام» و مختصرى از شرح حال اولاد و برادر مؤلّف نگاشته و ترجمه را پايان داده است.

۴ - مرحوم محدّث قمى حاج شيخ عباس در «فوائد الرضويّه: ۹۱-۹۲» فرمايد:

«حامد حسين بن محمد قلى موسى الكنتورى الهندى. السيّد الاجلّ العلامه و الفاضل الورع الفهّامه الفقيه المتكلم المحقّق و المفسّر المحدّث المدقق حجّه الاسلام

ص: ۳۱۳

والمسلمين و آيه الله في العالمين و ناشر مذهب آباءه الطاهرين، السيف القاطع و الركن الدافع، البحر الزاخر و السحاب الماطر، المذی شهد بكثره فضله العاكف و البادی و ارتوى من بحار علمه الضمان و الصادى. أما التفسير فهو بحر المحیط و كشاف دقایقه بلفظه الفائق على الوسيط و البسيط. و أما الحديث فالرحله فى الروايه و الدرايه إليه و المعول فى حلّ مشكلاته عليه. و أما الكلام فلو رآه الأشعرى لقرّبه و قرّبه، و علم أنه نصير الدين براهينه و حججه المهدّبه المرتّبه. و أما الاصول، فالبرهان لا يقوم عنده بحجّه، و صاحب «المنهاج» لا يهتدى معه إلى محجّه. و أما النحو فلو أدركه الخليل لاتّخذة خليلاً، أو يونس لأنس بدرسه و شفى منه غليلاً،

هو البحر، لا، بل دون ما علمه البحر هو البدر، لا، بل دون طلعتة البدر

هو النجم، لا، بل دونه النجم رتبه هو الدّر، لا، بل دون منطقه الدّر

هو العالم المشهور فى العصر و الذبيبه بين أرباب النهى افتخر العصر

هو الكامل الاوصاف فى العلم و التقيطاب به فى كلّ ما قطر الذكر

محاسنه جلت عن الحصر و ازدهيباً و صافه نظم القصائد و النثر

[۱] «و بالجمله وجود آن جناب از آیات الهیه و حجج شيعه اثني عشریه بود، هر کس کتاب مستطاب «عبارات الانوار» که از قلم درر بار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می داند که در فن کلام سیما در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدى بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته، و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع وسعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجّه سلطان عصر، روحنا فداه.

«در سالی که با برادر عالم جلیل خویش - که نامش بیاید در ترجمه محمد قلی والد ماجدشان - از هندوستان زیارت أعتاب عالیہ علیهم السلام مشرف گشتند با علمای عظام

ملاقات مختبرانه کردند و از بین ایشان شیخ ما محدّث علیم ثقه الاسلام نوری - نور الله مرقدہ - را بحکم هم مشربی پسندیدند و أبواب دوستی ما بین ایشان مفتوح گردید و از آن بعد یکدیگر را بمکتوب یاد می کردند، تا آنکه در سنه ۱۳۰۶ «ظاهرا» جناب سید از دنیا درگذشت و بأجداد طاهرین خود پیوست، رضوان الله علیه.

«لکن بمفاد:

زنده است کسی که در دیارش باشد خلفی بیادگارش

جناب میر سید ناصر حسین، خلف آن بزرگوار که در جمیع آنچه ذکر شد از علوم و کمالات وارث آن پدر و ثانی آن بحر زخار،

إِنَّ السَّرِيَّ إِذَا سَرَى فَبِنَفْسِهِو ابن السَّرِيَّ إِذَا سَرَى أُسْرَاهِمَا

زحمات پدر را نگذاشت هدر رود و مانند پدر ماجد خویش مشغول تتمیم عبقات است و تا بحال چند جلد هم میبضه فرموده و طبع شده...».

۵ - صاحب «ریحانه الادب ۲: ۴۳۲-۴۳۳» تحت عنوان «صاحب عبقات الأنوار» آرد: «حجّه الاسلام و المسلمین لسان الفقهاء و المجتهدین ترجمان الحکماء و المتکلمین علامه العصر میر حامد حسین موسوی هندی ابن المفتی سید محمد تقی [۱] بن محمد حسین [۲] ابن حامد حسین بن زین العابدین. از ثقات و ارکان علمای امامیه و وجوه و اعیان فقهای اثنی عشریه و جامع علوم عقلیه و نقلیه بلکه وجودش از آیات الهیه و حجج فرقه محقه و از مفاخر شیعه بلکه عالم اسلامی بوده، و بالخصوص از وسائل سربلندی این قرن حاضر ما بر قرون دیگر می باشد...» إلخ.

۶ - دانشمند بزرگ مرحوم حاج میرزا ابو الفضل کلانتری تهرانی - قدس سره - در حاشیه کتاب نفیس «شفاء الصدور: ۹۹-۱۰۰» ذیل جمله «السلام علیک یا بن فاطمه

ص: ۳۱۵

الزهراء» پس از ذکر مجملی از ترجمه محبّ الدین طبری فرماید: «و اگر احاطه تفصیله بمدایح او که علماء سنت اعتماد دارند بخواهی، رجوع کن بکتاب عبقات الأنوار، تصنیف سید جلیل محدث عالم عامل نادره الفلک و حسنه الهند و مفخره لکهنو و غزه العصر، خاتم المتکلمین، المولوی الأمير حامد حسین، المعاصر الهندی اللکهنوی - قدس سرّه و ضوعف برّه - که عقیده من بنده چنانست که از ابتداء تأسیس علم کلام تا حال تألیف این مختصر، کتابی در مذهب شیعه از جهت اتفاق نقل و کثرت اطلاع بر کلمات اعداء و احاطه بروایات وارده از آنها در باب فضائل تا آنجا که نوشته است مثل این کتاب مبارک تصنیف نشده است. فجزاه الله عن آباءه الأماجد خیر جزاء ولد عن والده، و وفق خلفه الصالح لإتمام هذا الخیر الناجح».

در ذیل این مقال مناسب می نماید که اجمالی از شرح حال والد ماجد صاحب عبقات - رضوان الله علیهما - را از چند موضع نقل کنیم.

مؤلف «ریحانه الأدب ۴: ۵۵» فرماید: «مفتی. سید محمد قلی بن محمد حسین بن حامد حسین بن زین العابدین موسوی معروف به مفتی. از اکابر علمای امامیه هند که بسیار متتبع و محقق مدقق و جامع معقول و منقول و متکلم جدلی حسن المناظره بوده و در ردّ مخالفین مذهب اهتمام تمام داشته، و از تألیفات او است:

۱ - «تطهير المؤمنین عن نجاسه المشرکین ۲ - «تقریب الأفهام فی تفسیر آیات الأحکام» ۳ - «التقیه» ۴ - «تکمیل المیزان فی علم الصرف» ۵ - «الفتوحات الحیدریّه» ۶ - «الکبائر». و در چهارم محرم هزار و دویست و شصتم هجرت وفات یافت. و شرح حال استادش سید دلدار علی بعنوان «نقوی» خواهد آمد. و پسرش میر حامد حسین نیز بعنوان «صاحب عبقات» نگارش یافته.

«و پسر دیگرش سید اعجاز حسین کنتوری نیز عالمی است متبحر و در تمامی علوم متداوله بصیر و خبیر و از بزرگان علمای شیعه بوده و علوم متنوعه را از والد معظم خود فرا گرفته. و از تألیفات او است: ۱ - «شذور العقیان فی تراجم الأعیان»

در چند مجلد ۲ - «كشف الحجب و الأستار عن وجه الكتب و الأسفار» كه فهرست مصنّفات شيعه است باسلوب «كشف الظنون» و در كلكته چاپ شده است ۳ - «القول السديد» و غير اينها. و وفات او در هفدهم شوال هزار و دويست و هشتاد و ششم هجري قمری واقع گرديد». پايان.

صاحب «أعيان الشيعة ۴۶: ۱۶۱» گويد: «المفتى السيد محمّد على قلى [۱] ابن السيد محمّد حسين بن حامد حسين بن زين العابدين، الموسوى، النيشابورى، الكتورى الهندى.

«توفى ۴ محرم سنة ۱۲۶۰، و أرّخه المفتى السيد محمد عباس التستري بقوله:

«لموته هو إقبال يوم عاشوراء».

«كان متكلمًا بارعا فى علم المعقول حسن المناظره جيّد التحرير واسع التبع، تلمذ على السيد دلدار على و اشتغل فى الردّ على المخالفين، فقام به أحسن قيام.

له من المصنّفات:

«۱ - تطهير المؤمنین ۲ - تکميل الميزان فى علم الصرف ۳ - أبنیه الأفعال، فى علم الصرف ۴ - السيف الناصرى، فى الردّ على الباب الأوّل من «التحفة» ۵ - الأجوبه الفاخره فى ردّ ما كتبه الفاضل الرشيد الدهلوى، جوابا عن السيف الناصرى ۶ - تقليب المكائد، فى ردّ الباب الثانى من التحفة ۷ - برهان السعاده، فى ردّ السابع منها فى الإمامه ۸ - تشييد المطاعن لكشف الضغائن، فى الردّ على الباب العاشر منها ۹ - مصارع الأفهام لقطع الأوهام، ردّ الباب الحادى عشر منها ۱۰ - الفتوحات الحيدريّه فى الردّ على الصراط المستقيم للشيخ عبد الحى ۱۱ - الشعلة الظفريه ۱۲ - حكم أحاديث الصحيحين ۱۳ - أحكام العداله العلويّه ۱۴ - تقريب الأفهام، فى تفسير آيات الأحكام ۱۵ - رساله فى التقيه، فارسيّه ۱۶ - رساله فى الكبائر، فارسيّه.

«و هو والد المير السيد حامد حسين الشهير و أخويه» انتهى.

در مورد برادران مرحوم مير حامد حسين - رضوان الله عليه - ناگفته نگذاريم

که یکی از آن دو تن مرحوم سید اعجاز حسین صاحب «کشف الحجب» است که نام او گذشت، برادر دیگر، مرحوم میر غازی حسین است که در کتاب «علماء معاصرین»:

۳۴» ذیل شرح حال میر حامد حسین، درباره او گوید:

«برادر مکرم صاحب ترجمه. «مآثر و آثار: ص ۱۵۴»: میر غازی حسین لکهنوی. برادر میر حامد حسین است. در علم و عمل و توفیق تصنیف و ترویج مذهب و أمثال ذلک با برادر برابر بود، بچندین سال از این پیش مشار إلیهما معا از هندوستان زیارت عتبات متعالیات عراق عرب آمده با علماء عظام ملاقاتهای مختبرانه فرمودند، و بموجب مشرب شریف و مذهب لطیف خود از علماء ایران، شریعتمدار حاج میرزا حسین نوری طبرسی را پسندیدند و از آن وقت باز أبواب مکاتبه در ما بین ایشان مفتوح گردید. ولی میر غازی حسین چند سال است که برحمت ایزدی پیوسته. قدس الله لطیفه». پایان.

در این جا باین نکته نیز اشاره کنیم که نام پدر صاحب عبقات همه جا «محمّد قلی» بنظر رسیده، جز این که در یک مورد «کشف الحجب: ۵۹۴» تنها «محمّد» دیده می شود.

همچنین والد مرحوم سید محمّد قلی در پاره یی مأخذ «محمّد حسین» و در برخی «محمّد»، و جدّش نیز «حامد حسین» و «حامد» بهر دو صورت آمده است.

آنچه در «کشف الحجب» سید اعجاز حسین برادر میر حامد حسین - رضوان الله علیهما - ضبط شده نیز بهمه صور مذکوره است، چنانکه ذیل شماره ۳۷۵ گوید: «السید محمّد قلی بن السید محمّد حسین بن سید حامد حسین». و ذیل شماره ۲۹۵۲: «السید محمّد قلی بن محمّد حسین». و ذیل شماره های ۲۰۲ و ۱۱۳ و ۵۸۶: «محمّد قلی بن محمّد بن حامد». و ذیل شماره ۵۹۴: «محمّد بن محمّد بن حامد».

ص: ۳۱۸



هنگامی که آثار آیه الله میر حامد حسین - قدس الله سره - منتشر شد و مورد إعجاب و تقدیر علماء شیعه واقع گردید، سیل نامه های تقدیر و تشکر و تقریض از اطراف بسوی هندوستان سرازیر و مجتهدین و دانشمندان وی را به ادامه و اتمام و نشر مؤلفاتش تشویق نمودند.

روح تازه و شادابی که میر حامد حسین در کالبد جهان تشیع دمیده بود از تمامی این نامه ها و تقریض ها هویدا و آشکارست، و بخوبی معلوم می شود که تا چه حد آن عالم بزرگ موجبات فرح و انبساط علماء عصر را با کتاب های خود فراهم آورده بود.

پس از چندی که تقریض ها و نامه های بسیار از اطراف و اکناف جهان به هندوستان رسید و در کتابخانه آن مرحوم مجتمع گردید، دانشمندی آنها را در دفتری گرد آورد و به «سواطع الأنوار فی تقریضات عبقات الأنوار» نامید.

مؤلف محترم «ذریعه ۱۲: ۲۴۱» درباره این کتاب فرماید: «سواطع الأنوار فی تقریضات عبقات الأنوار». من جمع السید اصغر حسین الهندی العباسی بن أحمد الشیرازی الهندی [۱]. فی جزئین. أولهما فیما کتب إلى المصنّف المیر حامد حسین المتوفی ۱۳۰۶. و ثانيهما ما کتب بعد وفاته إلى أولاد [كذا] الأمير ناصر حسین المتوفی أوائل رجب ۱۳۶۱. و طبع بلکنهو مع «زینة الإنشاء» فی ۱۳۰۳.

و صاحب «علماء معاصرین: ۳۱» گوید: «تقریضات عبقات الأنوار. عالم جلیل آقا شیخ عباس هندی شیروانی رساله مخصوصی موسوم به سواطع الأنوار فی تقریضات عبقات الأنوار تألیف فرموده و تا بیست و هشت تقریض از آیات الهیه و حجج اسلامیه نقل نموده و در پنج تقریض تصریح شده بر اینکه صاحب عبقات - أسکنه الله

فی روضات الجنّات - دویست جلد مؤلّفات و مصنّفات دارد. و رسالۀ مذکورہ در ضمن کتاب زینہ الانشاء در سنہ ۱۳۰۳ در هندوستان در بلدہ لکھنؤ کہ محلّ اقامت طایفہ شیعہ و مرکز علماء امامیہ است در مطبع بستان مرتضوی طبع شدہ. و چون تقریض مرحوم آیہ اللہ حاج شیخ زین العابدین مازندرانی از ہمہ آنها اجمع و أبسط و محتوی بر مقاصد عالیہ و فواید سامیہ و مطالب مهمّہ و مواعظ کاملہ و بلسان پارسی بود لذا بتمامہ در حواشی تتمّہ محرّم الحرام از کتاب «وقایع الأیام» از ص ۴۸ إلی ۸۸ نقل کردہ ام».

سپس جملہ ای چند از تقریض مرحوم آیہ اللہ مجدّد میرزای شیرازی را نقل کردہ و گوید:

«مؤلف گوید: استقصاء تقریض عبقات الأنوار خارج از حین تقریر و بیرون از حیطہ تحریر است، ولی ہمین قدر بس کہ در یکی از تقریضات گوید: در سالی جمع کثیر و جمّ غفیری از تہ ضلالت بشارع ہدایت آوردہ مستبصر و شیعہ می نماید، چنانچہ از بغداد و مکّہ و شام و حلب و خود بلاد ہندوستان مسموع شدہ است کہ جماعتی بواسطہ مطالعہ چند جلد کتب مطبوعہ ایشان ترک قول «إنا وجدنا آباءنا علی امّہ و إنا علی آثارہم مقتدون» گفتہ متأسی باسوء حسنہ «و إن من شیعته لإبرہیم» گردیدہ اند».

و آقای خانبابا مشار در کتاب «فہرست کتابهای چاپی فارسی: ۹۷۷» آرد:

«سواطع الأنوار فی تقریضات عبقات الأنوار: عباس بن أحمد انصاری شیروانی ہندی (بازینہ الانشاء در یک جلد)، لکھنؤ، ۱۳۰۳ ق، سنگی».

و در ستون ۹۰۲ گوید: «زینہ الانشاء: عباس بن أحمد انصاری شیروانی ہندی رفعت، (با سواطع الأنوار در یک جلد)، لکھنؤ، ۱۳۰۳ ق، سنگی».

از آنچه گذشت معلوم گردید کہ «سواطع الأنوار» بسال ۱۳۰۳ قمری زمان حیات مؤلف در لکھنؤ بطبع رسیدہ، و مؤلف آن عباس بن أحمد انصاری شیروانی است کہ سواطع را ضمیمہ تألیف دیگرش «زینہ الانشاء» بطبع رسانیدہ است.

ص: ۳۲۰

عباس بن أحمد شیروانی گویا همان شیخ محمد عباس متخلص به «رفعت» است که فرزند میرزا احمد شیروانی صاحب «حدیقه الأفراح» و «نفحه الیمن» مذکور در ص ۱۲۰۱ بوده و شرح حال هر دو در «مجله یادگار» سال ۵. شماره ۴ و ۵. صفحه ۱۴۲-۱۴۶ ذکر شده است.

مع الأسف نسخه سواطع الأنوار بدست ما نرسید، لکن کتاب دیگری اینک در اختیار دادیم که بر دو قسمت مرتب شده و جمعا دارای ۱۲۴ صفحه بقطع وزیری بخط نسخ و نستعلیق نوشته شده و در پایان آن تاریخ «۱۵-۱-۱۹۰۵» میلادی دیده می شود که مطابق است با «۹ ذو القعدة ۱۳۲۲» قمری هجری، و در صفحه اول این عبارت نوشته شده است:

«الحمد لله که درین زمان برکت اقتران، تحریرات مجتهدین عظام عتبات عالیات و عبارات علمای کرام مملکت ایران - صانها الله عن الحدثان - منتخب از رساله شریفه «سواطع الأنوار، فی تقریضات عبقات الأنوار» حسب فرمایش رئیس جلیل مکرم، امیر نبیل معظم،... السید الهمام و السند القمقام، جناب راجه سید راحت حسین صاحب، تعلقه دار «اکبرپور»، دام اقبالهم العالی... در بلده لکهنو بمطبع «مطلع الأنوار» صورت انطباع گرفت».

و پایان نسخه چنین است: «خاتمه الطبع. الحمد لله و المنة... امّا بعد بر ارباب ألباب در حیز خفا و احتجاب نماند که این مجموعه لطیفه و ملمومه منیفه که منتخب است از «سواطع الأنوار، فی تقریضات عبقات الأنوار» و دارای مکاتیب علمای اعلام و تحریرات مجتهدین فخام عتبات عالیات و ممالک ایران... می باشد، بحسن اهتمام جناب... سید مظفر حسین - لا زال قریر العین - بإضافة تحریرات جدیده و تحبیرات مفیده، بار دوم در مطبع فیض منبع «مطلع الأنوار» واقع لکهنو «نحاس جدید» بطبع رسید...».

این مجموعه چنانکه گفتیم مشتمل بر دو بخش است، نخست تقریضها و نامه ها که در حیات صاحب عبقات رسیده، دوم آنها که بعد از وفات وی نوشته شده است.

تقریضها و نامه های قسمت اول از این دانشمندان است:

۱ - نامه آیه الله آقا شیخ زین العابدین مازندرانی «از ص ۲ تا ۱۵» ۲ - نقل عباراتی از هفت نامه که همان مجتهد بزرگ جمعی از بزرگان هند نگاشته و در آنها از مرحوم میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل نموده و متمکین را تشویق بطبع بقیه آثار آن مرحوم فرموده است «از ص ۱۶ تا ۲۳» ۳ - نامه آیه الله آقا میرزا محمد حسن شیرازی «از ص ۲۳ تا ۲۴» ۴ - دو نامه دیگر از مرحوم میرزای شیرازی بصاحب عبقات «ص ۲۴-۲۶» ۵ - نامه مرحوم عالم فاضل شیخ محمد مهدی عبد عبد الزب آبادی که بعنوان مرحوم حاجی نوری است «ص ۲۶-۲۸» ۶ - شرحی از مرحوم میرزای شیرازی در وصف عبقات «ص ۲۸» ۷ - تقریض مرحوم حاجی میرزا حسین نوری صاحب مستدرک «ص ۲۸-۳۰» ۸ - چند نامه از مرحوم حاجی نوری بصاحب عبقات «ص ۳۰-۳۶» ۹ - نامه مشتاقانه عالم جلیل سید حسین طباطبائی واعظ یزدی [۱] بصاحب عبقات «ص ۳۷-۴۰» ۱۰ - چهار نامه دیگر از سید مذکور که پس از وصول برخی از مجلدات عبقات بوی نگاشته است «ص ۴۰-۴۴» ۱۱ - تقریض مرحوم آقا سید محمد حسین شهرستانی «ص ۴۸-۵۰» ۱۲ - تحریر مرحوم عالم محقق حاج میرزا ابو الفضل طهرانی صاحب کتاب شفاء الصدور «ص ۵۰-۵۳» ۱۳ - نقل عبارت نامه صدر الافاضل ملا محمد باقر دهدشتی که بمیرزا علی اکبر صاحب مقیم بمبئی نگاشته است «ص ۵۳-۵۴» ۱۴ - نقل عبارت خط حاج ملا اسد الله خویی از آذربایجان بنام میرزا حسن صاحب «ص ۵۴» ۱۵ - نقل خط آقا حسن کازرونی «ص ۵۴» ۱۶ - نقل تحریر آقا عبد الله همدانی «ص ۵۵-۵۶» ۱۷ - نقل خط رئیس المجتهدین آقا سید محمد شریف خراسانی ملقب بشریف العلماء بنام جناب سید محمد حائری «ص ۵۶» ۱۸ - نقل عبارت خط عالم فاضل میرزا جواد سبزواری «ص ۵۷» ۱۹ - دو نامه از جناب ملا محمد حسین سهوردی سلطان آبادی مصنف «بحر محیط» بنام بعض احاب «ص ۵۷-۵۸» ۲۰ - نامه فقیه نبیه آقا سید جعفر [ظاهرا آل بحر العلوم] بصاحب

ص: ۳۲۲

عبقات «ص ۵۸-۵۹» ۲۱ - نامه حاج سید محمّد باقر «حاجی آقا میر» قزوینی برادر صاحب «ضوابط» بآن مرحوم «ص ۵۹-۶۱»  
 ۲۲ - نامه دیگر از حاجی آقا میر بمرحوم سید ناصر حسین «ص ۶۱-۶۳» ۲۳ - نامه دیگر از همو بعنوان صاحب عبقات «ص  
 ۶۳-۶۵» ۲۴ - نامه آقا سید جعفر بن حاج میرزا علینقی طباطبائی بوی «ص ۶۵-۶۷» ۲۵ - نامه ادیب فاضل میرزا علی اکبر  
 شیرازی بوی «ص ۶۷-۶۸» ۲۶ - تقریظ مرحوم میرزا محمّد بن عبد الوهاب همدانی «ص ۶۸-۷۲» ۲۷ - نامه میرزا محمّد  
 مذکور بعنوان بعض احاب «ص ۷۲-۷۵» ۲۸ - نامه یی دیگر از همو بعنوان صاحب عبقات «ص ۷۵-۷۶» ۲۹ - نامه دیگر بنام  
 آقا سید محمّد «آقا حاذق» «ص ۷۶-۷۷» ۳۰ - نامه جناب ملا محمّد علی خراسانی بعنوان بعض احاب «ص ۷۷-۷۸».

بخش دوم: بعض مکاتیب علمای عراق و ایران که بعد از وفات صاحب عبقات وارد شده:

۱ - نامه آیه الله آقا میرزا محمّد حسن شیرازی مجدد المذهب، بنام مرحوم سید ناصر حسین «ص ۸۰-۸۱» ۲ - نه نامه از مرحوم  
 حاج میرزا حسین نوری بآن مرحوم «ص ۸۱-۹۴» ۳ - هفت نامه از مرحوم آیه الله آقای حاج سید اسماعیل صدر بآن مرحوم  
 «ص ۹۴-۱۰۰» ۴ - دو نامه از مرحوم حاج شیخ حسین بن شیخ زین العابدین مازندرانی بآن مرحوم «ص ۱۰۰-۱۰۳» ۵ - دو  
 نامه از مرحوم حاج شیخ علی بن زین العابدین مازندرانی بآن مرحوم «ص ۱۰۳-۱۰۷» ۶ - نامه آقا شیخ علی خراسانی مشهدی  
 بآن مرحوم «ص ۱۰۷-۱۰۸» ۷ - دو نامه از آقا شیخ محمّد باقر «معروف به آقای بهبهانی» ابن حاجی محمّد تقی بن آقا عبد  
 الحسین بن آقا محمّد باقر وحید بهبهانی بآن مرحوم «ص ۱۰۸-۱۱۲» ۸ - نامه مرحوم آقا سید ریحان الله بن آقا سید جعفر  
 کشفی موسوی بآن مرحوم «ص ۱۱۲-۱۱۳» ۹ - نامه مرحوم حاج شیخ محمّد مهدی عبدالزب آبادی که بنام بعض مأمورین  
 خود نگاشته است «ص ۱۱۴-۱۱۵» ۱۰ - نامه مرحوم آقا میرزا فتح الله شیخ الشریعه اصفهانی بآن مرحوم «ص ۱۱۵-۱۱۶» ۱۱ -

ص: ۳۲۳

نامه مرحوم حاج شيخ حسين بن شيخ زين العابدين مازندراني بنام ميرزا محمد عباس عليخان صاحب «١١٦-١١٨» ١٢ - نامه مرحوم آقا سيد جعفر بن حاج ميرزا علينقى طباطبائي بهمان شخص «ص ١١٨-١٢٠» ١٣ - نامه مرحوم آقا سيد حسين ابن آقا سيد ابراهيم موسوى قزويني حائري بهمان شخص «ص ١٢٠-١٢٢» ١٤ - نامه مرحوم آقا سيد ابراهيم بن آقا سيد هاشم موسوى قزويني بشخص مذکور «ص ١٢٢-١٢٤». پايان اينک چند نامه و تقريرى از «منتخب سواطع الانوار» نقل مى کنيم:

١ - تقريرى مرحوم آيه الله آقا ميرزا سيد محمد حسن مجدد شيرازى، قدس سره:

«بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذى ابدع بقدرته على وفق إرادته فطره الخليقه،... أما بعد، فلما وقفت - بتأييد الله تعالى و حسن توفيقه - على تصانيف ذى الفضل الغزير، و القدر الخطير، العالم الخير، و الفاضل النحرير، الفائق التحرير، الرائق التعبير، العديم النظير، المولوى السيد حامد حسين - أيده الله فى الدارين و طيب بنشر الفضائل أنفاسه، و أذكى فى ظلمات الجهل من نور العلم نبراسه، رأيت مطالب عاليه تفوق روائح تحقيقها على الغاليه، عباراتها الوافيه دليل الخبره، و إشارات الشافيه محل العبره، و كيف لا! و هى من عيون الأفكار الصافيه مخرجه، و من خلاصه الإخلاص منتهه، هكذا، هكذا، و إلا فلا، لا! العلم نور يقذفه الله فى قلب من يشاء من الأخيار. و فى الحقيقه أفتخر كل الافتخار و من دوام العزم و كمال الحزم و ثبات القدم و صرف الهمم فى إثبات حقيقه أهل بيت رساله بأوضح مقاله أغار. فانه نعمه عظمى و موهبه كبرى. ذلك فضل الله يؤتية من يشاء. أسأل الله أن يديمك لإحياء الدين، و يقيمك لحفظ شريعته خاتم النبیین، صلوات الله عليه و آله أجمعين.

فليس حياه الدين بالسيف و القنا فأقلام أهل العلم أمضى من السيف

«و الحمد لله على أن قلمه الشريف ماض نافع و لألسنه أهل الخلاف حسام قاطع.

و تلك نعمه من الله بها عليه، و موهبه ساقها إليه. و إنى و إن كنت أعلم أن الباطل فاتح فاه من الحق، إلا أن الذوات المقدسه لا يبالون فى إعلاء كلمه الحق. فأين الخشب

المستنده من الجنود المجنده؟! و این ضلال الضلاله من البدر الأنور؟! و ظلام الجهاله من الكواكب الأزهر؟! أسأل الله ظهور الحق على يديه و تأييده من لديه، و أن يجعله موقفا منصورا مظفرا مشكورا، جزاه الله عن الاسلام خيرا. و الرجاء منه الدعاء مدى الأيام، لحسن العاقبه و الختام، و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته. حزره الأقر محمد حسن الحسيني. في ذى الحجه الحرام سنه ١٣٠١ هجرى. مهر».

٢ - نامه یی دیگر از مرحوم آیه الله میرزای شیرازی، رضوان الله علیه:

«بسم... بعرض عالی می رساند: رجاء واثق آنکه علی الدوام در تشیید قواعد دین حنیف و تسدید سواعد شرع شریف ببرکات امام عصر ولی زمان - ارواحنا له الفداء - موفق و مسدد باشید. اگر چه در مقام اظهار تودد و اتحاد کمتر میسر شده است بتوانم چنانچه شایسته است بر آیم، واحد أحد اقدس - عزت أسماؤه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را می کنم، و بکتب و مصنّفات رشيقه جنابعالی مستأنسم، و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم، انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی به این گونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عبقات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است. بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد اصلاح مفاسد خود بآن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید، و هر کس بهر نحو تواند در نشر و ترویج آنها باعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد، تا چنانچه در نظر است إعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر ازین بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است. خداوند عالم - جلّ ذکره - ببرکت ائمه طاهرین توفیق را مستدام بدارد که این زحمت شایان و خدمت نمایان بشایستگی پایان رسد، و امیدوارم در شرائف اوقاف از دعوات صالحه خود فراموشم نفرمایند، و به ارسال مصنّفات و إنفاذ مراسلات مسرور و مأنوسم بدانند که زائد الوصف و فوق العاده بآنها مشتاق و مشعوفم، و همواره مترقب اعلان سلامتی وجود مسعود کثیر الخیر و البر که و داعی دوام تأیید آن جناب می باشم و توقع دعا دارم. أدام الله تعالی مجدکم، و السلام علیکم

ص: ٣٢٥

و رحمه الله و بركاته».

۳ - نامه مرحوم شیخ محمد مهدی عبدالزب آبادی رئیس هیئت تألیف «نامه دانشوران ناصری» بمرحوم حاجی میرزا حسین نوری صاحب «مستدرک» قدس سرهما:

«الا أيهذا العالم الكامل الذي على الرغم من أنف الحسود يسود

«یازدهم عید سعیدست که در کمال اختصار اظهار حیات و عرض ارادت می شود.

جناب معالی اکتساب آقا شیخ موسی - سلمه الله - دستخط مبارک جناب عالی - دام ظلّه الممدود - و توفیق همایون [۱] حضرت مستطاب بقیه العلماء العظام نائب الامام - علیه الصلوه و السلام - آقای میر حامد حسین - روحی فداه - نمودند، شکر خدا را بجا آوردم که امروز روزگار بوجود مسعود هر دو حسین [۲] - ایدهما الله - مفتخر و قرین مباهاتست. حقیقه معجزه از معجزات صریحه و آیات صحیحه مذهب حقست که در چنان عصری - که حال آن در باب ضیاع علم معلوم است - اخبار مقدسه أهل البيت - صلوات الله عليهم اجمعین - را این گونه مجددها و مروّجها می باشند.

جزاکما الله عن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خیرا.

«اینکه فرمایش و نگارش فرموده اند «خوبست علمای هند را هم بنویسند»، محض شکرانه ارجاع این خدمت که باین ذره ناقابل فرموده اند، در صورتی که شرح احوال و تراجم مبسوطه علمای خطّه هندیّه را مرحمت فرمایند شرط بندگی در کمال امتنان بعمل خواهد آمد و در همه جا اسم مبارک ایشان را بهر تقریب که پیش بیاید در ضمن تراجم علمای إقليم هند مخذ خواهد ساخت. حقیقه - لا علی رسم القباله - تصدیع می کنم که یکی از نعمت های خداوند عالم را بر خلق امروز صحت



مزاج و شرف وجود حضرت افتخار الشیعه و محیی الشریعه استظهار الاسلام حافظ العصر آقای میر حامد حسین - روحی فداه - را می دانم، و باین مطلب اعتقادی ثابت و قطعی جازم دارم. فإن تسأل عن مذهبی فإنّ هذا مذهبی. خود را قابل ندیدم که مستقیماً عریضه بنویسم، سر کار عالی - زید علاه - اظهار بفرمایند که از تراجم أحوال علمای آن قطعه هر چه میسر بشود إنفاذ فرمایند که حکم مقدّس و اراده علیّه ایشان تنفیذ خواهد شد...».

۴ - نامه بی از مرحوم حاجی نوری صاحب مستدرک:

«بعرض مقدّس عالی می رسانم که این بی بضاعت را آن استعداد قابلیت نیست که بعبارت شافی وفای حق خدمت جنابعالی را در دین بکنم و از جانب معشر مسلمین تشکر و امتنان نمایم، بهتر آنکه طومار این مطلب را پیچیده و از خداوند عالم مسألت نموده که بعوض همه جزای وافر عطا فرماید، بذکر فرمایشات مرجوعه قناعت شود. جناب مستطاب حجّه الاسلام [۱] - دام ظلّه - بسیار ماح و شاکر و دعاگوی جناب عالی هستند و در محافل اظهار امتنان می کنند.».

۵ - نامه مرحوم آیه الله میرزای مجدّد شیرازی بمرحوم میر سید ناصر حسین، قدّس سرّهما:

«بعرض می رساند. انشاء الله تعالی پیوسته در حمایت حضرت باری تعالی - جلت عظمته - از کافّه بلاها محفوظ، و بعین عنایت و الطاف خاصه حضرت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه و صلّی الله علیه و علی آباءه الطاهیرین - ملحوظ بوده، همواره در تشیید مبانی یقین و نشر و ترویج آثار دین مبین مؤید و مسدّد باشید. رقیمه شریفه که با ضمیمه یک مجلد کتاب حدیث طیر از مجلّعات کتاب مستطاب «عبقات الأنوار» تألیف جناب علامه ناقد والد ماجد - أعلى الله مقامه و رفع فی الخلد أعلامه - ارسال داشته بودید ملاحظه شد، خداوند عالم - جلّ ثناؤه و عظم آلائه - را بجمیع نعم و آلائه که بأهل اسلام عطا فرموده، خاصه بنعمت بزرگ وجود علمای راشدین،

ص: ۳۲۷

مانند جناب مولوی مرحوم - طاب ثراه و جعل الجَنَّة مثواه - که در راه اعلائی کلمه دین و الغای کید مضلین رنجها برده و زحمتها کشیده اند تا بحمد الله تعالی بمیامن مساعی جمیله که در مقام رفع شکوک و شبهات شیاطین و نقض و إبرام با معاندین مبذول داشته منهج مستقیم هدایت و سداد برای ضعیفای شیعه حق ایضاح فرموده و مبانی محکمه ایمان و ایقان را مشید و منضد گردانیده اند، شکر می کنم و از درگاه ربانی مسئلت می نمایم که درجات آن مرحوم و سائر علمای اعلام - رضوان الله علیهم - را مضاعف فرماید، و آن جناب و سائرین را که در مقام نصرت و تقویت دین حق بذل جهد و همت داشته و دارند بر عمر و عزت و توفیقات خاصه بیفزاید، إنه قریب مجیب.

معلوم است البته در استخراج سائر مجلدات این کتاب مستطاب چنانچه شاید و باید اهتمام داشته و دارید. إنشاء الله تعالی مؤید و مسدد خواهید بود. پیوسته داعی دوام تأیید و توفیق و تسدید آن جناب - ادام الله تعالی مجده - بوده و متوقع دعا می باشم. أطال الله بقاءکم و متّع الله المسلمین بوجودکم، و السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته. عبده محمّد حسن الشیرازی».

۶ - نامه مرحوم حاجی نوری صاحب مستدرک بآن مرحوم:

«معرض می دارد. امسال بجهت حدوث فتن عظیمه و بلیه عامه و مسئله دخائیه و صرف اوقات در قمع و قلع آن - مضافاً إلى سائر الحوادث الشامله المفرقه للحواس - از فیض مکاتبت محروم و بغایت متحسر و متأسف و از علائم سوء حظ و خذلان خود دانسته، گاه گاه بدعا و سلام مخصوص در تحت قباب عالیه جبران نموده خود را تسلی می دادم. مرجو از صفای طویّت و طیب طینت که حمل بر غفلت و تطرّق خلل در بنیان اخلاص نشود.

«امسال بجهت درک زیارات مخصوصه در ماه رجب و شعبان کربلائی معلی و نجف اشرف مشرف شدم، پس از مراجعت، جناب مستطاب آقای حجّه الاسلام [مرحوم میرزای شیرازی] دام ظلّه مذکور داشتند که از جناب عالی خطی و چند جلد کتاب رسیده نزد جناب ایشان. پس از زیارت خط شریف و دیدن کتب معلوم شد تتمه جلد نور در آنها

نمود، همان پنج جلد طبر و کتاب شریف «کشف الحجب» بود، بسیار ممنون و شرمند شدم. جعلک الله تعالی خلفا صالحا للسالفین الصالحین الذین أناروا الدین و بذلوا المهج فی ایضاح المنهج. اما هزار حیف که کتاب شریف «کشف» ناقص و غیر وافی است، و مظنون که مثل موجود را بتوان بر آن افزود. نسأل الله تعالی أن یوفقنی لتکمیلہ، أو یؤیدکم لاستدراک ما فات منه.

«در دو ماه قبل تقریبا کتاب «مآثر الآثار [کذا]» طبع طهران بجهت ذکر علمای عصر در بعضی از أبواب آن ارسال خدمت شد، انشاء الله تعالی رسیده. در هفته گذشته بتوسط مأمورین «بالیوز انگریز» در بغداد خط شریف جدید با خطوط دیگر رسید در وقتی که حسب الأمر جناب مستطاب آقای حجّه الاسلام [مرحوم میرزای شیرازی] مدّ ظلّه مراسله بجناب عالی نوشته شده که حال در جوف است، چون بجهت عارضه کسالتی در مزاج داشتند زیاده از ضعف و نقاهت دائمیه محال قراءت این خط و نوشتن جواب نشد، و بجهت حدوث مرض عامّ وبا در غالب ایران خصوص در طهران که در ظرف چهل روز تقریبا قریب هشت هزار نفس تلف شد، رشته امور فی الجمله مختلّ و اجزای دولت متفرّق - مکانا و حواسا - لهذا فی الجمله تأملی باید کرد که بعد از ارسال، زحمت عبث نشود. خداوند تبارک و تعالی اعانت فرماید که این خدمت بانجام رسد.

«سلام تامّ خدمت جناب مستطاب قدوه اولی الألباب آقا سید محمد حاذق - وقاه الله تعالی شرّ البوائق - برسانید، و همچنین خدمت اعزّ اکرم الأخ الأمجد مولانا سید ذاکر حسین - أیدہ الله - سلام برسانید. جعلکم الله تعالی فی کنف حمایته و رعایتہ. حرّره العبد حسین النوری. فی لیلہ السابع عشر من ربیع الأوّل سنہ ۱۳۱۰».

۷ - نامه یی از مرحوم آیه الله آقای حاج سید اسماعیل صدر عاملی اصفهانی بمرحوم سید ناصر حسین:

«أطال الله تعالی بقاک و أدام علاک و أسعدک بتقواک و رزقنی لفاک، انشاء الله تعالی.

بعرض می رساند: انشاء الله تعالى مدام در حفظ حضرت ملک علام - عز اسمہ - مروّج شریعت مطہرہ حضرت خیر الأنام - صلی الله عليه و آله الکرام - بوده، قاطبه انام از آثار علمیه و مقامات عملیه و رعیه جناب سامی پیوسته مستفید و مستفیض باشند.

رقیمہ شریفہ کہ بیاد آوری داعی مرقوم گردیدہ بمطالعہ آن فائز شدہ حمد و شکر حضرت ایزد مّان - جلت نعمائہ - را بجا آورد و دعاء خیر کہ شیوہ مخلصان و دعاگویان است نمودہ در باب اہتمام اتمام کتاب مستطاب مرحوم مبرور رضوان مقام آقای والد - طاب ثراہ و جعل الخلد مثواہ - [مقصود عقبات الانوارست] مرقوم فرمودید، الحق جناب سامی باید پیروی آثار جلیلہ علمیه آن مرحوم کہ وزان عرش و لوح و قلم و کرسی است فرمایند و ناتمامی کتاب شریفی کہ رشک عالمین است تمام نمایند. و الحمد لله علی ذلک کثیرا کثیرا و سبحان الله بکرہ و أصیلا. استفاء را امتثالا للأمر آنچه بنظر رسید ثبت نمودہ در جوف بنظر انور خواهد گذشت...

جناب سید بزرگواری کہ بنام ایشان «بدایہ الہدایہ» را آوردند و این ضعیف حاشیہ نمودہ شاید سید نجم الحسین یا نیاز حسین بوده باشد. و السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ. حرّره الراجی ابن صدر الدین العاملی: عبده اسماعیل الموسوی».

۸ - قسمتی از نامہ مرحوم شمس العلماء حاج شیخ محمد مهدی عبدالرّب آبادی کہ بنام بعض مأمورین خود نگاشته است:

«بسم الله و له الحمد... مطلب مهمّ دیگر آنکہ بہ «لکهنو» می توانی رفت یا نہ، اگر بتوانی برو، آنجا خانوادہ است از سادات اولو العزم اولاد علامہ سید محمد قلیخان - اعلی الله مقامہ - و فرزندانش سید اعجاز حسین و سید میر حامد حسین، و پسر مرحوم علامہ میر حامد حسین «سید ناصر حسین» آیدہ الله تعالی. این خانوادہ از بیوتات بزرگ اولاد پیغمبر ما صلی الله عليه و آله هستند. خدمتی کہ ازین خاندان بمذہب جعفری و ملت حقّہ اثنا عشری شدہ است بعد از سید مرتضی علم الہدی - رضی الله عنه - و علامہ حلّی - علیہ الرحمہ و الرضوان - و علامہ مجلسی - اعلی الله مقامہ - احدی مثل ایشان باین منصب عالی نائل نگردیدہ است. اولاً. خواهش می کنم بہ نیابت

من قبر منور علامه میر حامد حسین و پدرش و برادرش را زیارت می کنی، و به نیابت من فاتحه و قرآن بخوان، و از برای من و اولاد من در نزد تربت پاک آن بزرگان دعا بکن و همت بخواه. ثانیاً. اگر بتوانی با جناب مستطاب آقای میر ناصر حسین - سلمه الله تعالی - یک آشنایی پیدا بکن، و شرح احوال مرحوم والدشان صاحب العبقات را مع العم و الجد من جمیع الجهات، علی الخصوص تصنیفات و تألیفات و آثار شریفه و تدوینات مقدسه هر یک را بشرح و بسط مکتوباً تحصیل بکن. اساتید، تلامیذ، نوادر حکایات و تواریخ و سرگذشت هر کدام را بنویسند، که انشاء الله تعالی در کتاب «نامه دانشوران [۱]» یا رجال کبیری که در نظر است مندرج بکنم. ثالثاً. اگر بتوانی فهرست کتابخانه این خانواده را بنویس و برای من هدیه بکن. رابعاً. من از کتاب «حجّه السعاده فی حجّه الشهاده» جلدی از برای مرحوم علامه میر حامد حسین در حیات خودشان بتوسط جناب مستطاب علامه آقای حاج میرزا حسین نوری فرستادم، بپرسید که آیا می دانند که آن نسخه در حیات آن مرحوم بایشان رسید یا خیر؟ باری، اگر این سفر را بکنی، این اعمال و وصایا را بجای آوری کار بزرگ برای من و خودت کرده ای. الراجی محمد مهدی».

۹ - نامه یی از مرحوم آیه الله آقا میرزا فتح الله شیخ الشریعه «شریعت اصفهانی» بمرحوم میر ناصر حسین:

«بعرض می رساند: امید آنکه ذات با برکات کثیر الخیرات آن جناب که از اعلام بلاد و أدلاء رشاد مشیدین طریقه حقه و افتخار طائفه محقه و سیف مسلول و غضب مصقول بر اهل ضلال و الحاد و ناکیین از صواب و سداد و راکیین غی و فساد است، پیوسته مهتّب شمائل و إقبال و مبسم أزهار آمال، مصون از فتنه عین الکمال، محفوظ بحفظ حضرت ذی الجلال بوده و باشد.

ص: ۳۳۱

«اگر چه تاکنون بانفاذ خطابی و ارسال کتابی از آنجا، و عرض عریضه و اظهار ذریعه ازین ضعیف اقدامی نشده إلا آنکه بصیر ما فی الضمیر و خبیر بنقیر و قطمیر آگاه و گواه است که این داعی دائم وظیفه دعا را مراعی، و در تقدیم بلطیفه ثنا قائم و ساعی بوده، مساعی جمیله جلیله مرحومین مرورین جدّ أمجد و والد ماجد - قدّس الله تربتهما اللطیفه - در تشیید مذهب جعفری نه بحدّیست که تا دامنه قیامت کسی را از آنها غفلت و نسیانی رو دهد.

«و از قرار مسموع فعلا قائم باین سنّت سنیّه و طریقه ائینه شخص سرکار هستید معلوم است دعاء امتداد و طول عمر آن جناب تالی فرائض است.

«ضمنا زحمت می دهد که اجزاء رصینه متینّه متعلّق بحدیث باب مدینه شرف وصول بخشید، و غایت نشاط و سرور و ابتهاج و حبور روی داد. لا جعله الله آخر العهد منّا بمثل هذا الإکرام، و خصّکم بأنواع الفضل و الإنعام. من العاصی الجانی:

فتح الله الغروی الاصبهانی، المدعوّ بشیخ الشریعه، عفی الله عن جرائمه الفظیعه».

مورّخ ۲۲ محرم ۱۳۲۱.

ص: ۳۳۲

## کتابی که پیرامون حدیث ثقلین تألیف شده است «پیرامون حدیث ثقلین»

پس از حدیث شریف غدیر خم، حدیث ثقلین نظر بکثرت طرق و اعتبار و استحکام متن از دیر زمان مورد توجه علما و محدثین واقع شده و جمعی از دانشمندان درین باره کتب و رسائل مستقل نگاشته اند که ذیلا برخی از آنها را یاد می کنیم:

۱ - «الثقلان» - شیخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان البغدادی، ملقب به شیخ مفید - قدس سره - متوفی ۴۱۳. با چند رساله دیگر در نجف اشرف چاپ شده است.

۲ - «طرق حدیث انی تارک فیکم الثقلین» - حافظ محمد بن طاهر مقدسی معروف به ابن القیسرانی، از بزرگان علماء اهل سنت، متوفی ۵۰۷: «عبارات ۲: ۱۱۷۸».

۳ - «رساله فی الثقلین، و التکلم فی تعیین الأكبر منهما» - عالم جلیل سید صدر الدین بن محمد باقر رضوی قمی - قدس سره - متوفی حدود ۱۱۶۰: «الذریعه ۱۱: ۱۶۰».

۴ - «الثقلان» - علامه سبحان علیخان هندی متوفی پس از ۱۲۶۰: «کشف الحجب».

۵ - «عبارات الانوار» - مجلد دوازدهم از منهج دوم «کتاب حاضر».

۶ - «تعیین الثقل الأكبر» دانشمند بزرگ حاج میرزا یحیی بن میرزا شفیع اصفهانی متوفی ۱۳۲۵: «ذریعه ۴: ۲۲۸».

۷ - «المفاضله بین الثقلین: القرآن و العتره» تألیف عالم جلیل مرحوم میرزا محمد باقر بن شیخ حسین علی الشریف الفقیه الایمانی الاصفهانی، متوفی ۲۰ ذو القعدہ ۱۳۷۱.

۸ - «الثقلان» - علامه ادیب محقق مرحوم شیخ محمد حسین مظفر نجفی - قدس سره - طی ۱۰۹ صفحه بقطع کوچک در ۱۳۶۷ در نجف اشرف طبع شده است.

۹ - «دو سرمایه نفیس» - آقا میرزا ابو القاسم دانش آشتیانی از فضلاء حوزه علمیه قم. ترجمه فارسی کتاب «الثقلان» مظفری است و در قم بطبع رسیده است.

۱۰ - «حدیث ثقلین» - فاضل متبع آقا سید قوام الدین وشنوی از دانشمندان حوزه علمیه قم. رساله محققانه یی است در ۳۰ صفحه. از انتشارات دار التقریب بین المذاهب الإسلامیه مصر. و تلك عشره کامله.

بسم الله الرحمن الرحيم بحمد الله و المنة، طبع أجزاء حدیث مبارک ثقلین و سفینه از کتاب مستطاب «عبارات الأنوار» و همچنین ضمائمه نفیسه آن از فهارس گوناگون و شرح حال مؤلف - قدس الله سره - و خاندان ایشان و سایر مطالب مهمی که بنظر لازم می نمود، پایان یافت.

از ابتدای کار در نظر نبود که بنام بانیان این خدمت بزرگ که با خلوص عقیدت و محض حق و حقیقت آغاز شده و انجام یافته است در جایی تصریح شود، زیرا هدفی سواى نشر کتاب و تقرب بدرگاه باری و آستان مقدس اولیاء دین مبین در کار نبوده و نیست، و این موضوع همیشه مد نظر و از بدو امر قرار برین تصمیم بوده است.

لکن بر حسب تقاضاهای مکرری که از اطراف رسید و از اقدام کنندگان درین خدمت جويا شدند، بناچار شمه یی بشرح زیر معروض داشته و از خداوند متعال خواهانیم که توفیقات حسنه خود را پیوسته شامل حال و کافل احوال همگی مروجین آیین مقدس اسلام فرماید، و در راه نشر احکام دین مبین مظفر و منصور گرداند، بمنه و کرمه.

در تاریخ روز جمعه پنجم ماه شعبان المعظم سال ۱۳۷۸ هجری قمری جلسه یی در خانه یکی از فضلاء برقرار بود و ضمن صحبتهای دلنشین علمی سخن از کتاب مستطاب «عبارات الأنوار» بمیان آمد، هر یک شمه یی از مزایای این کتاب شریف و بهره های گوناگونی که دمامد از مجلّدات عدیده آن برده اند بیان کرده، و همچنین شروحو از احوال سعادت اشتمال مؤلف بزرگوار آن آیه الله فی العالمین میر حامد حسین موسوی - قدس الله سره - مذکور گردید.

در ضمن این مذاکرات صحبت از کمیابی نسخ کتاب و اشکال دسترسی بآنها شد و بالاتفاق همگان اهتمام در تجدید طبع کتاب را از خدمات بزرگ مذهبی که موجب ثنوبات عظیمه اخروی است اظهار فرموده، و فی المجلس هیئتی مرکب از این ضعیف و سه نفر از فضلا و دانشمندان حوزه علمی اصفهان، یعنی آقایان حاج سید مصطفی ابطحی خطیب فاضل، و میرزا محمد مهدی نواب لاهیجانی، دانشمند ارجمند، و حاج



شیخ مهدی فقیه ایمانی نویسنده فاضل کتاب «مهدی منتظر علیه السلام»، برای اقدام در تحصیل نسخ و تصحیح و تحشیه و طبع تشکیل گردید.

سپس یکی از مهمترین مجامدات کتاب که اجزاء حدیث ثقلین بود برای طبع انتخاب و جریان امر توسط «مؤسسه نشر نفائس مخطوطات اصفهان» با نشر اعلانات و قبوض اشتراک باطلاع عموم دانشمندان رسید.

اینک با پشت سر گذاردن نزدیک چهار سال، سپاسگزاریم که این خدمت بخاتمت گرایید و آقایان معظم مفضّله الأسامی پیوسته در تمامی امور تشریک مساعی نموده، از عهده انجام و عدو ایفاء بعهد برآمدند، ضمنا باین مطلب نیز اشاره می شود که «ضمائم کتاب» بقلم آقای فقیه ایمانی و با نظر این ضعیف تهیّه شده، و کلیّه فهرستهای کتاب نیز باهتمام اینجانب تنظیم گردیده است.

در خاتمه، فرض ذمّت است که از دانشمند بزرگوار آقای میرزا محمّد علی معلّم حبیب آبادی سپاسگزاری نمود که ایشان همیشه در تصحیح و مقابله کتاب شرکت نموده و ازین راه کمکهای شایان فرموده اند، أبقاه الله تعالی و أتیده بروح منه. و السلام.

بتاریخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۸۲ برابر ۱۹ مهر ماه ۱۳۴۱ سید محمّد علی روضاتی

ص: ۳۳۵

عِبَقَات فَاحَتْ مِنَ الْهِنْدِ طَيِّبًا عَطَسَتْ مِنْهُ مَعْطَسُ الْحَرَمِيِّنَ

فَأَشَارَ الْحُسَيْنُ بِالْحَمْدِ مِنْهُ وَدَعَا شَاكِرًا لِحَامِدِ الْحُسَيْنِ

«حَجَّهَ الْإِسْلَامُ حَاجٍ مِيرْزَا سَيِّدِ مُحَمَّدِ حُسَيْنِ شَهْرِسْتَانِي» «مَنْتَخَبُ سَوَاطِعِ» ص ٤٩ «بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الْمَنِّهِ طَبَعَ أَيْنَ كِتَابِ شَرِيفِ دَرِ  
رُوزِ پَنْجْشَنْبِه ١٨ جَمَادِي الْاُولَى ١٣٨٢ دَرِ مَطْبَعِه «جَبَلِ الْمَتِينِ» اَصْفَهَانَ پَايَانِ يَافَتْ. اَزْ جَنَابِ مَسْتَطَابِ آقَايِ سَيِّدِ مَحْمُودِ  
گَلَسْتَانِيَانِ مَدِيرِ مَحْتَرَمِ مَطْبَعِه وَ آقَايِ حُسَيْنِ رِبَّانِي حُرُوفِچِينِ مَاهِرِ وَ سَايِرِ كَارْمَنْدَانِ مَطْبَعِه كِمَالِ تَشْكُرِ وَ اِمْتِنَانِ حَاصِلِ اسْت.

ص: ٣٣٦

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

